



AUTOGRAPH OF THE AUTHOR

MIRAT-I-AHMADI

A HISTORY OF GUJARAT IN PERSIAN

OF
ALI MUHAMMAD KHAN.

EDITED BY
SYED NAWAB ALI, M A.,
*Professor, Baroda College Fellow, University of Bombay Author of
Tarikh-i-Sohaj, Tazkirat-ul-Mustafa, etc*

Part I.

Oriental Institute,
Baroda.
1928.

Printed by P Knight at the Baptist Mission Press, Calcutta,
and Published on behalf of the Government of H H the
Maharaja Gaekwad of Baroda by Benoytosh
Bhattacharyya, at the Oriental
Institute, Baroda

Price Rs. 7-8.

FOREWORD°

Mirat-i-Ahmadi was first lithographed by the Fathul Karim Press of Bombay in 1888 A D but the historical portion of it was incomplete inasmuch as a considerable portion of the account from the reign of Muhammad Shah to the coronation of Alamgir II was altogether omitted. The lithographed text also was in many places hopelessly corrupt abounding in a large number of misprints and mistakes.

It was therefore a great relief and real pleasure when in 1921 through the efforts of Mr C N Seddon, a retired Civilian and Revenue Minister of Baroda, a rare manuscript of the complete work discovered at Cambay bearing the author's seal and copied during his life time by his Secretary, was placed at my disposal for editing and publishing in the *Gaekwad's Oriental Series*.

The plan adopted by me was to edit first the omitted historical portion of the text from the said manuscript which was available for a short period. Last year I was able to place in the hands of the public the above historical portion in a typed edition as *Mirat-i-Ahmadi* Text, Part II, with a Preface, Explanatory Notes, Index and a Foreword in English by our renowned historian Professor Jadunath Sarkar.

The lithographed historical portion is now presented, after necessary corrections, in a typed edition in Part I together with the author's own Preface and a glossary which I have added to it.

The author's *Khatima* or the Supplement which in the lithographed edition is wrongly put down as Vol II will in a short time, appear as a supplement to my edition of the complete text of the *Mirat-i-Ahmadi*.

BARODA, }
27th May, 1928

NAWAB ALI

مَهْوَة — استاد و دانا -

ماهجه — سر علمی را گویند که بصورت ماه

ساخته باشد یعنی گرد و مدور و

صیقل رده از طلا و نقره و غیره -

مداهنده — پوشیدن حیات کردن و حوار

داشتن -

معتوه — بیهوش و در شرع کسی که بعضی

از کلام او همچو معنویان بود و

بعضی هوشیار -

(۵)

نوئیس — شاهزاده و ملوک و سلاطین را که

حوش و قوم و قزاق -

باشد — و هم بمعنی امرايان -

و

۸

ی

یراق — لغت ترکی بمعنی اسلحه سپاه از

حس شمشیر و کمان و غیره -

کوشک — معرب آن فوشق - بنای بلند را

گویند که عربی قصر خوانند -

کُلَال — کوره و کاسه گر عربی معار نامند -

کوکه — برادر رضاعی لغت ترکی -

کنکاش — صلاح و مشورت لغت ترکی -

کریاس — دربار و خلوت سرای نادرشاه -

کُوچ — زن و مرد و اهل و عیال -

کلانتون — تار بست از طلا و نقره بچینند و

در مدیل و رزفت بکار برند -

کوروی — عامل را گویند که کرور دام را

عامل باشد -

کلتز — هندی بمعنی اداره و تحمیل

زراعت -

گ

گیپا — نوعی از طعام -

م

منهّی — لغت هندی بمعنی یک فصد که

از هر حس بردارند -

مَنَقْد — فوجی را گویند که نادرشاهل بیشا

ییس خود دارد -

رحال است و دراله مردم پست
فطرت را گویند -

س

سده — در و درگاه -

سره — زر رائج تمام عیار -

ساناط — صعه که در میان دیوار باشد و در زیر
آن راه باشد و تحت پیس که متصل
شود میان دو حائط -

ش

شعب — دره کمر کوه و راهی که در کوه باشد -

ط

طبلق — در اصطلاح اهل دفاتر ورق چند را
بروی هم گذاشته بندید -

ف

فدوک — بسم اول پراگنده و پیرشال شدن
طبیعت را امور ناملائم -

فوطه — معرب بوته است حرانه و معتر را
گویند -

ق

قول — لغت ترکی لشکر

قدص — شتاب و تاکید و بمعنی اضطراب هم
آمده - لغت ترکی -

ک

کهی — عبارت از کهی در عهد ار آورش
گاه و عله است از اطراف و حواص

حدوک — پراگنده و پیرشال شدن طبیعت
باشد از امور ناملائم -

حداق — بکسر اول ریماییست که در حلق
چیزی کند و بان حلق او گیرند -

د

دهریحه — نامطلاح هند مردی زن شوی
مرده یا مطلقه را نکاح کند -

در پوست افتادن — کدانه از عیب گفتن و
عیبت کردن -

درد افشار — معاون و یاری دهنده و شریک
درد -

داروعه — لغت ترکی بمعنی نائب حاکم -

ددمه — بفتح اول درون رمرمه مکر و

فریب و فسوس و دُفل و نقاره و بمعنی

شهرت و آواره هم است و سرکوب

قلعه را نیز گویند و آن برج مانندی

باشد که از چوب و سنگ و گل سارید

و از آنجا توپ و تفنگ بنقله اندازند

دوستناق — لغت ترکی بمعنی قید -

ذ

ذائع — فاش و پراگنده -

ر

رحاله — بحکم مشدد بیادگان و آن جمع

فروہنگ بعضی از الفاظ مشکله مرآت احمدی

جزء اول

به ترتیب حروف تہجی

الف

ایک — لغت ترکی بمعنی شخصی کہ یک دستش شش انگشت دارد -

الح — لغت ترکی کا پتر -

ارک — قلعه کوچکی کہ در بنا قلعه بزرگ سارند -

اقطاع — کنایہ از خاکبوات -

آئون — بزرگ خاتون معلمہ دختران -

انہا — نکسر اول خبر رساییدن -

ب

براعاز — لغت ترکی بمعنی موح دست راست -

بایر — زمین نا مزروع - لغت ہندی -

ت

تکچہ — تصعیر تنکہ -

تروہ — استخوان چندر گردن -

تُل — زمین و تودہ کہ سرش بس فواج باشد -

نیول — حاگیر و علوفہ مدد معاش -

توریج — بخشیدن چیری میان گروہ -

تَمغا — باج کہ ارسوداگران و گذریان بگیرند -

تَنقُ — چادر و پردہ بزرگ را گویند -

تالار — تحتی یا خانہ کہ بر بالای چہار حُسن یا بیشتر از چوب ساحتہ باشند -

تیب — لغت ترکی بمعنی موح -

ج

خَر — میر شگانی را گویند عموماً و زمین شگندہ را خصوصاً -

خزیرت — معرب کویرت بمعنی مکر و حیلہ جمعہ — ترکش -

چ

چارقب — خادمہ است مخصوص نازشاهان ترک -

چول — بیان و حاوی حالی از مردم -

ح

حي — معرب ہی است و آن کلمہ ایست کہ بعتت حرار کردن در مقام تہدید و تحویف و رحر باشد -

خ

خلم — بزرگ فوج شہرست از ترکستان منسوب بخوہرولان

و دعارت نردن نقد و جئس دسب تطاول را در ار ساخته و انتدا در آمدن دهار که اران ومب شده بود و پندتارن دکهمی که راتق وفاتق مهمات بودند باحتیار حودها کار میکردند و جهی نه صیغه چئما من ار وطیعه داران و مدد معاش سادات دعب بهادند و پیوسته روئدادهای سائق ولاحق متواتر و متوالی تعرض اقدس رسید لهدا تعیر گسب و ار بوشتکات و کلای دربار جهانمدار این معنی را دریافت نموده عربی حان جالوری موحدار پالن پور را تا رسیدن ناطم معصوب نائب مقرر ساخته عرّ شهر سعدان المعظم سال صدر روانه دکن گردید *

ار آنجا که او سدخانه تعالی طاقب لسان و عدوب بیان بدیشان کرامت فرموده
 و اثر تمام در موعظت بخشیده بود در اندک فرصت شهرت عظیم یاف
 گروه گروه مردم از اعلی و ادنی در پای مدرستماع و عط حاضر گشته دست
 ارادت داده مرید و معتقد گشتند تا آنکه بدریعه فصائل حان اوصاف ایشان تعرض
 مقدس رسید و حکم ملازم صادر شد و او ایسان و ملا عدد العریر را که او نیز
 بهره وافر و حظ متکابر از فصل و کمال داشت بحضور رسانید و تمامی حقیقت
 و سرگذشت بلا واسطه بوقف عرو حلال واضح و منکشف گشت آن حصرت متاثر
 شده فرمودند که همور از راه حلاف نمائی این قسم مرد عریر الوجود را از حاکمان
 آواراه ساخته اند فرمان شد که کپور چند و عیره را دستگیر نموده بخاو در پا انداخته
 محبوس سازد و بنظم صونه و دیوان یرایع رف که حانه او را ضبط نمایند
 چنانچه در احمد آباد عمل آمد و چون حصرت و عط گفتی را استماع فرمودند
 بیس از پیش متوجه شده بران وحی ترجمان آفرین و احسب گذشت
 و تعریف بلیع فرمودند - این معنی نه نهایی مرتبه شهرت یاف و کثرت
 مرعیه حلق گردید پس از چندی کپور چند وسیله نکات خود سوای التیام
 و التکا با محمد علی و ملا عدد العریر ندیده پیغام نمود که ماها از یک وطن
 و دیار آمده ایم از سر پر حاش در گذشته و محال را بمخادب مدلل
 ساخته نوعی نمایند که سلامت باتفاق بوطی رفته شود چون از پیسگاه حلاوت
 و جهاندانی ملا عدد العریر رحمت انصراف یاف ترخیص او را بپیر حاصل
 نموده راهی گشت و محمد علی را مردم نالجاج و عکرت تمام نگاه داشتند تا
 بخوار رحم ابردی پیوس - داؤد خان ناظم صونه اگرچه مرد سپاهی
 و صاحب ضبط بود خصوصاً بر لشکریان خود که احدی را در هنگام فوج کشی
 یا زای آن نبود که حوشه از مرزوعات یا پشتاره بحر را کراه تواند گرفت اما رویه
 حکومت و ملک داری که امریست علیحدّه بورزیده لهذا نقش نظم و نسق
 درسی نه نسب کولیان و متمردان گرد و نواج بهیّ اجتماع که نامطلاح
 گجرات دهات و داکه گویند سبها در پورجات و در بلده در آمده نه شکفتن حانها

کوپال که عمده صرافان بود برای طلب متعجب سر بار زد و کار بدماحوشی
انجامید و کپور چند نمارعت پیش آمده از طریق سوزچال ندی نموده
و مستعد جنگ گشتند تا دو روز این صحت ماند عاقبت اندیشان جماعه
صرافان واسطه شده مصالحه داده تدبیر رفع آنه نمودند که بر طرف سد محلی
دماند که آنه آنرا گویند که در وقت کمی زر نقد صرافان این معامله در پیش
میکند مثلاً شخصی در بندر شورت مملع معین بصراف آنجا داده و هندی
که در فارسی سفته گویند بر شریک داریا گماشته او در احمد آباد آورده اگر
حواسته ناسد زر نقد بگیرد و وجهه آنه رایج الوقت را وضع نموده میدهد والا نه
اگر شخصی دیگر از آورده هندی همان مملع طلبداشته ناسد او را در حواله
می نماید و خود را خلاص می سازد و همچنین او حواله دیگری می کد تا
رفته رفته نه شخصی که صاحب هندی از و طلبداشته باشد مدحرسود و ابراء
دمه کند اما زر نقد در میان بیسب الکامل چون مقدمات هنگامه هولی
ر سوزچال ندی حال از معروضه اخبار نویسان بعرض اقدس رسید و بیر جماعه
هندوان صرافان و تگارت پیسگان گجراتی که در اردوی معلی داکین داشتند
بسب از معاملت و داد و ستد کشیده بهئیب محموع نه درگاه معدلب یداه
بسب تا راج و سوحتن واکین و قتل و عارت نقد و حدس را ناعوالی محمد
علی واعظ و ملا عدد العزیر داده بظم نمودند حکم معلی شرف صدرر یاب که
گرر برادران سدید رفته نام بردها و کپور چند بهمسالی و هری رام را مسلسل و معلول
نه دارالعدالت العالیه حاصر سارد پیش از رسیدن گرر برادران از نوشتکات بواهیر
که در اردوی معلی بودند ملا عدد العزیر آگهی آمد و او محمد علی واعظ را
متختر صاحب لهدا صلاح وقت در رفتن از خود در حضور دیدة روانه شدند
و متعاقب آنها کپور چند بهمسالی و هری رام از حقیق حال واقف گشته
ستافتند و گرر برادران از بین طریق معاودت نمودند چون آن جماعه طی منازل
و قطع مراحل نموده پس و پیش نه دارالخلاف رسیدند قدوة الراعظین محمد
علی در مسعد جامع بر مدر مرعطب بر آمده شروع نه گفتن وعظ فرمودند

پیش کس نموده هنگام مراجعت صیغه رمیدار هلود را در سلک از دراج کشیده داخل دلد گشت .

وقوع جنگ فیما بین مومن خان و غیا خان قلعه دار بندر سورت در سال هزار و صد و بیست و هفت

بدان امری فیما بین مومن خان متصدی بندر سورت و غیا خان قلعه دار
مراجع بود داد و کار کجاک توپ و تفنگ و سنی مورچال ادکامید مومن خان
مدا الدین خان محمد اسد عوزی را ناوچ طلبدانش قلعه دار بیر سید ماسم
نسیه سید حس خان سپاه پیسه و در بژوده سکله دانش وحبی حبب حرج
او فرستاده بوکر ساخته طلبدار انتفاقات دربی راه بودیکی نهروچ تلاقی شد و
طلب شدکار رو نمود و بدان روانگی پیش و پس با یکدیگر گفتگو نموده معرکه
قتال آراستند .

حسک در ده استی آحتند ستیره کدان در هم آویختند
و چندی از طریس کشته و حسته گشتند موج قلعه دار شکست یاب و مدا الدین
خان مطفر گردیده نه سورت پیوس و نراج قلعه دار به صلح مددل گشت .

بر افتادن صیغه آنته که دران ایام رواج یافته بود بسعی محترم خان دیوان و روانه شدن کیور چند بهمنسالی و محمد علی واعظ بحضور اعلی

همدربی سال صیغه آنته که تدریج بالا رفته و سری صد از بیس رویه تکار
کرده بود محترم خان دیوان صوبه کپور چند بهمنسالی سیئنه و صرافان را طلبدارسته
قدغن نمود که بدان مقدمه داد و ستد صیغه آنته کاروبار خلق الله مدد اس
و معاملت زر نقد از میان برحاسته نه قسمی که این شیوه نا مرصیه بالا رفته تدریج
مرد آرد و کپور چند بهمنسالی تقید این معنی نه عمل آورد هریرام گماشته مدن

عهد حویس نگاه داشته محضول را عاید حرانه نکرده اند حکم جهان مطاع
 گیتی منقاد دیوان صوبه صادر شد که من بعد سر رشته ناطمان نمی دانه ناسند
 واحدی را در پائندی و حاله دخل ندهند و یک منزل خانه علو حان
 گجراتی که داخل مدارل درول در ایام سلطنت جهاندار شاه بطریق انعام بتقایق
 و معارف آگاه شاه علی رضا سر همدی مقرر شده و دریدولا بصط در آمده بود
 در باب معامی و وا گذاشتن خانه نا و حکم رسید همدین سال سدت درول نازان
 روی نمود که چند شناده روز متصل واحد نازدگی داشت دریای سادرمتی
 طعیانی نموده در بلده در آمد و در فواعد بدیان اکثر عمارات ترارل انگنده حراب
 ساحب دیوار حصار شهر پناه بیشری شکست و ریخت همرسانید بعد معروض
 قدسی حکم به ترمیم صادر گشت و مرمت پذیرف همدان آوان محمد معر نامی
 به دیوات صوبه احمد آباد که در عهد سابق درین صوبه علکده نمود از پیشگاه
 خلاوت و جهانندی مقرر گشت و پرگه دهوئی از حاله نموده دیوان مقوص
 گردید شریع حان که از عهد حضرت حلد منزل نامر دیاب اقصى القصاه
 می پرداخت اصاله دو تعلق گرفت و دیوانی صوبه از تعیر او محترم حان
 که نامر حکومت بدر سورت قیام داس مرجم گشت و متصدی گری بدر
 و فوحداری نزوده و پرگه پٹال و دهولقه و بهرچ و بزاد موس حان از پیشگاه
 خلاوت و جهانندی سرور گردید و فوحداری حونه گده از تعیر کنور ابی سنگه
 در پائیدی نموده عدد الحمید حان تعلق پذیرف و محترم حان بدل از رسیدن
 سدت عقیل حان را نایب ساحب و او عر شهر شعبان المعظم دحیل کار گشت
 عدد الحمید حان بحونه گده حمعید سوار و پیاده نگاهداشت نموده راهی
 گشت موس حان از دارالخلاوت بحرم تعلقات روانه شده آمد دیاب فوحداری
 پٹال را بعدا الدین حان حویس حود و دیاب فوحداری دهولقه به محمد
 عدد الله رادر و فوحداری نزوده به محمد اسد عوربی مقرر نموده داخل بدر
 سورت گردید و محترم حان ناحمدآباد آمد داؤد حان ناظم صوبه پیش کش
 گیران بصوب کاتھیوار و نوانگر ستافته بقدر و مقدر ر میسور تشخیص و تحصیل

تمسک به مهم بدر مستقل داشته به احمدآباد آمد و دیوان صونه ندان بریلج قضا
بتلج اسپدرا روانه دیگاه والا صاحب اراجا که در آن چهار حاجی علی اکبر نامی
تاجر که هفتاد هشتاد هزار روپیه از نقد و خمس همراة داشت نقدی را در دارالصرف
کهدایب سکه مدارک رسانیده خمس را برداشته به احمد آباد آمد چون
مزیب هشتاد مرحله از مراحل رندگانی طی نموده از راه حویص و آر دزیس
و سال بعدوان نازرگانی از ولایت به همد آمد و از تقویرش شامل حکایت مشهور
که شیخ سعدی آورده که فاش نصاعب از کجا به کجا برم دیده عاقل بود و می
گفت که از احمدآباد نقدی را امسه حریده به شاه جهان آباد برم و از محال
حورجه بیل خوف می سود حریده بولایت برم و دیگر ترک سفر کنم و مدار کار
و معتمد علیه سه چهار عالم عایع دور کار همراة داشب و از ممر حساس و لیامت
که در مراحمش جا گرفته -

گر نکائی نادرش اندر سفره بودی آفتاب

تا قیامت روز روس کس ندیدی در جهان

اراجا که مرد حقیر حثه و صعیف الیدیه بود عبدالکاحح حمالی را کرایه گرفته
روش سوار تردد میکرد و به گرده نانی می گذرانید و علامانش بمال معب و دل
بیرحم سرب حمرد مستی و تعیس می نمودند بالکمله پس از ورود احمدآباد در
سرای کهزکر خانه بکرایه گرفته بسبب جماعه از بی ناکل حدا سداس بر بقیر
و فطیر حقیق حال واقف گشته شب بکانه اس در آمدند و حلقش را از
کوس تا کوش بریده کیسه جدد از نقد آنچه توانستند بردند -

* بیت *

آن شهیدستی که رفتی تاحری در بیانی بیعتاد از ستور

گفت چشم تک دیدار را یا فدای پر کند یا خاک گور

اعتبروا یا اولی الابصار در دیگر اموال و ائقال صط سرکار پادشاهی گردید - * بیت *

مقراض احل طباب عمرس به دید لال امل برایگوش بفرح

چون بعرض افدس رسیده بود که حان فیروز جنگ و شهادت جان ناطم پشینی

سر رشته پایبانی و حاله سربعه را از دفتر دیوانی گرفته محالات پائنامی را در

مها در پیوستند کبور چند بهمسالی که پیوسته در سرکار ناطم و دیوان صونه آمد و رمب داشت جمعی از فرقه سپاه متوطنان گنجرات که با او گرویده بودند از راه حوشامد فراهم آمدند و او برحانه حویش و دروازه حوهری و راه بطریق مورچال نشاید سپاه پیسه بی روزگار واقعه طلب ظهور این هنگامه را وسیله روزی تصور نموده بر دروب محکلات صرافان و تجارت پیشگان مقرر ساختن روزانه نعلب حطام دیوبی پهلوار امداد دین حالی کرده اماده پیکار گشته ناعاب کفر برداختند و دین را بدینا فروختند تیر و بندوق ایشان معادن سنگ و کلوح آنها گشت و جمعی از طریق کشته و حسته گشتند و تا دو سده روز این معرکه بر حاکماند داؤد خان که در آن حین ناراده گرفتس پیش کش رمیداران و بندوبست معسدان صلح سائر آمده در ناع شاهلی افامب داشت فوجی تعیین نمود که در میان حایل بوده حادیین را نار دارند و نگدارند که احدی زیاده سری نماید و حوهریری واقع شود و بیر اکثر اعیان و مشاهیر رجال عاقبت اندیش و ارباب کیاس و درایب نداده رن مقال برلال نصایح سودمند و دلائل عقلی و نقلی کشاده بریقین را نار داستند و آتش فتنه فرو شست و داؤد حان نعم بطم و نسق کوچ نمود حاحی امیر حسین منصب دار دستاویز سد درگاهی نه داروغگی انتیاع اسپان عربی و کچپی لایق نارگاه ملک والا پته نخاس مقرر گشت و پروانه حوراک اسپان بنام دیوان صونه ورود یاب سید عقیل حان متصدی بندر کهندیاب بعنوان تفرح بمکال متعلقه شتاف از اتفاقات همدران موسم چهار علی بن سلطان که خود بیر راکب تناهی گشته بود از نصره نا پنجاه راس اسپان عربی وارد بندر کهرکه متعلقه بندر کهندیاب سد لنگر نه کهندیاب انداح و اسپان و اقسام احساس آن بحمل کشتی ها نه کهندیاب رسید و از معروضه مدعیان و احبار نویسار ورود اسپان بعرض عاکفان سر بر حلافت مصر رسید چون مزاج همایون مائل و راعب اسپان حوب بود حکم والا بنام سید عقیل حان صادر گشت که حاحی علی را نا اسپان بدرقه و چرخ داده ناحمدآنان رساند چنانچه بعمل آورد و خود بیر دو سه ماهی که در آنجا متوقف بود بدستور سابق والد راقم را نه

درد حقایق و معارف آگاه محمّد علی واعظ که در آنوقت سر حلقه اهل
موعظت و سر گروه ارباب هدایت و روح ارامی ممد و واعظ بودند و نائب یابی
ربان تشنه کامان وادی حرمیان را سید اب و کمراشان محمّدری عامل را شادی
طریق نجات میگردیدند و اعلای و ادانی مرقه اسلام معتقد و گردیده رفته را
دمودن سر کدسب و زودداد واقع پر داحتی نظم نمودند اینسترا حمیب اسلام
و اعادب دین مدین کربلای گیر سده در مسجد جامع کس کسان سرد و از آمدن
حویش و ماحرا ملا عند العزیز رئیس قوم بواسطه اهل سب جماعت آگاهی
وستان او با جماعه خود و به مسجد بک و سایر الدن مسلمین چه گروه سیاه
و چه اهل حرفه سکان بلده و ناشدگان پوزجات کرده دیروز و مرقه ده ده دین دین
گویان از هر گوشه و کنار حاضر سده شحوم عام و اجماع اهل اسلام رو داد و کمر
عمب نه قتل و عارت همدون بسته بهیبت مجموع رو حانه قاعی حیر الله جان
ناظهار اینکه چون مقدمه سرع و اعاب اسلام اسب آمده سبیک سود بهادند
سریع پناه از رموف این معنی در حانه را بسته از همراهی شحوم عام
اندیشیده تقاعد وزرد حبال عوام الدن چون از فتح العاب میبوس گشتند دین
نه هدهان و هرره دراز ساحته احامره چند بر در حانه سریع پناه آتش دادند
و پیش از بیش حیره گی و خود سرب آغار بهاده دسب تطاول نه قتل
و عارت دراز ساختند و دگایی برار حانه و صرافان را که در آنوقت مملو
و مسخون از نقد و حدس بود نتراج برده اکثر برا آتش دادند - یب

براع آن چنان آتشی بر موزد که از تاب آن هرچه ناسد سوزد

درینکانه مدن گوپال که فتنه اراکنا بر حاسته و محاللات همدون که عمده حوشری
واره باشد و حانه کپور چند بهمسالی که دران ایام سر گروه مرقه همدون که ناعطالاج
نکر سیئه گویند درانکا بود چه از راه تعصب دین و چه از ممر همچسمی که
میماین ملا عند العزیز که او بیر سیئه گروه بواسطه بود از قدیم الایام میمایین کارس
و عداوت حلی و فطرتی استمرار داشت آوردند و آنها سپر ممانع بر سر
و دسب مدافع در پیش دموده نکتک انداحتی سنگ و کلوج از پشت نا

حسابی و واحدی چه حای عذر اگر قسم دیگر بخاطر آورده باشند پیش رف
 نخواهد سد تا سه شنبه روز بدین مموال گذشت و نزدیک بود که خانه حنگی
 واقع شود عدد الحמיד خان واقف گشته برادر راده خود را مانع آمد و رفع مناقشه
 نمود و متصدیانرا بنابر بار دید محاسبه رجوع بدفتر دیوانی کرده داد *

رسیدن داؤد خان پنی ناظم صوبه از دکن بصوبه احمد آباد و استقبال نمودن عبد الحמיד خان نائب

داؤد خان نعمان عالیخان از حاکمته بنیاد اورنگ آباد نعم صوبه بر آمده
 بعد طی مراحل و قطع مدارل در بواج دلده رسید عدد الحמיד خان و متعینه صوبه
 باستقبال شتافته عرف شهر شوال المکرم سال صدر که مطابق هزار و صد و بیست
 و پنج باشد داخل دلده گشته بنابر رسیدن ساعت و در آمدن به بهدر در سه روزی
 در خانه محمد بیگ خان که برب دریای سارمتمی واقع بود فرود آمد و برور
 مختار اهل بحوم در بهدر در آمد اما اکثر اوقات در میدان ریگ بیرون ولعه
 به کنار حوئدار سار در حیمه می گذرانید چون مرد سپاهی و بحوردن حشیس
 معتاد داشت امور مالی و ملکی بهدر بیعتان دکنی داده خود سیر و تماشای
 حیوانات وحش و طیور می ماند و سگهای شکاری که همراه داشت و چه دریدکا
 بهمرسانیده مشعوف و مشعول می بود همدران آوان سید عقیل خان که بعنوان
 کومک به سورت رفته بود معاودت نموده آمد از پیشگاه حلام و جهانبانی
 متصدی گری بند که بنیایب از تعیر احسن الله خان ند و معوص گش سدادند
 دامی را به بنایب حویس بدانکا رخص نمود سید احسن الله خان چون
 سلوک پسندیده نا رعایا و نرایا نکرده بود بیر یک گونه در مراج متوطنل آنکا تنده
 حوی مخمر اسب در هنگام بر آمدنش حکوم عام نموده به شوجی تمام پیش
 آمده در بازار به سنگ و گلوچ انداختن پیوسته تا موضع کساری دو گروهی بدین
 حالت مسایع کوردد *

حاله برای مددوست ملک و حفظ و حراست شهر و پراگندگ سوار و پیاده در ماهه دارد پیاده بر پیکاه هزار روپیه نوکر نموده نواقعی حدودار شده چون محال مشروط ناظم صوبه اکثر حریعی است سر بلند خان ناظم معزول محصول آبرا متصرف سده روانه گشت و آنچه تنمّه مایه بود آبرا سهام خان گرفته درین ولا سوار و پیاده که نگهبان برای طلب خودها تقاضا می نمایند و سدد تحووه سه مددی نیاب صوبه داری در حضور پر نور مرتب میشود نائب دیوان صوبه بالفعل مدخل لک روپیه برسم علی الحکامات از حراست عامره تحووه دهد که از عهده طلب و تقاضای سپاه و مددوست ملک بر آید و سدد تحووه سه مددی از حضور طلبیده داده خواهد شد چنانچه متشرع خان نائب شریعت خان دیوان صوبه مدخل مذکور را دهانید *

وقوع نزاع محترم خان متصدی بندر سورت به احمد زمان قلعه دار و رحلت معتمد خان دیوان خالصه شریفه

همدرین سال در بندر سورت فیما بین محترم خان متصدی و احمد زمان قلعه دار منازع رؤیداد و کار بکدنگ توپ و تفلک انجامید سید عقیل خان که از ابتدا متوسل معتمد خان دیوان خالصه برادر محترم خان بود بنابر کومک و اعانت حسب الطلب روانه سده سریک گردید و یک چندی منازع بطول انجامید و همداران آوران واقعه ناگزیر معتمد خان در حضور رو نمود متشرع خان نایب دیوان چون حاکیرات و فرمایشات ایران دیار معتمد خان و بعده و اهتمام سید عقیل خان بود بنابر صط اموال بخانه اش کسان خود را فرستاده حشرات احساس را بر مهر قرق نموده اراده بشایدن مستحفظان و سحب گیری داشت والد رام که رتن وقتی مهمات خان مومی الیه شد اقتدار داشت و در نلده بود ازین معنی نه منافع پرداخته از فرقه سپاه متوطنان گجرات که اکثر بصیغه نوکری و فوجدار بهاتوسل داشتند فریب دو هزار کس فراهم آورده گف در امر

خان که در گوشهٔ انروا در احمدآباد سُسته بود مقرر گشت او بدانجا شتافته چندی ناصر حکومت پرداخته بدان امری استعفا نموده روانه درگاه معالی گردید و تولیت مرار ودوة العارفين شیخ احمد کهتو و دس سرّه واقع موضع سر کهپیچ گرفته آمد و متصدی گری اندر سورت از پیشگاه خلّاف و جهاندانی محترم خان تعویض یاب و منصب وصالی ندّه نقاضی حیر الله خان و بخشی گری بعلام محمد مقرر شد و تهنه داری کهرود به محمد صایب که از سانس داشت دستور در بحالی حکم رسید و موجداری حونه گدّه از تعیر سید احمد گیلانی به کهور انهی سنگه ولد مهاراجه احیب سنگه مرحمت گشت و به بیاب او فتح سنگه نامی گایب رسید *

صوبه داری داؤد خان پنی و نیابت خواجه عبد الحمید خان تا رسیدن او و دیوانی شریعت خان نائیب متشروع خان

همدین سال در پیشگاه عظم و خلّال بدان بعضی مصالح امور ملکی صوبه داری احمدآباد بنام داؤد خان پنی که به منصب هفت هزارگی ذات هفت هزار سوار بلا سوط سرفزاری داشت تعویض یاب ازانجا که او در دکن بود فرمان عالیشان صادر شد که از همانجا شتافته به نظم و نسق امور نظام پرورد تا رسیدنش حسب الحکم اقدس در بیاب بحواجه عدد الحمید خان شرف برول فرمود و سهام خان را ازان آگاه گردانید سهام خان چون موسم ترشکال بود تا انقضای آن بدان حالی نمودن قلعه بدهر مهلب خواسته امر حکومت را سپرد عدد الحمید خان به تمسّیب امور مالی و ملکی اشتغال ورزید سهام خان پس از احرای طرق و شوارع راهی گشت عدد الحمید خان رای احرافات سه ندی از روی فرد حقیق ندی مصمون که بموجب سند درگاهی بیاب صوبه داری احمدآباد از تعیر سهام خان تا رسیدن داؤد خان ناظم منصب به احمدآباد به ندّه درگاه خلایق پناه مقرر سده و ودی درگاه آسمان

گدرايیده در باب استرفاه حلايق که بذائع و ذايع حالى اند و طيعه احتیاج مندول داشته نگذاريم که از قوی بر صعیف حیف و تعدی رود و ریاض عالم آرائی برشکات سحاب معدل چنان سرسرو سادات گردانيم که پژمردگی حران و حور عدوان نه بیدد باید که آن فابل احسان مراسم شکر عطیة یردانی بها آورده و طائف اندساط و بساط شادمانی بتقدیم رسانیده حبب خاطر ملکوت ناظر اقدس را نص العین خود دانسته باستقلال در نظم و نسق صونه و سد انواب ظلم و حور و محافظت و رفاهی رعایا بهیچ وجهه من الوحوة اسهال و اهمال حایر ندارد و مراحم والا نکال خود روز افزون انگاشته همگی همب مصروف آن دارد که روز بروز مملک معمور و مساعی حملة مشکور گردد و نقل حطه که واقعان آستین کرامت نسان ملک نیان برای حوادث روز جمعه ترتیب داده اند فرستاده شده باید که خطباء مساحد آن صونه حطنة مسطور را حفظ نموده روز جمعه می خوانده باشند انتهی و حسب الحکم والا دمهر قطب الملك یمین الدوله سید عدد الله حل بهادر طفر حنگ سپه سالار ناوا بنام شریعت حل دیوان صونه شرف ورود تحسید *

نقل حسب الحکم آنکه

دریموالا حکم جهان مطاع آفتاب شعاع شرف صدور یافت که بدیوانیاں صوبکات قلمی گردد که روپیة و اشرفی مطابق صمن سکه مبارک میرسیده باشند لهذا نگارش می یابد که آن وزارت پناه اندرین ماده مطابق حکم والا نه عمل آرید درین باب تاکید داد شرح صمن سکه مبارک بر اشرفی و روپیة بدستور حصرت حلد مکال - * سکه *

سکه رد از فصل حق برسیم و زر پادشاه نکر و سر فرج سیر
وزن اشرفی یارده ماسه و روپیة یارده و نیم ماسه و بیر در باب مقرر داستان روپیة داران و سالیمة داران بدستور عهد حصرت حلد مکال و عهد حصرت حلد مدرل احکام قدسی عروزد یاف و متصدی گری بددر سورت بخواجه عدد الحکید

اشرف اقدس شرف بغداد یاب که روزگار سلطنت جهاندار شاه را ایام فترت و جهانگشای انکاشته داخل سنین خلوس مدارک محسوس سارند فرامین مطاعه و مناسیر داده مستملر تهییب اورنگ آرائی و احراقی خطه و سکه نالغاب همایون و اسم مدارک بصورتکات ممالک محروسه هندوستان بنام ناطمان و دیوان شرف صدور یاب و صونه داری احمد آباد نه شهام جان که نه تنظیم و تدسیق صونه مالوه می پردازد معوض گردید و او بموجب حکم اقدس ناحمد آباد شتافته بیستم شهر حمادی الاول داخل بلده شده بتسمیص مهمات و انتظام صونه سرگرم کار گشت و فرمان والا شان ورود فرمود *

نقل فرمان عالیشان آنکه

مدوی مورد مراحم بیکران قابل احسان شهام جان عنایب پادشاهی مناهی بوده بداد که درین ایام حکمسته آغار فرجده انعام که آفتاب عالمتاب سلطنت حارید طرار و خورشید گیتی افروز دولت حدا داد مدت اول بنیاد ار مطلع فصل و اتصال ایرد ممتعال طالع گشته زمام مهم عالم آرائی دو جهانی بعون عنایب الهی بقصد اختیار ما قرار گرفته مخالف که ار دس بهادران بصورت سعار و مداران بیرونی مائر شکس یافته ره نور وادی فرار گشته بود اسیر و دستگیر شد و اورنگ خلافت و جهانداری بحلوس میمنت مانوس اقدس اعلی رب و ربیب اندوخته رؤس مدابر و حوه بقون را بنام و القاب اشرف اقدس ارفع همایون رونق رواج افروز در مقام شکر گذاری و سپاسداری نارای این موهب حلیله و عطای حريله وجهه شمس عالی بهم آن آنسب که بر حسب قدرت و امکان ار اعتلای اعلام شریع عرار ملک بیضا کوشیده استقامت احوال رعایا وربر دستان را حالصاً لوحه الله مطمح نظر داشته ارکان دینی و دولت را نه بصفت و عدالت استحکام دهیم و بساط امن و امان در سیط زمین و زمین نگسترانیم و امضای داد گستری و احراقی لوازم جهان پروری و مراعات مظلوم نواری و ظالم گذاری بطور قدسی اثر

سپرد چون دران ایام چندی از اوانشان که شیوهٔ مردم آزاری پیش گرفته بودند سید عقیل خان اله یار خان نائب کوتوال را ناسر و قتل آنها مأمور صاحب و او پیوسته در انتظار فرصت و مانو می بود روزی بحسب اتفاق در راسته بازار دروازهٔ سلاح فروش دو چار گشته ارادهٔ دستگیر ساختن نمود آنها راه فرار پیش گرفته بکانه مستعید خان که در شارع عام اسب گوشه گیر گشتند اله یار بد ادعا رسید چون معرفی نداشتند بجنگ در پیوستند و کشته شدند - * بیاب *

و ب ضرورت حو نماید گویر دسب بگیرد سر شمشیر تیر اراجا که سید عقیل خان بنابر بددوست و گرفتن پیشکش بدهمونی صدر خان نابی او را رساله داده رخصت نموده بود چنانچه بمحمود آباد پیوست درین بین حمر تقرر صوبه شهبام خان رسید ، الد رافم او را تا فوج برداشته بود دودا رانا رمیددار موضع بر سرهٔ معموله چوراسی کهنایب روف و سی هزار روپیة و هزار فرستادن صبیح حود ناردواج سید عقیل خان مقرر ساخته وحه مذکور را به طلب سپاه تدخواه نموده معاودت کرد *

سلطنت حضرت ابوالمظفر معین الدین محمد

فرخ سیر پادشاه بن محمد عظم الدین بن

حضرت خلد منزل و صوبه داری

شهبامت خان و دیوانی شریعت

خان نائب متشرع خان

بعد از وقوع جنگ سلطانی ناحیهدار شاه پادشاه عم خویش سیردهم دیبکحه الحرام سال صدر که سال هزار و صد و بیست و چهار هجری باشد محمد فرح سیر پادشاه عاری بکلوس مبارک تخت سلطنت را رب و ربیب بخشیدند و منصب حلیل القدر وزارت نقطب الملک یمین الدوله عند الله خان بهادر طهر جنگ و امیر الامرای سید حسن علی خان بهادر مرحمت گشت و حکم

مخاطب گشته و ناصر الدین احمد سوانح دودس و قاضی اظهر خان که منصب قضایی داده از تعمیر ابنو الخیر سرورار گردیده بود نصیحه تدبیه و هفت دهمی اسداد گذرها و معذرها و ضروریات توپخانه برسم علی الحساب دو لک و چهل هزار و چهار صد و پنجاه و شصت زوپیه بموجب دستکات تنخواه دیوان صوبه از حراجه عامره گرفت و همدری سال رحمة الله خان که عهد حصر جلد مکان دازوه عدالت عالیه و امین هفت چوکی و قرب و مدرک داشت بعد ارتحال آنحضرت ترک منصب و نوکری نموده سیوه اندوا گردیده بود نعم دریاب حج بیب الله الاحرام زان الله شریاً و تعظیماً چون با سر بلند خان احلاص داشت همراهی نموده وارد شهر گشت و خدمت امینی احد حربه نمهر علی خان از حضور معوض گردید و در همان سال محمد بیگ خان متصدی بدر سورت رجب هستی در لیس سر بلند خان از اسماع این معنی بدادر محافظت آنکا سید علاد خان حشر پوزه خود را فرستاد و انش محمد بیگ خان را مدسوان او آورده در باغی که بیرون دروازه ساه پور داده دارد مدفون ساختند درین بین حشر جنگ سلطانی و سرور آرائی محمد فرح سیر پادشاه رسید سر بلند خان بمقتضائی وقت سید عقیل خان را نائب صوبه مقرر ساخته روز دوسده هفدهم شهر صفر المظفر سال هزار و صد و بیست و پنج نعم دار الکلافت راهی گشت *

نیاابت سید عقیل خان

چون سر بلند خان روانه گشت سید عقیل خان در فلعه بهدر داخل شده بانتظام مهم سرگرم گردید والد راقم از پرگنه قنهوئی که در حاله والا و سپرد سید عقیل خان بود حسب الطلب آمد از آنکا که رتق و فتق مهمات او پیوسته تعلق بایشان داشت نامور مرحوعه پرداخته نیابت فوجداری پشن محال شرطی صوبه را بمعصوم ولی فوجداری بیر مکانم را نه رضا ولی درادرش و فوجداری کرد را بمحمد یحیی بانی درادر داده صدر خان بانی که از انتدای ورود ناحمد آباد متوسل بود مقرر نمود و کوروائی محال سایر و کثیره پارچه بمحمد جعفر عم راقم

گذراييد بعد ورود مدشور و عطیات بر حناح استعمال عارم این صوب شده بتاریخ چهاردهم شهر حمادي الاول سال مذکور وارد احمدآباد گشت و شهاب خان را که صوبه مالوه مقرر شده بود در آمده بدان صوب شتاب محمد بیگ خان به تمسیت امور انتظام مهام نظام و مقرر نمودن موحداران و تهانه بدي متعلقة باطم سرگرم گردیده مدت سه ماه بامر دیان پرداخته بخدمت متصدي گري بدر سورت ار تعمر دلاور خان سروراري یاب *

صوبه داري آصف الدوله اسد خان و نیابت سر بلند

خان بهادر و دیوانی شریعت خان نایب
متشروع خان

ار پیشگاه خلوص و جهانباي سر بلند خان که بمص سش هوار سوار سر بلندي داشت به نائب عمدة الملك آصف الدوله مقرر شد و پیش ار رسیدن خود بالتعاف خان که ار کوه بکيان صوبه بود بامر مداخلت دوش چنانچه ار بتاریخ پنجم شهر شعبان المعظم دخیل کار گردید و محمد بیگ خان به بدر سورت راهی گشت سر بلند خان ار حضور بعیای خلعت فاحره سروراري یافته عارم صوبه احمد آباد شده بکوچهایی متوالی طی مراحل و طع مبارل نموده بساگواره متصل سرحد صوبه رسیده بتاح در آورده متوجه پیش گردیده روز پنجم شهر شوال داخل بلده گشت و نظم و نسق مهمات پرداخت و عدد الرحم و عدد الرحيم جماعداران همراهی خود را با فوج آراسته و توپخانه پیدارسته بامر بدروسب صوبه و تدبیه و تادیب متمردان و گرفتگی پیش کش رخص نمود آنها بصوب پته چموال که مسکن کولیان معسد مقرریسب شافته بتاح مواضع و قتل و اسر آنها مبادرت نمود و بوجه احسن بدروسب آن صلح نه عمل آمد سر بلند خان بدست آویر محصر بمهر اقصى القصاة حواحه عدد العمید خان و شریعت خان دیوان و مهر علیخان بخشی و فایع نگار و اکرم الدین خان صدر که دران آوران بخطاب سپح الاسلام خان

سلطنت ابوالفتح معزالدین جهانداری شاه ابن خلد منزل شاه عالم بهادر شاه پادشاه و صوبه داری آصف الدوله اسد خان و نیابت محمد بیگ خان و دیوانی شریعت خان و نیابت متشروع خان

دورنهم شهر محرم الحرام سال هزار و صد و بیست و چهار واقعه ناگیر
حصرت خلد منزل در دارالسلطنت لاهور روی نموده میان پادشاهراها حدک
سلطانی توقع آمد و سلطنت بر ابوالفتح معزالدین جهانداری شاه پادشاه
مزار گوی - * بیب *

یکی چون رود دیگر آمد نکای جهانداری مانند بی کد حدای
و آنحضرت متوجه دارالخلافه ساه جهان آباد گشته سرپر آرا سدید امرحلیل
القدر و کال دستور سابق نعمة الملك آصف الدوله اسد خان بهادر و منصب
وزارت نكمله الملك مدارالمهام دارالعقار خان مرحمت شد و شرح سکه دین
تعم مقرر گشت - * بیب *

در آفاق رد سکه چون مهر ماه ابوالفتح عاری جهانداری شاه
اراسکا که از عهد حضرت خلد مکان محمد بیگ خان ربط قدیم نه آصف الدوله
دانش و پیر کیعیب سرگذشت خود و رسیدن نکر کول و معطل نشتن را
نعمدة الملك نوشته بود چون از انتقال خان فیروز جنگ صوبه احمدآباد نه کسی
معوض نه گشته بود صوبه مذکور از پیشگاه خلایف و جهانداری نآصف الدوله عطا
گردید و بعد معروض مدسی محمد بیگ خان را نه نیابت صوبه تحویر نموده
ناصانه منصب که از اصل و اصانه سه هزار دات دو هزار سوار باشد و عطای عام
و نقاره سرور گردانیده نوشت که از مکاتیکه رسیده باشد معاودت نموده خود را
نصوبه احمدآباد رساند اراسکا که او در آرزوی این چنین روز روز رس می

نار داشته نائره قتال را بآب یاری سخنان مصلحت آمیز فرمودند در عهد
 سانس این قسم حانه جنگی در بلده اتفاق بیفتاده بود این معنی بیر بدعت تازه
 سد القصة بعد چند روز محمد بیگ خان بودن خود را علاج وقت ندیده
 بر آمده بسمت کهرکول راهی گشت همدان ایام اقصی القصات عدد الحمید
 خان مستعفی امر قضا گردیده رخصت رفتن احمدآباد بعرض اقدس رسید
 و این معنی در پیشگاه خلایق و جهانانی منظور شد لهذا حیمه خود را آتش
 داده لباس فقیرانه در بر کرده نگوشه مسجد شمس چون معروض قدسی گشت
 از راه تفصیلات و قدم خدمت که بحال او مددول بود یزلیع شد که برادر خود
 سریع خان را که دیوانی صوبه احمدآباد سرور است تا معاودت خود که
 شمس ماهه رخصت است نه بیایب خویش مقرر ساخته طلب دارد و بنابر
 سرانجام مهمام دیوانی صوبه متشرع خان پسر سریع خان نایب ناسد حواجه
 عدد الحمید خان راضی باین معنی شده باحمدآباد آمد و سریع خان
 رفته بامر قضائی حضور سرگرم کار گردید همدان ایام سهامب خان بنابر
 بدو نسب و احد پیس کش رمیدداران و کولیان صلح رود سارمندی بصوب برگشته
 کزبی و بیچاپور بر آمده اکثر دیهات روز طلب را قرار واقعی تاحته صامن عدم تمرد
 گرفت که درین بین حذر پیوستی مرهته بر گذر نانا پیاری رسید لهذا معاودت
 نموده بیرون بلده با لوازم توپخانه و مصدداران متعینه و سید احمد گیلانی
 فوحدار سورته را همراه گرفته کوچهای متواتر به توده رسید و اراکنا لشکر را
 دریده ساخته نگاه را به بهروچ مستاده تورک لشکر نموده ایلغار کرد مرهته از حذر
 رسیدن فوج از گذر نانا پیاری عذر شده بآنطرف رف صاحب روز دیگر که سهامب
 خان کوچ نمود دکمیلان پیش راهی گشتند و سهامب خان معروفگاه آنها برول
 نمود و بهمین تا او گلپسر رسید روزیکه اراکنا کوچ لشکر اسلام شد درین راه بر چند
 اول جنگ رویداد تدبیه معقول یافته روگردان شده رفتند و سهامب خان
 تا بندر سورت رفته بعد مقامات چند رفتن دکمیلان معاودت نموده به
 احمد آباد آمد *

حوشی ها و علاوه وحشتها گردید - شهاب خان در صدد رساندن حب و گرفتن از نار گردانی بردستی در آمده در پی نه بهانه شکار سواری و فوج خود را مهیا ساخته جمعی را بیخترانه بر حانه محمد بیگ خان که بر کنار آب حوی سارمتی واقع بود فرستاده که او را بشاییده نار حواس و حبه مدبور نمایند و اگر بمعارض پیش آید فوجیکه مستعد است میرسد آنها فریب یک پاس دور بر آمده رسیده در حلوحانه در آمده از ادا رفتی دیوانخانه داشتند از اتفاقات پیش از رسیدن فرستاده ها او باندرون رفته و چندی از پیاده و شاگرد پیشه که حاضر بودند و از سوئی مراحمی حائنین که اشتها یافته بود اطلاع داشتند باظهار اینکه خان اندرون است حذر کنیم مانع از دخول شدند و آنها منع پذیر نشده می خواستند که حراً و قهراً در آیند نایکدیگر گفتگو واقع شد و دوسه کس از طریقین رحمی گشتند و فرستاد ها را بیرون بر آورده در را بستند محمد بیگ خان از استماع شور و عوا بیرون بر آمده بر ماحرا واقف شده با برادران و پسران و جمعی از علما مستعد و آماده جنگ شده بسبب شهاب خان از آگاهی این واقعه فوج و توپخانه و مرحله های تخته بندی که برای همین معنی مرتب ساخته بود با فیلان تعیین فرا بود و جنگ توپ و تفنگ و نان در گروم و این حذر در کوچه و محلات درون و بیرون شهر شایع گردید از آنجا که پیستری از حامداران و فرقه سپاه باشند گان درون حصار و آنطرف دریای سارمتی که در آنوقت بمشاه سهری بود و قریب شش هفت هزار کس از سوار و پیاده قوم افغان و غیره سپاه پیشه سکنا داشتند و از قدیم الایام مکرر بصیغه نوکری با محمد بیگ خان بودند بمکرد آگاهی از هر گوشه و کناره قاف و دیده خود را میرسانیدند و بدین مدوال از آن طرف آب از راه دریاچه حانه او بود که مشرف بدریا بود رسیده شریک شدند هر چند فوج شهاب خان متواتر حمله ور گشته یورش می نمود از صدمه رسیدن گوله بدوق و حرائیر که از پشت با مها و دیوار حانه میرسید کاری پیش نمیرفت و مردم بسیاری کشته و رحمی گردیدند و درین هنگامه چندی از حادثاتی نزدیک سوخته تعارت رفت او اخر همان روز مهر علی خان بخشی صوفه و صعدر خان نانی در میان آمده طریقین را از جنگ

پردارد و بموجب حکم والا نهر امير الامرا فوجداري گرد نواح بلده بنظر علی خان و یکصدی دات صد سوار بشرط آن امانه عطا گردید امانت خان بنابر بعضی امور و موسم بر شغال که سوار و طرق مسدود بود تا هنگام احراری آن در سورت توقف ورزیده پیش از رسیدن خود محمد بیگ نامی از حویشان و انور خان را برای تمشیب امور ماموره فرستاده متعاف آنها در معدود الايام روز دو شده هشتم شهر ربیع الاول سال هزار و بیست و سه باحمد آباد رسیده بحفظ و حراست بلده و تمشیب امور صوبه پرداخت و متصدی گری بندر سورت به دلاور خان تعلق گرفت همدران آوان امانت خان بخطاب شهاب خان مخاطب گشت و از عرصداش او معروض بارگاه فلک اشتنا گردید که مرهته هر سال باراده فاسد در فصاحت صوبه احمد آباد می آید اگر احياناً احتیاج نگاه داشت سپاه جمعیت شود مدوی در هرگاه هر مدوی برای نگهداشت و مصالح توپخانه در کار شود تذکوة بر حرانه عامرة نماید لهذا حکم محکم عرورود یاف که عدد الحاح بقدر یک لک روپیه در ماهه باتفاق خود و بخشی و وایع نگار موافق صانطه تا ربع فساد از حرانه عامرة آنکا تذکوة نمایند بنابر آن بدفعات سه لک و پنجاه و شش هزار و هشتصد و شانزده روپیه طلب سه ماه و هعده یوم بموجب دستگات نهر دیوان صوبه تذکوة گرفت *

رونداد خانه جنگی با محمد بیگ خان

اراکا که محمد بیگ خان از خانه رادان مدیمی موزونی در سرکار والا و مرد سپاهی مدش بود بطر بر حالات و قدم بدگی چنانچه نایب مراعات و سلوک در بر حور روز اول که بعنوان استقلال شناخته ملامی گشت با شهاب خان نکرده و در آمد و رفت و دیدن ها بنحوت ممدک را دید و این معنی میمانین بکدرت ادکامید چون درین ایام تقدیم محافظ بلده بعد ارتحال خان فیروز جنگ از محالات انتقالی که به شهاب خان سپرد کشته برداسب نموده بود و در مقدمه حساب و وجهه بار گردانی حواب راستی میداد بموجب ارد یاد با

معروض قدسی گشته بود که متصدیان خان فیروز حدگ حرازه را وا کرده زردون مرتب شدن اسناد نرات به سپاه و شاگرد پیشه داده و می دهد و به نهانه دادنی مناعی متصرف می شود و حی کش دیوان کاعد کارحاجات را تندیل میکند بدانرا حسب الحکم اعلی دیوان عر و رود یامب که نمکود وصول این حکم اموال را تنقید تمام داتاق امامت خان و محمد بیک خان از قرار واقع نصط در آورده هر که متصرف شده دند ار و نار حواسب نموده حقیقت را بر نگارد و نه گذارد که احدی تندیل اوزاق دفتر تواند نمود و از متصدیان صامن معتبر و بحیره بند نگیرد چون هکوار امامت خان از بندر سورت برسیده بود محمد بیک خان حی کش دیوان و الماس و مصالح و دیکرور حواحه سرایان فیروز حدگ را دوستاق نمود اکرم الدینی خان که نعمده الملك آصف الدوله اسد خان و امرایان عظام که حاگیر اکثر ارادها در سپرد داشت که یک لک روپیه بيموحب حدراً و قهرأ فیروز حدگ از من گرفته چون من ز نه داشتم از وجهه محصول حاگیرات داده ام لهذا حکم اقدس شرف و رود یامب که دیوان صونه از حمله اموال او بدهداد و چون بدن بعش فیروز حدگ مقرر بود حکم اقدس رسید که اموال و عیره سرانکام از ناطق و صامب را مدسونا او که همراة بعش می آید به درگاه معلی بیاورد *

مقرر شدن امانت خان متصدی بندر مبارک سورت بضبط اموال خان فیروز جنگ و نیابت صوبه از خالصه شریفه

خدمت امیدی و مجداری پرگنه حویلی احمداناد و عیره محالات انتقالی خان فیروز حدگ بحالصة شریعه من اندای ثلثان حریف پارس نیل سال مدکور تعلق بدیرفته و نه امامت خان که دران هنگام متصدی بندر سورت و بمصوب سه شراری دات چهار هزار سوار سرفراری داشت تعویص یامب و برلیع شد که باحمدآناد شتافته از تعلقات حدردار ناسد و نصط اموال خان فیروز حدگ

عوض حان و دیگر منصوبان نواقعی صدق اموال را که معذور نبود آنچه بعمل آمد زیر مهر فرق نموده کیفیت واقع را بحصور معروض داشتند اکثر بدعات از احد و حر و غیره در ایام حکومت او احداث یافته که هیچ یک از ناظران توفیق رفع آن ندافته اند اکنون رفته رفته بدرجه اتم پیوسته چنانچه بدیل عمل هر کدام ادشاء الله تعالی بقدر وسع معلومات ثبت خواهد افتاد کم و بیش مصادره که درباره بین پور فوجدار کرد و آنچه در حیثیة کوتوالی می شد چون در انبوه در مردم یک گونه دسب رس بود چندان نمی نمود دیگر در محال سایر بر عرانه علالت حوراک دواب می عرانه یک روپیه بر می صد مال بزرگان که بمحال کثرة پارچه برای ادای محصول رجوع می ساختند از مسلمین بیم روپیه از هندو یک روپیه نصیحه عولک ناظم فرار داده یکی از متوسلان خود را کرور ساحت دران محل شاییده و این بدعتها استمرار یافت اگرچه آن وقت کرور ناظم را سوای گرفتن وجه معین دخلی در تشخیص میب آن احساس و حکومت نبود متصدیان پادشاهی مواضع صافه سرکار می کردند الحال بمزور ایام تمام اختیار نه کرور ناظم تعلق گرفته متصدیان پادشاهی برای نام اند - دیگر از حمله بدعتها احداثی انبوه مقرر شدن محصول بر بقولات که ترکاری گویند چون در صوبه دار السرور برهابپور از قدیم محصول معدوی سبری مقرر است و در صوبه احمد آباد گاهی معمول نموده حان فیروز جنگ که تازه از انجا بصوداری احمد آباد رسیده از آن محال استعسار نمود چون واضح گشت که درین صوبه نمود لهدا فلیل محصول مقرر صاحب که اکنون مدعی افروده و در درویش شهر نویسندها مقرر که آمدنی حلس ترکاری و میوه را می نوشته ناسد و نیز معدوی روغن زرد که مردم سرباری می آرند احداث شد که اکنون هر دو محال شده اند الحال حدر ارتحال حان فیروز جنگ بعرض اقدس رسید حکم والا تمام دیوان صوبه در باب صدق اموال باتفاق اماب حان و وفایع نگار و سوانح نویس که بقرار واقعی پرداخت و نوعی احتیاط نگار بود که دامی فوت و هو گذاشت در میان بیاید و سر رشته آن بدوثر معلی ارسال دارد صادر گشت از انجا که از معروضه هر کاره صوبه

گروهی برب آب سارمندی مقامات نموده و دعهه ثانی بطور طوی حشن
 و چراغان پرداخت محمد رضا نام که تازه از ولایت ایران وارد این دیار گشته
 و معروض مدسی شده بود حسب الحکم والا بشریعت خان دیوان عرو رود یافت
 که دو هزار روپیه حبس خرچ او از حراة عامرة بدهاند سابقاً پروانه در باب
 تعمیوة یک لک و بیست و پنج هزار روپیه در ماهه اخراجات سه بندی نو
 نگهداشت مهم راجپوتیه بخان فیروز جنگ بنام عدد الحکید خان دیوان پیشین
 صادر شده بود درینولا که دیوانی بشریعت خان معوض گردید حکم اقدس بنام
 او شرف ورود افکند که مبلغ مذکور مرقومه را از تاریخگی که خان فیروز جنگ
 از احمدآباد برآمده و شروع نگهداشت کرده بموجب سرشته نگهداشت بخشی
 صوبه مطابق سند سابق تعمیوة بدهد و محمد عدد الله بخدمت سوانح نویسی
 از تعمیر محمد محسن از حضور سرفراری یافته رسید سید احسن الله خان متصدی
 بندر کهدایب مقرر گشت خان فیروز جنگ از بواج بلده کوچ نموده پیش کش
 رسیداران صلح دریای سارمندی گیران بموضع ولا سده عمله برگده ایتر رسیده چند
 ماه مقامات نمود و در سال هزار و صد و بیست و دو حسب الحکم اقدس بنام
 دیوان صوبه کرامت ورود موصود که درینولا حکم جهانمطاع آفتاب شعاع صادر شد
 که اشرفی و روپیه سکه مدارک برون یک توله مسکوک می کرده باشند چندی
 بدان وزن سکه بعمل آمد ثانی الحال موقوف گشته بدستور عهد پیشین حکم
 سد چون حمدة الملك مدارالمهام خانخانان وزیر الممالک رمین متصل لال
 دروازة و پهلوی دروازة بقار حاده قلعه بندر بنابر احداث رباط و مدرسه و مسجد
 خریدار کار عمارت شروع نموده بود ازاسکا که یک قطعه رمین محدوس حانه
 چندترة کوتوالی دراسکا واقع گشته از سرکار والا خریدار حسب الحکم والا بمهر
 عنایب الله خان میر سامان درین باب بشریعت خان دیوان رسید که وجهه
 میم رمین مذکور منجمله طلب خانخانان که بعد فراج محاسبه حاکمیداری
 در سرکار والا برآمده محدوس نمایند و آن قطعه را داخل عمارت نموده
 و نه تقید تمام تعمیر میشد چون تقدیر باتمام آن مقدر نبود بعد چندی

سره واقعۀ بلندۀ احمیر ملحوظ خاطر مدسی مظاهر بود رایات عالیات متوجهه
 آنصوب شد بحان فیروز جنگ فرمان روم که بالشکر آراسته و لوازم توپخانه
 خود را از احمدآباد دادند رسانیده سعادت اندوز مالزم سار و یک
 لک و بیس و پنج هزار روپیه در ماهه سه مدعی سه هزار سوار و پنج هزار پیاده
 فی نفر سوار سی و پنج روپیه و پیاده چهار روپیه سوای جمعیت همراهی خود
 که نگهدارند نماید مقرر شد چنانچه یارده لک روپیه طلب هشت ماهه و بیست
 چهار یوم بدعوات بموجب دستکات تنخواه نمهر عند الحמיד خان و سریع
 خان دیوانیان صوبه از حراجه عامره گرفت و نه دیوان صوبه فرمان سد که پنج صرب
 وپ و پنجاه رهکله و یک صد و پنجاه ستر نال و سه هزار نان و هزار من سرب
 هزار من ناروت و صد من مہتانی از توپخانه سرکار والا و دو صد نفر بیلدار و یک
 صد نفر تندر و یک صد نفر سقا نوکر کرده در فوج خان فیروز جنگ تعیین نماید
 در سال هزار و صد و بیس و یک عند الحמיד خان که در حضور رسیده بود
 تفصیلات پادشاهی ساملحال او سده نوالا رتبه اقصی القضاة مداهی گسته در
 رکاب طغر انتساب سرگرم نامر مامور شد صلاح محمد خان بانی را که همراه
 برده بود رخصت انصراف داد و دیوانی صوبه اصالتاً بشریع خان برادرش
 که در احمدآباد بنیاب می پرداخت معوض گردید همداران آوان زوری چند
 بیماری طاری حال خان فیروز جنگ گسته بود مدد نه صحت و اعتدال مزاج
 کرائید لهذا لوازم صیاف و اطعام سادات و مشایخ و اصحاب عمایم و مصدداران
 واعیان و اهالی شهر پرداخته تا سه شب در کنار رود سائرمتی بچراغان و سر دادن
 انواع آتشیاری حسن نمود و بنابر نوشتن بعضی مقدمات بحضور نمهر علی خان
 بخشی وقایع نگار سلوک ناپسندید نموده یک دو ساعت در چنوتره کوتوالی
 توقف داده گذاشت و نامحمد محسن سوانج نویسنده بیر اعراض نموده در صحن
 مسجد جامع بعد انصراف از نماز قدمی چند در پیش مردم دوایند و از اکرام
 الدین خان لک روپیه و ہمیں مقدار از کان داس پیشکار دیوانی حراً گرفت
 و نعم روانگی مازوز و مهم راجپوتیه برآمده بموضع اچیر عمله پرگنه حویلی سه

فرمود که چون در عهد حصرت حلد مکان مقرر شده که وقایع نگار و سوانحه نویس گماشتهای آرا در مقدمات مالی تحویل نداسد باید که نگذارند که آنها در مقدمات مالی دخل نمایند و بپیر حکم معلی صادر شد که پول سیاه دام عالمگیری را شکسته برون عهد پادشاه عمران پناه که برون بیست و یک ماهه بود نه سکه مدارک رسانند چنانچه در آن وقت پول سیاه آن ورن تا مدتی رایج گشته بود بعد آن بهمان ورن عالمگیری عود نمود حس چیره ناف حانه سرکار و کارحانات پادشاهراده که روانه شده بود بدائر حدر هنگامه مرهته برگشته آمد چون ریاست نصرت آیات پادشاهی بعد فتح محمد کام بخش از دکن معارفت فرموده متوجه هندوستان شد حکم جهان مطاع عالم مطیع بدیوان صوبه کرامت ورود فرمود که بدستور سانی آنچه زر در حرایین موجوده ناسد همراه خود گرفته بحضور بیار که در نواحی صوبه مالوه به لشکر ضروری اثر ملحق گردد و بپیر فرمان سد که چون بعرض اقدس رسیده که نکات حانه درگاه شاه عالم قدس سره قرآن مکید و کلام حمید بخط شریف حصرت امام علی ابن موسی الرضا علیه التکلیه و الذا موجود اسب آن را از سکاده نشین آنجا گرفته بحضور بیار که زیارت دستخط آنحضرت تدرک هسته آید بدائران عدد الحمید حل قرآن را از صاحب سکاده بطریق امانت گرفته نا حراجه روانه گردید چون هنگام روانگی بقصد سانبولی رسید از آنجا که ملاکب محمد خان بانی را که سید عقیل خان معوداری آنجا مقرر کرده بود بدائر بدرقه همراه خود تا لشکر ضروری برد و در نزدیکی قصه دهار متعلقه صوبه مالوه بار دوی معلی پیوسته شرف اندوز ملازم گشت و قرآن مکید را بحکام والا رسانید بعد چندی معروض داشت که قرآن بطریق امانت از سکاده نشین آنجا گرفته بحضور آورده ام حکم اقدس شرف مدور پیوست که ما را زیارت مدعا بود این تحفه بی بها سراوار همانجا اسب حواله فرمود و حکم سد که رسید صاحب سکاده را بحضور برساند چون در آن هنگام راحه احیب سنگه بدائر رؤیداد هرح و مرح و ارتحل حصرت حلد مکان خود پیروز را متصرف شده سر بسوزش و فساد برداشته و بپیر زیارت حصرت حواحه معین الدین چشتی قدس

محکوم استماع یکی از بی ناگان حمائم مدکور پای خطیب را از میزان مندر کشیده
 از رحم نکرده مقتول صاحب دیگران او را کشیده بیرون مسجد در راسته بازار
 انداخته چنانچه نا آخوهای دور افتاده بود پس از حصول رخصت ناظم صوبه
 به تحقیر و تکفیر او پرداخته حکاک سپردند شمدران آوان حکم اقدس بنام
 دیوان صوبه عروزد یامب که آنچه روز در حرایب صوبه مراهم آمده ناسد همراهِ گرفته
 برکات طغر انتساب که متوجه حیدر آباد است و بدواری دار القامج ارحین
 میرسد بیاز چنانچه بموجب حکم اسرف عند التعمید حال سر انتظام ناز برادر
 نموده حرانه را گرفته در بدواری ارحین بتصور جمع الدوز رسانیده مورد تفصالت
 پادشاهانه گشته رخصت نموده و تعلقه خود یامب متعمد حان ک مدار المہام
 پادشاهانه حمال ساه نهادر بود به ملعه داری حیدر سر امرای یامب و سپرد آن
 به سید تقیل حال گردید و میر ابو القاسم بدعم کورتالی و کزوزه محمل گنهره
 پارچه که در عهد حضرت حلد مکان معروف گشته بود تعیین شد و میر ابو القاسم
 بدعم امیدی داج تصحیحه از تعیر سیم بدعم الدین و محمد کاظم ولد
 محمد حاتم بیگ به داروغگی چیره نامکانه و حواحه عوض داروغه حرانه عامره
 ناده از تعیر عند الواسع و علی اکدر بدعمی و وقایع نگار و شیخ نور الله بدعم
 داروغگی حرانه یب المال و امیدی چیره دف حانه از تعیر شرف الدین
 از حضور مقبر گشتند و همدین ایام تکفیر دامی که در عهد حضرت حلد
 مکان در اکثر پرگنات شده بود بموجب حکم ناز یامب گردیده بتقاضا شد بلکه
 در بعضی مکانات افزود دامی هم بعمل آمد و متصدی گری بندر که بنایب
 از تعیر اماب حان و تهاه داری کاحنه از تعیر سید علیخان بیروز جنگ بنام
 اعتماد حان تحویر نموده تحیل صاحب و محمد قلی دو صدی دات سی سوار
 و یک صدی دات ابراهیم قلی و قاسم قلی سرح ایضاً پسران کاظم بیگ که
 ابراهیم حان تحویر نموده بود درینولا بدرجه پذیرائی رسیده سرور شدند - چون
 بعرض اقدس رسیده بود که وقایع نگار و سوانحه نویس نلدۀ احمد آباد میخواهند
 که گماشتند - حلد ۱۱ در کوته پارچه بعرضد حکم مقدس به دیوان صوبه عروزد

حان مُستعفی به عاری الدین حان بهادر فیروز حدگ سپه سالار که بمصب
 هعب هراری ذات هعب هزار سوار دو اسپه سه اسپه ناله شرط ممتاز و بصوداری
 دار السروز برهاپور قیام داسب تعویص یامب و نارسال فرمان والا شان و مرحمم
 حلع و اسب حاصه سر بلند گردید حکم شد که از همانکا بویه شتافته
 نتمسیب امور و مهام و انتظام و صط و نسق پردازد اهدا حسب الامر حلیل القدر
 نکوچهای متواتر راهی شده وارد سرحد بویه گشب محمد بیگ حان
 و عدد الحمید حان دیوان بویه و مهر عالی حان بخشی و وقایع نگار و عیوه
 مصدداران متعینه بویه باستقبال شتافته مدعی گشتند روز دو شنبه بهم شهر
 رحب المرحب سال هزار و صد و بیستم داخل بلده گردیده تعمی و وحداران
 و تهاه داران متعلقه بطامب سر گرم کار گشب محمد بیگ حان را به بیامب
 وحداری پش محال سرطی بویه مقرر ساحب و همدری سل سد عقیل حان
 متصدیگری محالات حاگیر پادشاه راده محمد جهان دار شاه بهادر که در بویه
 احمد آباد یافته و تهاه داری پیتها پور که سائق میر عدد الوهاب برادرش داشب
 و در حدگ مرهته برتنه شهادت فایر گشته تعویص یامب و محمد علی والد رانم
 تقریب وقایع نگاری محالات موصوف در هکامیکه رایات نصرت آیات پادشاهی
 متوجه مهم محمد کام بخش به دکن بود در عرض راه بهمراهی او رحص
 یافته رسید مسود اوراق در سی هشب سالگی وارد این دیار گردیده آنچه در آن
 هکام برای العین خود مشاهده نموده در خاطر داشب و چه از تقریر ثقات
 استماع رمب مدرج میسارد حان فیروز حدگ عوض حان را بدانر بدو نسب
 و اخذ پیش کش رمیداران تعین فرمود از انکا که حکم اقدس به حمیع صوبکات
 سرب نعا یافته بود که در خطبه جمعات و عیدین اعط وصی اضافه باسم حلیقه
 چهارم میخوانده باشد چون حماعه اهل توران همراهیان حان فیروز حدگ در
 روز حمعه اول که خطیب خطبه را حوادث بعضی از انها خطیب را تهدید
 منع نمودند که آینده باین لعط متلعط نگردد چون حکم مدرم اقدس نعا یافته
 بود مالعار را حمله رمره حال انکاشته در حمعه دیگر بدستور سابق خطبه انسا کرد

[illegible]

سورہ شعی غازی - ابن خان بہادر فیروز

جستار دیوثی خواجه عبد الحمید

خانی و شریعت خان

جنتی غمہ سے یہ گھبراتا رہے ابراہیم

که ناعوای بعضی با عاقبت اندیشان دعوی سرو همسری با حلیفه آلهی داسب
 از راه عرو و پندار با فرزدان و سرداران مقتول گردید تدبیر و لحظه او دستگیر سده
 بردان اندی در آمدند باید که آن عمده مریدان سعادت نشان سادیانه این فتح
 عظیم که از پرده عیب عاریان دیدار و مجاهدان تهور سعار بمنصه ظهور حلوه گر
 گردید بمسامع خاص و عام و کوچک و درگ سکه آن دیار رسانیده سجدات سکر
 الهی بتقدیم رسانند و از راه فصل و کرم بے اندازه صودداری احمدآباد بدستور
 سابق بآن وزارت پناه بحال شد باید که در ترویج حال رعایا و درایا و مساکین عامه
 خلق الله و گرد اوری محصولات سرکار والا و فلج و ممع فطاع الطریق و لوازم
 صودداری نکمال سعی بعمل آورده حس اعمال رامتیر نتایج خود سناست بتاریخ
 عرف سرربیع الثانی سده احد حاوس معلی تحریر یاب انراهم حان پس از
 ورود فرمان والا سال بمواسم استبدال و تقدیم آداب موافق صانطه پرداخته داخل
 ولعه ارک گردید اراک که درین هرح و مرج کولیان متمرد سرشورش و فساد
 برداشته بودند لهذا انراهم حان بمواسم بدو بسبب بصوف پرگنه کزی بر آمده
 چندی بگرفت صامعی عدم ترمود فوج کسی نموده معارفت کرد چون دسب
 کشیدن از نوکری و گوسه انرا گردید مکتوب صمیر داسب محمد بیگ حان را
 به بیامت صوبه تارسیدس ناظم دیگر مقرر ساخته بهم شهر رحب المرحب سال صدر
 بصوب دارالکلاوف راهی گشت محمد بیگ حان به نظم و نسق صوبه
 و محافظت بلده سرگرم کار گردید چون تقرر بیامت او از روی و قایم و سوانکه
 بعرض اقدس رسید حسب الحکم معلی تا تعیین یافتن ناظم منصوب و ترویج
 حطنه طینه و سکه مدارک بنام نامی و القاب سامی که شرح آنها از حضور عطا
 شده بود بنام او و حواحه عدد التعمید حان دیوان صوبه عرو رود یاب *

شرح سکه مبارک شاه عالم بهادر شاه بادشاه غازی

همدراں آواں از معروضه اخبار نویسان بعرض اسرف رسید که محمد بیگ
 حان نائب نظام حقیقت انتشار مرهته مابین بدر سورت و بلده استماع نموده

مقام احمد نگر واقعۀ ناگپور حضرت حلد مکل روئیداد پادشاه رادۀ عالیجاه محمد اعظم شاه که همدان ایام از حضور بصورت مالوۀ مرخص گشته روانه سده بود در دو سه منزل خنارتعل آتصرت شدیده در حجاج استعجال معاودت فرمود و نه تقدیم مراسم تعزیت و سوگواری و استمال نار ماندھا پرداخته روز عید الصبح سریر آزای سلطنت سده بصورت دار الخلاف بهیست فرمودند و پادشاه رادۀ محمد معظم بهادر شاه که در آن هنگام در تق و وفق مهمات صوبه کابل اشتغال داشتند پس از وصول احدی مذکوره متوجّه دار الخلاف شاه جهان آباد شده نه دار السلطنت لاهور جلوس اول بر تخت سلطنت فرموده روانه پیس گردیدند تا آنکه هر دو جاد پادشاه رادۀ ها در میدان حاحو نواحی مستقر الخلاف اکثر آباد بهمرسیده جنگ سلطانی روئیداد محمد اعظم شاه از تقدیرات آسمانی کشته افتاد و نه اورنگ خلافت و جهانگیری حضرت حلد منزل ابو النصر قطب الدین محمد معظم بهادر شاه پادشاه غازی صعود فرموده در ناح دیره واقع مستقر الخلاف مذکور هیکدم ربيع الاول سل هزار و صد و نودۀ جلوس میمنت مانوس دریم و تعیین خطه و سکه اتفاق یافت و منصب حلیل القدر و کاتب نعمدة الملك اسد خان و امر وزارت نجمدة الملك مدعم خان حاکمان سیبه سالار همد معوض گردید و فرامین و مناسیر لازم الانقیاد بنام داطمل و دیوانیل ممالک محروسه صادر شد *

نقل فرمان والا شان بنام ابراهیم خان در سریر آرائی و استغلال نظام

آنکه اعتصاد خلافت و فرمان راننی اعتماد سلطنت و کشور کشائی مسمول تفصلات حریت و حلیله ظل الهی عمدی نوئیداد حجاب حلیفة الرحمانی رندۀ مقرنل آستان ملک آشیل ابراهیم حل بعدایت داساهی مستطهر و مستدشر بوده داد که وریدن نسیم عمر نام لئی در فتح و نصرت دقتال ے زوال عدعمال سامعه امروز حل و جهانیل گردانیده تصویب نگارس پذیر میگردد که مخالف تنه کارسیه روزگار

تا موضع نثوة سه گروهی دست تطاول دراز ساختند عدالهادی و پدیدمل دیوان
 برد ابراهیم خان آمده کیعیب حالت سپاه که با گروه دکهبیان مقاومت تواند
 نمود طاهر ساختند و او خود سوار شده معروفگاه فوج آمده مدظر تامل نگریسته
 حرارت و حالاتی در آنها دید و قلق و اضطراب سکنه پور حات و دیهات را برای
 العین خود مشاهده کرد از آنجا که حذر ارتحال حضرت حلد مکان به دور
 و نزدیک رسیده و هنوز سلطنت بیکی از پادشاهرادهای عالی تنار قرار نیافته
 بود صلاح حذر اندیشاں دور اندیش مظفر حسین که سابق از مرهته حدائی
 گریده همراهی خواجه عبد الحمید خان و محمد بیگ خان او را دستگیر ساخته
 بود چنانچه سابقاً نگذارش در آمده با براین داس منصب دار بنابر مصالحه
 مرد بالا حی شدند فاته عرستاد پس از گف و شدند دو لک و ده هزار روپیه
 نصیحه کهدلی بشرط آنکه از همانجا معاودت نماید انفصال یاب و مبلغ مرقوم
 از حرانه عامره نگفته ناظم و دستک دیوان صوبه داده شد و آنها برگشته رفتند
 و فوج ناظم صوبه بیسب و دویم شهر صدر داخل بلده گسب و اطمینان قلب
 عامه رعایا و کافه برآیا شهر و پورحات گردید *

سلطنت حضرت خلد منزل ابو النصر قطب الدین

محمد معظم شاه عالم بهادر شاه بادشاه غازی

و صوبه داری ابراهیم خان و دیوانی

خواجه عبد الحمید خان و روانه

شدن ناظم صوبه باوجود ورود

فرمان والا شان بحضور

و نیابت محمد

بیگ خان

چون تاریخ بیسب و هفتم شهر دیقعه الحرام سال هزار و صد و نود و در

صمیمه بخشگیری داسب چون تاب مقاوم یارورده کدازه گروم و بدین دهن
اکثر فوحداران برخواستند مرهته نه قصه موبده رسیده آنکا را تاحب در آورده
آتش داد و این حدرو حش آب رور در سده سسم سهر صفر المظفر سنه ۱۱۱۹
هرار و صد و نوده ار تقریر عامل برگده محمود آباد که ار قبل حواحه عدد الکمید
حان دیوان صوبه در آنکا بود رسید که دکمیان ار قصه بزیاد ناین طرف رسیده
اند و متواتر و متوالی این معنی صدق مقرون گردیده سایع شد دیوان صوبه
و بخشی ناتفاق یکدیگر برد ابراهیم حل ستافه طاهر ساختند و بیر بوصوح
انکامید که نالاحی شوناتهه مدلههای خطیر کلی بصیعه مال آمایی که نالطلاح
آنها کهددی گویند داعیه دارد ابراهیم حل پس ار دریاب این معنی میر
عدد الهادی بخشی و پندیمل دیوان خود را باستعداد سپاه بوبگه داسب
مامور صاحب و نستعکام برج و نازه همب گماشت چون دران ایام فرقه سپاه در
بلده و آنطرف دریای سارمندی ساکی بودند عرصه سه روز قریب هشت هرار
سوار و سه هرار پیاده و قریب چهار هرار کولی و راحپوت دواهی حسب الطلب
بعنوان کومک فراهم آمدند و هم سهر صدر عدد الهادی و پندیمل دیوان دایم
و عدد الکمید حان دیوان صوبه و محمد بیگ حان و نظر علی حان و معدر حان
نایی و جمعی ار مصدداران و مشاهیر رجال و طایفه شجاعان گجرات متعیده
و فوحداران نالوارمه توپخانه بر تالاب کانگریه معسکر آراسته مورچال بستند
ناوحدو اجتماع اینهمه جمعیت سکه پور چات و دیهات اطراف و دواج بیدسب
و پا شده ناصطراب تمام نعیال و اطفال و احوال و انقال رو بحصار شهر پناه آوردند
و بر درو و ازدهامی رویداد که اکثر پدر ار پسر و مادر ار دختر جدا افتاده و ار
افتادن بر روی یکدیگر برخی کالا خود را گم کردند و بازار حملان و مردوزان
و عراقچیان چنان گرم گسب که مرد هفته را در یک روز میگرفتند القصه سرداران
فوج بنابر بی حکری سپاه که چشم شان ار جنگ سانس ترسیده بود در کوچ
و مقام اندیشه مدد بودند مرهته ار دریاب این معنی حری سده همه حا
تاحب و تاراج کنان بمحمود آند درارده گروهی شهر رسیده سواران خوش اسبه

برداشته ناکمور محکم سنگه که در بندگی والا امتیاز داسد جنگ نموده غالب
آمده بود یک گونه فوت و مکد پیدا ساخته بر حوده پور روم و جعفر ملی
واد کاظم بیگ را که نه دیان فوجداری آنکا می پرداخت بیرون نموده متصرف
گشت و روز عید الصحری بعد ادای صلوة افواهای حدر ارتحال حصرت حلد
مکان سیوع یانک در روز دیگر بنقین پیوس - * نظم *

اگر بر کشاید ملک راز خویش نگوید سرانجام و آعار خویش
نرس پر ر خون دلیران بود کسارش پر ار تاج داران بود
پر از مرد دانا بود دامنس پر از گلرخان حب و پدراهدش

آمدن بالاجی بشنوناته مرهته بافوج گران و تاخت
نمودن اکثر پرگنات و معاودت نمودن بعد
گرفتن دولک و دوهزار روپیه بصیغه
کهندنی از بلده احمد آباد

ار آنکا که پیوسته افواج بحر امواج پادساهی نتعاقب و رد و سب مرهته
مامور بودند بهر جانب که روی می آورد و مرافقه دسب تطاول نتاح و تاراج
درار میکردند دریولا که رحلب حصرت حلد مکان که بعد سپری شدن پنجاه سال
و کثری سلطنت عرصه ظهور آمد عجب تهله و طرفه آشوبی در ممالک
محرورده رح نمود - * نظم *

روم آنکه بود خانه ملک استوار ارو روم آنکه داسد کار جهانی قرار ارو
خصوصاً درین صوبه که مدائن نظم و نسق ناطمان و فوجداران و تهانه ندی کولیان
و راجدوتان متمرک مامدد روانه در گوسه و ویرانه حریده بودند سرشورش و فساد
برداشتند علاوه آن چون دکدیایان در مقدمه عدد الحمید خان چاشته حور این
ملک سده بودند دریولا بالاحی شنوناته نامی بافوج گران همان هوس در سر
و همان داعیه در صمیرحا داده ار راه خانه عارم ایصوف گشت و همه حا عارت
کدان نگودهرة پیوسد نائب محمد مراد خان نعلشی که فوجداری آنکا ده

مناصب و افرونی درجات آن امارت پناه شود انشاء الله تعالى بعد رسیدن به احمدآباد گنجرات حاکیورات حید و اصفه نمایان مرحمت خواهد شد عنایات کشور ستانی بر آن امارت پناه زور افرون است چون فرمان مستور نبراهیم خان رسید شرایط استقلال و آداب بها آورده پس از اطلاع مضمون عرضداشت پیاپی سرور خلاف مصیر نمود که شرطی صوبه احمدآباد نسبت صوبه داران دیگر که بدو نسبت خوب نموده اند کمتر نداند بموجب حکم والا مراتب محمد امینی خان و او تعرض اسر رسید از پیسگاه فصل و کرم اصفه یک هزار سوار و هشتاد یک دام انعام و یک لک روپیه بعنوان مساعدت از حراجه دارالسلطنت لاهور مرحمت گردید چون برسد خان حلف او بنابر عذر آزار از صوبه داری دارالخیر احمیر و فوجداری خودهبور که تعویض یافته بود مستعفی بود به ابراهیم خان یرایع شد که او را مستمال نموده راضی نماید چنانچه برسد خان بموجب استمال پذیرائی حکم والا نموده قتل از رسیدن ابراهیم خان ممکن متعلقه خود رسید و ابراهیم خان از کشمیر مکتوجهای متواتر عازم احمد آباد گشته بعد قطع منازل و طی مراحل به روز یکشنبه شانزدهم شهر دیعهه الحرام سال هزار و هیرده بملازم ساهراده بهادر سرب اندور گشت و مطابق امر افسر که سانس ذکر یافته عطلی خلعت و بیمه آستین و حلیه مرصع سر بلندی یافته تحویل کار گردید و ساهراده بهادر روز سده هفتم شهر دیعهه الحرام بعزم حضور لامع النور کوچ فرمود ابراهیم خان تمشیت مهم و انتظام صوبه و نصب نمودن فوجداران و تهاه داران متعلقه بطامت پرداخت علی علی ولد کاظم بیگ را به دیانت فوجداری پتن و معصوم علی برادر دویمی را فوجداری بیرم گام تعیین نمود و آنها بدان صوبه شتافته به بدو نسبت و گرفتن صامعی عدم تمرد کولیان اشتعال ورزیدند علی علی که بر موصع سمو معموله پتن سواری نموده بود کشته افتاد و معصوم بحسب اتفاق بر موصع چهپیار متعلقه پنه چنوال روم جمعی از همراهیان او کشته و رومی افتادند و است سواری او بکار آمد و خود دشواری برآمد چون در آن آواں راحه حیت سنگه که از چندی سر سوزش و فساد

صوبه داري ابراهيم خان و ديواني عبد الحميد خان و ارتحال حضرت خلد مکان

چون پادشاهزاده عاليچاه محمد اعظم شاه بدار نا موافقت آب هرا
عدد الحميد خان ديوان صوبه را نايب مقرر فرموده بکصور شتافته از صوبداري
مستعفی گشتند بدانرا فرمان والا شان در باب تعويض صوبه داري احمدآباد به
ابراهيم خان که در کشمير بامر نظام مي پرداخته شرف صدور يافت *

نقل فرمان والا شان در باب تفويض صوبه داري احمد آباد آنکه

امارت و ايالت پناه مورد مرام بیکران عمده ودويان شهاب نسان رنده
مريدان شجاع نسان ابراهيم خان بعدايت پادشاهی اميدوار بوده دادند که
فرزد از محمد دلداد بجان برابر والا حسب نداد عاليچاه محمد اعظم شاه
استعفاء صوبداري احمدآباد بسب ناسازی آب و هوای آنجا نموده همیشه مرکور
حاضر و دسی موطن سايستگی و لياقت و حسن عمل و گياست آن عمده
مريدان سعادت نشان بوده از روی کمال فصل و احسان و وفور و در دانی نظم و نسق
آن صوبه نعطای هرازي دات هزار سوار و چهل لک دام انعام معوض فرموديم که
از اصل و اضافه مدصب آن امارت پناه شش هزار و پنج هزار سوار دو اسبه که
هفت هزار سوار ميشود و چهل لک دام انعام مقرر فرموديم می بايد که تا رسيدن
ناظم صوبه کشمير نائب در آنجا گذاشته برودی روانه صوبه احمدآباد گجرات سود
چون در آنجا صوبه پادشاهزاده های کامگار و امرايان عاليمقدار حسن مکارم و
و تدبیه ارباب فساد و دستگیری رعایا و عامه حلل الله می نموده اند محمد امين
خان از کمال خود نافرط حسن نسق و سياست پرداخته اميرا لامرزا سايسته خان
بیر درين کار خود را معاف نداشته ملاحظه عمده مدصب و انعام عظيم روح
سايسته و وافر نگاه داشته عمل آن ربيع الشان کم از آنها نباشد که موجب ترقی

خطوط مشتمل بر تکویر خدمات و دیگر مقدمات بحصور استثناء و تلیس بهم
 میرسید لهذا مقرر شد که دیواییان و امدای حالصات افتتاح و احتتام پوشتکات
 را بخط خود می کرده باشند تا ربح استثناء سود و بر حسب الحکم اعلی
 کرامت صدور فرمود که آنچه منلعی که از روی فصل نه صیغه انعام و مساعد
 تذکوة می شود بلا قصور وصولی تمام و کمال نارباب طلب تذکوة میداده
 باشند و بعلب وضع و صوابت مراحم بشود درین باب یرلیع گیتی مطاع بدیوان صونه
 رسید - و چون درک داس راآهور ناعوای احیب سنگه پرداخته و او در صاع
 حدودهیور سر بشورس برداشته بود ساهراده بهادر فوحی سسم تهراد وعیره تعیین
 نمود درک داس از استماع این معنی هراس برداشته تا ماکن کولیاں غیر مطیع
 رفته بظر بعرض توحش و مکرر مصدر چنین ادا گردانیدن و مامور شدن فوج تا
 سر و قتل او و مچلکا دادن مصدر جان نانی در باب قلع و قمع او نه تکویر
 و وحداری پشن ناصاف مشروط از معروضه ساهراده بعرض مقدس رسید بمطویر
 گشت و تهنه داری املدازه باحمد نافر موزاسه نکاگیر اصافه مشروط که تکویر آن
 معروض گردید حکم اقدس نادر گشت که موزاسه که اول بچندرسین جهات
 تکویر کرده بودند خدمات دیگر بسیار اسب مشروط را مکمل دیگر تکویر نمایند
 از اظهار بعضی عرص گوپاں ساهراده بهادر ظاهر شد که عدد الحمید خان بنابر
 ارتباط تا درگا راآهور احذار محفی نوکیل او میرسند ساهراده این معنی را
 بحصور عرصداشت نمود در پاسچ حواب یافت که او حافظ و حاحی و مسلمان
 و مسلمان راده اسب چه ممکن که دوست کافر باشد - سنکاک هدا بهتان عظیم
 حکم اقدس نه ساهراده شرف صدور یافت که چون سوزش مرهقه نه سب
 چاشته حوزی نار طرف سورت و گنکرات بعرض رسیده آن والا گهر ابراهیم خان
 را طلبیده رود بطرف سورت متوجهه شوند و رده رده نراه نکلانه بحصور نیایند
 و تکویر منصص پسر شیخ علی رضا سر هندی که نموده بودند عر پدیرائی
 دیاف همدران ایام یک لک روپیہ در وجهه انعام ساهراده بهادر از حرانه احمد
 آباد مرحمت گردید *

که برای برول او مقرر کرده باشند گاهیست و روز ملاقات شخصی و میر تورک بمدرل و رفته بیاورد بلکه ملاقاتها درمیان راه بر سر سوارها باشد و مصاحبه بشود سابقاً گذارش یافته که فرگیل در دریا ساد دریا نموده چهارات را گرفته اند چون اصلاح ساد آنها شده بود حکم جهان مطاع آفتاب سماع در ناف منع تجارت و کدیس از ممالک محروسه صادر گشت بعد التعمید حان یرایع سد که تجارت آن حماعه را از احمد آباد منع نمایند ثانی الحال همدریس سال و عشر الاسلام و شیخ السلام که در قید اهل فرنگ بودند چون سلوک بآن حماعه شد خلاص گشته آمدند و رفع ساد دریا کسب و چهارات بکاطر جمع راهی شدند از آنجا که دران ایام شورش مرهته دکمی در این صوبه اکثر روی میداد محمد کمال حال ولد میباهد حال حالوری فوجدار پالن پور ظهور حسن خدمت دانسته بدریعه نصیل پناه سیح نور الحق بعرض اقدس رسانید که باستماع اراده ناطله دکهبیان سمب احمد آباد محمد بیروز خانه راک را با حمعیب در مکن متعلقه گذاشته خود سوار و پیاده از بوکران و رمیداران همراه گرفته باحمد آباد میرسد امید وار است که حمعیب کومکی همراهی فدوی درگاه را تا مدت تقدیم کار پادشاهی بدستور گنجرات نقد حوراک از سرکار معلی رعایا سود که همراه ندده حاضراتی نمایند منظور و حکم درین ناف بدیوان صوبه یرایع رسید - همدران ایام حکم جهان مطاع عالم مطیع صادر سد که ناطمات و فوجداران صوبکات ممالک محروسه قلمی گردد که امر معروف و نهی از منکر برهمنه واجب است که میر را میر را با لکل از هر جا دور باید کرد درین ماده حکم محکم بنام صوبه دیر عرورود یاف و تقید این معنی بعمل آمد چون پیش ازین پادشاهاده عالیخانه بدار خیابان داروغه کثیره پارچه عدد الواسع را کورده محال مسطور مقرر فرموده بودند از آنجا که تعیین کورده خلاف معمولی بود و داروغه صانطه است ثانی الحال در عرض مکرر موقوف حکم سد و برای بدداشتن کورده به عدد التعمید حان دیوان صوبه حکم گیتی منعقد رسید و بعمل در آمد و بیز حکم اقدس بنام دیوان صوبه رسید که چون

نعمان خان معروض داشته منظور شد و حکم شد که برکات ساهراده بحضور بیاید
 و محمد بیگ خان برتنی تعلقه سورته ماهور گسب و نظر علی خان را که
 ساهراده بنوحدا ری محمد بگر عرف هلود بشرط احراج چندر سین رمیددار آندکا
 و فایم بودن او بر میداری و حقیقت موحود نداستن اکثر متعیدان صونه تا
 بیدان موافق صانطه و اسپان حصه دات ار و فایع رکاب ساهراده بهادر معروض اربع
 اعلی گردید بنظر علی خان تحویر منظور گشت و برلیع شد که بمعیدان برای
 موحود داشتن تا بیدان و اسپان حصه دات ساهراده تاکید نماید همدراں آیام عطر
 گلاب و یک کارد و زوعن دمعشه و نادام ار حضور لامع النور نه ساهراده عطا گردید
 چون راحه حی سنگه بموجب حکم اقدس نا فوج بهادر حدر فراهم آمدن دکیمیل
 ناراده باطله ایدصوب برگذر نا نا پیازه تعیین سده بود آدبا برگسته رفتند ارانکا که
 ار معروض ساهراده بهادر در پیسگاه خلایف و جهانانی بوضع استکامید که
 ابراهیم خان ناظم صونه ار دار الخیر احمیر بر آمده عنقریب میرسد و خود ار راه
 نکلانه بموجب حکم روانه می سون حکم جهان مطاع صادر شد که ملازم و
 رحصب ناظم صونه در یک روز و یک مجلس ناسد خلعب نا نیمه آستین و حدخر
 مرصع نه قیمم دو سه هزار روپیة نا کل و علاقه مرورید بدهد چون ار رزی
 احبار بندر سورت معروض اقدس گسته بود که علی نقی نام دختر راده
 والی ایران ناراده آستان بوسی نه بندر سورت رسیده است حکم اسرف نه
 ساهراده بهادر شرف ورود یافت که هرگاه او برای ملاقات برسد دیوان و ملتعب
 خان نا مصدداران تا بیرون لشکر خود باستقبال فرستاده و دیدن در خلوت که
 دیوان ناسد اولی است خلعب پیس قیمم نا حدخر مرصع نا کل و علاقه
 و یک اسپ عربی بیس قیمم نا سار طلا و رین نقاشی نو و عنای
 رربع تاره و دو هزار روپیة ار سرکار خود داده او را نا سردار بدرقه که حرانه
 بیارد بحضور پرور رحصب کمد و تا آنکا ناسد نه کشکچیان تاکید نمایند که
 دردی در خانه اش نه سود و مروه الحال بیاید ثاباً درین باب حکم رسید که
 استقنال دیوان و بخشی در کار بیس کوتوال ار منزل فریب در خانه یا مکانی

که بیچاره دیوان ناسد سپاه چه کند تا مراد بخش فریب ده هزار سپاهی
 حریف آمده بودند سه مددی چهار پنج هزار نگهدارند و پیاده دیر که نان
 والا گهر گمان تعلب و بیجا خرچ کردن بیست اگر ناظم مدصوب برسد
 پسرش را که نثار التخییر احمیر رسیده طلبیده در گذاشته بهمان راه بیاید که
 مرشته‌ها را قدرت در آمدن نماند چون از روی وقایع همراهی شاه راده بهادر
 بحر اشرف رسید که یک بهر چهار گه‌تری زور بر آمده عدالت می بسپد حکم
 والا عروزد یاف که در عدالت نمودن تعجیل اولی اسب و در باب ملاّ غالب
 داروغه یرلع شد که چون داروغگی عدالت از همه صوبکات منع نموده که کار بیکاران
 اسب سابقا رقمده کلک بیان گشته که مطهر حسین نامی از همراهیان دکهمیان
 را عند الکمید حان مصحوب حویش آورده و محمد بیگ حان گرفتار نموده
 در قید داشته و حکم والا رسید که او را شاهزاده بهادر حواله نماید درینولا عند
 الکمید حان بحصور انور معروضداشته که او را نامیدواری ندگی والا و کار شاهی
 آورده بودم امیدوار اسب که خلاص شود حکم اسرف عروزد یاف که این
 معنی را شاهزاده طاهر نماید که آنچه مناسب باشد بعمل خواهد آورد چون
 مقرون بصدق بود شاهزاده خلاص فرمود ارانکا که محمد بیگ حان در هنگام
 نیاب نثار نگهدار سپاه منلعی نقد از حراجه پادشاهی برداشب نموده
 بود لهذا حسب الحکم اقدس بنام او عروزد یاف که سوای زر حاگیر
 ابراهیم حان ناظم صوبه ناتفاق میر نعمان حان بخشی در دو ماه سه لک
 و هشتاد و هزار روپیه از حراجه عامره صوبه گرفته اند و برای اسداد گذرهای
 دریایی مهبی و غیره یک لک و هشتاد و پنجاه هزار روپیه ارانکمله یک لک روپیه
 بنام سید احمد ناظر طاهر می نمایند و حال آنکه تر گذرهای مدبور احدی برفته
 حکم گیتی مطاع ناند یاف که زر مذکور بر دمه آن سالب و سیادت پناه
 است معصل بقلم آرند که زر مذکور را چه کردند و کجا بحرچ در آوردند و نعمان
 حان به کمی منصب معاتب گردید درینولا محمد بیگ حان ناظر قاضی
 و دیوان عدم تعلب خود به ثبوت رسانید و شاهزاده نثار بحالی کمی منصب

حان از حضور معوض کشت از آنجا که محمد بیگ حان در ایام بیایب
 قلعه داری احمد آباد و پانصد نفر احساس نام شیخ محمد را همد تجویز نموده
 بود درینولا که معوض اشرف رسید حکم شد که سانس هیچ گاه دران قلعه احساس
 و احساس توپخانه از سرکار سپهر افتدار مقرر شده منظور نگشت و اظهار محمد
 بیگ حان در باب گرفتن قلعه ایذر بعهده حویش و رسانیدن حواحه احمد
 نائب دیوان سی هزار روپیه به سرکار شاهزاده از جرانه صوبه از روی افراد و قایع
 رکاب شاهزاده معوض رسید حکم شد که باوجود بودن دیوان بایب چرا ناسد مگر
 به سد عارضه که نتواند برآمد و محمد بیگ حان خدمتی دارد و بی ضرورت
 بودنش بیجا اسب چون شاهزاده حشر رسیده بود که معسدان قلعه حکم
 عرف دوازان را متصرف شده اند شاهزاده این معنی را از محمد بیگ حان
 فوجدار سوخته استفسار فرمود ظاهر صاحب که بی اصل اسب متمردان بر قلعه
 مذکور ریخته بودند تهاه دار آنجا کشته افتاد برادر راده اش قلعه را نگاه داشت
 چنانچه این روئداد از روی وقایع رکاب شاهزاده معوض امدس رسید حکم جهان
 مطاع صادر شد که میگویند که یک نتحانه کلان دیگر در سوخته هسب اگر مقرون
 بصدق باشد میندم گرداند چون احیاب سنگه ولد مهارحه حسوب سنگه
 متومی فوجدار حالور و بیری سال رمییدار راج پتیله یک گونه سر نه فساد
 برداشته بودند بدانر اصلاح حال آنها شاهزاده حکم صادر شد و معروضه شاهزاده
 کیعیب فراهم آمدن دکهبیان به اراده آوارگی سمب سورت و فرستادن موج از
 ملازمان سرکار خود نگذر نانا پیاره واضح رای عالم آرا گردیده و بیر معروض داشته
 بودند که حمعیب همراهی آنقدر بیسب که تواند سمتی دستوری یاند و برخی
 پیش خود دارد و از متعیبان صوبه کسی بیسب که سر کردگی موج مقرر توان
 کرد اگر سرورار حان نایکدیگری از موج حان فیروز جنگ یا زودلپت تعیین گردد تا در
 تدبیه متمردان سعی موفوره به عمل آید حکم جهان متاع شرف صدور پیوسب که
 ازینجا یک نفر نمی توان فرستاد و کی مییرسد و وقت میگذرد و ملک
 گجرات لسكر حیراسب و همه یا اکثر سپاهی اما سردار باید بایب گجرات

برآمد ناصافه در حورکار و نظر مشروط معرولان ناتفاق بخشی صوبه تجویر می
 نموده باشند محمد خان برادر راده و میر علام محمد همشیره راده عدد الحמיד
 خان که بطریق تونقایایی دمه او در قید مرهته بودند از مساعدت نخب بدار
 امریکه در انجمنه رو داد کار از مدافسه بمکالمه انجامید تا مدرسه‌ها قانون یافته
 گریخته پیاده سعد و عهد تمام خود را نه ترویج رسانیده نکات یافتند و حذر توحه
 ساه راده بهادر بایی صوبه از راه جهانوه متواتر رسید از دریاب این معنی و چون
 موسم بار کسب مرهته رسیده بود که کوچ نموده بحوالی بندر سورت و بر اطراف
 خار بیدی آنجا حمله آوردند لیکن بیشروم سد چندی از پرگنات و فریات را
 نتاح آورده بمسکی خود شتافتند *

رسیدن شاه زاده عالی تبار محمد بیدار بخت بهادر بموجب حکم اقدس بنابر محافظت صوبه تا رسیدن ابراهیم خان ناظم صوبه

ساهراده محمد بیدار نخب بهادر که بموجب فرمان واحب الادعان متوجه
 اینصوب سده بودند سرحد صوبه رسیدند بدهای پادساهی و اعیان بلوارم
 استقلال ستانته شرف اندوز ملازم گشتند و ساعت مختار سلج سفر
 ربیع الثانی سال هزار و صد و هیجده در منزل پادساهراده عالیحاه که متصل ناح
 ساهی بر لب حوضار سائر واقع بود درول فرموده متمسک مهام و انتظام صوبه
 پرداختند سید محمد علی که بحکطاب سید ادیس خان پدرش ممتاز بود و از
 فوجداری بزیاد و تهیه داری تا سد بیاره تعبیر گشت؛ درینولا بموجب التماس
 ساهراده بهادر بدستور سانس بحال گردید و تحویر میر معان خان بحسی
 فوجداری سونکهره و بهادر پور بدورنگ خان میانه سعاعب حانی مقبر سده
 بود نه سهراده حکم اقدس عروود یافت که اگر تحویر مناسب نه نماید دیگری
 را مامور سازند و متصدی بندر که نمایان ناصمام متصدی گری سورت نمایان

داس پیسکار دیوان مچلکا بگیرد و تاکید کند و نه نائیل دیوان که محال حاله
و پائنامی مقرر اند برنگارد که از محصول محال حاله تیول عالی متعالی
یک دام و درم نه پیسکار دیوان نه دهد از پادشاهی دستور سابق داخل
حرانه می سده باشد و نه عنوان هندیات بحصور مرسل گردد درین باب در از
نائیلان مچلکا باید گرفت و خرچ سه بندی نایب صوبه از محال مسرط باطم
تمخواه خواهد شد الحاصل عدد الحمید خان تا چندمی بدایر ادای مقطعی
در مید مرهته ماده ایچه از کل داس سرانجام شد و اصل ساخته بحسب تدبیر
بقایده محمد خان برادر راده و میر عالم محمد همشده راده خود را بطریق برعمال
استه مطهر حسین نامی حماعدار از نوکران عظیم را با چند کس دیگر همراه گرفته
به احمدآباد آمد ایچه توانست بهمرسانیده فرستاد و هنوز مدعی نامی بود که
مطهر حسین را رخصت انصراف داد محمد بیگ خان میخواست که او را
دستگیر نماید لیکن بگمان اینکه دیوان بحمایتش خواهد پرداخت حرات نمی
کرد این معنی را سابق از روز ورود او بهمراهی دیوان بحصور عرضداشت نموده
انتظاری صدور حکم داشت از اتفاقات بر آمدن او از سبزو رسیدن حکم اقدس
در باب گرفتگی و اسیر ساختن او معاً روئداد که آن اسم بی مسمی را گرفته
در جنس سدید نگاه دارند و نه شاه راده بهادر که تا حال رسده ناسد نه سپارد
که ایشان معید همراه خود خواهد آورد محمد بیگ خان که مقصد امر محکم
بود می الفور جمعی را تعیین ساخته مطهر حسنی را از بردیکی موضع ثنوه سه
کروهی بلده نائش نفر همراهیانش دستگیر ساخته آورد همدران آوان سید مطهر
عرف سید مستور حمی بر آمده بود رحب هستی بمطوره بیستی بر سب
ارابجا که فوحدار اعظم آباد بود فوف او از روی و قایع و سوانح صوبه بعرض مقدس
رسید حکم والا نه محمد بیگ خان شرف صدور و پیوست که باوجود مرحمت
گردیدن نیاب صوبه داری احمدآباد فوحداری مذکور را میر بعمل خان نه یکی
از متعیین می نایب تحویر نموده بحصور نوشت و همچنین فوحداری
محال دیگر که فوحداران نگار آمده اند یا از عهد صط آن محال نمی تواند

از گرفتاران اطلاع حاصل نموده فراحور آن مقطعی معمر ساختند بعد از آن بانی
 بنابر ادای دمه خود معهود صلابت پسرش را طلب داشته طریق برعمال سپرده
 نه پهلویچ رسید و سرانجام وجهه پرداخته رهاید و دیگران نیز بهر تدبیری که
 توانستند خاطر نشان وجه معیده نموده رهایی یافتند چون معده عدد الکمید
 حان و بطر علی حان عمده بود چندی بنابر تشخیص بطول انکامید بطر علی
 حان پیستر مرخص گشته ناکمید آن آمد و قدر وجه دمه او معلوم شد و سه لک
 روپیه بر عدد الکمید حان فرار یافت و حب سرانجام و فرستادن آن ناکمید آن
 نه کانداس پیشکار و مدسویان خود نگاشت و آنها در تدبیر این معده شدند
 از آنجا که مملکت خطیر بود باوجودیکه از حرانه او و خویش و افرنا آنچه از بعد و طلا
 و نقره فراهم آورده فرستادند وجه معده تمام نگشت ناکمید چون سوانجات مذکور
 از عرایص نخسی و غیره معروض پایتخت رسید و در آن زمان والا نشان
 و احب الادعای بنام ساهراده نهادر محمد بیدار بخش که در آن آوان بنابر فاج
 و ومع بنیان معسدان در صوبه مالو استقامت داشت صادر شد که تا رسیدن
 انراهم حان که نایب و نظام صوبه احمدآباد معوض شده بر حجاج
 استعمال از راه جهانوه که پادشاه راده عالیکاه رفته بود بدان صوب ستافته احراج
 مرهته و محافظت بلده نمایند و چون بعضی فوجداران آنصوبه نگار و برخی
 بدست اشقیاء گرفتار آمد و معدودی که نکات یافته اند هراس در فلوت آنها نحوی
 متمکن گشته است که از عهده محال فوجداران نمیتواند بر آمد در عوض آنها
 دیگران را از متعینه صوبه ناعافه مناصب مشروط در جورکار و نظر مشروط و عروان
 تحویل نموده بدویسد که نعر احاب و پذیرائی مقرون خواهد گردید و حسب
 الحکم اشرف علی بنام محمد بیگ حان عروان یافت که مسموع می شود که
 عدد الکمید حان باطرار یا نکر دربان فرستادن از حرانه پادشاهی و سرکار
 عالی پادشاه راده عالیکاه حب خلاصی نه ناندان و پیشکار خود می نویسد
 ناید که ناتفاق یکدیگر از حرانه پادشاهی و سرکار پادشاه راده عالیکاه حدردار ناسد
 و نگذارند که کسان دیوان یک روپیه از حرانه نتواند متصرف شد درین باب ارکان

و مردم روسداس که ایستادگی نموده بود پیاده گسب و ترکس پیش رو ریخته
 در میدان دسب دکهمیان چون نلای ناگهانی بر سرش ریخته با چندی دستگیر
 نمودند سید مطهر عرف سید مستورحمی بر آمد و میر عدد الوهاب بدرجه سجادۃ
 فایر گردید معصوم علی رحم برداشته نگیر آمد اربکا که کلب علی نام معالی
 همراه دکهمیان که یک گونه رشدی داران قوم بهم رسانده و سابق معرفتی نه کاطم
 بیگ پدرش داسب معصوم علی را از دسب آنها خلاص ساخته آورد و تیمار
 احوال و بستن و بهادن مرهم دلبری پرداخت و نگاه همدکا چندی مقامات گرفته
 گرفتاری عدد الحمید خان و تاحب و تاراج نگاه همدکا چندی مقامات گرفته
 دسب بعارب و گرفتن کهندلی قصبات و میراب کشادند تهلکه عظیم و فتور حسین
 در صوبه پدید آمد وسط و سس و انتظام ملک برحاسب کولیان متمدن که پیوسته از
 تبعیه و تادیب فوجداران و تهیه داران سرنگوسته حمل و گمنامی فرورده بودند
 از شهر گوسته و کنار بر آمده سیوة حدلی خود را پیش نهاده بلیک و ساد
 * ورد *

آغار نمودند -
 چو پیشه نهی گردد از دره شیر در آید روانه انکا دلیر
 و دسب تاراج قصبات و دیهات کشادند چنانچه قصده بزده را تا دو شدانه روز
 حواں یعما ساخته بودند چون زویداد صدر از تقریر فراریان لسکر احمد آباد رسید
 میر نعمان حان بخشی و وفایع نگار و شیخ محمد اکرم الدین صدر صوبه و فاضی
 ادوالعرج اتفاق نموده محمد بیگ حان را که در همدران آوان نه فوجداری سوارته
 سرورار سده بازده روانگی بموضع سر که بیچ سه گروهی بلده دائره داسب رفته بدار
 محافظ بلده آوردند و او بحسب احراحات کار پادشاهی در از حراره عامره
 گرفته باتفاق و استصواب بخشی صوبه نگاه داشت سپاه و فراهم آوردن حمعیت
 و اسداد گذرهای دریای مهندری و استحکام دروب و بروج و بازه حصار شهر پناه
 و محافظت پورحات پرداخت و کیفیت وقوع این راعه و آوردن محمد بیگ
 حان را بخشی و صدر فاضی مشروحاً مصحوب مسرعان سریع السیر بارگاه ملک
 اشتباه معروض داشتند دکهمیان بر حقیقت کماهیپ حالات و شخصیت هر یک

رساییدند نامداد که هنگام زوال و عروج آفتاب عمر اکثری رسیده خسرو سیار تیغه
 تیغ زردگار از علاف شب تار کشید و از شعشع اس چون صمیر روشن دلان عرصه
 چهارمضا و مدخلی ساحب دکیمیان بکنگ در پیوسته کوسش و کشش
 آغار بهادرد بهادران اسلام بیز مدافعه و مقابله صغوف آرا کشته طلحود، حرب را
 بید شجاع و سر پدخته حالات نگرش در آورده تنور معرکه را با فروختن نائره
 توپ و تھنگ گرم ساخته نامید مثنوبات جهاد گیر و داز ررم را نرم انکاشته
 مستانه وار بچقلشهای نمایان بعل کشودند و از آمد و سد سعیر تیر طایران ارواح
 در پرواز در آمد *

کمانها دران نرم معموروس گهی عطسه رن گاه حمیازه کش

سیاری از مردم کاری و نامی برتفه سہادت فایر و برحی برحمہای نمایان
 سحرروئی دارین حاصل نمودند از انجا که گروه مخالف در سمار بیرون و
 از چند و چون انروز بودند از هر جانب مانند موز و ملج و حشرات
 الارض هجوم آورده ترلزل در قواعد از کل فوج انداختند و ترک برهم خورد
 پیستری از بد دلان چنان بمصوم مَن بجا بَر اُسِه فَقَد رَج کار فرمود راه فرار
 پیش گرفتند کار برحی بھلاک یا بگرفتاری انکامید حمعی سلامب اران وادی
 هولناک دزد رفتند و محمد علاء جان و محمد اسد و محمد اسرف عوزی
 و محمد سیر بانی بمشاهده رفتی کار از دست و دست از کار و تفرقه فوج و اندوھی
 مرهته از و حامب عاقبت اندیشیده خود را برتیب آنها رده بیرون تاختند حماعه
 مرهته بتعاقب ستافته بتگامشی در آمدند و محمد شیر را معکروح ساخته انداختند
 محمد اشرف خوانمردی بکار برده بر سر وقتش رسیده و بمی گذاشت که
 آسیبی نا و نرساد اسپس بکار آمد پدانه گشته خود را وقایه از ساحب چون روز
 آخر پیوسته بود مرهته ها برگشتند میدان را از اعیان حالی یافته محمد سیر را که
 طاقب رة بوزدی نه داشت بر درش کشیده بموضع ماندود نزدیک کربالی چابود
 افتل و حیران و سعی موفوره رسایید و محمد علاء و محمد اسد باحمد آباد
 پیوستند بالکمله حواحه عبد الحمید حل ناحمعی از اعیان و خویش و اقربا

* فرد *

چندیین اسب رسم سراجی در سب گهی پست رین و گهی رین نه پست
 آنچه سوط دلاوری و جلالت و تهور و شکاعت بود عرصه امکان رسیده و از محاربه
 باین حم عقیق و گروه کثیر عهده بر آشدن بود عقل دوربین طاهر خود را در معرض
 هلاک انداختن و بعد جان را رایگان ناحتی نمر ندارد جمعی از نیک اندیشان
 نامی ماندگان که ناظر علی خان مانده بودند مژده امید زندگانی و بر آیدن
 ازین بلائی ناگهانی شده زبان مصایح و دلائل عقلی و نقلی کسوده باز داشتن
 سب از استعمال آلات حرب را بعد و ناعت شدند تا صورت ملافی شد و آنها با احترام
 در کمال اعرار و احلال همراه گرفته روانه پیش گردیدند و این واقعه در سلح ماه
 دمی معدة الحرام آن سال روئداد - چون خبر بر آمدن حواحه عدد الحمید خان
 و متوجه بودن این صوب در دردیکی نه نگهبان رسیده بود نگما آنکه بدریافت این
 واقعه منادا معارفت نماید یا مکانی را استحکام داده فایم سود بر حجاج استعجال
 بسرعت هرچه تمام تر راهی شده سب در میل نگر بنا پیاره عبور دریای بردا
 نمودند از اتفاقات در همان روز عدد الحمید خان باتفاق مددداران و ابطال
 رجال مثل محمد سیر و محمد صلاب پسران سعد خان بانی و محمد اسرف
 و محمد اسد عورنی و حلیل خان و مصاحب خان و معصوم قلی و سید
 مطهر عرف سید مستو و وحدار اعظم آباد و میر عدد الوهاب نهاده دار پیتها پور
 و فروه دو نگهبان شب با جمعیت چهار هزار سوار و همانقدر پیاده بر گذر مسطوره
 رسیده معسکر آراسته بود چون گاه بیگاه که سپاه رنگ بر رومی روز ستمون آورده
 عرصه روزگار را تیره و تار ساخته بود *

* فرد *

چو حورشند گشت از جهان نا پدید سب تیره بر چرخ داهن کسید
 نگهبان بمقابل فرود آمدند و سرگذشت فوج متغلا سرح و سبط بوصح
 احکامند نهله عظیم و ولوله حسم روی نمود ازین واقعه خان گسل هوش ربا
 کسانی را خوف و حزن مستولی گشت پرده ظلمانی سب را روشنی روز
 بحاکم انکاشته و فرصت را معتد پدید داشته باطراف و حواصیل خودها ماممی

حان که ناچند سوار معدود بود بپای مردمی و شناری اسب گذاره شد چون وقت بیگاه گشت دکهمان نظر علی حان و نامی مالدگان را بدل نموده ورود آمدند و شب تار فرو گروید و فوت بصره را از مشاهده استخاص و مطالعه احسام معزول کرد *

فرض حورشید در سیاهی سد یونس اندر دهان ماهی شد دلهای بیدلان باضطراب افتاد تاریکی سب را روشنی دور تصور نموده هر که توانست و راه یاف بر طریقی برآمد یا گرفتار مرهته گردید نظر علی حان از مشاهده این سانحه و حال سپاه حیمه را معه اسباب آتش داده دمار روع حرارت عطش مردم و دواب که از نام تا شام تشنه و حسته بودند نکند دریا که ناندک مسافت بود راهی شده سیراب گردانیده اراده معاودت بر فرودگاه خود داشت درین بین چون ایام حرر و مد دریای شور بود دمار ریادتی مد آب دریا که همان وب روئداد دریای بردا که بدان پیوسته اسب طعیانی نمود تا رسیدن ممکن بعضی حا آب از سر گدسته جمعی از سوار و پیاده نگرداد و ما افتادند و برخی که همواره پیمانده حیات شان لدر پره گشته بود بیاروی شدنا آنطرف پیوستند و بهر صورت که میسر شد چه از آب گذشتهای دور و این سب تار افتان و حیران نه بهر وجه رسیدند اکثر ولی موحدار آنجا بتفقد احوال و تیمار آنها پرداخت نظر علی حان ناشردمه ولیل فرودگاه پیوسته تا دمیدن سعیده صبح و طلوع آفتاب عالمات منتظر و متروک قتل و رسیدن بیک محل بوده اماده رزم و پیکار محالغان ایستاد تا حسرو حاروی را اسب انوری برافراخته عرصه روزگار را روشن و مهور صاحب از لشکر مخالف *

حروش کوس و نانگ نای برحاست رمیس چون آسمان از حالی برحاست دکهمیان بحولان در آمده از چهار طرف مالد مور و ملج حکوم آورده بدور نظر علی حان در آمدند چون او را دل بهاد مرگ دیدند چندی از معتبران آنها پیش آمده التماس نمودند که از گردش دوزان این قسم امور بر عمد های والا مکان و امرای دیشان بسیار اتعاق افتاده *

معدی را علنه خود پنداشته اندک نگامسی نموده نه فرود گاه معاودت نموده مشغول پخت و پر گردیدند که گروه دیگر ستوان بازکش لسكر را که دران بردیگی برای چرا برده بودند سواران مرهته حمله کرده بردند گروهی از سپاه بهمان بهج پیش دنبال ستاوتنه شتران رهایده آوردند و می نیاسوده بودند که کرد عظیم علامب اندوهی موج عظیم از پیش رو برحاسب و عالمی را تیره و تار صاحب از مشاهده آن دل اکثرند دلان از حای رفته در طپش آمد و سیماب وار مصطرب گردیده و مانند بید لرزه بر اندام افتاد که از مقابل این بلائی سیاه و از پس سر چنین دریای هولناک *

سهمگین آبی که مرع آبی درو ایمن نمود

کمترین موج آسیا سنگ از کنارش در رود

معرفی و مناصی بنظر نمی آمد درین اثنا مرهته اول حلو ریر فرودگاه صدر حان نابی که بعاصله یک تیر پرتاب از دیگران حیمه رده بود رسیده هاله وار فرو گرفتند او پای نداد و مردانگی را قایم نموده بمکاره و مدافعه پیش آمد دران معرکه که از هول و یامب نشان می داد و از ستخیر حکایت می کرد هر تیعی که در پیام و درت و توان داسب بدسب حراوت کسیده داد خلادت و مردانگی داد و بسیاری از همراهیان و محمد عثمان پسرش بدرجه شهادت فایر و اکثری محروح شدند و خود بیر در دریای حرب عوطه رده رحم گازی برداشته در میدان افتاد و گرفتار دکهبیان گردید و رحل و ثعل بتاراج روم محمد اعظم برادرزاده اش چون اسپش نگر آمد افتاد و حیران ناچندان از رحمیان و نامی مالدگان خود را بعروذگاه نظر علی حان رسانید و مرهته بر سر محمد یردل سیرانی که او بیر بعاصله حای داسب هکوم آورده جنگ صعب انداختند و از بطایعه سحعان هر تیریکه در حُصنه امکان بود در کمان نهاد و از طریقین مکاتیب و مکاسف بطهور آمد کسانی را که احل مسمی رسیده حانسان کشته سر حرومی حاصل نمودند نقیة السیف را پای استقامت بر حا نمادده مانند حرف تهیگی پراگنده شدند محمد یردل بیر لاجار عمان را از معرکه بر تافته بر دریا رده بر آمد و التغات

و وجهه علوه معلمان بر آنها مقور نمایند و حقیقت حال را بحضور انور بر نگارند
و هم بدین مصمون حکم اقدس نه فاضی ابو العرح درین باب ورود یابست که باتفاق
وزارت پناه بعمل آرد *

آمدن فوج مرهته بسوکردگی دهننا جادهو و غیره
که بین العوام بمقدمهٔ بانیسی اشتهاار دارد
و بمقابله شتافتن خواجه عبد الحمید خان
دیوان صوبه و گرفتاری او بدست دکنیان
و جان نثار شدن و زخمی گشتن جمعی
از منصب داران متعینه و نیابت
محمد بیگ خان در او خراین سال

خواجه عبد الحمید خان دیوان صوبه و نائب صوبه که فوج کشی بر دهننا
جادهو مرهته نموده بود گرفتار گردید معصل این محکم آنچه از تقدیر بعضی ثقات
که دران رافعه حاضر بودند استماع یاب و العهده علی الراوی سمب گذارش
می یابد که بعد از متوجه شدن موکب پادشاه راده عبد الحمید خان بموجب حکم
اقدس تا رسیدن ناظم منصوب نامر نظام و نیاب می پرداخت ارانکا که
دران ایام دکنیان ناظران و اکلاف ممالک محروسه سرسورش و فساد برداشته
نتاح و بهیب قصصات و فریاد دسب تطاول درار ساخته هنگامه آرائی
داشتند و افواج قاهره نتعاقب بردن آنها معین و نظامان و موحداران حکم بود
که بهر دیار صوبه آن فریق طرق عداد و فساد پیموده پا از انداره گلیم بیرون نهند
باتفاق یکدیگر ناسدات طرق و محافظ سوار ع و احراج آنها پرداخت چنانچه نه
دوعات هرگاه خبر انتشار و اراده ناطله آنها ناحمد آناک می رسید ناظم صوبه نا

جمال الدین مفتی که نریات حرمین الشریعین رفته فرستند و درک داس
 را تهور که بعد قرار عرض داشت مستملر عذر تقصیرات و درخواست عفو رلات
 و پریسانی حال خود درگاه گیتی پناه سپهر اشتغاف ارسال داشته بود مراحم
 پادشاه او را بر نواخته منصب و خدمت دستور سابق سرور فرمود و حکم شد
 که حواحه عدد الحمید خان را که نالعل نه بیایب صونه مامور اسب از حسن
 سلوک و تقدیم خدمات سرکار والا از خود راضی دارد و حسب الحکم اقدس
 بعدد الحمید خان در باب بحالی منصب و جاگیرات و خدمت و تحویل روحه
 مساعدت بمنابر رفع پریسانی حال او که بعد معروض اقدس از حضور مرحمت
 خواهد شد نه صدور پیوس چون از معروعه سیح اکرم الدین عذر بدریغ شیح
 نور الحق بعرض اشرف رسیده که عیسی و تاج قوم بوشه ریسمان فرس که سابق
 پادشاه راد عالیکاه مچلکا ازو گرفته دسب از سوارات و اعوامی مردم بر میدارد
 و اگر حکم والا مضمی طور بنام مدوی برسد آنها را گرفته بحصور فرستند چنانچه
 بمضمون عذر حکم اشرف صدور یافت که دم برده را گرفته مسلسل و معلول نه درگاه
 واده فرستند و بموجب حکم نه عمل آمد ارانکا که بعرض اشرف اعلی رسیده که
 حاجتی دایمی ح' بشین قطب نام رئیس قوم نواشیر اسماعیلیه که پیش اریس
 بقتل رسیده بود نه در واده بفر دایمی فرستاده رئیس اعوامی مردم داعتقاد فاسد
 خود می نمایند در احمد آید رسیده و یک لک و چهارده هزار روپیه که مریدش
 برای تحلیس کسایکه انجمه در قید آمده اند فراهم آورده اند و آن مبلغ تا
 حل بشرچ بدهنده و شصت و چند حلد کذب آنها بموجب اسب بدها حکم
 چنان مطاع م' مطیع م' دیون صونه عذر شد که داتفاق قضی ابو الصرح
 مدرن اطلع غیرتی که آن مد مدخل مطلع نه شودد او را با جمعی که

شد که با یک هزار سوار نگویمک تعیین نمایند چون بسورت فریب اسب رود خواهد رسید همدران ایام معرض اقدس رسد که بر رو بجات مال نیوپاریان احمد آباد بر رو وقائع نگار و سوانح نویس و تربیش محرران آنها تسانی می نمایند لهذا تمام دیوان صوبه حکم معلى شرف صدور یافت که وایع و سوانح نویس گماشتهای آنها در مقدمات مالی تحویل نمایند و نگارند که تسانی بر رو بجات نمایند *

نهیست رایات پادشاه زاده جهان و جهانپیان عالیجاه

محمّد اعظم شاه بموجب حکم اقدس بصوب

دارالسرور برهانپور و سرفراز فرمودن

وزارت پناه خواجه عبد الحمید

را به نیابت تا رسیدن ناظم

منصوب در سال هزار

و صد و هفده

چون آب و هوای احمد آباد بمراج پادشاه زاده عالیجاه موافق دهی کرد نالش این معنی را مکرر بنیای سرپر حلاف معروض می داشتند درین ایام مزاحم حسروانه شامل گشته فرمان مرحمت عنوان طلب و گذاشتن دایب مستعل تا رسیدن ابراهیم خان که از تعیری صوبه کشمیر به صوبه داری احمد آباد و بر بدست خان پسرش از تعیر صوبه لاهور بصوبه داری دارالکبر احمیر و فوجداری حدود پور تقویص یافته بودند و رود فرمود لهذا برور جمع نوردهم شهر شعبان المعظم آن سال عدد الحمید خان دیوان صوبه را که از بیکو خدمتیهای او پادشاه زاده عالیجاه متوجه حال او بودند بمرحمت خلعت خاصه بر نواخته نائب صوبه مقرر فرموده روانه دارالسرور برهانپور شدند و همدریں سال به اماب خان متصدی بدر سورت یرلیع اقدس رسید که چهل هزار روپنه هدیاریات نموده مخفی درد سیح

ناور میر سامان سرکار پادشاهزاده بخطاب معتمد حانی سرورای یاف و خدمت
 دارالسعای ناده از تعیر حکیم محمد تقی سیررای حکیم رضی الدین معمر
 گسب و بالتماس پادشاهزاده مسب علی خان نخدمت بخشگیری اول
 سرکار شاهی سرورای یاف و همدین سال چا و راسب رمرود ناسه پارچه
 چینی معمری اول نا آنخوره حنائی خوش لباس و حاکم مربع ناکل
 سلیمانی و یک کرسی حاتم نمدی کچکزه کار کسمیر از بیشگاه خلوت و جهاننایی
 پیداشاهزاده مرحمت گسب چون اکثر تعدی حماعه برفه سپاه و اعدان سکنه
 آنطرف آب دریای سارمقی نه رعایا و ریردستان نعرض پادشاهزاده رسید امر
 شد که فوج رفته نه تعدیه و تادیب پردازد آنها بیردسب از خان و مال سسته
 مستعد گشتند نانی الحال نساعب محمد عمر و محمد عثمان حماعداران
 ساهی تقصیرات معاف شده که آیدده مرتکب ایدا و اصرار احدی نشوند و نه
 شیخ اکرم الدین و افارش و بنظر علی خان بموجب التماس پادشاهزاده
 حاگیرات از حضور انور عطا گردید و نجم الدین امین و داروغه داع تصحیحه
 ناصافه پنجاهی امتیاز یاف و در سال هزار و صد و سادده ارادکا که در ایام
 اعراس مشایخ در احمد آباد بعضی امور ممنوعات نه عمل می آمد بموجب
 حکم اقدس پادشاهزاده منع فرمود و دو صد سوار اصافه نه محمد بیگ خان
 بموجب تجویز پادشاهزاده مرحمت گسب چون نعرض اقدس رسیده بود نه
 عیدی و تاج نام نوهرة ریسمان فروش از قوم اسماعلیه نهمت و تخویف منلع رز از
 مردم می گیرند و ناعوامی ندمدهنی می پردازند لهذا حسبُ الحکم اقدس
 پادشاهزاده گرفته آنها را محسوس ساحتیه مچلکا گرفت که آیدده مرتکب این
 معنی نه شوند و همدین سال فساد و شورش دکهدیان بصوب سورت رویداد و نه
 پادشاهزاده حکم شد که چون سورت داخل گجرات است رود کومک نه فرستند اگر
 آنها ناشدند تنه نمایند و حرانه که بنظر علی خان می آرد تا سرحد سورت نه
 بهرور خان ناظم صوبه حاندیس نرساند و نرود چون مصطفی علی ملارم سرکار
 ناساهی که نعوحداری بهرورچ می پردازد و در آنها نسقی کرده بود حکم

۱. تغییر محمد بیگ خان سراندار خان و محمد بیگ خان موحدار گرد ساختن
چون این معنی معروض عتده ملک رفته گردید حکم مقدس صادر شد که اگر
پردل خان شیرازی تقصیری که سبب عزلش تواند شد شد بالفعل آمده بود
نایب تکویر کرده بحضور مورد امور معروض داشت و سوره به مکل کم منصب
نیست مردم بیش منصب تا پنج هزار این کار داشته اند ناظم دکن و ندگاه
سبب بعد مسافرت از دار الخلافت عزل و نصب مکنون اند باوجود قرب
رایان نصرت آیات یحکم والا عزل موحداران منصوب حضور معلی . نصب
دیگران سیما دیوان صوبه که بموحداران مناسبت ندارد از آن سامنی دست اعلی
حسب الحکم موحب تعجب گشت . دهنده چون حاکم است و قریب
به بلده واقع شده لهذا خدمت آنجا باز معوض گردیده موحداران بزرده نامیده
منصب ده محمد بیگ خان تفویض یافت و موحداران دواج احمد آباد به
دیگری از مددهای ناساهی نامان میان سکار خود مقرر کنند و سوره به ناظم
وکالی پادشاه راده بموجب شد از آنجا که اکثر مدائن مساعدت داده بتمنیه
مسجد جامع و مصلی عید ریدههای متعدد داس پادشاه اند بااستصواب
علما و مدر هر دو مکل را سگسته بر سه ریده که در حصرت رسالت پدید می آید
علیه و آله و سام ریده ترین بدون بنا دهان و موحداران بیکجا دو دستور خان دمی
مطلوب شد که دیوان دستی ده داس چون رعایتی بود گردید و اعدای
محمد کاظم منصوبی آنجا بود پادشاه راده استهزاء داس اند این معنی
بموجب نوشته پادشاه راده بموضع عرض رسید حکم معلی . شد که حواله
مدد الحمید خان دیوان صوبه از عدم پذیرائی جده بزرده و عزل جده
بیکجا دو دستور شده باشد خدمت بفر کاه و نسبت را بفرموده دون ده
و دلت گذاشته بودند چون دلت را دلت حکم مقدس «اصدی کرمی» نامی از اعدای
پادشاه راده راجع خان تکویر فرموده بود و به دست کاه و نسبت را بفرموده
کست و موحداران سلمی که مکتوب را بفرموده است به دست کاه و نسبت را
بفرموده است و بفرموده است و بفرموده است و بفرموده است و بفرموده است

گاه ایدها غالب و گاه آنها خارجیان مسقط سیمان جنگل خود خوب دارند و اشل
 قبله اند و میان عساکر فیروزی ماند و موریکیان جنگ ده شده است و موجب
 حکم اقدس دیوان عونه مال تجارت کلاه پوشان راه داده در سرتار صدف نمود
 ثانی الحال بعد حمدی موجب اتماس متصدی بود، مدارک سوارت حرام
 آنها معاف شده یزلیع اربع کرامت عدد زیارت ۱۰ سال کلاه پوشان و ارامده که
 در صورتات صدف گشته مسترد گردانند و برای حیات آنها دستور سلسله مراسم
 بسود و نیز حکم اقدس جهان مطاع عام مطیع جمیع موجودات تدبیران
 کرامت صدور پیوست که حدود مسلمین امور در گاه چون یک سر از
 مرتب سپهر پناه بلده احمد آباد مستعمر بدست رشتن شور و یریه هرگاه
 دیوان عونه بحضور انور گذشت حکم شد که بیست شور و یریه بدو داده هرگاه
 و کلامی پادشاه داده برای اتمام این کار تذکر و تعداد حاکمان گاه که بدو حاکمیت
 پرداخت چون دران ایام بعد هزار در کداس احیای سلسله شور و یریه بدو پنی
 از اداره خود بیرون نهاده بعضی امور داشته باشد مطاع می آورد حکم جهان
 مطاع صادر شد که گفتی او نه الموت حسرت سلسله سلسله است بی شهادت
 مثل پیس فکر او نیز باید کرد و موجب تحویل شد و ان تیذات الدس
 محتسب دعامه معصب سرفروزی نام و حسب اتمام اقدس بمورد بدو
 الملك مدار المہام اسد خان تمام عند الحمید خان دیوان عونه شرف بزرگ
 فرمود که یک ملک من عله از بدو که بدایت سراسر نام بدو در جدول کشایا
 کرده در لشکر فیروزی که فریب نه ساحل درنا اویم داشت روز نه برساند
 و نیز فرمان شد که متصدیان محال سایر حقیقت گردازی محصول بدل و شد
 محملاً یک مرتبه در ماهی در نلوا آواک بحضور میفرستاده باشند و در سال شرار
 و صد و پانزده از روی افراد سوانح عونه و رنگ نالشیاه داده بمقرر و موجود و خوداری
 نژوده عند الحمید خان از تعیر پر دل شیرازی دعامه یک صدی ذات و پانصد
 سوار مشروط ناصمام خدمات سابق و حال و خوداری برگردد بیجا بود از نزل از
 نه صدر خان دانی دعامه سه صد سوار و عطای خلعت بدو در میان سواران

پادشاه راده رسید چون بعرض اقدس رسیده بود که جماعه موهنه اراده دارند که نه سمب نکالند و بدر سورت آوازه شوند حکم معلی نه پادشاه راده صادر شد که علاج واقعه قتل از وقوع باید کرد موحی بطرف سورت بعزستند و آن والا گهر بتقریب شکار نه سمب بهرچ بر آیدد گنگایش دارد و بیر برمان معلی روف که نتخانه سومدات که در سرکار سورتبه درمیان دریای سوز واقع است در اوایل سال حلوس والا مدهدم گشته و ب پرستی نمی شد حال معلوم نیست که کیفیت چیست اگر عدده اصنام نار مسعود پرستش اصنام درانکا داسد نتخانه را نوعی مدهدم گردانند که آثار عمارت نمند و آنها را ارانکا احراج نمایند و همدین سال آفته و طسب چینی معزوری سایک سراسیم اعلی که در بدر سورت سرکار والا گرفته شده و پادشاه راده حواشش آفر داشت و اسپ خوش رنگ و خوش ترکیب دیق سواربی از حضور اقدس و اسپ دویم سمد که در بدر مدهم دیمزبی بحصور نه رسیده نه پادشاه راده محرم گشت و بیر حکم مقدس شرف دکان یافت که محمد محسن پسر اعتماد حال را بکطاعت اعتماد حانی سرقرار نموده طلبیده چند سر اسپ او را نمایند و اسپ ششاسی او را امتحان کنند و بیر حکم معلی نه پادشاه راده عالیگاه شرف عدور پیوس که اران نار که سمس الدین حال بتقریبی معروض گردانیده بود که چهارات بدرن قول فرنگیان سفری نمی شود حمیت اسلام بریس آورد که چهارات ناساهی سفری نمی سود اما قریب هشت سال است که چهارات نکارت سورت و بر عرف و حریمین الشریعین در بحر نزاراج میروند و چهارات مسلمین را خطر تمام است و اصلاح این از آخر عمل اعتماد حال تا حال از موحدانان آنکا نمی سود و تعادل و تساهل و اعماص از حمیت اسلام دور است و چون سورت داخل صوبه احمد آباد است آن والا گهر تدبیر این کار باوقعاق این کار مثل تحار ساکی بدر و غیرهم بحصور بدویند که بعدایب الهی همه چیز میسر است لطف و رفتگی و رعایت فرنگیان از حد گذشت برفق و برمی کار نمی سود و علف و سدت و سختی را سرانجامی و تدبیری در کار - در بحر میال زمینان ر فرنگیان همیشه حدگ و حدل است که

شاه جهان آباد نقل نموده بودند صاحب سخنی تاریخ رحلت بیگم را یافته و ادحلی حنتی و همدریں ایام نعمان خان نخدمت بخشگیری اول پادشاه راده ناصمام بخشگیری صوبه منصور اقدس سر بلندی یاب چون ار سید عظم الله داروعه محال کهتره پارچه حیانتی توقع آمده بود پادشاه راده عدد الواسع نام ملازم خود را نخدمت کرورائی تعیین فرمودند چون مقدمه حیاتب سید عظم الله نعرض اقدس رسید ار خدمت تعیر شد و نمیر امجد خان پسر نعمان خان معوض گردید حکم معلی بنام دیوان صوبه ورود یاب که انچه داروعه معزول بصیغه حیاتب گرفته باشد نلا توقع و اهمال ار و نار حواس نموده داخل حران نمایند و ادحلی آن ارسال دارد و بموجب التماس شیخ اکرم الدین امین کهتره پارچه حکم معلی بنام دیوان صوبه صدور یاب که عدد الواسع که بموجب امر و کلامی پادشاه راده بطریق کروزه کهتره پارچه مقرر سده بود موقوف داشته رفع این بدع نمایند و همدریں سال حکم والا بجمع صوبعات درباب منع تحریر تقاریم که خلاف شرع اسب و گرفتن مچکلا ار مدحمان شرف صدور یاب و حسب الحکم اقدس نه پادشاه راده ورود یاب که آن والا نسب گرامی حسب در فرمایشها و تصرفها سلیقه درستی دارد و در گجرات که ریب و ریب هندوستان است اهل کسب و ارباب هدر بهمه حب می باشند بالعل کارخانه سرکار معلی که اربابا می آید پرکار و بندش زر و سیار ورق و برق و درشب و گران اسب اگرچه کل شیعی ما حلا الله ناطل اما نظر بر کریمه يعملون له مایشاء کرده تا احل مسمی کار بیکاران ناید کرد الدصیب یصیب در کارخانه دارالخلاص شاه جهان آباد کیمخا و موطه خوب می شد الحال موقوف سده آن والا گهر اگر همان طور نفرماید در اربابا خوب خواهد شد و همدریں سال دو حلد قرآن محید یکی بقلم طلا و دویم حمایل بخط شاگرد محمدرضا خوشنویس نا چهل و دو حدیث که حضرت اقدس خود جمع فرموده بودند نا خلعت نارانی سقرلاط که تازه ار رنگ آمده بود نا ریحیره کار آدبا مصحوب شاه میر پسر سید ناقر که سوانح نویس صوبه مقرر سد ار پیشگاه خلعت و جهاننای نخب

برودی حاصل نه‌ایند . خدمت میر سامانی سرکار پادشاه رانده عالیجاه به‌یاد
 محمد باقر تعویض یاب و عمل خان که خدمت تحقیق‌گری و وایع نویسی صوبه
 سرور گشته رسید چون پادشاه رانده در باب رعایت پسران شیخ عبدالحق و عطای
 خطاب نسیم اکرم الدین تحویر فرموده بحضور اقدس معروض داشته بود یرایع
 لازم الاطاعه داد گشت که اعمالها گنجایش ندارد و قاضی عبدالوهاب و شیخ الاسلام
 و عبدالحق و نورالحق خطاب نداشته‌اند و همدریس سال سید کمال خان و وحیدار ایتر
 بقصای الهی فوت شد سید احمد باقر پسرش داعیه یکصد و پندجاهی بالا شرط
 و چهار صد سوار مسرور و خدمت موصی امتیاز یافتند چون از سوانح بدر سور
 و پسران دیگر متوفی عطای منصب امتیاز یافتند چون از سوانح بدر سور
 معروض رسیده بود که ده دوازده هزار سوار عریضه پای کپات کساری و اطراف بدرار
 و سلطان پور آواره شده‌اند و ده کتاب خان حشر رسیده که ازاده سورت دارند
 حکم والا به شهراده عالیجاه شرف صدور یاب که سور داخل گنجرات است
 محاکمات پدران لهدا پادشاه رانده موحی از سرکار خود به محمد بیگ خان
 و بطر علی خان رعایه منصب داران متعینه صوبه را تعیین فرمود چنانچه آنها
 به بدر سورت رسیده چندی توقف نموده معاودت کردند و حسب الحکم اقدس
 تمام پادشاه‌راده شرف صدور یاب که هرگاه شیخ عبد الشکور پسر شیخ حسن
 محمد گجراتی امری از امور دینی اظهار نماید در احکام آن پردازند و برگشته
 ایثار در عوض یک کروز نام که در محال صوبه احمدیر تخفیف شده بود بکاگیر
 پادشاه رانده مقرر گشت *

رحلت عصمت قباب جانی بیگم در سال هزار
 و صد و چهارده هجری^{۱۱۱۴}

عصمت قباب جانی بیگم کوچ پادشاه رانده عالیجاه که از چندی شمار
 بود نقضای الهی و دیعب حیات سپرد و در حبشاهی ناع نامان سپرده
 و چهار دیواری مرتب گردید بعد چندی بعش آن مرحومه را بدارالخلافت

سر راه فوج رسیده را می گیرم تا شما خود را ازین مهلکه براهید و او ازین معنی
 انا و امتناع نموده میخواست که خود ایستادگی نماید لیکن بداند منالعه
 ندیده و صن و صفت خود راهی گشت ندیده درک داس با چندی از راجپوتان که
 هم پائی او اختیار نموده بودند سر راه گرفته بکشد و استعمال آلات حرب
 پرداختند و داد مردانگی می دادند آخر الامر ندیده درک داس برحم محمد
 صلاح خان و محمد خان جهان پسران صدر خان بانی که هدور بمرتب خطاب
 فایر نه گشته بودند و محمد اسرف غوری بر حاکم هلاک افتادند اندک رحم
 شمشیر بر فرق محمد صلاح و رحم تیر نه محمد اسرف رسیده بکیر گدسب
 و راجپوتان دیگر نیز کشته افتادند درین فرصت درک داس سنگ روی را از برق
 و باد استعاره نموده خود را بموضع اوج او دانه سی گروهی رسانیده فوج
 تعامیان که سبب بود و خورد ندیده او که می الحمله توقف روی داده بود نیز
 و ص بیگانه شده بماصله امام گردیدند و آخر شب درک داس سنگیر نموده پیشت
 راهی گشت و اهل و عیال خود را که در پٹی گذاشته آمده بود همراه گرفته
 روانه تهراد گردید فوج ساهی که تعام داشت نه پٹی رسیده کوتوال درک داس
 که مامده بود بقتل آمد کیعیب فرار و کشته شدن ندیده او را سرداران فوج نه
 ناساه راده عالیگاه معروض داشته بموجب امر معاودت نمودند همدین سال
 شیخ نورالحق و فخر الاسلام که برحمت اقدس اعلی نریات حرمین الشریعین
 رفته بودند هنگام معاودت چون حکم مقدس معلی در باب منع مول چهارات
 ناساهی از فرنگیان سرف صدور پیوسته بود در بین راه عرانهای جنگی اهل
 فرنگ رسیده چهارات آمدنی بدر حده و مخار گرفته بودند و شیخین گرفتار
 فرنگیان گشتند و این معنی بعرض اشرف اعلی رسید لهذا حکم والا بنام
 نكاد خان که از تعیر اعتبار خان بداندی نسقی بمقتضی گری بدر سورت
 ناصافه پانصدی دات بلا شروط و سه صد سوار مشروط که از اصل و اصافه دو هزار
 و پانصدی دات یک هزار سوار دو اسبه باشد و موهب خلعت خاصه سرفراز
 شده بود و زود یام که شیخین را با سایر مسلمین که بقید اهل فرنگ اند

توقت وزیرده بود درین روز که عوبده احمد آزاد شد و کلمی پادشاه را ده عالیجنای تقویص یافت مختار حل را حواشش آمدن احمد آزاد نهمرسیده وکیل خود را در جذب ریختن پادشاه را ده برسداده اظهار مانی الضمیر نمود پادشاه را ده عدد معروض قدسی و حصول اجرت شد احمد آزاد طلب فرمود چون حکم 'قدس' دربار برسدن درک داس را بهر حضور یا کارش را شاملجا تمام ساختن تصرف بدو یافته بود مختار حل مانی تعهد نمود که او را در سر دیوان پادشاه را ده اسیر یا قتل می سازد درک داس که حسب اطلب پادشاه را ده را پیش بمکال بوجداری خود آمده در نزدیکی مومع یاری متصل درینی آب سحرمتی درون آمده برور موعود که اقرار مسمیت بود موجب امر پادشاه را ده کشیدن نظام تمام شکر پادشاهی را مستعد ساخته شهرت سواری تنگ دادند و منصبداران متعینه نمود و مختار حل را پسران و شمارشین خود مسلح شده دیر دربار حاضر آمد و پادشاه را ده ندیوان عدالت بر آمده امر را حاضر درک داس فرمود اراجا که او روز گذشته عطف طائفه حدود اگیاس و روز و قه کشی آنها بود میخواست که طعم خورده برای مفرمت پادشاه را ده سوار شود را مکرر آمدن مردم طلب شد به افتاده و نیز از کمر عدلی فوج و شمرت سواری تنگ داشت به نظر آورده را جمعیت شمارشی خود طعم فکوره حیمه و اسدب را آتش داده سوار گشته راه فرار صوبه مازار پیش گرفت و گفت -

* نیت *

گرفتند بهنگام سر یا مانی به از پهلوانی که سر بر پنی

چون خبر فرار او عریض پادشاه را ده رسید اصل حل و داوره توپخانه دافوج شاهی و منصب دران و مختار حل مانی را امر شد که بتعقب شدتند دستگیر نمایند یا کارش را تمام کنند چندیته ده برده ها بر جاذب متعجل شدتند جلوریر و پاشنه کوف نگامشی در آمده دندل او شدتند بعد بگو و 'یلغار' درین راه جوانان حوتس سپو فوج شاهی و مختار حل مانی با پسران و عسکی قرا سو رسیدند دیدند درک داس که در اول حوایی در مس تبعید بود بجد خود گفت -

* مصرح *

پیران شدن را معرکه می زحم عار ماست

یاف که پادشاه راده اگر خواسته باشد از ملازمان سرکار عالی برای قلعه‌داری
 آنجا مقرر نماید و اگر نخواهد از بدهای پادشاهی بفرستد و بزرگان شد
 که درک داس راتهور را تا حال حوراک دوات معاف بود میعاد منقصدی گشته
 وکیل در حضور نه دارد که سرانجام نماید لهذا وکیل او و پسر و برادر و همراهان
 او را روانه رکاب طغر انتساب نماید چون معروض اقدس گشته بود که اسپ سر
 طویل پادشاه راده سقط شده از پیشگاه محدد و اعتلا سه راس اسپ نا سار مرحمت
 گشت همدران ایام گزر بردار برای آوردن درک داس راتهور بحضور انور تعیین
 شده و حکم مقدس بنام پادشاه راده صادر شد که اگر تواند درک داس راتهور را
 بحضور اسرف بفرستد والا همانجا کارش را نه سارند که زیاده ازیں اعوای احیب
 سنگه و مردم راتهور نه کند چون پر دل شیرانی فوجدار نژوده در گرفتن جمعی
 از حناقل و نه قتل رسانیدن شش کس از آن جماعه تردد نمایان کرده بود پادشاه
 راده اصابه صدف دات برای او تحویل نموده بود مبطور شد و حکم والا صادر شد
 که آن جماعه را تا ظهور اثر توبه یا صامن معتذر محکوس دارد و خدمت متصدی
 گری که بنیای نه محمد محسن ولد اعتماد خان که بخطاب پدر محاط
 و سرور گشته بود بموجب تحویل پادشاه راده مقرر گردید *

آمدن صفدر خان بابی و فرار نمودن درک داس راتهور و تعیین شدن فوج بتعاقب او

سابقاً در ضمن صوبه داری سخاع حان سم گذارش یاف که بنابر
 بعضی امور صفدر خان نانی بموجب التماس او طلب حضور شده روانه گشته
 بود چون مالوه رسید قمرالدین خان پسر مختار حان که بعد در گذشتی پدر بخطاب
 مختار حانی و صوبه داری مالوه سرور بود بنابر قدم تعارف و ساعه که در هنگام
 صوبداری احمد آباد داش او را نزد خود نگاه داشته بحضور عرص داس نمود
 که بالفعل مهم نگون بخت در پیش اسب او تعینات فدوی درگاه باشد التماس
 مختار حان بدرجه احالت مقرون گشت صفدر خان نانی نا پسرانش همانجا

سانر متی در رمین رستم ناع و گلاب ناع طرح انداخته آساس دهادد و تا اتمام پذیرفتن آن در حیام اقامت گزیدد - * مرد *

این سرانسیس که البته حلال خواهد کرد

حک آن قوم که در بند سرائی دگر ادد

امان الله ار ملازمان شاهي را سیدي چهار هزار سوار گجراتی داده و حیدار گرد ساختند و جعفر قلی ولد کاظم بیگ را دنیاب و حیداری حودهپور سر فرار فرمودند و و حیداری پٹن ار حضور معلی بنابر بعضی مصالح امور ملکی بدرک داس را پور مقرر گسب متخعی نماد که سابقاً مکرر اشاره رفته که بعد ده ساله و اعات حلد مکان تاریخی که مشتمل بر باقی احوالات و سوانحات این صوبه بوده باشد ترتیب بیافته بنابر آن اکثر مقدمات ار روی دفتر احکام بنام ناظمان و دیوانیان شرف صدور پیوسته و آنچه ار تقریر بعضی ثقات توصیح انکامیده اندراج یاب و رویدادی که در ضمن حکومت شجاع خان مرموم گسب پیشتری ار روی مسودات خانگی او که نه و حیداران و نائبان نوشته آنچه قابل تحریر بود نه فلم آمده اگر چنانچه بعضی مقدمات که شرح آن در حین تسوید معلوم نه گشته یا تقدیم و تاخیر آن واضح نه شده باشد حمل بر تصور نباید داشت اکنون آنچه در دیل صوبه داری و کفای پادشاه راده عالیگاه نگارش می آید بعضی ار روی احکام عالمگیری که بموجب امر اقدس در حید پادشاه رادها و امرایان عظام با شرح دستخط انور عیث الله خان دیوان حالصه شریعه نوشته و پس ار ارتحال آنحضرت آنرا مدون ساخته اسب و برخی ار روی دفتر احکام که بنام دیوان صوبه ورود یافته و سوای آن ار تقریر ثقات اسب الحاصل چون دران هنگام ار روی سوانحه بنابر سورت بعرض اقدس رسید که قریب ده دوازده هزار سوار مرهته نالاکهات کساری و اطراف بدربار و سلطان پور رسیده ادد و نه بجانب خان که دران آوان متصدی بنابر سورت مقرر شده حضر رسیده که اراده سورت دارند حکم معلی بنام پادشاه راده عالیگاه صادر سد که سورت داخل صوبه گجرات اسب حیداری لازم چون قلعه دار حودهپور ار تقدیم خدمت مستعفی بود حکم والا شرف دهن

صوبه نوکران شجاع حان را بقدر ضرورت بدستور سابق بحال داشته سرگرم کار نماید و وجهه طلب آنها بمحکمہ محصول محالات سرطی صوبه تہذیبا دہد و نوعی تقید نگار برد کہ نوعی من الوحہ در نظم و نسق آنکا فصول راہ یابد *

صوبہ داری پادشاہ زادہ عالم و عالمیان عالیجاہ

محمد اعظم شاہ و دیوانی خواجہ

عبد الحمید خان

چون حیدر ارتحال شجاع حان بعرض اقدس رسید ار پیشکامہ حلاوت و جہاں داری پادشاہ زادہ نامدار عالیجاہ عرہ ناصیہ عظمی قہہ ناصرہ حلاوت فروغ دودمان انہب و بختیاری خراج خاندان شوک و تاحداری اختر برج حشم گوہر درج سلطنت بہال بوستان حاہ و حلال بہار چمن عرو اقبال والا بس محمد اعظم ساہ بہادر کہ بمصطفی چہل ہزاری ذات چہل ہزار سوار بلند رنگی و بغائر تادیب و تدبیر دکہیلیاں در سرکار دہار مضاف صوبہ دارالفتح اوجین پیام داشتند بہ صاحب صوبگی احمد آباد گجرات و فوجداری خودہپور ار انتقال شجاع حان مقرر شدند و فوجداری دارالکبیر احمیر کہ بہ صمیمہ صوبہ احمد آباد مرحوم گشت و فرمان واحب الادعانہ شرف صدور پذیرد کہ ار ہمانکا متوجہ احمد آباد سده برقی و فقی مہمات مالی و ملکی صوبجات پردارند پادشاہ زادہ جہانیاں امثال امثلہ حلیل القدر نمودہ ار راہ حادواہ عارم گشتند رمیددار آنجا ادراک ملازم نمودہ ساندہ ہزار روپیہ بعنوان پیش کش گذرانیدہ خلعت و اسب یافتہ ار سرحد تعلقہ خود رخصت سد عدد الحمید حان دیوان و بندہای پادشاہی باستقلال ستافتہ سرف اندوز ملازم گشتند پادشاہ زادہ پیش کش گیران و بدو سب کدان برور پذیرد بیست و سیوم حمادی الثانی مطابق سال ہزار و صد و سیردہ در ساعتی کہ مختار انجم سناسان بود داخل سده متمسک مہمات و تعین فوجداران و تہانہ داران پرداختند ارانکا کہ عمارات واقعہ فلجہ بہدر یسند خاطر شدہ عمارات عالی متصل حوئیار

دموده شود همدرین سال شکاع حان بموجب حکم اقدس نظر علی حان را با جمعیب شایسته که رایات عالیات در پر ناله امام داشت بحضور فرستاد و از در جنگ مرهته تردد نمایان نعره ظهور آمد و مورد تحسین و آفرین گردید و تا ارتحال شکاع حان در انجا بود ثانی الحال عطای حلق سرفراری یافته به احمد آباد رحصب سده آمد - در سال هزار و صد و سیرده روز چهار سده سیردهم شهر صفر از انجا که پیمانه عمر شکاع حان اندر گشته بود نقصای آلهی در گدسب و در مقبره بدا کرده مکادی حانه خویش مدفون گردید *

* بیب *

اگر صد سال مانی در یکی روز نباید رف رفین کاج دل افروز
 حواحه عدد الحکید حان دیوان ناتفاق ندهای پادشاهی بصط اموال پرداخت
 و یک گونه هنگامه فرقه سپاه بنابر طلب روی دموده و کیغیب و اوعه را بدرگاه والا
 معروض داشته از حط و حراسب نده حردار گشتب ار تقریر بعضی ثقات معلوم
 شد که سکاع حان در ایام مرض چون حال خود را متعیر یاب و علامات
 رحیل را مساهده نموده عرض داشت با تذکره اموال از ناطق و صامب سکاف
 اقدس نموده بود چون حمر رحلب نعرض رسید بر نیکو خدمتهایی او که موافق
 مزاج مذاکر بود متأسف شدند و از راه فصل و کرم اموال را بورثه معاف فرموده
 اسپل و بیلا و غیره خانداران بموجب حکم دیوان صوبه ارسال حضور نمود حسب
 الحکم اعلی بنام حواحه عدد الحکید حان که دران آوان بخطاب مفتخر گشته بود
 بشرف صدور پیوسب که تا رسیدن پادشاه راده حهل و جهانیان عالیگاه محمدم
 اعظم شاه بهادر که به نفس نفیس خود متوجه احمد آباد انداز بدروسب صوبه
 حردار ناسد و چون معروض قدسی گشته که پس از ارتحال سکاعت حان نائب
 موحرداری پش جمعیب بر طرف کرده و از ممر نرجاسته مساک و شورش کولیان
 معسد در تراید اسب رفتن مردم تهاکات حتی مواسی قصه بیرون می تواند
 بر آمد و دروب تا روز به مسدود می شود حکم حهل مطاع شرف صدور یاب که
 تا وصول موکب پادشاه راده محافظت و بدروسب صوبه اهم و لاند اسب دیوان

دستور معهود روانه خودهپور گردید و در سال هراز و صد و یازده چون عرص
 داس پادشاه راده محمد اکبر از نواحی سیستان بکتاب اقدس نموده
 استدعای صوبه از سرحد داشت بدائر استمال پادشاه راده فرمان مرحمت
 عنوان و خلعت فاحره برای محمد اکبر و حسب الحکم والا بنام شجاع
 خان و درک داس که سلسله جندان این امر بود مصحوب حواحه محمد میا
 و محمد رضا گزر برداران به احمد آباد رسید ثانی الحال بوضع پیوس که
 فرستادن عرص داس فروری از صدق داشت موقوف ماند شجاع خان
 بموجب اظهار عامل دهنده ممال حاگیر درک داس بجهت تنبیه و تادیب
 کاتپیان که مصدر فساد آنجا گشته بودند به محمد بیگ خان موجدار سوزنه
 نوشت از روی افراد سائحه مرسله شیخ هدایب الله سوانحه بدوس عرص
 اودس رسید که در عیدگاه حای برای مصلیان تنگی می نماید حکم اودس
 بنام دیوان صوبه صادر شد که درجعات دورا بر طرف نموده مکان را وسع دهد
 سدکان الله دران وقت حای برای مصلیان تنگی می نمود اکنون بقدر یک
 صف تمام مصلی بیست همدران سال مدرسه هدایب بخش و مسجد بنا نموده
 شیخ محمد اکرم الدین صدر که بمنبع یک لک و بیست و چهار هزار روپیه صرف
 عمارت آن شده اتمام بدیوب و بموجب التماس او بدائر احراجات مدرس و طلبه
 موصع سوندرة معموله برگده ساندولی و موصع میثه عمله برگده کتبی و در روپیه یومیه
 جهت لنگر از حبات اودس مرحمت گشت اکنون مدرسه ندان حوی
 رو ناهدام آورده و مواصعات بتصرف مرهته رفته به از مدرس آناری و به از طلبه
 سانی ناقی مانده و درس ممدرس گردید - و در سال هراز و صد و دوازده حاتم
 بیگ گزر بردار بحسب الحکم اقدس بنام راحه احیب سنگه در باب بردن او
 بحصور و بنام شجاع خان در اهتمام راهی ساختن او ورود فرمود گزر بردار
 روانه حالور گشت از آنجا که او از حوی که عاید حالش شده بوده بلیک و لعل
 می گذرانید و در نوشتن حواف تامل داشت لهدا شجاع خان بگزر بردار
 نوشت که بروی سراوای نموده حواف گرفته فرستد که بحصور معلی عرصداش

می آمد و تجار رسید آن امتعه موافق صانطه حاصل نموده متصدیان محالات احمد آباد رجوع می نمودند و بعد از آنکه بر طبق یرایع معلی محصول در مکان مروحی مقرر گشت محصول همگی اسباب احمد آباد و دهولقه و غیره در فرصه عمل در آمده و الحال که بموجب حکم والا دستور سابق محصول در مکان حرید فراز یافته متصدیان محال صد پنج احمد آباد حاصل سیاه پارچه و غیره محالات را خلاف قانون در احمد آباد گرفته تکار را داخل می دهند و این معنی ناعب برهمردگی معمول قدیم و نقصان سرکار والا می شود و درین باب بنام حواجه عدد الکمید دیوان صونه حکم اسرف بهر حمله الملک مدار المہام اسد خان صادر شد که متصدیلان محال صد پنج احمد آباد مقرر سازند که موافق سد و آمد برای محصول سیاه پارچه و غیره باب ترعوب و اسباب دهولقه و غیره مراحم نسود تا دستور قدیم احد محصول در فرصه عمل آید که نقصان سرکار والا نشود و از تکار صامی نگیرد که متاع که در آنجا برد رسید ادای محصول آن نمود متصدیان بدر مدارک سورت می آورده باشند سابقاً رقمده کلک بیان عدم موافق ناظم صونه ناصر خان نانی و تعیری او از بیاب فوجداری پش شده درینولا بموجب التماس شکاعت خان حضور طلب گردید برای مالوه راهی گشت و محمد بهادر شیرانی که از تعیر صدر خان به بیاب فوجداری پش مقرر گشته بود مدبر ریاده و کمی وجه سه ندی که موافق نه کرد موقوف داشته فوجداری آنجا به سید کالی که به بیاب فوجداری هالول و کالول می پرداخت تعویص نمود چون یورهای سُکاری پیس کش والا که هر سال بحضور می فرستاد درینولا که یورهای مقرری بحضور رسید حکم اقدس به شکاعت خان شرف صدور یافت که یورهای دیگر اسال دارند مدبر آن به سید کالی فوجدار پش و نائب فوجداری سانچور که از جانب راحه احیب سنگه بود و فوجدار هلو و کمال خان حالوری که از انتقال پدرش فوجداری و حاگیرداری پائن پور سرور شده و دران امکنه یور پیدا می شود مرید تاکید نوشت و خود مدبر بدو دست و گرفتن پیس کش زمینداران بر آمده پس از انصراف

صدی ذات و شُصّد سوار است از پرگنه مذکور تذخّواّه داشت و مائتی و تذخّواّه حاگیر داران مقرر بود از ندایب حدوٰث قی دریں دیار و احتال اوعاع سلطنت بطریق رعمدارانه انکارا متصرف اند و از تقدیم خدمات پادشاهی متقاعد و چندی از امکنه اطراف و حوالب را بحذر انتراج نموده در تحب حود در آوردند و حوالب راستی نمیدشدند القصه چون دران ایام امامت خان متصدی بدر سورت و دیعب حیث سیدّه بود و یک کون سوزش مرهقه دران سم استه؛ یامب سخاعب خان دظم عونه دطر علی خان را نا حمعیب سایسته و متعیدل عونه تحبب محاطب انکا تعین فرمود و اطمینان سکده بدر گشت و از پیشگاه خلافت و جهاندانی متصدی گری بدر سورت ندیابب خان معوص کردید و نه سخاعب خان یک ربخیر فیل از حلقه حاص مصحوب شیخ محمد عامل گزر بردار مرحمت سد و فیروز خان میواتی نایب فوجداری حودشپور رحب شستی بر لب لهدا سخاعب خان شیخ محمد عامل را هد را که ن ندیابب فوجداری بیوم گام می پرداحب فوجداری حودشپور تعیی فرمود و فوجداری و عاملی پرگنه دهولقه محال حاله شریعه از تعیر سید محسب میر محمد نامر که در حضور انور مقرر گشته بود رسیده نامر مامور پرداحب و در سال هزار و صد و نه حسب الحکم اقدس در ماده انتیاع یک هزار اسب سی می اس دو صد رویه نمهر حمله الملك بنام دیوان عونه وزود یامب *

مقرر شدن اخذ محصُول سبّاه پارچه و غیره

باب عرب در بندر سورت

چون از معرومه متصدی بدر مدارک سورت تعرض والا رسید که از سر سرسته فرمه بدر طاهر شد که هرگاه سانس حسب الحکم اعلی محصُول چهل یک و چهل دو در مکان حرید مقرر شده بود محصُول سیاه پارچه و غیره ناف بر عرب آمدنی احمد آباد و اسباب دهولقه و غیره محال متعلقه صونه در فرمه نصط در

مقرر نمود و همدین سال درک داس را تهور که در رکاب شاهزاده بلند اختر بحضور اودس شتافته بود چنانچه سبق ذکر یافته چون شرف اندوز تقبیل سده سیدیه و عتده فلک رتبه گردید بمرحم حسروانه و سر فراری منصوب و حاگیر نوارش یاب و او نظر بر حقوق دیرینه مهاراجه حسوب سنگه متوفی التماس عفو دلات و تقصیرات احیب سنگه پسرش را که آواره دسب ناکامی بود نمود از پیشگاه وصل و عطا بدرجه احاب مقرون گردید و عطای منصوب و فوجداری و حاگیرداری حالور و سانچور از تعیر معاهد حالوری کامیاب گشت محفی نماد که عربی حان حالوری حد کلان معاهد در عهد سلطان مطعر عرف دمو آخرین سلاطین گجراتیه از سانس فوجداری و حاگیر داری سرکار حالور پیام داشت در هنگام تعلق پدیرفتن مملک گجرات بممالک محروسه و تسخیر حصرت عرش آسیانی ادار الله برهانه برهمونی نخب بیدار بدگی درگاه فلک نارگاه پدیرفته در سلک دمدگان والا ممدلک گسب تعصلات سلطانی در ناره او ممدول گشته دمید سراپا امدد بحالی حالور بدستور سانس ممتیح گردید و بتقدیم خدمات سرکار گیتی مدار بهمراهی ناظمان مامور گشت چنانچه از سوق کلام سوانح ایام مذکور واضح ولایح اسب گوید که اسلاف عربی حان که مسقط الراس شان بهار اسب از مدت ممتد بدابر امری با جمعی از وطن برآمده وارد این دیار گشته با سلاطین گجراتیه سرمی برد - و درین سال بدابر مصالح امور ملکی که * مصرع *

صلاح بیک و بد ملک حسروان دادند

حالور به احیب سنگه عطا گشت و معاهد حالوری به فوجداری و حاگیرداری پالن پور و دلایسه سر فراری یاب که تا حال تسوید این اوراق اولاد او بطناً بعد بطن بدان امر مامور می شده اند مگر در عهد پادشاه سہید محمد فرج سیر رحیم یار حان نامی فوجدار پالن پور سده به احمد آباد آمد و فوجی را فراهم آورده بدان صوب شتاف با عربی حان عرف فیروز حالوری مصاف داد اما بمقصد وایر نه گشت عربی حان بدر و پیش کس بدرگاه گیتی پناه فرستاده به بدل اموال فرمان بحالی حاصل نمود و حاگیر حصه دات و تا بیدان و مشروط که در

دستور سالی می گرفته باشند و احتیاط کنند که فوت و فرو گذاشت بوموع بیابد
 چنانچه تا اکنون همین صاطه ازان تاریخ عمل می آید چون بموجب حکم والا
 گرفتن محصول در مکان خرید مقرر شد ازان امتعه باب چهارات که نه بنا در
 میروف محصول آبراهم متصدیان احمد آباد بصط در آوردند و درین صورت کمی
 در محصول بنادر رو داد لهدا محمد کاظم بیگ متصدی بنادر که بنایب نوشته که
 از ابتدای آبادی بنادر غایب حال معمول بوده که تکاران و سوداگران حدسی
 را که بحکم بردن بنادر مخادر بنده احمد آباد انتیاع می کردند در آنجا برای
 عشر مراجع نمی شدند و محصول آن در بنادر بصط در می آمد و در مکان دیگر
 مثل پرگنه بزوده و بریاد و غیره هرگر احد محصول معمول نبود الحال دران مکان
 که محصول می گیرند این معنی ناعب بر هم خوردگی محصول و آبادی
 بنادر اسب و هنگام روانه شدن چهارات محاسبی میگردند امیدوار اسب که
 حکم معلی بنام دیوان صونه صادر شود لهدا آن وزارت پناه مقرر سارند
 که درین باب موافق معمول بعمل آرد و کسی مرتکب خلاف معمول
 نگردد و درین باب تاکید دادند و نیز همدریس سال بنادر نالش میرناقر داروعه
 دارالصرف بنده حکم معلی بنام دیوان صونه رسید که مقرر سارند که طلا و نقره سوای
 دارالصرف گذار نه شود تا نقصان محصول نگردد و بموجب عرض شریعب پناه قاصی
 القصاة محمد اکرم مقرر شد که محکوسان چوترة های کوتوالی صوبحات و ولعه
 حات که چیری مال نداشته باشند در موسم زمستان کلاه و قنا و سراویل و در
 تابستان کلاه و ردا و سراویل تصدیق قاصی صونه از حرانه بیب المال آنجا می
 داده ناسند درین باب حکم مقدس معلی بنام دیوان صونه ورود یافت چون
 گماشته شیخ اکرم الدین امین احد حریه بناطم صونه طاهر ساحب که دمیان پرگنه
 محمود آباد از سالهای پیشین و صولی اند امسال نکمایب دیسائی و سیئنه
 های آنجا در ادای حریه دمه خودها دفع الوقت می نمایند بنادر آن بمیر
 عدد العلی نایب موجوداری آنجا تاکید نوشت که دمیان را رجوع ناحد حدیه
 نموده دیسائی و غیره را منع نماید و محمد بهادر شیرانی را نایب موجوداری پتن

آداب موافق صانطه گروم و همدربین سال بدائر بعضی معدومات مالی میان
صدر خان نانی نائب موحدار پٹن و شجاع خان سوء مزاجی بهمرسیده و او
ارادکا برحاسته آمد و تا مقرر نمودن نائب دیگر بدائر معافطت نه محمد بهادر
شیرانی بوش و او یک حماعدار را تعیین این امر نموده فرستاد و خدمت تپانه
داری کاحنه از انتقال دولت سو مژه بنام سید علی تجویر نمود و موحداری سورتپه
از پیشگاه خلافت و جهانمانی نه محمد بیگ خان تعویص یاف *

مقرر شدن اخذ زکوٰۃ و محصول گمزه پارچه در مکان خریداری سیاه پارچه و باب عرب در سال هزار و صد و نه

حسب الحکم والا بهر حمله الملك اسد خان در باب احد محصول در
مکان خرید بنام حواجه عدد الحمید خان دیوان صونه ندین مصمون شرف ورود
یاف که درینولا بعرض و دسی رسید که پیش ازین صانطه مقرر بود که تجار
محصول امتعه در مکان خرید ادا نموده چتبی حاصل می نمودند و تا یک سال
در مکان دیگر نانها مزاحمت نمیرسید ثانی الحال مقرر شد که محصول در مکان
فروحب میگرفته باشند و درین صورت محصول از فرار واقع بصط نمی آید و میر
محمد نافر وعیره تجار بسب احد زکوٰۃ در محال فروحب و فید صامبی وعیره
نالش دارند حکم جهانمطاع لازم الانتاع صادر شد که از سریع و فصیل پناه
فصایل و کمالات دستگاه وافی محمد اکرم تحقیق نموده آمد که گرفتن محصول
در مکان خرید حایر هست یا بیس بعد استفسار فردی بهر قاصی القصة
بدفتر معلی رسید و این مقدمه معصل و مشروح بعرض اشرف اعلی پیوس
یرلیع والا کرامت صدور یاف که محصول و زکوٰۃ بیوپاریان در مکان خرید می
گرفته باشند چنانچه درین باب ندیوانیان ممالک محروسه بسته شد می ناید که
وزرات پناه بیر ناعشاران احمد آباد مقرر سازد که حاصل از بیوپاریان در مکان خرید

کمی آب درختان میوه حوب بار نمی آرد اگر درختان آملی و غیره بریده شوند و آب بقدر کفاف نرسد ناعات حوب می شوند بنابراین حکم مقدس نه دیوان صوبه شرف صدور یافد که بحقیق و رسیده آنچه مقرون بطراوت و افروزی محصول ناعات باشد مقرر نمایند و تاکید کنند که ناعات صانع نه شوند والا داروغه از عهده حواب خواهد برآمد *

مقرر شدن امینی خزانة اموال بیت المال بقضات ممالک محروسه

همدرین سال بموجب حکم اقدس در صوبکات امینی خزانة اموال بیت المال نقصات آنجا تفویض یافد چنانچه درین باب حکم اقدس رسید که امینی آن محال را متعلق بانو العرج خان فاضلی آنجا نمایند و بپیر مقرر شد که هر سال در موسم زمستان فقرا و مساکین صوبه احمد آباد یک هزار و پانصد فنا و یک هزار و پانصد کامل نقیم سه هزار روپیه که یک و نیم روپیه فنا و نیم روپیه کامل باشد بطریق حیرات از سرکار والا ناتفاق فاضلی و صدر آنجا در نلده و پرگنات متعلقه که مسکن عربا و مساکین باشد بعد حال قسم می نموده ناسند و رنار داران پرگنه سیمور برد شعاع حان استعانه نمودند که موحداران و عاملان بعلت بیگار قاصدی مراحم احوال رافعان می سود این معنی ناعت پریشانی حال مستعیثان می گردد لهذا باین عدم مراحم این بدعت که از ادواب مسموعه نارگانه ولا اسب نوشته داد و میر عدد العلنی نامی را بجهت حلگل نری صلح محمود آباد و غیره تعیین نموده و پرگنه دهدد و قه و بعضی محالات دیگر از پیشگاه خلافت و جهاننایی درین سال بکاگیرا تهور درک داس مرحمت گشت و همدرین سال فرمان والا سان قدر توامان و خلعت حاصه و حمدهر از روی فصل و عاطف مصحوب حواحه محمد صیا و عدد الله بیگ گزر برداران بباطم صوبه ورود فرموده و بناه یس پوز بیرون نلده رسیده بود بتاریخ دوازدهم روز سنده ماه دیکحه شعاع حان لوازم استبدال پرداخته بعد تقدیم

سرگرم کار گردید و چون همدام آمدن او کولیان موضع کهنه‌دالی شوحی نموده بودند
 بهمان حال مقام نموده ولعه در آنجا بنا نهاده تهاه مقرر صاحب و حسب الحکم
 اقدس به دیوان صوبه رسیده که پیشکاران و دیواییان صوبه‌جات که از حضور سعادت
 گذرور مقرر شده اند همه معرول دیواییان دستور سانی پیشکاران خانگی کار می
 کرده باشند چون از افراد سوانح صوبه یار علی داروغه داک معروضه مقدس کرد
 که ناظم صوبه گفت که محال سایر بنده در تبحرخواه بنده اسب دریدوالا در صوبه
 احمد آباد اکثر مردم پوره دو آباد کرده اند و از عرانبها عله در آنجا آورده محصول
 را خود متصرف می شود درین صورت نقصان می شود حکم قصا شیم بنام
 دیوان صوبه شرف بغداد یاب که تحقیق و رسیدن بناکاید مقرر سارند که عله
 فروشان احساس را در پوره چات حوادث فرود بیارند و دستور معمول در مکان
 قدیم می آورده باشند تا نقصان محصول بشکاعت حان که محال سایثر در
 تبحرخواه اوسب نشود از آنجا که درین ایام در حضور بوضوح پیوسب که بعضی
 مردم از راه تلخیص پروانجات جعلی دیواییان صوبه‌جات رجوع می نمایند بنابر
 رفع استثناء مقرر گشت که نقل پروانجاتی که بنام دیواییان از حضور صادر سود
 روبرو بهمر خود ارسال حضور می نموده باشند لهذا شرح صدر حسب الحکم
 مقدس بهمر مدارالمهام عمدة الملک اسد حان و رود فرمود و بیز معروض و دسی
 گشت که صرافان سکنه بنده احمد آباد باهم اتفاق کرده روپیه های کم وزن رائج
 نموده هنگام دادن کم وزن می دهند و وف گرفتن از عربا و مساکین آنجا
 بر یک روپیه دو تکه و سه تکه می ستانند و بدین جهت نقصان ناکنثر عربا
 می رسد حکم اشرف جهان مطاع عالم مطیع شرف بغداد یاب که ناظم صوبه
 و دیوان از صرافان متچلکا بگیرند که موافق دستور حضور لامع النور روپیه‌ها را که
 بنیازده ماسه و دو سرح باشد رائج نمایند و آنچه از آن کم وزن باشد رائج نکنند از
 روی افراد و قبايع صوبه مرسله عیاض الدین محمد نعرص اقدس رسید که سائق در ناع
 ساهی و گلاب ناع و غیره حیلی گزار بود و گلهای گلاب بسیار می آمد و درین
 روزها در ناعات مذکور درحب آملی و پپیل دراز و سایه دار که از سایه آنها و از

سالی بود که کاه و آب پیدا نمی شد و هفتم شهر حمادی الاول شُکاع حان
 نعمر حودهپور از احمد آباد روانه گشت و محمد پردل شیرانی از تعیر اصالب
 حان از درگاه گنتی پناه نوحدازی نزوده سرفراری یاف و محمد مومن نامی
 نقلعداری حودهپور مقرر شده رسید و حسب الحکم اقدس بمهر بخشی الممالک
 مخلص حان بطلم ورود یاف که محمد فاضل را بنابر احضار نویسی محمد اکبر
 ناعی که در آن وقت طرف ملتان سیوع داشت بطرف صوبه تَبَهه تعیین نماید
 که فرار واقع احضار او را بدرگاه معلی میرساییده باشد و حسب الحکم اقدس بمهر
 وزیر الممالک اسد حان بنام ناظم صوبه ورود یاف که حسب الحکم جهان مطاع
 عالم مطیع نگارش می یابد که آن شُکاع و معالی پناه از هر یک رمیعداران
 و نوحدازان و تهاه داران صوبه متعلق حویش حدا حدا مچلکا ناین مضمون
 نه ستاندد که اگر ناعی انتر در حدود متعلقه او بیاید ناش پادشاه رادگی او
 نداشتنه بی ملاحظه در کستن و نستن او سعی بلیع نمایند و اگر همراهان ناعی
 اظهار کنند که او پادشاه راده اسب گوش بحرف آنها نکرده در قتل و اسر داعی
 حتی الامکان مساعی نمایان بتقدیم رساییده او را معلول و یا مقتول گرداندد و اگر
 خلاف این حکم معلی بعمل آوردد انواع عذاب و عقاب پادشاهی که نمونه مهر
 الهی اسب گرفتار خواهددد شد چنانچه بموجب حکم مقدس تقید نه عمل آمد
 چون محمد مومن ولعدار حودهپور استعالی خدمت بحضور ارسال داشته بود
 حکم جهان متاع آفتاب شعاع رسید که شُکاع حان که یکی از همراهیان حود
 را که لیاقت این کار داشته ناسد برای حراس آن قلعه مقرر نموده بحضور
 لامع النور معروض دارد لهذا لطیف بیگ نامی را قلعه دار صاحب چون بنابر
 بعضی امور سرانجام مهم دیوانی صوبه از محمد محسن ولد اعتماد حان نعرمه
 طهرز می رسید در اواخر این سال حواحه عدد الحמיד ولد حواحه عدد الله فاضی
 القصاه که بعد شرف اندوزی حج بیب الله الحرام بملازم اقدس فایر گردید
 نه تعویص دیوانی صوبه از ابتدای نصف ربیع پارس ثیل آن سال از تعیر محمد
 محسن مامور گشت چهارم شهر دیقعهده نه بنده احمد آباد رسیده نامر مامور

نگار بردند که حواب مقدمه اِز مقدمات نگاشته حضور ساطع الدور موقوف و ملتوی دماند چنانچه بمضمون صدر بنام محمد محسن دیوان صونه وصول فرمود و همدرین سال متصدی گری بندر سورت از انتقال اعتماد خان ناماند خان مقرر شد و او آمده دخیل کار گردید و چون از روی فرد وقایع چکله نبود من اعمال سرکار چندیری نعرض اقدس رسید که بیار بیگ ولد سانی بیگ مصددار گزر بردار که حسب الحکم معلی بنام سید عیترت خان برده بود الحال بحضور پرنور میروند طاهر نمود که چون در سرای کاله ناغ و شاه پوره اسپان یام که باصطلاح هدد داک گویند موحود بیست بنده پایباده طی همه مساف نموده حکم جهان مطاع واحب الاتباع صادر شد که بدیوانیان صونه حات مرفوم گردند که اسپان یام داک چوکی بعهده و حذاران مقرر گشته که در هر چوکی که اسپ سعط شود و حذاران از خود عوض سقطی اسپ نه بدهند که تا حیر احکام مقدس نشود و سر رشته بحضور نعرستند چنانچه بمضمون مرفوم حکم اشرف بدیوان صونه رسید - همدرین سال شیخ نور الحق بمصب احتساب بنده سرمراری یافته دخیل کار گردید چون بصلب پناه شیخ کرم الدین صدر صونه فرد دهر خود بدفتر والا فرستاده و بوسته که اهل معاش اسناد خود را برای تصحیحه رجوع نمی کنند بدین جهت در دست شدن نسخه بحالی تعویض رو میدهد لهذا حکم اشرف بنام دیوان صونه صادر شد که بآن جماعه قدغن نمایند که اسناد خودها موافق صابطه و معمول بصدر راجع سارند که بعد ملاحظه تصحیحه نسخه مرتب ساخته بحضور ارسال دارد و همدرین سال خدمت متصدی گری نه سید محسن تعویض یاف حکم معلی رسید که چهار هزار روپیّه نه مستحق و مستحقّات بنده احمد آباد از حرانه عامره باتفاق فاضی و صدر وقایع نگار رسانند و چون از روی افراد وقایع سورتبه مرسله میر ابو طالب وقایع نگار حقیق شکست و ریخت حصار نعرض اقدس رسید حکم شد که دیوان صونه نه تعمیر آن بردارد و همدرین سال در اکثر برگذات صونه و بصلع ماروار حصوماً کمی نازان رو داده چنانچه از پٹن تا حودهپور یکسان خشک

که بحضور پرورد رسیدند و برآمد آنها درسب سده بموجب حکم والا گزر
 بردار سدید تعیین شد که هر سه عمال را برد محمد محسن دیوان صونه بوده
 بالمواحه رعایا برآمد و محاسبه آنها را درسب نماید و بیکر حکم مقدس بنام
 دیوان صونه رسید که مبلغی که نائب تصرف حصه حالصه سرفقه برده لاکها
 وعیره پسران و ندیره تماچی رمیددار اسلام بگر لازم الادا سب آنها بوصول رسانند
 و چون ا روی سر رشته تعرض اقدس رسیده بود که سه صد و بود اسرئی و پنج
 لک و هفت هزار و چهار صد و پانزده روپیه لعایب شهر شعبان سال گذشته در
 حرانه احمد آباد موجود بمانان حکم والا سرف صدر فرمود که دیوان صونه آنها
 باز بیکه تا ورود این حکم فراهم آمده باشد بلا توقف و تا حیر بصادقه و قاعده
 معین روانه حضور بیص گذر نماید و همدری سال سید محسن که سابق به
 بیاب اعتماد خان نا امور دیوانی صونه می پرداخت بعاملی و امامت
 رگده دهوکه سرفاری یاف و خدمت کوتوالی ملده از تعبیر میر عتیق الله
 بنخواه طب الدین در پیشگاه خلایف و جهانانی مقرر شد و حکم اشرف
 بصدر پیوس که سوی حمیع متعینه ناظم صونه که بیس و دو سوار
 و پنجاه پیاده همراه کوتوال معرول مقرر بودند یکصد نفر پیاده از سرکار والا
 بدرمائه دو صد و هیجده روپیه که بعد وضع قصور و درامی وعیره آن یک صد
 و بود و روپیه میسود همراه او مقرر دارند و علاوه آنها از تحویل حرانچی
 حرانه صونه تصدیق کوتوال بنخواه دهند و پانصد روپیه بلا قصور وصولی از
 حرانه عامره در وجه انعام سیح محمد عیسی عوئی مرحمت شد و بادیوان
 صونه حکم رسید که بمعرف قاضی ابو العرح قاضی صونه بنخواه نماید و بیکر
 حسب الحکم معلی بنام دیوانیان صونه ممالک محروسه بمهر عمده الملك
 مدارا المهمام اسد خان بصدر پیوس که پروانکات در باب نار حواس مطالب
 تنقیح معاملات و احکام مطاعه که از روی و فایع و سوانح بنام دیوانیان صادر می
 گردد جواب آن در وقت نمی رسد بمانان آن بادیوانیان صونه نگارش پذیرفته که
 جواب پروانکات و احکام قدسی رو برو شرح و بسط می نوشته باشند و احتیاط

احکام مطاع صادر گشت که در سرانجام این کار موجب کمال مجرای حود دانسته لوازم سعی تمام بحضور رساند و در سال هزار و صد و هشت حسب الحکم معلی نه محمد محسن ولد اعتماد خان که از انتقال پدرش بوالا رفته دیوانی صوبه سرقرار شده بود صادر شد که یک لک روپیه در وجه مساعدۀ درک داس راتهور از انکمله پنجاه هزار روپیه بعد آمدن حودهپور و هزار پس از رسیدن احمد آباد باستصواب شجاع خان ناظم صوبه از حرانه عامرۀ بعد گرفتن تمسک نمهر درکداس از تحویل خراجچی تذخواۀ نماید و برگه میرتبه معموله سرکار حودهپور من ابتدای فصل حریف او دئیل در جاگیر راتهور مرحمت شد و فرمان عالیشان در تحسین و آفرین مصحوب وزیر بیگ گزر بردار بنام شجاع خان شرف صدور یافت و بدستور معهود بعد اطمیدان خاطر از بددرس صوبه و گرفتن پیشکش متوجه حودهپور گشت و فرمان مرحمت عدوان مصحوب گزر برداران و ایسر داس بدانجا رسید شجاع خان ایسر داس را باز برد شاهراده سلطان بلند اختر و درک داس رخصت کرد چنانچه بعد آمد و شد مکرر عهد و پیمان موکد و موطد و وصول پروانجات تذخواۀ مساعدت و مداخلت حاجتر درک داس همراه سلطان آمد شجاع خان لوازم استقلال و پیش کش پرداحب و نا درک داس لارمه رفتگی و سلوک دمرتۀ اتم نظهور آورده سلطان را با درک داس تا بندر سورت رسانید حسن علی خان و ساء بیگ که از حضور معلی بدابر استقلال و اتالیقی سلطان مقرر شده بسورت رسیده بودند سلطان و درک داس را بحضور بردد و کمال حسن خدمت شجاع خان در پیشگاه خلافت و جهاندانی شد چون یک لک و بیس و هعب هزار روپیه و سه صد و بود و پنج روپیه در وجه طلب نقدی ساء راده محمد بیدار بخب بر حرانه صوبه تذخواۀ شده پیش از رسیدن پروانه که بنام اعتماد حل بود او فوت شد لهذا حسب الحکم معلی در باب تذخواۀ آن وجه بموجب استندعای سرکار پادشاه راده عالم و عالمیان بنام محمد محسن دیوان صوبه شرف صدور یافت و همدربین سال حیات الله و محمد مقیم و محمد باقر عمال معرول برگه دهولقه

سد تفصیل این محمل آنکه چون از مدتی سلطان بلند احترام و عقیة الدسا بیگم
پسر و دختر پادشاه زاده محمد اکبر که در هنگام آوارگی خود بدرک داس حواله
کرده رفته بود و او از آسیب افواج پادشاه در مکان شعاب حلال صعب و شدید
که عبور طایر حیال دران دشوار باشد روزگار سر می برد درین وقت چون ایام
نکبت او سر آمده روی بهبود و زمانه بهی رسیده بود خطی بنام ایسر داس
که از بدل شکاعت خان نامی و شقداری بعضی محال می پرداخت که
اگر شکاعت خان قول بدهد و تا پذیرای ملتسمات بکند اقدس آسیب
افواج متعیده خود بهپور مکان او برسد عقیة الدسا بیگم را بحصور والا بعروسم
چنانچه آن بوسته را بخندد بد شکاعت خان و رستاد و او بحصور اقدس روانه
نمود بمکرد گذشتن از نظر انور حکم والا پذیرائی آن شرف بک یاب
و احکام والا بنام شکاعت خان صادر گشت که استمال خاطر درک داس
نموده صید محمد اکبر را سامان و سرانجام لایق طلبداشته روانه حضور نماید بعد
وصول یرلیع معلی بر طبق اساره شکاعت خان ایسری داس بد درک داس
که در مکان صعب اقامت داشت رفته به سخندان عقلی و نقلی استمال
داده راضی بعروستادن بیگم نموده آمد و فوج و سامان و سرانجام لایقه همراه
گرفته ناهمد آباد رساید سجاعت خان ایسر داس را که مصدر این امر
شده بود همراه بیگم روانه حضور گرداند چون بیگم بتقدیل قدم حد بررگوار
مستعید شد حضرت ظل سبحانی را نظر براینکه آن والا مکان را حوادلن
مصطفی محمد و کلام حمید از کجا دسب داده باشد آتونی را برای
تدریس ایشان تحویر فرمودند بیگم عرض نمود که درک داس از راه ودوب
آتونی از احمیر برعای معقول درانجا طلب داشته بود چنانچه بتعلیم
او حافظ کلام الله شده ام ازین معنی نقش ندگی درک داس در خاطر
اقدس منقوش گشت و دلالت تقصیراتش بعمو مقرون گردید حکم والا به
پذیرائی مطالب درک داس شرف صدور یاف و ایسر داس را حکم شد که
که رفته سلطان بلند احترام و داس را بحصور بیارد و بنام شکاعت خان

و ناموران مرحومه پرداخت و همدرین سال نلاق بیگ نامی گزر بردار بدان رفیع مذاقسه لاکها وزن مل بردارش فوحدار توانگر و عیوه و مقدمه استعائیلان سورته از درگاه آسمان حاضره مقرر شده آمد و چون درین سال محمد مدارر نامی نائب فوحداری پتن که بر موضع سادیره معموله سرکار پتن بجهت تدبیه گولیان رفته بود بعد تاح و آتش دادن آنجا هنگام بر آمدن تیری از شش فضا بمقتل او رسیده مقتول گردید - شجاعان خان بنایب فوحداری آنجا از انتقال او بصعدر خان نامی داد و برای محمد اعظم و عیوه پسران محمد مدارر نامی مناسب مناسب تکویر نموده و فوحداری گودهره از تعیر محمد بیگ خان به محمد مراد خان از حضور معلی تعویض یافت و چون بمسجد جامع معظم پور و مسجد مسکله اساول بنا نموده سید ابو تراب شکست و ریخت بهمرسانیده و چهار هزار و یک صد و شصت و چهار روپیه بر آورد مرسله دیوان صونه حکم والا بجهت ترمیم دیوان صونه سرف صدور یافت و بیز حکم اقدس برول فرمود که دیوانیان ممالک محروسه سرشته محصول سایر بقید اسم تحار در مکانی که رونه بیارد بمحضور پرور میفرستاده باشند و همدرین سال فوحداری نزوده از تعیر محمد بیگ خان بنام اصالب خان مقرر گردیده و در ماه شعبان اعتماد خان که به دیوانی صونه و متصدی گری بدر سورت سروراری داشت و سید محسن حویش او به دیانت دیوانی در احمد آباد می پرداخت در بدر سورت و دیعب حیات سپرد *

التجاء آوردن درک داس راتهور و فرستادن سلطان
بلند اختر و صفیة النساء بیگم پسر و دختر بادشاه

زاده محمد اکبر به سعی شجاعت خان و روانه

شدن راتهور به درگاه معلی در رکاب سلطان

همدرین سال به همدومی طالع درک داس راتهور که از صدمب افواج
فاهره در شهاب حدال آرازه مصدر سرورش و مساک بود سلسله حدان عفو تقصیرات

باشد همین که فتوری راه یابد می العور مرمب نمایند و پیر بدادر ترمیم مسعد
 جامع ساحتہ شیخ احمد واقعہ بلدہ پٹن دو ہزار و پانصد روپیہ دیوان صوبہ حکم
 سید کہ از حوائج عامرہ رساند و میر حیات اللہ امین پرگنہ دہولقہ از خدمت
 تعمیر شدہ بکھب ادای محاسبہ بحضور رہب و خدمت آنجا بمیر محمد ناصر
 اصمہانی تعویض یاف و چون از روی روزنامچہ سوانح احمد آباد حقیقت
 گرانی عرص اقدس رسید حکم شد کہ دستور شدہ حلوس معلی صد روپیہ اضافہ
 در لکھ معرر نمایند تا وقتی کہ برج دستور سابق نرسد شکاعت خان دستور
 معہود متوجہہ مازار شدہ بعد انعراج و اطمینان خاطر از اسکا در ماہ دی الحکۃ
 داحمد آباد مراجعت نمود در سال ہزار و صد و ہفت و ہفت قصات حواجہ
 عدد اللہ عرص اقدس رسانید کہ فرش سگین قدیم دروازہ را یکہتر بلدہ احمد آباد
 مشرف دریای سارمندی شکست و ریخت بہمرسانیدہ و مترددین ہنگام عبور
 تصدیع می کشد حکم والا تمام دیوان صوبہ شرف صدور یاف کہ رود مرمب
 نمایند و درین مسم امور حیر کہ ناخراحتات جروری سرانجام شود انتظار حکم حضور
 دہ کشند *

* مصرع *

در کار حیر حاجب ہیچ استخارہ بیس

و پیر بموجب عرص فاضی القصات در باب تجہیز و تکفین مردم مترددین
 و مفلس لا مالک و لا وارث حکم جہان مطاع واجب الاتناع کرامت صدور یاف
 کہ نہ دیوانیان ممالک محروسہ نگاشته آید کہ در جائیکہ بیب المال ناسد از
 حرانہ بیب المال والا از حرانہ حرہ برای تجہیز و تکفین موتی لاوارث و لا
 مالک بقدر ضرور بتصدیق قاضی آنجا تلخواہ می نمودہ باشند چون مسعد
 رتہ تصدہ دھود مرمب طلب شدہ بود بموجب فرد بر آورد مشتمل بر یک
 غرر و چہار صد و سی روپیہ مرسلہ اعتماد خان دیوان صوبہ حکم والا صادر شد کہ
 تعمیر نمایند و ہمدین سال دستور معہود شکاعت خان بعد از بدو بسب
 و گتیش بیش کش مقرری صوبہ متوجہہ مازار گشت و فریب ہشت ماہ
 در یک شہر زبیدہ در شہر حمادی الاول نعم احمد آباد برآمدہ رسیدہ

که بموجب حکم اشرف تختخانه آنکا را مہمد سارد و چون شیر افکن خان
 موحدار و تیولدار سورگہہ بدیہات برگدہ دہدودہ بمحال حاگیر ناظم متعوض شدہ
 مواشی آنکا را بردہ بود بموجب نوشتہ عامل آنکا در مادہ استرداد مواشی
 و عدم مراجعت دیہات نار دوشب و ہمدین سال محال سایر پٹن کہ تعلق
 بحالہ والا داشت از پیشگاہ فصل و کرم بجاگیر شکاعت خان مرحوم شد
 و عدد العلوی نامی محکمتی بلدہ پٹن معین گردیدہ بنابر سندی بیاب
 موحداری پٹن از تعیر صدر خان بانی و مزار خان برادرش مقرر نمودہ نعمر
 بدروسب ماروار متوجہ گشت و ہمدین سال کاظم بیگ کہ بنیاب موحداری
 حودہپور می پرداخت نقضای الہی فوت شد لہذا موحداری آنکا بقیور
 خان میوانی مقرر نمودہ خاطر از بدروسب آنکا نارغ ساختہ ناظمینان قلب
 ناحمد آباد معاودت نمود و سال ہزار و صد و شش از نوشتہ مہیان حودہپور
 بہ شکاعت خان طاهر شد کہ میر شعیب حارس قلعہ ارک آنجا ہودہم شہر
 شوال ودیعب حیات سپردہ بنابر آن تا مقرر شدن قلعہ دار مجدد از درگاہ ملک
 نارگاہ میر محمد رفیع داروغہ توپخانہ سرکار والا بکراست قلعہ آنکا تعیین شد و ہمدین
 سال محمد بہلول سیرانی موحدار بزودہ رجب ہستی برسب و موحداری
 آنکا بہ محمد بیگ خان تعویض یاب و چون ہنوز گرانی علالت بر طرف نہ شدہ
 بود سعادت خان بعاملاں برگدات بتاکید دوشب کہ ہر حدس علہ کہ در برگدات
 پیدا شود بکدسہ حصہ حاگیرات و حصہ رعایا را ناحمد آباد می فرستادہ باشند
 کہ در ممدویات آنکا نہ فروش رسد و نگدارد کہ احدی از نقالان خریدہ دحیرہ
 تواند کرد و بیز داروغہا ممدویات بلدہ مقرر صاحب کہ بخوش خرید علالت
 نعروحب رود و نعرا و مساکین برسد و ہیچکس از علہ فروشان و عیرہ ہم دحیرہ
 و انداز نکند چون ممر آب کاریر کہ آب آرا آنکا بمسجد جامع و عیرہ مساعد میروند
 و شکسب و ریخت بہم رسانیدہ بود از روزی فرد مرسلہ دیوان صوبہ کہ بر آورد
 یک ہزار روپیہ و دو صد شدہ معروض اقدس گشت حکم حہاں مطاع عالم
 مطیع شرف مدور یاب کہ برای این مسم امور حیرحاری تا حیر نمی کردہ

سرحه روپيه را رائج سازد و اگر روپيه کمتر از سه سرحه باشد نادر الصراف برده سکه
 رساندد - همدران سال بود بر آورد مرمب حصار شهر پناه نلده احمد آنک عمارات
 باع و تالاف کانکريه مهر ديوان صونه نظر اودس گذشت که چهار هزار و دو صد
 و پنجاه و چهار روپيه خرچ دارد حکم اشرف ريب مدوز ياب که مبلغ از حرانه
 عامره آنکا گرفته مرمب نمايد چون نادر ترميم قلعه اعظم آنک سيد محسن
 نائب اعتماد حان هعب هزار روپيه از حرانه عامره داده بود و اين معنی از
 روی افراد واقع نلده احمد آنک نعرض اعلى رسيد حکم والا صادر شد چارار داده
 صونه دار و فوحدار از خود مرمب نکند و رر را واپس نگیرد - همدران سال نعرض
 اودس رسد که احيب سنگه ناعواى درگ داس در تهلما استقامت ورزیده
 مصدر سورش و فساد است نادر آن فرمان واحب الادعال در باب تاکيد رفتن
 خود هيور و تدنيه و تاديب معسدان نه شكايع حان و زود ياب لهدا سرعت
 هرچه تمامتر روانه آنصوب گشت مواري دو صد عرانه پر از سنگ مرمب که شكايعت
 حان از نثن برای عمارت مسجد و مدرسه و مقبره بنا نموده خود طلبنداشته بود
 باحمد آنک رسيد و از نوشته صدر حان بابى نائب فوحداري آنکا طاهر شد که
 اگر هزار رانگ از سنگ مرمب مطلوب باشد سرانجام مي تواند شد و محمد
 سلطان نامى نخدمت و بايع نويسى ميرته از حضور سروراري يافته رسیده تحيل
 شد و در سال هزار و صد و پنج سلطان نظر و کيل نواب و دسى القاب نلده راده
 اعظم ساه نعرض اودس رسانيد که حنسى که بموجب نوشته نلده ساه راده در
 احمد آنک نساخى و انتاع مى شود نعلب محصول متصدیان آنکا مراحم مى
 شود حکم مقدس ننام اعتماد حان ديوان صونه عر و زود ياب که نوشتهاى که
 از حضور عالى نلده راده در باب حريد حنس فرمايش ننام متصدى سرکار آن
 والا شان مدرسد ملاحظه نموده نقل آن مهر او گرفته مطابق آن حنس مسطور
 را وا گذارد و بجهت محصول متعرض نشود و بپر حکم اودس ازوع اعلى ننام
 ناظم صونه مصحوب حواحه حسن در باب انهدام نلخانه واقع نديگر رسيد لهدا
 بمحمد مباربانى که نه نياب فوحداري آنکا مى پرداخت نقدعن نوش

بردن گاه حال حاصل پرگنات و موارد ده ساله صونه رسیده بود بموجب اظهار
 او دستکات از دفتر دیوانی بنام دیسائیان و معدمان پرگنات صونه مصکوب
 ممدصداران متعینه کچهری دیوانی فرستاده بود ازانجا که بعضی حاجیداران
 در رجوع کردن دیسائیان اهما می ورزیدند شیخ حقیق را به شجاع
 خان که دران ایام بخودهپور پیام داشت نوشت و بهاری داس بموجب اشاره
 او سرالان سدید تعین نموده دیسائیان را رجوع کرده داد - همدین ایام قاضی
 محمد سعید بخدمب قصای پرگنه میرته از حضور سرفراری یافته رسیده شجاع
 خان را دید چون احوال قاضی مذکور بعسرت بود یک روپیه روزانه از طرف خود
 تا بهم رسیدن یسر مقرر نموده بر همان پرگنه که در حاجیر مشروطی موجوداری
 خودهپور داشت تذخواه داد و در شهر حمادی الاول بعد انصراف بدروسب
 مازرات نعیم احمد آباد برآمده کوچ کوچک متوجه گشت چون در منزل
 چورنگ معموله پرگنه کزی که هنگام عبور آب تنگی می نمود لهذا احداث
 یک دهه چاه نعیب کائن نمود چون عامل پرگنه گهر الو محال حاجیر فرحام
 حال در حواس استمداد نمود لهذا به منازرانی که بیانتاً بخودداری ندهد بگر
 پیام داشت نوشت و در سال هزار و صد و چهار از روی روزنامه سوانح
 احمد آباد فرستاده محمد جعفر سوانح نگار معروض اقدس معلی گشت که
 شکاعتخان سردیوان گفت که از مدت یک ماه کار خلق الله برای روپیه های
 چلی بند است چون به گماشته عدد اللطیف داروغه دار الصرب گفتیم که
 روپیه های چلی کم ورن شده و صرافان در برج آن پول سیاه کم میدهند این
 معنی بامت نقصان خلق الله است و صرافان می گویند که ورن روپیه های
 چلی مقرر کرده بدهد گماشته مذکور از عدد اللطیف حواب آورد که بدون حکم
 والا این معنی نمی تواند بعمل آورد حکم والا بنام اعتماد خان دیوان صونه صادر
 شد که روپیه کم ورن را موافق صانطه حضور بسکه حال برساند ازانجا که حسب
 الحکم اعلی مقرر گشته روپیه یک سرحه و دو سرحه و سه سرحه را روپیه و اگر
 از سه سرحه کم ناسد فقره اعتبار نمایند باید که از صرافان موچلکا بگیرند که تا سه

ورزیده باطم نیک را با موج شایسته سبب میرته که حذر آوازی درک داس
اصعا یافته بود تعیین نمود و فوحدار آنجا تاکید نوشت که از عراقیان و گزایه
کشان موچلکا نگیرد که آینده اسباب تجارت را از راه اودیپور ناحمد آباد میرساید
ناشد و خدمت فوحداری پرگنه مذکور را از تعمیرسکان سنگه بنام کمور محکم
سنگه مقرر نموده خاطر خود را از بددوسب خودهیور جمع ساخته در شهر
حمادی الاول بازاده احمد آباد برآمده رسید و بموجب نوشته صدر خان نانی
که از طرف شکاعت خان به فوحداری پتن اشتعال داشت بجهت مرمت
قلعه کهنولی و ساپوره که برآورده یک هزار روپیه سده بود بعامل آنجا تذکروه
نوشته فرستاد که بروی نه ترمیم آنجا پردازد و در سال هزار و صد و سه از روی
سوالج احمد آباد بعرض اقدس رسید که شیرافکن خان فوحدار سورتیه نوشته که
چهار دیواری قلعه مصطفی آباد عرف حکم از شدت ناراضی شکست و ریخت
بهمرسایده معسکان نواح افتادن دیوارهای قلعه را بهترین واسطه کوتاه اندیسی
خودها یافته اند حکم اسرف اعلیٰ عر صدور پیوسب که اعتماد خان دیوان صونه
برودی معمار و شخصی معتمد را فرستد که شروع تعمیر نماید - همدین سال
سید ادیس خان فوحدار و تیولدار بزیاد بقصای الهی فو شده دیوان صونه
درای صند اموال او عمله و عمله صطی را فرستاد چون این معنی بعرض اقدس
رسید حکم عدالت شیم بنام دیوان صونه عر ورود یافت که ناین قسم مردم که
وارثان آنها ملازم سرکار باشند مزاحم نشود مال او را وارثان او وا گذارند -
شجاع خان ناظم صونه بامر گرفتن پیش کش و بددوسب بصوب جهالا وار
برآمده بعد تحصیل وجه پیش کش دمه رمیداد و تشخیص پرگنه که در جاگیر
مسروط بود به شیخ محمد راهد نائب فوحدار آنجا بجهت بددوسب تاکید
نموده بدستور معین هر ساله عارم خودهیور گشت و بهاری داس دیوان خانگی
خود را بتمسب امور مالی و ملکی ناحمد آباد رخصت نموده فوحداران
و تهبانه داران صونه در حرداری بددوسب و محافظت شوارع و طرق و تاکید
متمردان تاکید نوشت شیخ محمد فاضل منصب دار که از حضور پرور بجهت

اعلیٰ عرفاد یافد کہ دیوان صوبہ بر آورد ترمیم نموده مرمب نمایند و در سال
 هرات و صد و دو چون اکثری مساحد بلده احمد آباد مرمب طلب شده بود ناظم
 صوبہ بیسب و هعب هرات و پلکاه روپیہ بر آورد آن نموده یحضور ارسال داشته
 بود حکم اقدس صادر شد کہ بمطوری دیوان صوبہ مرمب پردازد و شعاعب
 حان بنابر بدونسب و احد پیش کش رمیدداران صلح حبالاوار و کاٹھیاوار لشکر
 کشیده بدان صوب شتاف موضع تہان معمولہ او لکھہ سورٹہہ کہ مسکن متمردان
 کاٹھیان بود تاحتہ قلعه آسکا را کہ آنہا پداہ گاہ حویش ساخته بودند مہدم کردہ
 معاودت نمود و ہمدین سال قحط سالی و آثار و نا در ہند بہرچ و سورت
 و احمد آباد وغیرہ و اکثری امکنہ طاہر گشت چنانچہ حلق کثیرہ ہورد وادی عدم
 گشتند چون حکم قضا شیم در ناب تاکید وحہ حریہ دمہ دمیان برگدہ پالن پور حالور
 وغیرہ رسیدہ بود ناظم نکمال حان حالوری درین مادہ نقدعن تمام نوشب چنانچہ
 او بہ محمد محامد پسر خود کہ نہ بیانت حالور می پردازحبت تاکید نوشتہ
 اعاب نائبان شیخ اکرم الدین امین احد حریہ بتقدیم رسانید و چون بنابر
 سنی موحرداری ہزودہ از محمد بہلول شیرانی تعیر شدہ بود اراسکا کہ بدونسب
 ہرات واقعی داشت حسب التماس شعاعب حان نکال شدہ و ہمدین سال
 سید محمد صالح سکادہ بشیں قطب الاقطاب حصرت قطب عالم و دس سرہ
 حہان فانی را ہزود نمودہ عالم بقا انتقال فرمود - ہمدران ایام حتر فساد ہرک
 داس راٹھور کہ در مین ماژوار دسب تطاول درار ساخته نتاحب و تازاج
 و ایدای متروک دین می پردازحبت رسیدہ شعاعب حان بنابر بدونسب و رج
 شورش او ہکوہپور شتافتمہ بمقتضای وعب اکثر راحبوتان و پٹاوتان را بدستور
 معمول قدیم آنا و احداد آنہا پٹہ در عوض حاگیر نمود و بعضی را تحویر
 مناصب و حاگیر نا کاظم بیگ نائب وا داشت و بنابر سلوک و مراعات پسندیدہ
 آنہا را گرویدہ خود ساخته بتقدیم ہوکری و کار پادشاہی سرگرم کرد و نہ کمال
 حان حالوری موحدار پالن پور و حالور سانچور بنابر فساد راٹھور مذکور بتاکید
 نوشت کہ از پالن پور نکالور شتافتمہ حتردار باشد و چندی در خودہپور توقف

اسیر پندجه تقدیر میگردد از صیاد حویستین بعجز و رازی در حواس می نمود
 که از همراهیان فافله دور می مانم بروندی مرا ملحق ایشان ساز و هر که توفیق
 کشته شدن بیابان دیگران از هم گذرایدند و اکثری از رن و مرد خودها را با
 دمدنگاری دیگری در آب برده افکندند و بگرداب بیستی فرو رفتند شاید کم کسی
 از آنها کستی حیات ساحل نجات رساییده باشد نورالدین بهتئی حماعدار که
 ترددات نمایان درین معرکه دموده با جمعی از لشکر پیروزی بدرجه سادت رسید
 و فتح نصیب اولیای دولت قاهره شد و آتش فتنه میتهها فرو بسبب بعد
 معروف این واقعه دربار گاه سپهر استدعا شجاع جان مورد تحسین و آفرین
 گردید مضمی و مستور نماد که اکثر سوانحات از عهد حصرت حلد مکن سماعی
 اسب چندین سق ذکر یافته چون سال این سالکه تواقعی معلوم ده گسته قیاسی
 اندراج یادت اگر تقدیم ر تاحیر یکم و رنده در رودان مذکور به نقل آمده باشد
 معدود است همدین سال نظام صوبه بعد اندراج بعد میندش و گرفتار پیش کش
 مقرری و نندوست صوبه متوجه نظم و نسق برور گشت ر تا آخر ایام نظامت
 سسند در احمد آباد و شش ماه در ملواری میسرید در احمد آباد شش ماه سولس در
 ملواری بهاری داس دیوان جنگی شتامت خل مستور دیوان صوبه و قضی
 وغیره برتصدیل دوششاهی بمهرا مرجوعه می برحت و نسبت آمد و شد
 ششانه مذکورست و امنیت طرق و شوارح سوجه حسن بوده است و در سال
 هزار و صد و یک شتامت خل بجهت اخراجات شش چون شهور مذکورست
 ملواری حسب استخوانش بعمل نیامده بود تماس مسعدت از خزانة سر صوبه
 نمود و در حضور تقدس بمرجه لجانست رسینه حکم مقدس معلی مقام عقد
 خل دیوان صوبه عز و زود یقت که یک لک روپیه از خزانة بعد گرفتار تمسک
 بمهر او بزدند و در هر حال آن وجهه از جاگیوات اش معروض و عول در آورده
 در خل خزانة تعلیم و نیز از معروفه شتامت خل بعرض بارگاه سپهر اشبدیه رسید
 که قذوم نظام آید نورسل است که رستت باران ششست و رستت هم رساییده
 و سابق در نیانت شش بر روی خل بر حومه بر طلق حکم و در سربرت سده حکم

ازدهام نافر حام و متادب قلعه سودی نه بخشید چون آن گروه باطل پزوه بی
 سروبا و بی سردار نا ارموده کار ار اطراف و جوابد فراهم آمده محکوم دیگری
 نمودند و آگاهی ار حطاط و طریقه قلعه داری داشتند * * فرد *

نه فعل چون عسرات زمانه نا مصدوط نه طبع چون حرکات سپهر نا مورون
 ار فصلی آسمانی که چین اتعاق دسب داده نظر بر کثرت و استواری مکان
 بحود عره سده گاه بیگاه در برج و ناره بغلب و رفتن پیش اهل و عیال
 و احاب ضروری عالم بشرب عید می نمودند و این معنی بر مردم
 مورچال لشکر فیروزی منکشف گشت پیوسته در انتهار فرصت دستسته قابو طلب
 می بودند فضا را بیمروری که وف اهل مسمی آن طایفه در رسیده پیمانه عمر
 اِذَا حَآءَ اَحْلَهُمْ لَا یَسْتَاْجِرُوْنَ سَاعَةً و لَا یَسْتَقْدِمُوْنَ لِرَبْرِ گشت روز حاتن که * * فرد *
 پرده دران سور ناک آفتاب همی گشت در روغن خود کداب

چون آفتاب نه کمال حدت تاش داشت ار یکجانب دیوار حصار و برج که اکثر
 مستحفظان آنکا بنابر اطماعی نایره آتش حوع رفته و چندی که مانده بودند سایه
 طلب گشته کناره گیر بودند مورچالیان لشکر طعر توامان که در قابوی چین وقت
 سیوه حرم و احتیاط را مرعی می داشتند بدریافت این معنی ار مساعدت سخت
 و افعال پادشاهی انکاشته بردابی چد که برای این روز اماده داشتند بر دیوار
 قلعه گذاشته بالا بر آمدند و تا آگاهی یافتن جمعی که در سایه و بر ستر بیخندی
 ماندد بک حفته حویس عموده بودند بخوانگاه عدم رساییده درواره قلعه را بر
 روی موج خود کشایش داده فتح الداب نمودند سپاه فیروزی که مستعد و چون
 حلقه نظر بر در داشتند بلا توقف یورش نموده گروه گروه و حوق حوق ار
 سوار و پیاده الله الله گویان بکصار در آمدند و نائره قتال و حدال را مشتعل
 ساخته شروع نه کشتی و نستن و ادداحتن نمودند و مخالفان بیر ار هر چهار
 طرف هجوم نموده مدافع پیش آمده داد مردانگی و مردی داده بر خاک
 هلاک می افتادند چون کسته شدن بر حوبخواهی پیر خود موجب رفع درحات
 می پدداشتند بی نا کانه حان ناری می نمودند اگر بحسب اتعاق کسی ارادها

[illegible]

به مدموسی می رسیدند و چون ضابطه مریدان این سلسله است که دست
حالی بمصاحبه نمی پردازد و تقدیر مقدر بپار می نماید لهذا بر مردم سید از
روپیه و اشرفی مدلهای کلی بثار می سد از آنجا که در عهد سلطنت حضرت
حاجد مکان اهتمام کلی در امور شریعه و ابطال مذاهب مختلفه و فتنه بلیغ و تقید
شدید بود اکثر مردم برای جدا بهمرسیده این معنی را دستگاه مرجعت خودها
قرار داده از راه عصیب که شیوه دمیده شریب است جمعی را به تهمب رقص
متهم ساخته در انهدام بنیان قصر وجود شان می پرداختند و برخی را نقد
و جنس می انداختند یکی از آنها حقیقت ساه حی و بد مدهنی مریدان را
در پیشگاه سربر حلاوت مصیر معروض عرض مقدس رساند آنکس صرف باستماع این
معنی از راه دین پروری بصدور و قاصی صونه حکم فرمودند که سید را بکصور
کسیل سارند تا نعتیش عقیدت و تحقیق مذهب ایشان نموده شود چون دران
هنگام سید شاه حی در حوار مرار سید امام الدین سکونت داشت ماموران امر
والا اعلام بنام سید نوشته مصکوب چندی برای طلب فرستادند سید از آمدن
ناحمدآباد انا نموده فرستاده را بیرون کرد شکاعت حان بموجب اظهار فاضی
جمعی از همراهیان فوجدار ناره دین پور سرکردگی سید مچها نام حماعدار برای
آوردن سید تعیین فرمود سید را چون طافت مقاومت آنها نبود طوعاً و کرها راهی سد
گویند که هنگام برآمدن از خانه خود را مسموم صاحب که بعد طی اندک
مسافت تسلیم شد و برخی بر آند که بعد رسیدن به احمدآباد و اطلاع از طلب
حضور وقت مراجعت از ملاقات ناظم سم را بکار برده خود را واهانیده مسافر
ملک عدم گشت و در مقدره احداث خویش مدمون شد چون مقدمه سد ناکام
رسید پسر او را که درسن دوازده سالگی بود روانه حضور کردند و حذر حلت او
بمریدان دور و نزدیک او رسیده موجب کدورت خاطرها گردید عرق حمیب مریدان
ووم مینه بحربک آمده بمطعمه اینکه ناظم صونه سید را مسموم ساخته به قتل
رسانیده طلب فصاص از واحداث و حسدات شمرده فرود ازان مستوجب سیاست
تصور نموده گروه اندوه فراهم آمده از برنا و پیرو صعیرو کثیر نا اهل و عیال از

برپا شدن فساد متیبه‌ها در بهرچ

از سوانح سترگ ایام صوداری شجاعان برپا شدن فساد متیبه‌ها در بهرچ - شرح این احوال و تئسن این مقال آنکه متیبه قومی اند که در ملک حاندنس و نکلانه سکونت دارند و نه امر کسب و کار و غیره اوقات سر می بردند و مسلمان گفته می شود و سب اسلام انا و اجداد آن جماعه و فرقه که در صوبه احمدآباد اند و آنها را مومنه و گروهی در او لکبه سورته اند حواحه می نامند برهممونی و مشاهده حرق عادات سید امام الدین قدس سره که مقبره ایشان در موضع کرمته عمله پرگنه حویلی احمدآباد بر هعب گروهی و افعه اسب جمع کثیر و حم ععیر از اقوام متعروفه هندو شرف اسلام در یافته دسب ارادات داده متابع سید اختیار نموده اند مذهب شان بر خلاف مذهب جمهور پس از رحلت سید مذکور اختلاف در مذهب بهم رسیده چند شعبه شده اند و عریب اعتقاد دارند که صدق بیب و حاوص عقیدت سال سال ده یکی هرچه بهمرسانند حتی اگر کسی را ده فرزد باشد یک فرزد تعلق به سید می دانند و نعوص فرزد وحه قیم در صورت اصامدی سادات اولاد سید میروسانند و مانند میراث میانه اولاد سید مریدان تقسیم می شود و هر کدام از اولاد سید امام الدین از ممر مداحل وحه ده یکی از مریدان تعیش می نمایند و مریدان را در چهار عروس بیر میدهند الحاصل ععب اعتقاد و طرغه ارادات دارند و کثری از مومنه در ظاهر در گروه هندو میان قوم و قبیله خود بهمان شیوه همدوی بوده و در باطن متابع سید می باشند چون در آن ایام نوبت ارشاد به سید شاه حی نامی از نادر سید امام الدین مذکور رسید چندین هزار کس از اولاد میتها و مومنه‌ها بهم رسیده بودند سید شاه حی را از کثرت متابعان و آمد وحه بدر رتب و مدرک بدرجه اعلی پیوسب اکثر اوقات در پس پرده حجاب اقامت داشته کمتر با مردم ملاقات می نمود و هرگاه مریدان از اطراف و اکناف بزیارت ایشان آمده اظهار اشتیاق می کردند پای خود را از پرده بیرون می داشتند مریدان از راه عقیدت و ببار مددی این معنی را از عطیة کبری و نعم عظمی پنداشته

محصول در مکان مروح بحب این مقرر شد که حدس دران مکان سبب
 بمان حرید بقیمت زیاده می شود و باعث افزایش محصول است لیکن
 چون تاخران بعضی امتعه را در امکنه که صبط محصول معمول نبوده می
 فروختند نقصان می شد لهذا بار دیگر حکم صبط محصول در مکان حرید مقرر
 شد چنانچه در محل خود گذارش خواهد یافت انشاء الله تعالی در سال هرات
 و صدم اقصی القصاه حواحه عند الله نعرض اقدس رسانید که در بلده احمد آباد
 بعضی پیادهای عدالت و کچهری چهل و یک و دیوانی و غیره بی علوفه
 خدمت میکنند و از مردم سکنه آنجا مدلی می ستانند و انواع آزار و اصرار آنها
 میروسانند و بر سر طرق و شوارع مردم را گرفته ناحی از آنها چیزی می گیرند لهذا
 از پیشگاه معذب پناه بام دیوان صوبه حکم جهان مطاع عالم مطیع ربیب صدور
 یافت که متصدیان آنجا نگارش رود که پیادهای بی نوکرا نگاه ندارد و بر
 نوکران قدس کند که از کسی چیزی نگیرند و اگر بگیرند تنبیه و تادیب نمایند
 و حقیقت را از فرار واقع و نفس الامر بصورت برگرد همدری سال دو بهل نا
 چهار راس گاؤ گجراتی پیش کش اعتماد خان دیوان صوبه از نظر اقدس
 گذشت درجه پذیرائی یافت و شیخ محی الدین صدر صوبه و امین احد
 حریه رحب هستی بر بس و چون شیخ اکرم الدین سر ادای دمه مطالبه پدر
 را بعهده خود قبول نمود لهذا صبط اموال موقوف شد و خدمات شیخ اکرم
 الدین تفویض یافت درین هنگام فاضی القصات حواحه عند الله نعرض اشرف
 اعلی رسانید که اکثر مستحقان سرکار سورته بموجب اسناد حکام و حاگرداران
 زمین مدد معاش دارند و نمی توانند که بصورت رسیده سند حاصل نمایند
 و متصدیان آنجا بعلب سند درگاهی زمین را صبط می نمایند و بحسب ظاهر
 آن حماء همین است حکم والا سرف صدور یافت که دیوان صوبه بعد تحقیق
 استحقاق و قدس و تصرف آنها را گذارد و سند بدهد و کسانیکه قدرت بر آمدن
 برد دیوان صوبه نداشته باشند همانجا کس معتمد خود را فرستاده که تحقیق
 استحقاق آنها نموده سند بدهد •

شده از دریای بردا عبور نموده نعیم سورش و هنگامه آرای بصوف هندوستان و مارواژ راهی گسب شعاع حان به هندوستان مارواژ چندی توقف نموده و حاضر جمع کرده کاظم بیگ محمد امین حانی که مردی سپاهی نفس بود به بیاب آسکا گذاشته به احمد آباد معاودت نمود گویند که هنگام تعیین نائب معوداری خود هیپوز ناگتري از منصبداران متعینه صونه و حماعداران نوکر خود تکلیف نمود هیچکس از خوف مساد راجپوتیه که دران و فای احیب سنگه ولد راحه حسوب رمیددار متومی و علی الخصوص که دران بین درک داس باتفاق او سورش برداشته بود قبول نمی کرد کاظم بیگ از روی تهور و جلالت بیاب را پذیرفته ماند شعاع حان بجهت او تحریر منصب مناسب نمود و همدرین سال اماب حان دیوان صونه که بتقدیم خدمت و حسن تردد در امور مالی تا بلع وجه می پرداخت از فرط عاطف حضرت شاهنشاهی نامه منصب از اصل و اضافه دو هزاره دات و خطاب اعتماد حان معتخر و مهابی گشت و صمیمه دیوانی صونه احمد آباد و متصدی گری بدر سورت از تعیر مختار حان تفویض یاب و سید محمد محسن برادر راده سد ادريس حان که خویش او باشد به بیاب دیوانی مقرر گردید *

تعیین یافتن نقد زکوة در مکان فروخت

همدران آوان حکم اشرف بنام دیوان صونه شرف صدور یاب که چون سانس عاشران زکوة احساس در مکان خریداری میگردند و رونه می دادند درین ولا مقرر سازد که در مکان خرید احساس بحسب زکوة تاحران مرادم شده بدرون تشخیص بیم و ملاحظه احساس سرسته پارچه و غیره موافق بیچک سپرده تاحار چتئی رونه مهر خود بدهد که هر حا تاحران متاع را بفروشد عاشران آسکا محصول موافق صابطه خواهد گرفت و از تاحران موچلکا بگیرد که چتئی ادای زکوة مهر عاشران مکان که چتئی رونه سده برساند و بدین مصمون بحصیع دیوانیان صوبحات ممالک معروسه احکام صادر شد متخفی نماد که صبط

حیات سپرده بود بعد رسیدن این واقعه بعرض اقدس اعلی حکم والا شرف دعای یافت
 که کار طلب خان خودهیور رفته حدردار باشد چنانچه او بدانصوب رفته بصط
 و ربط مهم آنجا پرداخت و در حضور اقدس تکویر بیاب صوبه داری احمد
 آناد دیگری در پیش شد و همدور معمر به شده بود که این حدر در گجرات
 و خودهیور چه اواهی و چه از گفتن مردم بقیاس شهرت یافت از آنجا که تمامی
 سپاه و همراهانش سکنه بلده احمد آناد بودند از استماع این خبر سراسیمه شده
 دسب از بوکری کسیده رو به احمد آناد آوردند حتی بعضی از شاگرد پیسته
 طریق موافقت بآنها پیمودند از دریافت این معنی کار طلب خان ناستمال
 آنها پرداخته شرح حقیق حال سپاه خود را بامامی القصات عند الله که واسطه
 عرض معروضه او بود بوش و بعرض مقدس معلی رسید از آنجا در رکاب طغر
 اقتضای دادر تمسب مهم دکن فوج و سرداران مطلوب بودند تعیین شدن دیگری
 بصوبکات و مهم دیگر اقتضا داشت و از بدو سب و نظم و نسق صوبه احمد
 آناد و نقش کارداری و شجاع کار طلب خان در پیشگاه خلافت و جهاندانی
 درسب سسته بود رای جهان آرا چنان اقتضا کرد که فوجداری خودهیور به صمیمه
 صونداری احمد آناد متعلقه باشد مراحم پادشاهانه از مساعدت دخی بلند
 و طالع ارجمند شامل حال او شده صوبه گجرات اصالة از تعیر وکلای پادشاه راده
 عالیگاه و فوجداری خودهیور به صمیمه آن ناصبه منصب از اصل و اضافه
 منصب پنج هزاری دات چهار هزار سوار دو اسبه سه اسبه ده شرط و چهار هزار
 سوار مشروط صوبه و فوجداری خودهیور مصاف صوبه دار الخیر احمد و پتن و دو
 کروڑ دام انعام و خطاب شجاع خان و عطای بقارة و یک رنجیر فیل از حلقه
 خاصه و صدور فرمان عالیشان رتبه برتری امارت و ایالت یافت و بظر علی بخطاب
 اسم و به اضافه هفتصدی دات و سه صد سوار سرفراز شد و صوبه مالوه در عوض
 گجرات حسب الخواهش به پادشاه راده عالیگاه مقرر و عطا گردید چون درک
 داس راتهور که نانی اعلوی محمد اکبر بود از تعاف افواج فاهره در تنگانی
 حنال تل کوکن عرصه را تنگ دیده محمد اکبر را راکب چهار ساحت و حود خدا

به دیوان حکم معلی شرف ورود یافت که هفت هزار روپیه از حراجه عامره
 مستحقان بنده احمد آباد به استصواب صدر صوبه دسب دسب رساند و بحسب
 ارسال مربای هلیله سدر درختان راعه چاپلییر و موع رکپیل معموله برگه
 حویلی احمد آباد بحسب صرف حاصل و بدائر مرص ممر آب حازی از مدع آب
 کاریر حیرات بمسجد ملک سعدان گجراتی متصل دروازه سلاح فروش و برسانیدن
 دو هزار روپیه بلا تصور از حراجه بموجب التماس قاضی القضاات حواجه عند الله
 به سیادت پناه سید محمد سجاده نشین حضرت شاه عالم قدس سره در معتاد
 مرخص شد و با نصرام آن مهام به دیوان عونه احکام قدسی درول کرامت
 شمول فرمود و همداران ایام از معروضه معتمد خان متصدی بدر سورت تعرض
 اقدس رسیده که محمد اکثر از حراجه ناگامی برآمده به بدر مسقط پیوس و بیر
 از التماس سیدی یاقوت خان قلعه دارد دندا راجپوری تعرض معلی رسید که
 محمد اکثر نا چند عراب جنگی ناراده رفتن ایران دیار بدان بدر پیوس و حاکم
 آنجا که او را امام میگویند باستمال و دلجوئی پرداخت و بعد چندی از
 معروضه احوار نویسان بدر سورب ندوه عرض پایت سریر خلافت مصیر رسید که
 محمد اکثر تا سه ماه در بدر مسقط بسر برده و ازینجا ترسیل رسل و رسائل
 استدعای استمداد و اعانت از شاه سلیمان والی ایران نموده بود شاه ترومن
 استدعا به بدر دار بدر عداسی متعلقه ایران دیار نوشت که چند عراب مسقط
 فرستاده محمد اکثر را با همراهانش راگب ساخته رساند و ناظم و محافظان
 طرق بمکان خودها لوازم استقلال و شرایط میاف به آداب ناساهانه بجا آورده
 از بدر عداسی تا اصفهان رساند حکم اشرف عر صدور یافت که احوار را داخل
 وقایع حضور نمایند و پادشاه راده عالیجه محمد اعظم شاه بهادر که در تعاقب او
 مامور بودند یرلیع رم که معاودت نموده برکات طغر انتساب پیروند و شیر افکن
 خان از تعیر بهلول سیرانی بهوحداری حونه گده دعه ثانی سرورای یافت
 و مختار خان از تعیر معتمد خان یمتصدی گری بدر سورت خلعت امتیاز
 پوشید و در سال هزار و نود و نه چون عدایب خان فوحدار حودهپور و دیعب

نه فوجداري حونه گد از انتقال پدرش سرلندي ياف و در سال هراز و بود
 و هعب معتمد خان بمقصديگري بددر سورت از تعير صلاب خان حلعاب امتيار
 پوشيده رسيد و بهلول شيراني که نه منصب پانصدي دات و سه صد سوار بلا
 شرط معتنضر بود نه فوجداري حونه گد از تعير شير افکن خان معين گشب
 و حسب الحکم والا نعر صدور پيوست که صونه نافعان ديوان و مير بهاء الدين بخشي
 صونه يک هراز سوار انتكاني از حوالی بلده احمد آباد فراهم آورده بهمراهی
 سيد محمد ربيع منصب دار که برای آوردن آن حماه از حضور تعين شده در
 سرکار نوکر نگيرد و علاوه دو اسبه سه اسبه از سصب روپيه و يک اسبه سی روپيه
 بقرار سراسری و ماهيانه حماعدار پنجاه سوار يک صد روپيه بلا قصور وصولی مقرر
 دانسته ريکه از باب اتواب وضعی مواضع معمول وضع بايد کرد بر مواجب افروده
 چهره نمايد و داع نقد بر اسپال آنها کرده از تزييع داع صحيح کند بشرط گرفتن
 صامی معتنروحبه دو ماهه علی الکساف از حرانه عامره داده روانه حضور پرور
 گردانند بعضی از آنها که قابل منصب ناسد بطر بر همان مواجب منصب مقرر
 سازد چنانچه بموجب حکم اقدس بعمل آورد و بير ديوان صونه بحسب ترميم
 حصار بلده پش حکم اسرف شرف صدور ياف و از معروفه ديوان صونه نعرص
 اقدس رسيد که چون در سال گذشته حسب الحکم معلی ورود ياف که سبب
 گرانی و پريشانی حال عربانی بلده احمد آباد تا يک سال محصول عله معاف
 شداسد چنانچه سبق ذکر ياف و ازان بعد بدستور سابق می گرفته باشد ليکن
 امسال سبب کمی نازش سبب سال گذشته عله گران اسب در صورتيکه
 صط محصول بميان خواهد آمد عربا نالاش خواهد نمود حکم جهان مطاع عالم
 مطيع صادر شد که بمقصديان محال ساير مقرر نمايد که تا برج عله سبب ندرجی
 که نظر بان گرانی محصول معاف شده بود يک سوای زياده نشود حاصل
 عله مدد ياف نگيرد و در سال هراز و بود و هشب محمد طاهر ديوان صونه ناصافه
 منصب و خطاب امامت حانی سرلندي ياف و مير عاري از انتقال مير بهاء
 الدين خان نه تعلقه بخشي گيري و وابع نگاری معتنضر گشب و همدرين سال

و او در عدعوان حوائی بهمراگی نادرشاهرا ده محمد مراد بحس وارد این دیار
 شده ماده در حکومت باطمان بصیغه نوکری و تهاه داری و فوجداریها اوفات
 میگدرایید و از مساعدت بخت بلند و طالع ارحمد عائدانه بمصب و بدگی
 درگاه والا سرفراری یافته تهاه دارپیتها پور گشته و در ابتدا بخطاب محمد بیگ
 حانی و اران بعد که حسن کردانی و حابعسانی بعرض مقدس رسیده خطاب
 کار طلب خان و فوجداری کتری و بعد آن عامل دهولقه شده تا آنکه از انتقال
 عیاث الدین محمد خان بمصدی گری بدر سور و ارانکا به نیاب صوبه
 از نیاب ناصالته نوالا رتنه امارت و ایال کامیاب گشته و از انتقال او پادشاه راده
 عالیکاه محمد اعظم شاه به صوبداری رونی افر شدند الحاصل بعد و رود شقه
 حاص مضمون آنرا مخفی داشته نلا توقف داخل حیمه گردیده شروع به نگاه
 داشب سپاه نموده روانه احمد آباد شد و در اندک فرص رسیده بتاریخ دوم
 سهررحب المرحب موافق سال هراز و بود و شش داخل بلده فاحره ریگ
 اللان احمد آباد گردید و شقه حاص را بقمرالدین خان حلف مختار خان که
 ازیں ماحرا اطلاع داشب نموده دحیل کار گشت و قمرالدین خان بعد چند
 روز بموجب حکم اودس بمالوه شتاب و محمد طاهر دیوان صوبه و قاصی ابو
 الفرح و عید مصدداران متعیده صوبه و اعبان و اشراف بلده آمده ملاقی شدند
 کار طلب خن بدر بدورس و حفاظ طر و سوار ع حانکا تهاکات متعلقه
 نظامب کسن خود را فرستاده به نظم و تدسیں مهمات مشعول گشت و همدران

گشت و حکم اشرف اقدس شرف صدور یاب که همدین وقت حاملان راهی
 بودند و متعاقب فرمان مرحمت عدوان و احکام موافق صابطه حواله وکیل خواهد
 شد فاضدان کار طلب خان که تمدن گاری طالع پیسترار فرستادهای قمرالدین خان
 رسیده بودند و علاوه آن کامیانی مدعا مسارع را از ناک صناد استعازة نموده رو
 براه آوردند چنانچه بروف هنگام معاودت بر سه گروهی لشکر فیروزی اثر
 فرستاده های قمرالدین خان را دریافتند که عارم حضور اند گویند که در تعویص
 بیاب وکلای نادرشاهزاده صونه احمد آباد اکثری از امرایان را بطرئه مراتب
 طاهر کار طلب خان بخاطر گذشت که از تعیر او کدام پست فطرت و دول این کار
 خواهد کرد *

عینی اسب عظیم بر کشیدن خود را از حمله حلق بر گردیدن خود را
 از مردمک چشم نباید آموخت دیدن همه کس را و دیدن خود را
 و عامل ارینکه در کارخانه عینی و مشیپ لاریبی ترفیات او ناعلی مراتب مقدر
 بود اسباب آن سرانجام می یاب که از نتایج بیکو خدمتها و حسن معاشرت با
 رعایا و کافه برایا و بددوست ملک از بیاب نادرشاهزاده ناصوهای مناسب
 منصب و از راه تفصلات روز امروز حسروانه نوالا رتبه پندجهراری ذات چهار هزار
 سوار دو اسپه سه اسپه بلا شرط و خطاب شجاع خان و عطیات حلاع فاحرة
 و صدور فرامین و علم و نقاره و فیل و صونه داری از تعیر وکلای پادشاهزاده اصالة
 و صمیمه آن فوجداری سرکار خودهیور رسید حمیع مراتب امور نظام را تأئین
 شایسته و اطوار پسندیده چنانچه مرکور خاطر مدسی مظاهر بود سرانجام میداد
 تا نقیة عمر پایی عزل درمیان نیامد و چه در عهد ماضیه و از مدله لاقه تا اکنون
 که سده ۱۱۷۰ هزار و صد و هفتادم اسب هیچ صونداری را طول مدت امر
 نظام و بددوست و امید و رونقی که در ایام حکومت او روی نموده بود
 چنانچه برالسنه و افواة حواص و عوام و مشهور و معروف اسب و هندو رنان در
 سرود می سرایند و یاد خوشی آن ایام می نمایند اتعاق شده *

لشکری و شهری از و نا مراد لشکری از دولت و شهری ر داد

یاب و کار طلب خان که منصب دهصدی دات و هفتصد سوار در اسپه سه
اسپه بلا سرط و فوجداری و متصدی گری بندر سورت و بطر علی متدلی او در
صدی دات و سه صد سوار معتخر بود ناصبه منصب و سوار نه دیاب پادشاهرا ده
عالیجاء مقرر شد و متصدی گری و فوجداری بندر سورت نه صلاب خان
مرحوم گسب از تقریر نجات اهل گجرات که بعد تواتر پیوسته مسموع گسب
که قمر الدین خان واقعه نا گیر پدرش را بدرگاه آسمان حاه مصحوب مُسرّان
سریع السیر عرصداش نموده چون رایات طغر آیات در مملکت دکهن پیام
داشت از راه بندر سورت نائیب روم فاضدان بدانجا رسیده زمانی که
ما یحتاج عالم شریف درگی نموده بودند که فی الفور حذر از تحال مختار
خان و بردن عرض داسب از اظهار حاسوسان سمع کار طلب خان رسید او قاعدانرا
برد خود طلبداسته استکشاف ماحرا نموده تیقن حاصل کرده در ظاهر آنچه که
باعث توقف بود از سرکار خود ریاده از حوصله سان دهانیده مشغول صاحب
و در باطن تمامی سرح در گذشتن مختار خان را بدرگاه گیتی پناه عرض داشت
نموده مصحوب کس خود نموا عید انعام شروط رسیدن بیشتر از فرستادهای قمر
الدین خان روانه کرد و فرستادهای قمر الدین خان را در حرف و حکایات و اشتعال
امور صوری آنها توقف نموده بحصب داده بقول العدد یدبر و الله یقدر موافق
افتاد که عرض داسب در طلب خان قریب نیم شبی نه معسکر اقبال رسید
عمل وقت شرف اندر نظر کردید و این معنی در پیشگاه حلاوت و جهاندا
همیشگی و کار طلبی او جلوه ظهور نمود *

حدائی که اینی الحریجی سپر بر آراس از انجم و ماه و مهر

دری طریقه نیکاد عالم بهد خرد در سر و معر آدم بهاد

در دود و بیکو خدمتی بی و از شدت سرورای مددگی درگاه عرش

خدمت بندر سورت موافق مزاج اقدس بود توحیه خاطر ملکوت

در طلب خان بر تو شدت نذاحت و در همان شب شقه

تا اندر تقریر عریه یانستند عالیجاء و دیاب دوا مرحوم

* نظم *

درین ره حواہ سلطان حواہ درویش باحر عقیقہ مرگ آیدش پیش
 درین صحرا کہ بوی حورمی بیست گیاهی بی نقا ترر آدمی بیست
 محمد طاهر دیوان صوبہ ناتعاق عملہ و فعلہ و بدهای پادشاهی بصط اموال
 و حاکیرات پرداختہ نگاہ داشت سوار و پیادہ سہ ہندی ہندار بدو بست
 و محافظت شہر و برگدات و اموال مختار خان بدرماہہ بیست و یک ہزار
 و یک صد روپیہ سید محمود خان را ناتعاق قمر الدین خان حلف مختار خان
 و میر بہاؤ الدین بخشی و وقایع نگار رسالدار ساختہ محافظت صوبہ پرداختہ
 و حقیقت واقعہ را بدرگاہ گیتی پناہ عرض داشت نمود *

صوبہ داری کار طلب خان کہ آیندہ بخطاب
 شجاعت خان سرفرازی یافتہ و دیوانی محمد
 طاهر بخطاب امانت خان و بعد آن
 اعتماد خان شدہ و دیوانی محمد
 محسن خلف خان مذکور
 و دیوانی خواجہ عبد
 الحمید خان

چون ارتحال مختار خان بحر عرض پایہ سریر خلافت مصیر رسید صوبہ
 گجرات نوکلانی نواب قدسی القاب نادرشاہزادہ نامدار عالی تدار عرۃ ناصیہ عظمت
 مرۃ ناصرۃ خلافت مروج دودمان انہب و بختیاری چراغ خاندان شوکت
 و تاحداری احترام رح حشم گوہر درج سلطنت بہال بوستان حاہ و حلال
 بہار چمن عرو اقبال والا نسب عالیحاحہ محمد اعظم شاہ بہادر ار انتقال او تعویض

متوجه حضور لامع النور بودند در نواح دار السرور نرهایپور با پیوستن حواحه
 عدد الله معاً اتفاق افتاد و او برهمونی تخت بیدار ملارمت پادشاهراده را وسیله
 نجات و دریغ مرادات از مساعدت روزگار پدیداشته سعادت اندوخت و ماحرایی و نرات
 دمه خود را و نفس الامر معروض عرض رسانیده و بر ناساها راده بی تقصیر پیش
 ثابت گردید امر فرمودند که در رکاب عارم حضور ناسد که در پیسگاه خلایق
 و جهانانی معروض رسانیده مسمول مزاحم والا خواهد شد چون حواحه عدد الله
 مرد صاحب کمال بود توحه پادشاه راده روز بروز در ناره او بیشتر از بیستر مدبول
 می شد و بعد از حصول شرف ملارمت اقدس کیعیب و انراء دمه حواحه
 بموجب عرض پادشاه راده منکشف گردید از اتفاقات همداران ایام فاضی معسکر
 ناساها راده رحب هستی نه محکمه بیستی نرده بود حواحه عدد الله فاضی
 سرکار ناساها راده معمر گشت و منصب فاضاً نلده احمد آباد نقاضی ابو الفرح
 تعویص یافت و چندیکه در رکاب طفر انتساب پادشاه راده نامر فاضی پرداخت
 و هم در معارک جنگ که اتفاق می شد از راه تهور و خلالت حاضر می شد
 از آنجا که بیر طالع حواحه در اوج بود شیخ الاسلام رخص حج پیب الله راد
 الله سرفاً و تعطیماً حاصل ساخته روانه شد و از تعیر او میر ابو سعید اقصی القضاة
 گشته در اندک مدت استعالی آن کار نمود و تحویر دیگری در میان آورد ناساها
 راده والا تبار بموقع عرض رسانیده که حواحه عدد الله لایق این منصب والا
 قدر و سراوار تقدیم خدمت حضور فیض گنجور که هم فاضی و هم سپاهی اسب
 حکم شد که پس قاضی معسکر سما کدام کس خواهد بود عرض کردند که حواحه
 عدد الحمید حلف او بیر طالب علم منقح اوسب چنانچه عرض ناساها راده درجه
 پذیرائی یافته هر دو نکالاع سرف امتیاز یافتند و بتدریج از بیکو خدمتی
 پیس آمده اقصی القضاة حواحه عدد الله بدرجه اعلی رسید اکثر معروضه صونه
 گجرات ندریغ او می شد و بتاریخ سلج شهر حمادی الاولی آسال مختار خان
 ناظم صونه نازل طنعی در گردش و در مرار شاه علی حی کام دهی رابع
 نلده بطریق امامت بخاک سپرده بعد از چندی ممکن دیگر نقل نموده بودند *

که آینده بخطاب محمد بیگ خان مخاطب شده به فوجداری گودهره از تعیر دولت سومره منصوب گشت و در سال بود و شش فقط سالی نوموع آمد لهذا بموجب عرض جامع الکمالات شیخ الاسلام قاضی القضاة که عربانی مسلمین و جمهور سکینه نلده احمد آباد به سبب گزائی علیه پریشان حال اند محصول علیه آنجا معاف شود حکم والا بنام دیوان صونه شرف ورود یافت که محصول علیه آن صونه را تا یک سال معاف فرمودیم چون در آن ایام شیخ محیی الدین ولد قاضی القضاة سیح عدد الوهاب که بمنصب صدارت و امینی و احد حریره و برج نویسی به صمیمه داسب عوام الناس بمطنه آنکه او از علیه فروشان طمع نموده رشوت گرفته بخواهش آنها برج گران بسته اتعافاً روز جمعه که برای نمار سوار شد دکور و اناث علاوه گان نالش نموده کار نانداختن سنگ و کلوج و خاک رسانیدند چنانچه پالکی سواری شیخ مذکور شکسته شد و او خود را افتان و حیران بخانه رسانیده و از راه حسد حقیق سرگردنش را بقاضی القضاة شیخ الاسلام پوشش و بسبب اعوای مردم را بخواجه عدد الله قاضی نلده گمان برده مسطور صاحب *

کفر و حسد و بعص و ریا و کینه اوصاف سرطیعیب دیرینه

حقا که نکرد هیچ مردی نرسی تا پاک نگرودت ارینها سینه

و قاضی القضاة ابن معنی را بعرض اقدس اشرف رسانیده حکم محکم والا صادر شد که خواجه عدد الله را مسلسل و معلول بدرگاه معدلب پناه آرند و گزر بردار تعیین شد و ابن حدر و حسد اثر پیش از راهی شدن گزر بردار بخواجه عدد الله رسید چون اطلاع از حکوم عوام الناس نداشت هدا بهتان عظیم گویان بحکم انرا دمه خویش از بردن گزر بردار نقسمی که مامور شده بود از خود رفتن را ترجیح داده روانه حضور شد ازانجا که گفته اند *

* مصرع *

عدو شود سبب حیر چون خدا خواهد

چون در آن هنگام رایات عالیات شاهی در دکن اقامت داشت رسیدن پادشاهراة والا بسبب عالیخانه محمد اعظم شاه بهادر که بموجب فرمان طلب

مقرر شدن ضابطه فوطه خانه و کمی وزن روپيه

همدین سال نعرص اقدس رسید که ریکه رعایا نعوته حانها رجوع می کنند و عمال برگذات بدائر آنکه بموجب حکم اربع اعلی مقرر است رر را نمی گیرند و رعایا انرا در بازار تعدیل نموده ررهای حدس اعلی نعوته حانها راجع می سارند و بعلت تعدیل در تحصیل دیر میسود لهذا حکم جهان مطاع عالم مطیع نعر نعاک یاف که از انتدای وصل حریف سچقان ئیل رعایا هر قسم روپيه کم وزن و حدس رتون بیارند در فوطه حانها نگیرند و واپس ندهند و بموجبی که در صمی پروانه مندرج شده عمل آرند و نه دیوان صونه حکم رسید که بعاملان محالات حاله و پایدانی تعلقه دیوانی خود مقرر کنند ایدکه روپيه یک سرخه و دو سرخه و سه سرخه را روپيه اعتماد کرده اگر از روپيه تمام وزن که پانزده و نیم ماشه است کم باشد وحه کمی وزن تر از این نقره که از وحه کمی وزن روپيه عمل آمده وقتی که پانزده و نیم ماشه باشد نرسد عوض آن روپيه تمام وزن ستاندد و سابق که روپيه یک سرخ تمام وزن اعتبار داشته از وحه قصور آن نار حواسب نمیشد چون الحال نار حواسب قصور وزن تر از مقرر سد کمی وزن آنرا وزن تر از نگیرند دیگر از روپيه که از سه سرخ کمی وزن باشد آنرا نقره اعتبار نموده نرخ نقره می روپيه یک توله مقرر دانسته در فوطه حانها نگیرند دیگر صرف سکه مدارک سوای کمی وزن هر حدس روپيه و رای سکه مدارک نیم نام بدستور سانی در می آمده ناسد چون بعضی از سکه نلده احمد آباد بدرگاه عالم پناه رسیده بدریعه متصدیان عدالت عالم آرا نعرص مقدس رسانیدند که بعد از واقعه محمد امین خان ناظم پیشینی فیلانیان و شتانیان اشخاص میوه دار کلان از قسم گهرنی و مؤه و غیره قطع کردند و می کنند و هر کس از مالکان که مانع می شود نصرت و ستم پیش می آید حکم اشرف اقدس صدور پیوسب که در صورت عدق را نمود تاکید مرید کنند و محظکا نگیرند که احدی مرتکب این امر نشود و وحه بهای اشخاص مقطوعه سریعاً بمالکان ندهانند و همدان آراں محمد حعفر

و دیوان صونه یرلیع شد که باستصواب مختار حان و حبه یک ماه آن دو هزار سوار از حرانه احمد آباد بعرضتد و گماشته و مشرف و تحویلدار برای تذخواه آن و حبه همراه دهد و بعد تذخواه حقیق را بصورت بنویسد که در مذکور در طلب و کلامی نادر شاهزاده موضوع خواهد شد و بنابر مرید تاکید این کار محمد صادق گزر بردار تعیین شده آمد چون درین بین که فوجدار مستقل در سرکار سورته رسیدند بود از روی انتخاب سوانح صونه بعرض اشرف اعلی رسید که میر بهاء الدین بخشی وایع نگار مختار حان طاهر نمود که دیسائیان سورته نوشته اند که درین ایام بعضی معسدان ملک سورته را از فوجدار حالی دانسته مواصعات را تحت و تاراج می نمایند اگر تا رسیدن فوجدار بنام کروری تصدیق و حبه یومیه جمعیت ملیل از محال حاله برسد که حراسب نماید ناظم صونه بمعد طاهر دیوان صونه برای دادن تصدیق گفت دیوان صونه طاهر صاحب که بدون حکم حان مطاع تصدیق نمی تواند داد لهدا حکم والا بنام دیوان صونه ورود یافت که درین قسم مقدمات منتظر ورود حکم مقدس نماید بود تصدیق ناظم صونه تذخواه نایسب داد چون فعل ازین شاه وردی حان یرلیع رفته بود لهدا تارسیدن او سورته و حبه یومیه را تصدیق ناظم صونه تذخواه نمایند و حقیق را برنگارد چون در همین سال شاه وردی حان بموجب حکم معلی سورته رسید و عرصداش نمود که بر سرانجام کار سرکار والا بهصد و چهل و شش نفر پیاده برنقدار که مصالح این ملک اسب سراسری چهار روپیه کثری کم باشد نوکر نموده امیدوار اسب که سدد تذخواه مواحب آنها بنام دیوان صونه مرحمت شود بنابر آن حسب الحکم والا دیوان صونه رسید که و حبه یک ماهه پیاده ها را که در ماهه آنها سراسری می نعرسه و نیم روپیه نصابه آنها مقرر شده باشد باستصواب مختار حان ناظم صونه احمد آباد به سورته ارسال دارد و در یک ماهه دو هزار سوار و نه و چهل و شش نفر پیاده را از محصول سرکار سورته متعلقه و کلامی نواب قدسی القاب نادر شاه زاده عالیجاه به وصول رسانیده بترانه مستور عاید سارد •

خرانی عمارات نموده اکثر حا دیوار حصار شهر پناه و قلعه ارک سکس و ریخت
فاحش بهم رسانیده بود لهذا مختار خان ناظم صوبه کجک تعمیر آن پناه سریر
حلاف مصیر عرصه اسب نمود که ترمیم حصارش از جمله ضروریات اسب در
دیوانی مکرم خان موم هر دو قلعه از سرکار دولت مدار شده لهذا حکم
اقدس معلی بنام دیوان صوبه سرف صدور یافت که در عهد حضرت پادشاه
عمران پناه رضوان حایگاه علیین مکانی که مریم سده بود حقیقت تنخواه
سنوات ماضیه را تحقیق نموده معروض دارد چنانچه از روی سر رشته معلوم شد
که در سنه ۲۲ بیس و دو حلوس فردوس آسیانی یک هزار و چهار اشرفی از
حرا نه وزن و در سنه ۲۹ بس و بهم حلوس رضویخان از مهاجندان شهر شص
هزار روپیه تکصیل نموده داده و در عهد سعادت مهد از سرکار والا مرحمت شده
درینولار آورد بیس و دو هزار روپیه و شص صد و چهل و چهار روپیه سد هرچه
حکم درین مرحمت عنوان صادر شد که کجک دفعه از حرا نه عامره تنخواه دهد
و بدین موجب از سکنه شهر در حواس نکند و همدین سال سردار خان فوحدار
سورتنه محمود بی تنه مقرر شده رف و بعد چندی در آنجا ودیعب حیات
سپرد رتش و در مقبره بنا کرده خود در احمد آباد نزدیک دروازه حمال پور
که سبزه بنت بنت بود نکات سپردند و تا مقرر شدن فوحدار حونه گذه
حکم شد که سب محمود خان حردار باشد *

مقرر شدن مرکز سورتقه در تیول بادشاهزاده
عاجی محمد اعظم شاه

[illegible]

لطیف دیوان صوبه ناستصواب مختار حان ناظم صوبه هعده راس که پیر و معیوب بودند بیع نموده ما بقی را به مصحوب میر تقی روانه حضور کرد و همدرین سال بموجب استعانه رعایای پرگنه پٹن دیو عدد الرحمن کزوزی تعمیر شد و حکم اشرف صدور یافت که سردار حل و حیدار سوز تپه از حمله کسانیکه در برادری و رفاه او مقرر اند تعیین نماید چنانچه محمد سعید منصب دار بدین امر تجویز شد و در سال هزار و دود و چهار بموجب التماس ناظم صوبه بحکم محکوسان و موتیان جمعی از مسلمین که ورثه عدی نداشته باشند حکم رسید که فی هر از محکوسان چندقره کوتوالی یک آثار آرد گندم و برای موتی فی هر دو چادر و پنج تکه موالی از حراجه بیب المال میداده باشند و بحکم ارسال دالی های انده انتحالی ناع محمد امین حان حکم رسید که ناظم صوبه مصحوب کهازان داک چوکی نوازه بهزوج بحضور میفرستاده باشند و بیز حکم شد که چون او ناع را به تکلف تمام ساخته و انواع اشکار مثمر با کیفیت در انجا شناییده نوعی سعی نمایند که طراوت و بصارت آن زور برور در نراید باشد و سرشته حاصل و خرچ و مقدار زمین عمارات و درجہ شماری و غیره با طرح ناع مذکور بحضور برستند و در او احرا این سال منصب حلیل القدر دیوانی صوبه بمحمد طاهر که ایدده بخطاب اصناف حان و بعد آن بخطاب اعتماد حان معتبر گشته از تعمیر محمد لطیف مقرر شد و در سال هزار و دود و پنج حکم معلی بنام محمد طاهر دیوان صوبه ورود یافت که چون مبلغ یک کزوز و شصت لک دام از پرگنه دوبگر پور از تعمیر رانا حی سنگه از سدس حریف لوی ٹیل سه ۲۲ بیس دو نامی مانده بود از پنج سدس ربیع پیچی ٹیل پرگنه مذکور در حاگیر راول حسوب رمیددار آنجا تن گشته چون رمیددار مرقوم وجهه محصول حصه ایام مانین حاله والا که مبلغ شصت و شش هزار و ششصد و دود و نیم روپیہ میشود بحراجه عامره واصل نموده دناگران وجهه را از محصول فصل حریف تفکور ٹیل بلا توقع و اہمال بمعرض وصول رسانیده داخل حراجه عامره نمایند و همدرین سال دنازشدت نرول ناران و طعیانی رود سارمتمی که تا سه دروازه واقع میدان نارا رسیدہ بود و

صونه ورود فرمود حسب الحکم مقدس معلی شرف ورود یافت که حاصل طلا و نقره غیر مسکوک که دیواریان و غیره برای فروختن در دار الصربهای ممالک محروسه بیارند نصابه چهل یک از مسلمین و چهل دو از هندو بگیرند و متصدیان دار الصرب از دیواریان و غیره مچکلا بگیرند که سوای دار الصرب در حامی دیگر خرید و فروش نکنند و از روی و فایع صونه نعرض اشرف اقدس اعلی رسید که مونگیا و غیره چهار نفر کراسیه موضع حلواس عمله پرگنه کزی که سابقاً محمد مظفر بانی و حدار انکابل معسودی دستگیر کرده پیش محمد امین خان فرستاده و او آنها را چنوترة کوتوالی محسوس ساخته در دیولا قاضی عدد الله آنها را از چنوترة طلبیده خلاص نمود و همچنین اکثر معسودان که محمد امین نسبت تمرد آنها نظر بر بندوبست ملک داشته از مدت چهار پنج سال در چنوترة کوتوالی محسوس نموده بود خلاص می نماید و آنکامعه خلاصی یافته نگاهی مکان خود رفته شیوة معسودی را پیس نهاد خودها می نمایند در این باب حکم جهان مطاع بنام دیوان صونه سرف بغداد بخشید که آنها را چرا خلاص کرده اند بعد ازین باید که معسودان مقرر محسوس ناسد خلاص بنمایند اگر احدی از محسوسان چنوترة کوتوالی که سبب معسودی در فید خواهد بود خلاص شد باز پرس اران و رازت پناه خواهد گردید حکم محکم در باب منع گرفتن ملنه و بهیت و نالا دستی و تحصیلداری و صادر و وارد ورود فرمود که احدی از عاملان و کروریان محالات حاله شریعه و غیره مرتکب گرفتن آن انواع شود و بیز حکم والا بنام دیوان صونه ورود یافت که کسانیکه بعد وضع حربه پیش از ادای آن یکسال بر آنها گذشته و سال دوم در آمده ناسد اگر نه تساهل متصدیان سال اول داده ناسد موافق قول امام ابو حنیفه رحمه الله علیه واصل را اعتبار نموده حربه سال اول از آنها بگیرند و حربه سال دوم بگیرند و اگر از راه تمرد حربه سال اول ادا نکرده ناسد موافق قول صاحبین هر دو سال از آنها نستانند لهذا آن وزارت پناه در تعلقه دیوانی خود موافق شرع شریف بعمل آرد و چون پنجاه و نه راس اسب ناست اموال محمد امین خان بصط سرکار والا در آمده بود در دیولا وزارت پناه محمد

دارند و بددوسب و نظم و نسقی که محمد امین خان درین صوبه کرده بود در هیچ وقتی بسده چنانچه عدد التقرب بر زبان حق ترجمان حضرت اقدس میگدش که احدی از ناظمان مثل بددوسب محمد امین خان نکرده اند *

صوبداری مختار خان و دیوانی محمد لطیف و محمد طاهر که بخطاب امانت خان و بعد آن اعتماد خان و متصدی گری بندر سورت بضمیمه دیوانی شرفراز شده

از پیشگاه حاکم و جهاننای مختار خان که منصب چهار هزارى ذات چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه سرور و نامر نظام صوبه مالوه می پرداخت نارسال حلب حاصه و یک رنجیر فیل و اسپ و تفویض صوبه گجرات از انتقال محمد امین خان شرف اختصاص یافت و فرمان مرحوم عنوان صادر شد که از مالوه نحمد آباد ستافته نامور بددوسب و صط و نسق صوبه پردازد و قمر الدین خان پسرش که به منصب هزارى ذات پانصد سوار معتبر بود نوحرداری سرکار پش محال حاگیر مسروطی ناظم معین گشت مختار خان بعد ورود فرمان نعرم صوبه گجرات بر آمده بکوچه های متواتر تاریخ چهارم شهر رمضان المبارک مطابق سال هزار و بود و سه ده نده احمد آباد رسید و محمد لطیف دیوان صوبه و میر بهاء الدین خان نحصی وقایع نگار و شیخ محیی الدین صدر و قاسمی حواحه عدد الله و عیره متصدیان و ندهای پادشاهی متعینه صوبه استقبالی نموده ملاقی شدند ناظم صوبه متوجه بددوسب نظم و نسق سده نعرم تحصیل پیش کش و گرفتاری صامی عدم ترمود معسدا و کولیل پرداخت و همدرین سال روزانه صلحا و فقرا و فصلا و مستحقین و طلنه علم که بموجب اسناد درگاهی درین صوبه مقرر بودند تنخواه یومیه آنها برحرا نه عامره معین گشت و درین ماده حسب الحکم اعلی بمهرحمده الملک اسد خان بنام دیوان

قدوة المتقين اسوة المدققين جامع معقول حاوی معقول ملا احمد بن سلیمان
 از خاکدان فانی ریاض حاودانی انتقال فرمود و در سال هزار و سه بیست
 و دویم شهر جمادی الثانی بوقت نیم شب محمد امین خان که از چندی بیمار
 بود و دیعب حیات مستعار نقایص ارواح سپرد و در ملعه ارک نزدیک به دروازه
 کچه‌ری امام بخاک سپرده و گدندی بر مصحح و مسعد بنا یافت که تا
 اکنون باقی است صاحب سکنی محمد امین خان مرده تاریخ یافته بعد
 چندی انس او را بر آورده یکی از اماکن متبرکه نقل نمودند محمد اطفی
 دیوان صوبه با اتفاق ارباب تحریر و بنده‌های نادشاهی بصلط اموال باطن و رعایت
 پرداخت و کیعیب رویداد را بدرگاه گیتی پناه معروض داشت و نه عرض
 اقدس رسید حسب الحکم معلی بنام دیوان صوبه سرف زود یافت که از خارج
 بعرض رسیده که بعد از فوت محمد امین خان متصدیان خانگی چند زور و اعه
 را محلی داشته تعلب و تصف بسیار کرده اند لهذا بوسه میسود که در صلط
 کارحاجات لوازم احتیاط و حرری نگار برد و اگر احياناً فوت و فروگذاشت
 طاهر خواهد شد نار حواس عظیم بمیان خواهد آمد و بیر حکم شد که تا رسیدن
 ناظم صوبه مردم نهانه و سه بددی را که محمد امین خان بهب بدو بسب
 صوبه نگاه داشته از تاریخ فوتش تا رسیدن ناظم صوبه دستور سابق مقرر داشته
 مواجب از سرکار والا تذکوة دهد که بظم و نسق بحال ماند و هم از بدو بسب
 حردار ناسد و حوراک دواب را رسیدن بحصور با مواجب عمه بدستوریکه در
 خانه محمد خان مقرر بود از سرکار والا سرانجام داده دواب را مرده و آسوده
 نگاهدارد و با دیوان و میر سامان و مدسی و ملا یوسف و علی بیگ و دیگر
 اهل کاران و خدمات عمده و نوکران رو شناس او هرکه اراده بددگی درگاه جهان
 پناه داشته باشد روانه حضور نماید الحال ساه و رندی خان از متعینان صوبه بعد
 معروض مدسی تا مقرر شدن ناظم بحراس و حفاظت صوبه سرگرم گشت
 جمیع کثیر از معلیه ایرانی و تورانی همراهی محمد امین خان در احمد آباد
 توطی اختیار نموده ماندند که تا حال از اولاد و احفاد آنها درین دیار اقامت

و تحریص هنگامه عوام الناس پرداخته اعوامی مردم بدوئی نمود که آنها
به تلقین و بد آموری او که محص حصول رضای خدا می پنداشتند کار از
دانش ربانی و معان و رازی گذرانیده نداشتی سنگ و کلوچ و حاشاک بر پالکی
سواری محمد امین دسب تطاول و حرارت کشادند *
* نظم *

ر یک گفتنش حمله شوریده کار سی فتنه برحاسب از هر کنار

چنان آتش فتنه گردید تیر که گیتی دران شهر شد رستخیز

گروه سپاه همراهیانش از مشاهده بی اعتدالی تاج مقاومت دیاورده دسب
باستعمال آلات حربی برده بمدافعه پیش آمدند محمد امین خان صلاح وقت
که بلوای عام اسب مانع آمده بهر قسم خود را در فلعه بهدر رسانید و رونداد این
واقعۀ از معروضه او و احبار دیوسان در معدود الایام بعر عرض سریر خلافت مصیر
رسید مزاج اقدس نهایی بهم برآمد از آنجا که عصب سلطانی نموده قهر
الهی اسب به محمد امین خان فرمان بقتل و اسر هنگامه پردازان صادر شد
حون مقدمه محکوم عام بود محمد امین خان بکعب اهدام قصر عمر برای
خدای که این گل حیر کاشته و هنگامه پرداخته او بود طرح صیاف اصحاب
عمایم و مشایخ انداخته شیخ ابو نکر را بیر مارون صاحب *
* بیب *

هر که از تیغ زبان آزار مردم میکند

میخورد زهر و حلال از ریش کزدم میکند

چون محفل مدعقد گشت و مائده کشیده شد محمد امین خان شیخ را برد
خود جای داده بعد انقراع طعام از همدوانه بریده که مخصوص صیاف طبع
شیخ آماده داشت قاسی چند مسموم دسب خود توامع کرد *
* بیب *

بر جوان دهر دسب ارادت مکن درار

کالوده کرده اند برهر این نواله را

تمکرت تناول حالت شیخ متعیر گردید و از مجلس برحاسته راهی گشت محمد
امین خان گفت شیخ تا بدین رودی کجا میروی جواب داد بمکابیکه مامور
کرده اند میروم گویند تا رسیدن بخانه به بهانخانه عدم ستاف و همدین سال

دیگر باشد یا نگوید این مال من برای تجارت نیست یا درین مال زکوة نیست اگرچه سب آن بیان نکند یا نگوید که این مال ملک من نیست و بدست من بطریق مصادرت یا ودیعت یا بضاعه است یا من احیر صاحب مال یا وصی اویم یا من مکاتب یا عتق قول مسلم مذکور را معه یمین تصدیق باید نمود و بعد از حلف متعرض او نباید شد دیگر اگر مسلمی با مال تجارت مرور کند و نگوید که من زکوة این مال را بعد از هر آردن از شهر بقترا داده ام یا زکوة این مال بعاشتر دیگر داده ام و در آن سال عاشر دیگر نداشت قول او معتبر نیست و زکوة از او باید گرفت دیگر اگر تاجر بگوید که مال من فلان حدس متاع است و عاشر گمان برد که حدس دیگر است و خواهد که مال را با نموده نه بیدد باید دید اگر در آن سال مال مرور نداشت و نه کند و قول او را نگوید قبول نماید و مواقع آن زکوة از او بگیرد و اگر در کشودن آن مرور نداشت بر قول او اعتماد نکند و آن مال را با نموده نه بیدد مطابق آن زکوة از او بگیرد دیگر اگر مال تجارت از نقد یا حدس در ملک کسی نداشت و پیرس از مصدق تمام سال بر آن مال عوض حدس دیگر برای تجارت خرید کند و بقیه سال بر آن حدس دیگر نگذرد و بر عاشر مرور نماید از آن حدس زکوة باید گرفت انتهى *

در سال هزار و بود و در هکری وقوع محط سدید درین سال قحط و عا در صوبه اتفاق افتاد و حلائیق از بعدان نان نه ستوه آمده در سواری محمد امین خان سورس و نالس را از حد اعتدال گذرانیدند معصل این محکم آنچه از تقریر اکثر معمرین که از بیا کان خود سیدده بودند و بعد توأثر پیوسته بدین موجب مفهوم گشت که چون پله میزان گرانی علالت و تسعیر حیوانات بالا رفب مردم بعمال و زاری در آمدند از اتفاقات در آن ایام روز عیدی آمد محمد امین خان بمصلی رفته در حین معاودت چون برآسته بازار شهر داخل شد از صعیر و کدیر و بر ناو پید و دکور و اثاث که بغایت تفرج روز بر آمده بودند از ممر گرانی و صیق معاش ، نان برباد و بغان کشادند انونکر نامی بفته انگیزی که خود را ناسم بی مسمی برای حدای بحمهور مشهور و معروف کرده بود در آن جمع حاضر شده بتزعیب

الاتباع شرف صدور یافت که متصدیان مهماب و مدباشران معاملات ممالک معکروسه بعد مراعات شروط احد رکوة که معصلاً در ضمن مرسوم گشته ناتفاق اصلی رکوة بحساب چهل و یک از مسلمین می گرفته باشند و احتیاط و اهتمام تمام نکار برد که سوای رکوة واحب کسی فلیل و کثیر از فقیر و فطیر ارادها دستاند و اگر در مقدمه رجوع نه علما باید کرد ناتفاق وصات و معتبان آنکا عمل نمایند که آن آن وزارت پناه در صونه گنکرات موافق حکم محکم مدرم نصف توام بعمل آرند *

شروط اخذ زکوة که در ضمن حسب الحکم درج یافته آنکه

شروط احد رکوة آنست که حر عامل نالغ مال تکارت ملک خود که مقدار نصاب یعنی پنجاه و چهار رویه و دوازده و نیم آنه باشد از حای نکای رود و بر عاشر نگردد و آمال تکارت فارغ باشد از صاحب اصلی و از دینی که بعد ادای آن از آنچه در ملک او باشد قدر نصاب نامی نماید و یک سال دران مال یا بر مال دیگر بقدر نصاب که از حدس آن بود گذشته باشد دیگر وکیل یا ممالک برای ادای رکوة با مال تکارت بر عاشر نگردد و شروط احد رکوة متحقق گردد ازو رکوة نگیرد دیگر اگر عدد مادون مالی که مولی برای تکارت ناو داده باشد بر عاشر نگردد و یا عدد مادون غیر مدیون مال مکتوب خود بر عاشر نگردد درین هر دو صورت بعد تحقیق شروط احد رکوة اگر مولی نا او باشد رکوة ازو ناید گرفت والا نداید گرفت دیگر اگر مال شخصی در دسب دیگری بطریق مصارف باشد و دران ربح سود و حصه مصارف از ربح نصاب باشد بعد وجود شروط احد رکوة از حصه مصارف ناید گرفت دیگر اگر مسلمی نا مال مرور کند و نگوید که بر مال من سال گذشته یا بر دمه من آنقدر دیس است بعد ادای آن از مال من بمقدار نصاب باقی نمی ماند یا نگوید که رکوة این متاع را پیش از بر آوردن از سهرنه فقرا داده ام یا نگوید که رکوة این مال بعاشر دیگر داده ام و دران سال عاشر

شرف اسلام مشرف شود دكور آنها را تابه شدن حننه و انك تا انقصالی عدة
 از حربه بيب المال با اتفاق داعي آنجا دو نك عالميري يومية و بعد نه شدن
 حننه و انقصالی عدة يك نسب پارچه از حرانه مذكور ميداده باشند و حكم
 جهان مطاع عالم مطيع بجهت آدوم شش ماه قلعه چايدايير بموجب التماس
 داطم صوبه بيز ورون يافت و شمدريس سال می لك دام عد يويه بطريق حربه
 بر رعایای ممالك حاله شريعه و تيولدازان مقرر شد سيد ظهور از تعير ملتعت
 جان صوحدازي گودهرة معوض كوديد و در سال شرار و بود و يك حكم وانه مهر
 حمدة الملك مدار المہام اسد جان در باب احد ركوة از مسلمين تمام ديوان صوبه
 رسيد چنانچه نقل آن بحسنه مثبت كوديد .

نقل حسب التحكم اقدس به مهر جمدة الملك

مدار المہام اسد خان در باب اخذ

ركوة از مسلمين

از قرار بتاريخ پندهم شهر ربيع الاول بيس و پندهم حلوس اقتال مانوس
 آنكه وزارت پناه روع و كفايت دستگاه محمد لطيف معسوط شدند چرون اداء
 اقدس ر حواش مقدس آنسب كه گيرة سعادت پزوه اشل اسلام باحسان و اكواب
 تمام از كفرة متحررة ممتاز باشند بيش ازين در باب عفو ركوة اموال آنها از روى
 عنايت اعلى و رعایت والد كه در ناره آنها مرعى و ملحوظ اسب حكم اشرف
 شرف صدور پيوسته دريولد كه بمسامع حقايق محتاج رسيد كه جمعى از مسلمانين
 مدافع حطام دينوي مال كفار را برابى معني ركوة اموال خود مشروط مى
 گردانند و آند مال خود را نموده از احد ركوة وا ميرشاندند ازين جهت تعلق
 سيار موقوف مي آيد و بقصا اموال بيت المال كه حقوق مسلمين نآن متعلق
 اسب راه مي دهند معهدا اكثري از مسلمين ركوة مال خود را كه بر آنها فرض
 اسب ادا نمي كند و همه آنها مشغول دين حق مى مانند ندين سب احد
 بحسب نرات همه آنها است حكم جهان مطاع واجب

او زیاده نداشت از و چیزی نگیرند چهارم باید که آحد حریه حریه را از دمی نایب
 وضع نگیرد که دمی حریه را خود گرفته بیارد و پیاده آید و آحد دسسته باشد
 و دمی ایستاده و آحد دسب خود بالای دسب دمی نموده از دسب او با
 دارد و بگوید که اعط الحریه یا دمی و اگر بدسب نایب خود بفرستد قبول
 نکند و آحد نه سب دید وضع نکند پنجم بعد وضع جریه از علی طلب حریه
 یک سال نماید و متوسط و فقیر را اختیار دهد که هر دو طریق حریه سال تمام
 می الحکال یا بدو وسط دهد و فقیر نه چهار قسط بدهد ششم ساقط می شود حریه
 باسلام و موت هفتم دمی اگر در اول سال نالغ شود بیش از وضع حریه بر اهل
 دمه یا ندده از آنها آزاد شود یا حریمی دمی گردد یا مریض صحیح شود قبل
 از وضع حریه حریه آنسال موافق حال هر کدام از آنها وضع نموده باید گرفت و اگر
 بعد وضع حریه بر اهل دمه دمی صغیر نالغ شود یا ندده آزاد گردد یا حریمی عهد
 دمه قبول کند یا مریض صحت یابد بعد از وضع حریه آنسال از آنها نباید گرفت
هشتم اگر دمی در بعضی سال علی نباشد و در بعضی فقیر باید دید اگر اکثر
 سال فقیر باشد حریه فقرا ستاندد و اگر نصف سال علی و نصف سال فقیر باشد
 حریه متوسط نگیرد نهم اگر دمی مریض باشد نصف سال یا زیاده ازان از و حریه
 نباید گرفت انتهی بندگان حضرت قدر قدرت عنایب الله حان را بنمیشیب این
 کار تعویص فرمودند حکم اسرف اعلی شرف صدور یاب که از ملازمان سرکار
 دولتمدار مواجده نکند و سوای آن از جمیع دمیان مطابق شرع شریف نگیرد
 عنایب الله حان حسب الحکم اقدس اعلای دین پزده در تمام صوحنات
 ممالک محروسه مدصوب صاحب و آحد حریه جاری شد و قریب پنج لک روپیه
 سال سال از دمیان صونه گجرات در حریمه حریه معرص وصول در می آید
 همدراں سال منص حلیل القدر دیوانی صونه از تعیر محمد شریف نورارت
 پناه محمد لطیف و ملتعب حان بعودازی سرکار گودهره از تعیر سید انور حان
 مقرر شد و حکم اقدس تمام دیوان صونه درباب نو مسلمان شرف صدور یاب که
 بموجب پروانگی بمهراتقی القصات شیخ الاسلام که هر که در ندده احمدآباد

کندد بعلب شرا رکوه می ستاندد و گرفتن رکوة از آنها نه سب سزا شرعی نیست لهذا حکم جهاں مطاع عالم مطیع تمام دیوان صوبه صادر شد که از خریدار اسب حواء آندرا برای دایع نوکری حواء بواسطه تجارت یا امر دیگر خرید نماید بعلب شرا رکوه بگیری و از بایعل اسبان محصول را نقانده معین میگیرند و اسدد *

تعیین یافتن جزیه بر اهل ذمه ممالک متحرکه

چون شملی شمس واذ بهب حضرت اقدس اعلى بر موبت دین میب و زواج شرح مائیس بمصرف ر حمیع امور سلطنت و مروت مائی و مائی را در والاب شرعیه در آورده رائی میگردانیددد درین اراں میبب مائول ملک و فصلا و فقها نظر بر دین پروری آنحضرت داشته در باب احد حایم دمدین ممالک متحرکه که بر طریق شریعت عوار مدباج ملک یشا ر و واجب اسب دعوی رسانیددد و مقدار و روش احد ان ار کتب مائیم و مائیم نظر مدرک گردانیددد اراں آنکه وضع کرده دسد حویله دمی گذنی محتسبی ر دت بیست عجمی نه رت پرست حویله و نه بر مروتدوا دایع درین ر مملوک ممدید و دست و پا بریده و دایید و مجتدون و معتوی و فقیر غیر مفعول دریم در شر مائ دوارده در شم ار فقیر و بیست ر چهار در شم ر متوسط و چهل ر شش در شم ر علی داید گروک چون مائوس در شم رائی نیست فقره نور سه بوله و یک ممد و سه شرح و سه ربع مائیم شد و بیستم حصه مائیم ار فقیر و ممدف آن ار متوسط و ممدف آن ار غنی در شر سن میبوند و سکیت رویدد ددد و اگر کسی رویدد نداشت شمیم ممدف رور ممدود میبوند ددد اراں که در شم حایمی شون در شم نگهرد سیوم در شیم عقی و متوسط و فقیر اختلاف است داید که موافق این تفسیر ممدف ممدف ممدف آدست که در ملک و دایع شوز در شم ر ممدف اراں دسد و متوسط اسب که در ملک ر ممدف ر دو صد در شم شد و فقیر آدست که در ملک ر ر دو صد در شم که ممدف ار فقیر داید گرفت و اگر در ملک و چینی دسد و قس حویله ممدف شود که ممدف ممدف از قوت نو و عیان ر دسد و اگر کس او ار قوت و مروت عیان

نموده تاحب آورد و تا حدودار گشتن دوسه مورچالی که بر دروب قلعه بود رده
 رسید رمیددار مذکور که در دوم ععل چون نخب بد حدود عدوده بود بیدار شده
 سراسیمه دسب از ناموس و عیال برداشته فرار نموده دریکی از شعاب حدل مانند
 رونه خرید درین بین محمد بهلول ناحوانان رزم آرمانه محلی که فرار گاه او بود
 رسیده شسانی اران سوریده حال بیاب لهدا نه دندوسب و حقط و حراسب
 قلعه پرداخته بقیه السیف راحپونه برحی اسیر و گروهی فرار اختیار نموده آواره
 دسب ادبار گشتند هرچند تعحص و تحسس مآل کار راحه نمود اثری طاهر
 نگسب از اتفاقات مردم همراهی محمد بهلول که ناطراف حدل بعنوان تفرج
 می گشتند درآن میان حاک رومی که نخب شکستن هیرم معاره آن ستاره
 سوخته حا گرفته بود رسید و او را مرده یاب که دسب فقدان تریاک معتدات
 داسب و بیر از حومی که طاری حالس سده بود قالب تهی ساخته حاکروب
 چون از سیمای نا مدارکس و گوشوارهای مروارید که نگوش مدکوسس بود
 نقرس دریاب که راحه همین اسب سر او را رده و انچه از پیرایه در گلو
 و دستس بود بیرون کرده درد محمد بهلول آورد و چون سر او را بدانر تحقیق درد
 ردهای او که از حیات و ممات سوهر خودها حدری دداشتند فرستاد آنها بمکرد
 دیدن سناخته سیون و رازی نموده مراسم ماتم و سوگواری پرداختند محمد بهلول
 را یقین حاصل شد سر او را نا گرفتاران مصحوب کسان خود نا رویداد گذشته
 ناحمدآباد درد محمد امین حان فرستاد او مورد تحسین و آفرین ساخته حقیقت
 حال و حسن تردد محمد بهلول شیرانی بدرگاه معلی معروض داسب نمود و بیر
 از معروضه احبار نویسان صوبه نعرض اقدس رسید از پیشگاه خلایق و جهانانی
 محمد سیرانی ناصافه منصب و تفصالت بیکران شاهدشاهی و فوجداری ایدر
 سرراری یاب و همدران آوان از روی درد پروانگی ممبر قاصی القصات قاصی
 شیخ الاسلام معروض مقدس معلی گشته که سوداگران اسپانرا از بیرون آورده می
 فرسدد و متصدیان نخاس از خریداران که اسپان را برای داع نوکری خرید می
 نمایند چیری نمی گیرند و از کسانیکه بواسطه تکارت یا امری دیگر انتیاع می

امدن بهیم سنگه ولد رانا و تاخت نمودن قصبه
 بیسلنگر و بدنگر و معاودت نمودن او و مسلط
 گشتن راجه ایدر بمکان خویش و کشته
 شدن او و مسخرگشتن ایدر بسعی
 محمد بهلول شیرانی

همدران آوان که امواج قاهره به تدبیه و تادیب راجپوتان حصوماً نتعاقب رانا
 که از تسلط و صولت بندهای نادرشاهی مسکن خود را گذاشته سیماب وار در
 یکجا استقامت نمی گزید و حصرت قدر و قدرت زوری چند در چیتور متوقف
 شدند بهیم سنگه پسر خود را با از غایب خوف و هراس نا جمعی کثیر از
 تنگنای کوهها برآمده در ملک گجرات آواره گشته از کوته اندیشی قصه بدنگر
 و بیسلنگر را با چند دیهات دیگر تاخته دعارت برده رف رمیددار ایدر که آواره
 می گشت فاسد کرده جمعی از راجپوتان و افعه طلب فراهم آورده قلعه ایدر را
 متصرف گشت از رانی بعضی که از بیابان خود سماع داشتند شنیده سد
 و العهده علی الرازی اگرچه بین العوام بیز مشهور است که بعد تصرف رمیددار
 ایدر محمد امین خان محمد بهلول شیرانی را که از کومکیان صونه بود به حبس
 احراج رمیددار مقرر نموده مدعی نصیغه مساعده داد محمد بهلول که حوهر
 داتی و سپاهی نالغس بود جمعی از حویشان و همقومان اعتمادی خود و غیره
 جوانان کار آمدنی را سرانجام اسب و اسلحه نموده و برخی را که تدارک
 اسب برای شان نتواند سد سواری بهل کرایه برداشته روانه ایدر شد چون بقصه
 پراتیج رسید گروهی از قضاتیان آنها را که واقف کار آن صلح بودند بوکر نموده
 روانه پیس گردید رمیددار ایدر باستماع رسیدن موج نان استعداد از راه عرور و پندار
 راع بخوت در کاج دماغس آسیانه داس باسطهار متاب قلعه که برکوه
 امع سده - - - بهاده بخود کامی بسبب که ناگاه محمد بهلول ایلغار

تارکش معروف بقوم سریمال که ابتدای کارخانه رواج نادره در احمد آباد
 بی شرکت عیبری کار می کردند و احدی را دران کسب راه نمی دادند
 چون این معنی بعرض اقدس رسید حکم جهان مطاع عالم مطیع بعرفاد
 پیوس که مدع کسب سرعاً حایر بیسب فرق برطرف سارند و همدران سال
 حکم اقدس بدیوان صوبه ورود فرمود که برگده بیسلنگر مضاف صوبه گجرات
 به رسول نگر موسوم ناسد و داخل نسخه دوانی بروفق یرلیع والا به رسول نگر
 موسوم دارند و همدریں ایام محمد مقیم چیلہ عطرکش از حضور پرنور بکھپ
 استعمال عطرگلاب باغات نادرشاهی مقرر شده آمد و در سال هزار و هشتاد
 و نه حسب الحکم اقدس بنام دیوان صوبه شرف صدور یافت که دردیولا حکم
 جهان مطاع عالم مطیع بریب صدور پیوس که چون تعزیر بالمال سرعاً
 حایر بیسب بدیوانین و امضای محال حاصه شریعه بوسنه شود که از آیدده
 هرکس و از عاملان و رمیدداران و دیگر سکه آن محال مصدر بقصر سود او را
 در حوز کردار بکدس و عزل خدمت و احراج و امثال آن به تهدیدات تنذیه
 نماید و تعزیر مال نکند و در سال هزار و نود چون دران هنگام نادرشاهزاده
 محمد اعظم ساه بهم دکن استعال داستند حکم اشرف اعلی دیوان صوبه
 ورود یافت که هر قدر حرانه که در احمد آباد موجود ناسد همراه جمعیت
 ناظم صوبه به سورت به فرستند که محمد بیگ متصدی آنکا که در همان
 ایام از تعیر عیاث الدین خان مقرر شده بود نا حرانه سورت حسب الطلب
 نادرشاهزاده بخجسته بنیاد اورنگ آباد ارسال خواهد داشت و بر حکم
 مقدس شرف صدور پیوس که اگر شخصی از مسلمین در بلاد و برگذات
 ودیعب حیات سپرد و از فرزندان و برادران و افرای او ناو ناسد قاضی
 آنکا بر سر آن متوفی رفته تحبیر و تکفین نماید وجه کفن از حرانه بید المال
 می داده باشند و همدریں سال محمد بیگ متصدی بدر سورت بخطاب
 کار طلب خان معتخر گشت *

احمد آباد و پٹن که در حاگیر ناظم صوبه بود بخالصه سربچه تعلی یافت بتاریخ
 پانزدهم شهر جمادی الثانی سال مذکور محمد شریف بخدمت دیوانی صوبه
 ار تعینر شیخ نظام الدین احمد مقرر شده نحمد آباد رسید و سرگرم امور متعلقه
 گردید و سیح مذکور به دیوانی صوبه مالوا معین گشت چون سائقا میر خان
 حسب الحکم اشرف اعلی بموجب التماس عمده الملک اسد خان در احمد
 آباد توقف ورزیده بود درینولا امرا یں عظام سفیع حرایم او سدید بدکان حصرت
 قدر قدرت از روی تعللات خسروانه بدستور سائق عطاء منصب و خطای سرفراز
 فرموده فرمان مرحمت عنوان طلب سرف صدور یافت محمد امین خان بدادر
 بدروسب صوبه و احد پیس کش بر آمده بصوب متمردان کاکریچ معموله سرکار
 پش رفته تا چهار ماه به تدبیه و تادیب آنکا پرداخت چون معروض نارگاه معدلب
 پناه شده بود که بصوبه احمد آباد چودھریاں و معدمل پریگات مواضعات در
 احازہ خودھا میگیرد و انواع تعدی و ستم نکال رعایا عاید می گردد حکم جهان
 مطاع بنام دیوان صوبه صادر شد که در حاله و تیولدازان صوبه احدی عمل
 احازہ داری نکند و ار رعایا ریاده طلبی و انواع ملهه نگیرد به سید اعظم امین
 پرگنه دهولقه و غیره امنای محکلات را بر مضمون این یزایع مطلع گردانند که
 موافق آن بعمل آرند چون دران هنگام رایات عالیات بدادر استیصال راحپوتان در
 دار الخیر احمیرافامب داسب عمده الملک بموجب فرمان طلب نالشکر
 آراسته و افواج شایسته بدصور ستافته در عرصه یارده روز سعادت آستان نوس
 حاصل نمود حکم اقدس بدیوان صوبه سرف صدور پیوسب که یکصد و چهل
 و سه اسری و پنج لک روپیہ که لغایب پانزدهم محرم سنه ۱۰۸۸ هزار و هشتاد
 و هشت موحودات نعرص اقدس رسیده مصحوب محمد امین خان روانه درگاه
 سار او بعد حددی مشمول عواطف ناساھی و نوارشات شاهدساهی گشته
 رخصت اعطاف یافته بصوبه رسید و یک هزار و پانصد و هشتاد روپیہ بموجب
 بر آورد بدادر ترمیم مدرسه و مسجد و حمام و دار السعای ندا کرده سیف خان
 بدخواه کردید چون در محال دار الصرب احمد آباد جمعی ارگدار گران

صدر یاف و عمدة الملك فرمان شد که پیاده‌ها همراه محمد شریف فاسی
 و محتسب بلدة بجبه احرای احکام شرعی مقرر نماید و چون تعرض اقدس
 اعلی رسیده که در حاصل پارچه و غیره نابت محال سایر بلدة احمد آباد که داروعلی
 و امینی آن نه شیخ محی الدین تعلق دارد و دست نه سنوات ماضیه امسال
 اضافه آورده التماس دارد که پنجاه نفر پیاده برای اهتمام صنت محصول سایر
 تعیین شوند نه دیوان صونه حکم شد که مقرر دارد و همدرین آوان بموجب التماس
 ملا حسن گجراتی بیس و یک موضع اریکا پور و کڑی و پتن در تحت
 قصه بیسلنگر حکم شد از آن روز پرگده علحده گردید و مبلغ هصد و نود و دو
 روپیه بموجب بر آورد بجبه ترمیم مسجد بنا نموده هید خان واقعه بلدة
 از حرانه عامره صونه مرحمت گشت و دیر نادر تعمیر قلعه حونه گده که
 شکست و ریخت بهمرسیاییده بود از روی وقایع آنجا که معروض اقدس گردید
 فرمان روپ همدران آوان متصدی گری بندر گهندایب و فوحداری چوراسی
 و تهاه دهوان از تعیر برادر معر الملك محمد هاشم تعویض یاف و در سال هراز
 و هشتاد و پنج وکیل سردار خان فوحدار و تیولدار سورتهه تعرض رسانید که محال
 سایر از تیولداران حاله شریف متعلق گردیده در باب دادن عوض آن دیوان
 صونه استادگی دارد حکم شد که در عوض محصول ابواب نقدی مملوکه اگر
 بوده باشد تحکوه دهد و در سال هراز و هشتاد و هفت سرای و مسجد واقعه
 دو حد مبلغ هفتاد و شش هراز و سه صد روپیه بر آورده سده بود سرکاری محمد
 بیگ داروعه صورت تمامی پذیرم و بموجب حکم اقدس زمین حاله که در
 حوالی مسجدیکه نکای نتخانه سنی داس شده برای مسکن عربی مسلمین
 مرحمت گشت و سید ناقر بمص احتساب بلدة احمد آباد سروراری یاف
 و بیس و پنج روپیه در ماهیه از حیرات لنگر و شاندره روپیه علوفه شش نفر
 پیاده از حرانه عامره بلدة تحکوه معین شد و چون حصار شهر پیاده بلدة و بعضی
 عمارات دولتنخانه واقعه قلعه بهدر شکست و ریخت داس بموجب بر آورد در
 هراز و هصد روپیه عطا گردید که دیوان صونه از حرانه بدهد و محال سایر بلدة

هراز و سه صد سوار بلا سرت و مشروط معتنصر بود نهوحداری اعظم آباد معموله کپر
 پنج و معمور آباد مضاف پرگنه بهیل و تهاه اسلام آباد عرف پونا دره معموله
 تهاهه می پرداختند و محمد جعفر ولد علی علی بیگ که پانصدی دات
 و چهار صد سوار بر آوردی داشت نهوحداری حرکال معموله پرگنه سرنال و تهاه
 کهوروار معموله پرگنه نزدیک از تعیر دریا و عدد اللطیف برادر معزالملک پانصدی دات
 دو صد و پنجاه سوار متصدی بدر کهدایب و سید کمال ولد سید کامل چهار صدی
 دات و چهار صد سوار بلا سرت و مشروط فوحدار و حاگیر دار پرانتی و اسلام آباد
 عرف شاه دره و بیسلنگر و تهاه داری کرود و چلو دره ناسه وار لوه و محمد مطهر
 ولد سیرانی منصب چهار صدی دات و چهار صد سوار بلا سرت و مشروط
 فوحدار پرگنه کتری وعیره محمد منار ولد شیرانی ده تهاه داری الوریه معموله
 پرگنه کتری امتیار یافتند و فوحداری پالی پور که از تعیر کمال حالوری محمد فتح
 مقرر شده بود درین ولا از تعیر او نکمال حالوری که چهار صدی دات سه صد
 و پنجاه سوار منصب داشت بدستور سابق بحال گشت چون قلعه اعظم آباد
 مرمت طلب شده بود هشت هزار و دو صد و پنجاه روپیه بر آورده تعمیر آن
 مقرر گشت بموجب حکم اودس مبلغ مذکور از خزانة عامرة مرحمت شد و همدرین
 سال نعره اسرف اعلی رسید که عاملان محال حالهه شریعه و حاگیرداران
 بجهت طلب وجهه ناکی سنوات مراحم احوال رعایا می شوند و حالانکه فریقی
 که در رعایا بر دمه آنها است اکثری از آنها در گذشته اند و طایفه فراری اند
 و حروری که مانند بی نصاعب و نادار و قادر بر ادای آن نیستند هرچه فرمان
 رود حکم جهان مطاع عالم مطیع نعره ناد پیوس که وجهه ناکی سنوات در
 پرگنات حالهه و محال حاگیر داران برعایای مالکدار معاف و مرفوع القلم
 شداسد و اصلا بعلب طلب آن متعرض آن حماه نگردد و انچه از سال گذشته
 بر دمه رعایا نامی مانده باشد هرکس از آنها حاضر باشد و تواند از عهده نامی بر
 آید بار حواسب نموده از نامی دار فوتی و فراری برای آبادی طلب نماید
 و متعرض حال او نشود درین باب حسب الحکم معلی بنام دیوان صونه سرف

صوبه داري عمدة الملک محمد امين

خان و ديوانی شيخ نظام الدين

احمد و محمد شريف

و عبد اللطيف

بعد رويداد واقعه راء کابل که محمد امين خان ار افعان شکست خورده به
پيشاور و معادت نموده آمد و بعرض اقدس رسيد حکم معلى شرف صدر يافت
که بصوداری صوبه احمد آباد ار تعير مهاراجه حسرت سنگه ستاند به مهاراجه
يرليع روت که بعد ار رسيدن او نادراک تقميل عتده ملک رتده عارم حضور سود
چندانچه عمدة الملک که بمص سش هراري دات و پنج هزار سوار دو اسپه و سه
اسپه سرراري داسب متوجه صوبه گجرات شد و بعد طی مراحل و قطع مدارل
تاريخ دواردهم شهر حمادي الثانی سال هزار و هشتاد و سه بموضع کالی سه
کروهی بلده رسيد و نا مهاراجه که نعم روانگی بيرون آمده در آنجا فرود آمده بود
ملاقات نموده داخل احمدآباد سد شيخ نظام الدين احمد ديوان صوبه و مير
بهاء الدين خان نخسي واقعه نگار رفته ملاقات نمودند و در سرکار پشن و بيرمگام که
در مشروط صوبه حاگير بود و فوجداران و عمال تعيين نموده فرستاده در آتوق
نعصی فوجداران و تيولداران در صوبه ار سانس مثل سيد حسن خان ولد دليز خان
که بمص هزار و پانصدي دات و هزار و پانصد سوار دو اسپه و سه اسپه سرراري
داسب بفوجداری ايتدر و اندياليه معموله پرگنه بهين و سيد هاشم ولد
سيد حسن خان نه تهانه داري نانکهاير معموله بيکاپور و سيد محمود خان
ولد سيد حسن خان بمص نه صدي دات هشتصد سوار در اسپه نلا شرط
و مشروط بفوجداری بزده و قبهوی و نادوت و بيلپار معموله پتلان که در صونداری
بهادر خان احداث يافته بود و تهانه کاحنه معموله بندر کهنايب که در عمل
مهانب خان مقرر شده بود و شاه وردی بيگ که بمص هفتصدي دات و تدر

میبورهایی که بحکمت انلاع احکام قدسی می ناسد تاکید آکید نمایند که آینده
 مرتکب چنین امر نشود و چون در آن ایام پرگنه موزی در حاله سزیه والا
 مقرر بود در باب انرونی و آنانی و معموزی آنکا ندان دیوان صونه حکم شد و سائق
 ترین در عوض روزیانه وعیره ندان رائج گشتن پل سیاه عالمگیری ده پانزده حکم
 رسیده بود درینولا حکم شد که پل سیاه عالمگیری موافق برج زور تذخواه می
 داده ناسد و محال پوز ددر تابع سرکار سوزنیه که متعلق بخالصه سزیه بود
 و زمیندار آنکا بشرط نوکری و محافظت ددر چهار حصه می یافت برای سد
 مكدد از دیوان صونه استدعا نمود و دیوان بعد معروض قدسی سد کرده داد
 چون محال سایر صونه که در تذخواه تیواداران صونه گکرات تذخواه بود بعد آن
 بخالصه والا متعلق گردیده و در باب ده گزینی ابواب ممدوعه مومل عالیشان صادر
 گشته چنانچه نقل آن مرفوم شده و در بعضی محال که در تیول ناظم وعیره مقرر
 بود بحکمت نقصان ابواب ممدوعه التملس تذخواه نمودند درینولا وکیل عمده
 راحهه مهاراحه در حضور انور مچلکا بوسته داد که در محال حاگیر مهاراحه ابواب
 ممدوعه بگیرد و محصول احساس را سوای مسلمین از همدوم موافق صابطه می
 گرفته ناسد و عوض نقصان ابواب ممدوعه التماس تذخواه نکند لهذا حکم معلی
 ندان دیوان صونه رسید که مراحمب بمحال حاگیر مهاراحه نکند از آنکا که حکم
 علی العموم اشرف اقدس ندان دیواییان ممالک مکروسه صادر گشته بود که
 اراضی و وظیعه و مدد معاش و روزیانه مرفه همدوم سرکار والا صط سود چون موصع
 را مولری من اعمال پرگنه پتلاد در وجهه انعام بر سا وحتن چاربان بموجب فرمان
 عالیشان نادرشاه عفران پناه حلد آرامگاه علیین مکانی بشرط محافظت و حذراری
 راه و رفع فساد متمردان آن نواحی مقرر است صط شده بود فریب در صد کس
 از ان جماعه برد مهاراحه آمده اظهار احوال خودها نمودند و چون از عرصداش
 مهاراحه بعرض اقدس رسید بدستور سائق در وجهه انعام آنها بشرط مذکور مرحمت
 گشت و همدرین سال فرمان طلب مهاراحه صادر گشت و صونه نعمة الملك
 محمد امین خان مقرر شد *

که خشک شده بعضی ها محصول می‌گرفتند - حاصل عبور گذرها که از بیوپاریان
 و مترد دین بصیغه ملاحی و غیره در سرکار می‌گرفتند - ریاده از احوره ملاحان باداره
 حاصل سرکار والا می گرفتند - سالیانه و فصلانه و ماهانه و جمعگی و زوریانه
 و زمستانی و عیدی و دستار شماری و سر شماری و خانه شماری که بمکتوبه
 مسلمین معاف از حدود می گرفتند - کاه چرائی از بکارها و دیگر مردم
 می‌گرفتند - حاصل ته باراری - حاصلیکه هنگام چپایه نمودن بر پارچه و دست
 کلان می‌گرفتند - منلعی که کراه آهلی دران شکر می پرد اما حاصل شکر تری
 موافق صافه مقرر نگیرد و حاصل سنگ وزن هنگام مهر نمودن بر سنگ وزن
 یا آهلی و غیره می گرفتند - حاصل خرید و فروش زمین مقومی بیع حوبلی
 ها که در سرکار می گرفتند - حاصل حوالیگر و روعدگران دیگر بعلت ملاحظه بهل
 و دولی مردم و دیگر ابواب مراحم بسوند - ملاحظه دولی و بهل و کجاوه و غیره
 نائب سواری عیال و اطعال مردم و سریطه و صندوق و گهره که بواسطه احد حاصل
 تداکو و غیره را می نمودند - دادن عله و انده ناعات قلیل و کثیر و دیگر احداس
 بطرح بیوپاریان و اهل حروه و رعایا - خرید علالت و غیره از برج ریاده و فروختن آن
 از برج کمتر - از نداد و عصار و غیره که از حای آمده دوکان نوکند بعضی حکام
 و چودهریان می گرفتند - پیشکشی که عمال نو از عله فروشان و غیره از بعضی مکان
 در بعضی ها از بکارها و غیره می گرفتند - حرمانه - سکرانه - فروعیات دهریچه
 تولدانه نکاحانه چوتنهائی فرص و مال مسروق و غیره حکام بعد دهانیدن مال
 نارباب حقوق می گرفتند - بیهیت بکارها - رسوم دندیه ها از چونگی و غیره
 داروئانه تراو کشی بعضی ها دهرن و دندی داری می گویند دستور مهترائی
 مددوی سبری و غیره و نقصان فرمایش میوه و غیره رسوم کوتوالی - چونگی
 گوش در چوتره کوتوالی می گرفتند - مقرری که از ارباب مدد معاش می
 گرفتند انتهی چون تعرض اقدس رسیده بود که میورهای داک چوکی از صادر
 و وارد مردم مواضع سر راه و دواخی آن احد و حر می نمایند و بر مترد دین
 تعدی میکنند حکم اقدس بنام دیوانیان ممالک محروسه شرف صدور یافت که

ایست که رونه مال دیوپاریان که ناسلام نگر میروند در مندری آتجا منظور داشته
 علت محصول مراحم می شود همدان ایام سردار حان نه یوحذاری و تیولداری
 سرکار سورتیه سرورای یاف و در شهر حمادی الاول سال مذکور شیخ نظام الدین
 احمد بدیوانی صوبه مقرر گشت و در سنه ۱۰۸۳ هزار و هشتاد و سه فرمان راف
 عدوان در باب معافی ابواب ممنوعه بنام دیوان صوبه شرف و رود یاف چنانچه
 نقل آن مرفوم می گردد *

نقل فرمان عالیشان در باب معافی ابواب ممنوعه

از فرار بتاریخ بیست و دوم سهر محرم الحرام سنه ۱۶ شانزدهم حلوس
 میمنت مانوس تحریر یاف آنکه کفایت سعار نظام الدین احمد بمرحم
 نادرشاهی امیدوار بوده بداند که حکم جهان مطاع لایم الانقیاد و الاتناع صادر می
 شود که بعد از ورود این فرمان عالیشان سعادت عدوان مقرر سازند که حاگیر داران
 محال مضاف صوبه گجرات محصول احناس را از هلود بدستوریکه در سنه
 بیستم نادرشاه عفران پناه حلد آرام گاه علیین مکان شاه جهان نادرشاه جعل الحک
 مثواه میگویند نگیرند و بمسلمین همه حب معاف شناسند و علت ابواب
 ممنوعه درگاه والا که تفصیل آن در ضمن رسم یافته مراحم احدی نبود اول
 راهداری که سانی حاگیرداران از دیوپاریان و بحارها که متاع خود را برای سودا
 بحائی می بردند مصلعی سرعانه و شتر و گاو در اثناء راه می گرفتند نگیرند
 دیگر حاصل وعیره که ابواب ممنوعه بازگاه حاه و حلال است مطلقاً نگیرند باب
 ماهی که ماهی گیران شکار دموده آورده نعروشد و باب ترکاری که مراغان از
 راعب خود آورده نعروشد از گاه و حس و همیه که از جنگل آورده نعروشد
 و برگ دهاکه و پالیه و پوست بدول وعیره که از جنگل آورده نعروشد - از شیر
 و حشرات و حاصل فصائی و هنگام تسلیع گاو و بر وعیره می گرفتند - و از ساردها
 که روز شادی بخانه مردم می روند مصلع ناریاب می سد در گذرهای دریا که

شهر ربيع الثانی سال پادشاه حاکم معلی بنام شمس الدین دیوان سرکار سورتیه و اسلام نگر شرف صدور یافت که مواضع را نگاهدار او مقرر نمایند (مختصی نماید که زمیندار توانگر در عهد حضرت عرش آشیانی در هنگامیکه راحه تو درمل بنابر بندوبست درین صوبه آمد زمیندار مذکور در ریه شیر خان گجراتی راحه تو درمل را دید خان مذکور ظاهر صاحب که در وقت سلطان مظفر گجراتی چهار صد دیهات در و بس و در چهار هزار فرسات چهارم حصه زمینداری تعلق داشت و نام جمعیت پنج هزار سوار و چهار هزار پیاده در صوبه بکسور سلطان مذکور حاضر می ماند لهذا راحه منصب چهار هزار دات و چهار هزار سوار تحویل نموده زمینداری توانگر⁺ را ناکل بر و مسلم داشته مبلغ سه لک محمودی و یک صد راس اسب پیشکش گرفت لعیب صوبداری نادر شاه راده محمد مراد بخش بهمان نمط در پیش ناظم راجوع و نوکری نکامی آورد) و تا در صوبداری مهتاب خان و فوجداری قطب الدین خان چنانچه در ضمن صوبداری مذکور سمب گذارش یافته زمیندار کشته شد و ملک تصرف اولیای دولت فاهره در آمد در پیولا بموجب التماس مهاراحه چنانچه مرسوم شد مقرر گردید و تاحین ارتحال حضرت حلد مکان سرکار اسلام نگر نگاهدار امرایان متعینه صوبه احمد آباد بخواه می شد و حام زمیندار در موضع کهدالیه اقامت داشته تقدیم مهتاب نادرشاهی خدمت می نمود و فوجدار و تیولدار و داروغه مدبری و تحویلدار در اسلام نگر قایم بوده موافق صايطه ناهد محصول می پرداختند بعد ارتحال آنحضرت حام اسلام نگر را متصرف شده و حصار محکم بنا نهاده و مروارید که در ساحل دریای شور که قریب بدانجا است ساقی بنابر خوف که منادا طمع در ملکش نماید بر نمی آورد اکثرون آنکه میخواهد عوامان را فرستاده بکعبه مصارف خود بر می آورد لیکن مروارید توانگری اگرچه یک گونه در آب و رنگ ترجیح دارد اما پایدار نیست همینکه چندی گذشت بهار لوتش متعیر میگردد و بنابر آن کم بها است و بندهای نادرشاهی را دحلی نیست مگر ناظم صوبه که فوجکشی نماید بعنوان پیش کش تا چه قسم روز داشته باشد میگیرد از صايطه سابق بالعلل آنچه مانده

دیدن او نبود و همدرین سال تماچی خویش حام زمییدار هالار که سابق وطب الدین خان او را احراج نموده توانگرا تصرف اولیای دولت قاهره در آورده و از پیشگاه حاکم نه اسلام نگر موسوم گشته و دیوان و فوجدار و داروغه ممدوی صط محصول صد پنج آنکا از حضور علحده مقرر بودند درینولا برد مہاراجہ بدار چشم داشت قوم راجپوت آنکا آورده از افعال نکوہیدہ نادم و پسیمان گسته و تعہد نامہ سپرد کہ ہموارہ بر حادہ دولت خواہی و بددگی درگاہ آسمان حاہ راسخ و نائب باشد و استدعا نمود کہ از پیشگاه والا خدمت ممدونست ولایت اسلام نگر و محاکمات و محاکمات طرق و سوارع آنجا ناو مقرر گردد و منصبی کہ سابق دایر خان در هنگام فوجداری خویش بدو و برادرانش تحویر نموده بود عدایب شود و پسر حوردهش بیر منصب سروراری یابد و داع و تصحیکہ تا بیدان معاف گردد و بیست و پنج موضع مطلق ولایت مسطور موطن بعضی راجپوتان قوم حاریکہ کہ ہمراہ او باشند بطریق انعام مرحمت گردد ولایت مذکور را نظم و نسق پسندیدہ می نمایم چون تماچی از فرقه راجپوت حاریکہ کہ درین فریق عمدہ میگویند بودہ مہاراجہ التماس او را بدریغہ عمدۃ الملک اسد خان بموضع عرص رساید درجہ پذیرائی یافتہ فلم عفو بر خریدہ اعمال نکوہیدہ کشیدہ شد و خدمت صط و ردط اسلام نگر ناو مقرر گردید و او بمنصب ہراری ہفتصد سوار و پھول نہ منصب سہ صدی یکصد و پنجاہ سوار و حسا دو صد و پنجاہی یکصد و پنجاہ سوار و مہرامن دو صدی یکصد سوار سروراری یافتند و لاگھا پسر کلان او کہ در رگاہ سعادت بود منصب دو صدی شصت سوار بلندی یافتہ برد پدرش رخصت شد وزن مل پسر حوردهش منصب یکصد و پنجاہی پنجاہ سوار توارش نائب و تصحیکہ تا بیدان او و پسران و برادرانش معاف و بیست و پنج موضع نادعام مقرر گردید و حکم شد کہ در امور دینیہ و مراسم شرعیہ کہ دران ناحیہ ترویج یافتہ نہیچ وجہہ فتور راہ ندهد و از حلاف آئین بددگی درگاہ والا محترور و بر کنار بودہ در صوبہ احمد آباد و جمعیت یک ہزار سوار و همان قدر پیادہ ہمراہی داطم صوبہ بتقدیم خدمات ناساھی سر گرم باشد درین باب فرمان عالیخان تحریر ۱۴

نماید اگر بی تقصیر اسب در چنوتره نگاه دارند و سردهد و اگر کسی را نوبی
مراعه شرعی ناسد نگوید که عدالت رجوع نماید و اگر با او معامله مالی
حاصله شریعه نباشد یا داخل دوعات سابقه نباشد صوبه دار طاهر ساخته موافق
تکویر مومی الیه سدد گرفته عمل آرد و اگر فاضی کسی را بفرستد دستخط
قاضی برای دستاویز خود گرفته محبوس سازد و اگر فاضی مدتی معین نموده
ناسد بعد انقضای آن پیش متصدیان عدالت بفرستد که بگذارند والا نه هر روز
آنجا بفرستد که معامله را باستعمال فیصل نماید انتهى پوشیده نماند که در
نقل فرمان بنابر کهنگی و کرم زدگی اکثر عذرات نابود گشته و در کتاب
تصحیف و افعه شده بقدر مقدور تصحیح کرده مندرج صاحب *

نقل حسب الحکم بنام دیوان صوبه

وزارت پناه کفایت دستگاه حواحه محمد هاشم محفوظ باشد چون معروض
اقدس گشت که در صوبه احمد آباد جمعی که به تقریبات نقید درمیابند
متصدیان آنجا در تحقیق معاملات آن حماه تا حیر می نمایند نه قطع و فصل
می رسانند تا بیگناه از فید نکات یابد و محرم رسد بنابر آن فرمان
عالیشان و صا حریان قدر تو امان بنام متصدیان مهات صوبه مرور شرف صدور یافت که
در بازه حماه مذکور بموجب دفعاتی که در تمثال ترفیم یافته عمل نمایند تا هیچ
کس بيموجب در قند نباشد و بر احدی ستم و تعدی درود می ناید که آن
وزارت پناه باستصواب ناظم صوبه هر باب مطابق نقل فرمان والا شان عمل آرد
و پیوسته حقایق را می نوشته باشند درین باب تاکید داند و چون میر حان که
از امرای عظیم الشان بود بنابر بعضی امور در پایه اعتراضی آمده از مدصب بر
طرف و حمیع اسباب امارت و سروری از فیلان و اسپان و احسام و عام و نقاره در
سرکار والا صط سده حکم رفتن حرمین الشریعین صدور یافته بود هنگامیکه در نواح
حالوز رسید بموجب عرص عمده الملک اسد خان حکم معلی شرف عذر
پیوست که در احمد آباد اقامت نگردد و احدی از مدصداران متعینه صوبه برای

از و بموقع آمده باشد سیاست کدند دست و پنجم فاسقی که در حادۀ مردم
 بحکم فساد در آید بر تقدیر بدوت تعزیر بلیع نموده مخدوس سازد تا خاطر جمع
 شود که بار مرتکب این امر بخواهد دست و سوم شخصی که بیش حاکم
 سعایب مردم بداحق نموده اتلاف اموال نماید بر تقدیر بدوت اگر آن فعل پیسد
 او باشد او را سیاست کدند والا تعزیر نموده در جنس دارد تا اثر توبه ظاهر
 شود و مال کسی که تلف نموده باشد بر تقدیر بدوت سرعی تاوان آنرا باز بدهاند
دست و هفتم دمی یا دمیۀ اگر مسلم یا مسلمۀ را بددگی بگیرد یا دمی مسلمۀ
 را یا مسلم دمیۀ غیر کتابیۀ را بروحیبت نگاه دارد پیش فامی راجع سازد که
 موافق شریعت عرا به عمل آرد دست و هشتم اعلامیان و راییان و لوطیان
 و شازبان حمر و سایر مسکرات و مرتدان و سرتانان از حکم داده و علام که از حادۀ
 حاوند بر آمده باشد و مدیودان و مهاجنان سریع عرا راجع نموده مطابق حکم
 فامی بعمل آرد دست و نهم قاتلانی که قتل آنها به ثبوت شرعی نرسد و عریاً
 نزدیک به یقین باشد مخدوس ساخته حقیقت را بدرگاه علی معروض دارند سی
 ام اگر شخصی طفل کسی را حواحه سرا نکند بعد ثبوت او را تعزیر نموده مخدوس
 سازد تا حصول توبه و انابت او ظاهر گردد اگر در بدصورت ولی طفل دعوی داشته
 باشد نقاضی راجع سازد سی و یکم رئیس متدعان که داعی مردم بسوی بدعب
 باشد و از دعوت او طی انتشار بدعت سود بعد از ثبوت سیاست نکند سی و دوم
مخدوسانی که فوجدران و غیرهم برد سوددار بفرستند صوبه دار بمکرد وصول آنها
 بتعید تمام بر احوال هریکی مطلع شده اگر معاملت مالی حالصه شریعه باشد
 آنها را بمتصدیان انواب المال سپرده تا کاید بلیع نماید که معامله را برومی منقطع
 نمایند والا هر دفع از دعوات مرفومه که داخل باشد مطابق آن عمل آرد و در هر
 ماه یک مرندۀ بحقیقت مخدوسان کچهریها و چنوترة کوتوال و غیرهم را رسیده هرکرا
 بی تعصیر داند سر دهد والا متصدیان را تا کاید و قدغن نماید معامله را بسرعت
 قطع نمایند سی و سوم شخصی را که متصدیان نچنوترة کوتوال بفرستند یا
 مدعی بدارد و یا مردم کوتوال گرفته بیاورد کوتوال بالمواجهه از گناه آن تعفیش

هفتدهم شخصی که تعلیس کیمیا گری مال مردم می گرفته باشد بعد ثبوت او را تعرییر نموده تا زمانی در فید دارد که اثر توبه طاهر شود و مال کسی را که نه تعلیس مدبور گرفته باشد بعد ثبوت شرعی بمالکش بدهاند اگر حاضر باشد و اگر حاضر نباشد در بیب المال نگاه دارد هفدهم اگر شخصی کسی را تعرییر بر سر بخوراند و او نمیرد بعد ثبوت او را تعرییر نموده محکوس سازد تا اثر توبه طاهر شود نوزدهم شخصی که رن یا صبی یا صبیبه کسی را بخداع و فریب برد بعد ثبوت او را محکوس سازد تا مدتی که رن سوهو او و طفل بولی تسلیم نماید یا در حدس نمیرد و اگر معلوم شود که آن رن یا صبی یا صبیبه مرده است او را اسد تعرییر نموده حاص نماید یا تسهیر و احراج کند و بیز دلاله که رن و دختر کسی را بد راه ساخته برای فعل و بیج بخانه مردم می برد بر تقدیر ثبوت او را تعرییر نماید و محکوس سازد تا اثر توبه طاهر شود بیستم قمار بار را بعد از تغتیس و ثبوت تعرییر نماید و اگر این فعل را پیشه گرفته باشد تعرییر نموده محکوس سازد تا اثر توبه طاهر گردد و اگر بار مرتکب آن فعل شود حدس موند نماید و مالی را که نه قمار بازی گرفته باشد بعد ثبوت شرعی بمالکش بدهاند اگر حاضر باشد والا در بیب المال نگاه دارد سب و یکم کسی که در شهر اسلام یا در فریغ یک مرتبه مرتکب حمر و روشی شود بر تقدیر ثبوت بصرف شدید نماید و اگر مکرر مرتکب این فعل شود و ازان ممتنع نگردد تعرییر نموده در حدس نگهدارد تا اثر توبه طاهر گردد سب و دوم کسی که حمرکش را نوکر گرفته حمر کسیده می فروخته باشد بر تقدیر ثبوت تعرییر بصرف و حدس نموده تادیب سازد و اگر رو شناس نباشد والا حقیقت آنرا بدرگاه والا بدویسد و حمرکش را تنبیه و تادیب نماید سب و سوم بایع نیک و نوره و امثال آنرا بر تقدیر ثبوت تعرییر نماید و اگر آن فعل پیشه ساخته باشد تعرییر نموده محکوس سازد تا اثر توبه طاهر شود سب و چهارم اگر شخصی کسی را در آب عرق کرده یا در چاه افکنده یا از بالای نام انداخته کشته باشد و ثبوت شرعی برسد او را تعرییر نموده محکوس سازد و دیته معمول که شرعاً لازم آید بدهاند و اگر این فعل زیاده بر یکبار

اوقات مرتکب این فعل می شود حدس نماید تا اثر توبه طاهر گردد و اگر شخصی با او دعوی سرقه و مانند آن داشته نقاضی رجوع نماید دوازدهم معسدا اینکه بخانه‌های مردم آتش زده در از لحام عوام فرصت یافته مال می گیرند یا دهنوره یا دنگ یا حورنوا یا مانند آن بخورد مردم داده بیهوش ساخته مال آنها می برند بعد از ثبوت آنها را اشد تعزیر نموده محکوس سازند تا اثر توبه طاهر گردد و اگر دو سه مرتبه نه سب این فعل گرفتار آمده و بعد ظهور علامت توبه خلاص یافته بار مرتکب این افعال شود آنها را سیاس نکند و درین باب اموال اگر کسی مدعی باشد نقاضی راجع سازند و بعد از ثبوت شرعی تاوان مال محرق و مال ماحود را باریات حقوق بدهانند سیزدهم اگر گروهی ناعی شده در تهیه اسباب حدگ و استعداد آن باشند و هدور حای گرفته مستعد حدگ شده باشند آنها را گرفته تا ظهور اثر توبه محکوس سازند و اگر حای گرفته مستعد حدگ شده باشد بآنها مقابله نموده مستاصل سازند و مجروح و منهرم آنها را نه کشند ما دام که در آنها تعرق راه بیافته و بعد از تعرق دسب از صریح و منهرم آنها باز دارند و کسی که از آنها نقید آید اگر حماغه آنها متعرق شده باشد نکشد یا محکوس سازند و هرچه از اموال و امتعه آنها بدسب آید بعد از رد اماب آنها ازین فعل و حمعیت خاطر بآنها پس دهد - چهاردهم کسی که زر فلز سازد و بعد ثبوت در مرتبه نخستین تعزیر و تهدید نموده خلاص نماید و اگر فلز ساری پیشه او باشد بعد ثبوت شرعی او را تعزیر نموده حدس کند تا اثر توبه طاهر شود و اگر بار مرتکب این کار گردد و بار بیامد حدس موند نماید پانزدهم شخصی که زر فلز از فلز ساران خریدار نحای زر سرقه می فروخته باشد بر تقدیر ثبوت تعزیر نماید و اگر نه تعزیر بار بیاید حدس کند تا اثر توبه طاهر گردد شانزدهم شخصی که زر فلز پیش او طاهر سود بعد از تقیتش احوال بطور پیودد که نه قلب سار اسب و نه فلز فروش زر فلز شکسته او را رها کند و اگر بعد از تحقیق ظن غالب شود که مرتکب قلب ساری یا قلب فروشی میکرد او را تعزیر نموده خلاص نماید

بقطع ید سیاست نمایند هرچه غالب رای ناظم صوبه تقاضا کند باتفاق متصدیان عدالت بعمل آید و اگر مرتبه ثانی ندین فعل اقدام نموده گرفتار آید اسد تعزیر نماید و اگر باز مرتکب آن فعل شود بعد ثبوت حدس مؤید گردد و مال پیش قاضی بفرستند که مطابق حکم شرع شریف بود نه عمل آرد سسم شخصی که قطع طریق پیش قاضی ثبوت شرعی برسد نه اقرار یابیده شرایط امانت حد قاضی در حضور حدود اجرای حد نماید، هر قسم حدیرا که گناه او را اقتضا کند و اگر گناه او موجب قتل یا حد دیگر نباشد و رای ناظم صوبه و متصدیان عدالت اقتضای قتل او نکندد او را سیاست نه کند به تمام اگر دردی گرفتار آید و مال دردی برد کسی نشان دهد و آن مال پیش او ظاهر شود و بعد تحقیق ثبوت برسد که او درد اسرار است اگر دو میں فعل را یک مرتبه کرده باشد تعزیر نمایند و اگر فعل اوسب تعزیر نموده در حدس کند تا اثرتوبه ظاهر شود اگر نه تعزیر و حدس مقرر نگردد و باز مرتکب آن فعل شود او را حدس مؤید نمایند و مال را بعد از ثبوت شرعی بمالکس بدهاند اگر حاضر باشد والا در بیاب المال نگاه دارند و در صورتیکه داند آن مال نداشته از درد خریدده باشد او را خلاص نمایند و اگر مدعی آن مال را ثابت کند بوی بدهند والا آن مال رمی الدرد گذارند هشتم معسدان مقرری که بطریق ذاکه برحانهای مردم ریوند و سرر مالی و حتی مردم میسرانند بعد ثبوت آنها را سیاست رسانند بهم کراسیه‌ها و رمیددار که معسد و متمرد مقرری باشند و در کشتن چنین معسدان دفع عام ناسد بر تقدیر ثبوت آنها را سیاست کنند دهم حدامی که حلق او ثبوت برسد او را تعزیر نموده در حدس دارند تا اثرتوبه ظاهر گردد و اگر معتاد باین فعل ناسد و این معنی نه ثبوت شرعی برسد و یا مشهور میان مردم و معلوم ناظم صوبه ناسد و یا آزار حقایق و متاع مردم برد او ظاهر گردد ناظم صوبه و متصدیان عدالت را طن غالب بصدر این فعل از وی حاصل سود او را سیاست نکندد یازدهم شخصی که متمهم سرور با طع طریق یا حلق یا قتل یا سرر مردم ناسد و گرفتار آید و با آزار و علامات طن غالب ناظم صوبه و متصدیان عدالت شود که او اکثر

بعدایب نادرشاهی امیدوار بوده دادند که درینولا معروض ناریانگان محفل فیض منزل گردید که در صوبه مذکور جمعی که تقویات بعید در می آید آنها در تحقیق معاملات آنجماعه تاحیر می نمایند و آنرا به قطع و فصل میبرسانند تا بیکباره ارفید نکات یابد و محرم سرا برسد از آنجا که شمگی همت حق شداس و تمامی دیک عدالت اساس مصروف بر آنست که جمهور حالیق که دایع و دایع ملک العالم ادد بر احدی میل وحیعی درود و هیچ کس بیحکاسات در قید نماید حکم جهان مطاع عالم مطیع شرف صدور می پیوردد که در ناره جماعه مسطروره بموجب دوعائیکه در ضمن این فرمان عالیشان رقم پذیرفته عمل می آورده باشند تا هیچ یکی بی موجب در فید نباشد و بر احدی ستم و تعدی واقع نشود درین باب تاکید دادند و در عهده سداستد و حلاف آنرا نار حواسب و نار پرس عظیم تصور کدند اول شخصی که بر او سرفه درد فامی نه دعوت شرعی برسد نه اقرار یانه بیده سراط اقامت حد نموده محکوس سازد تا اثر توبه دردی طاهر شود دویم اگر دردی در شهر انتشار یابد و در انوف دردی بدست آید بعد از ثبوت او را نکشد و بردار نکند شاید که یک مرتبه دردی کرده باشد سوم اگر شخصی یک مرتبه کم از نصاب یا بقدر نصاب نوحی که حد لازم بیاید دردی کند و نه دعوت شرعی برسد او را تعزیر نمایند و اگر مکرر این فعل از وی بموقع آید بعد از تعزیر در حدس نگاه دارد تا اثر توبه طاهر شود و اگر نه تعزیر و حدس مفرح نگیرد و نار مرتکب این فعل شود حدس موند نمایند یا سیاسیاس بقتل رسانند و مال را بعد از ثبوت شرعی مالکش بدهاند اگر حاضر نباشد والا نه در بیک المال نگاه دارند چهارم اگر شخصی دو مرتبه دردی کرده و احرای حد درین هر دو مرتبه شده باشد و نار دردی نکند و نه دعوت شرعی برسد و اوچکه بوده باشد و مکرر آن فعل از وی بموقع آید بعد تعزیر در حدس نگاه دارد تا اثر توبه از وی طاهر شود و اگر ازین هم مفرح نگیرد و مرتکب این امر شود حدس موند نمایند پنجم ناشی که پدر کسی را بدش کرده باشد و گرفتار آید بعد از ثبوت تعزیر نموده خلاص سازد و اگر این را پیسه گرفته باشد احرای یا

حان بدفعه ثانی سرفراری یافب مهاراجه حسب العرمان واحب الادعال متوجهه
 گجرات سده در شهر ربیع الثانی مطابق سال هزار و هشتاد و یک ناحمدآناد رسیده
 به بدو بسب و نظم و نسق صونه پرداخت و در عوض حاگیر برگدات چکله حصار
 و پرگنه پتلاد و دهددهوه مصاف صونه مرور مرحمت گشت چون مبلغ کلی
 مطالبه سرکار بر دمه مهاراجه بود مقرر شد که هر سال دو لک روپیه را فسط در حرانه
 عامره صونه داخل سازد برین معنی وکیل مهاراجه در حضور انور التماس نمود
 که حاصل برگداتی که در عوض برگدات چکله حصار در حاگیر مرحمت شده بسب
 دمکال چکله مذکور کمتر است و نگاه داشتن پندهرار سوار برای بدو بسب صونه
 ضرور از عهده ادای فسط سالی دو لک روپیه نمی تواند بر آمد لهذا مقرر شد که
 در سال حریف تدکورئیل و ربیع سچقانئیل پنجاه هزار روپیه ادا سازد و آینده
 به قسمی که مقرر شود عمل آرد درین ماده حسب الحکم اقدس بمهروریز
 الممالک اسد حان بنام محمد هاشم دیوان صونه و رود یافب و چون گروهی از
 روپنده داران طلبه علم و غیره بموجب اسناد درگاهی مبلغ یومیه از حرانه عامره
 و محصول سایر می یافتند در پیشگاه عظم و احلال التماس نمودند که پیش
 ازین در طلب روپانه آنها سکه فلوس سانی که نون بیسب و یک ما شه بود
 موافق نرخ زور تدخواه می شده است الحال که دام سکه مدارک نون چهارده
 ماشه مقرر سده متصدیان مهمات سعد میخواستند حکم اشرف شرف صدور یافب
 که موافق صانطه بحساب ده پانزده یعنی سحالی دو دام سکه سانی سه دام سکه
 حال می داده باشند و در سده ۱۰۸۲ هزار و هشتاد و دو فرمان عدالت عنوان
 درباب قطع و فصل معاملات جمعی که تقریبات در قید می آیند صرف صدور
 یافب و حسب الحکم بنام محمد هاشم دیوان صونه رسیده چنانچه نقل آنها
 رقمده کلک بیان می گردد *

نقل فرمان عدالت عنوان مشتمل بر سی و سه فصل

از قرار بتاریخ بیسب و بهم شهر صفر حتم الله بالخیر و الطفر سده پانزده
 خلوس اقبال مابوس سمب تحریر یافب آنکه متصدیان مهمات صونه احمدآناد

آرد و یک پاؤ دال و دو دام روعن ررد و سه سیر دانه اسب و یک پشتاره کاه و پیاده سه پاؤ آرد و بیم پاؤ دال و دو دام روعن ررد روری نگیرند ریاده بر آن چیری برداشب نه کنند و کزور یان در آخر فصل هنگام بینامی هرچه اربن وحه ار رعایا برداشب شده باشد در مال محروا دهدد و احساس حوراک بورن شاهجهانی اعتبار نمایند و چون معروض نارگاه والا شد که گلکار و بیلدار و سکار و غیره احوزة داران عمارت احمد آباد از طب رورانه که از سرکار والا می یابند نالس دارند بمانر آن حسب الحکم اشرف اودس اعلیٰ مہر افتخار خان سامان بنام دیوان آن صوبہ شرف صدور یافت کہ احوزة آنها حوشخرد و بدستوریکہ در سایر عمارات شہر معمول اسب میدادہ باشند دلمر خان کہ بموجب التماس بہادر خان بعودداری حوہ گذہ سرور شدہ بود فرمان طلب مرحمت عنوان بنام او شرف صدور یافت و او روانہ نارگاه معلی گردید و سردار خان بدستور سابق بعودداری و تولداری سورٹہہ ممتاز و معین گشت و در سال ہزار و ہشتاد و یک بہادر خان بسرداری دکن مامور گشت پناہ پور واقعہ بیرون دروازہ دریا پور را کہ اکنون ویران و اثری اراں نمادہ بہادر خان کہ محکم پناہ نام داشت در صودداری حود آباد کردہ بود و عمارت ایوان رو بشمال واقعہ فلغہ بہدر کہ تا حال ناظم صوبہ می بشیدد از ساخته اسب و نہ طب الدین خان کہ فوجدار و تیولددار برودہ بود یرلیغ شد کہ تا مقرر شدن و رسیدن ناظم صوبہ بحفظ و حراسب و نظم و نسق صوبہ پردار و محال سایر بلدہ احمدآباد کہ در حاگیر ناظمان تنخواہ می شد بخالصہ والا معین گشت و حکم صط دموندن محال مذکور بنام دیوان صوبہ رسید *

صوبہ داری مہاراجہ جسونت سنگھ بہ دفعہ

ثانی و دیوانی خواجہ محم ہاشم و شیخ

نظام الدین

ہمدین سال مہاراجہ حسوب سنگھ کہ بموجب حکم اودس اربساق دکن

ندار السورور برہان پور اقامت داشت برعاحب صوبگی گجرات از تعیر بہادر

بود که سر حلقهٔ متمردان آنجا را بقتل آورده امیدوار است که بلکه در آنجا ندا شود حکم والا بنام دیوان صونه شرف صدور یابد که بر آورد آنرا نوشته بعرض رساند از آنجا که رعایای موضع کوته عمده برگشته اند و در بعضی متصدیان دار العدالت العالیه بعرض مقدس رسانیدند که کمال حالوری و وحدار پالی پور بصیغهٔ گاؤ چرائی و حوراک اسپال هر سال مدعی متعدی می گیرد بنابر تحقیق این مدعی و دیوان صونه یرلیع شد که چون گاؤ شماری و غیره ادوات ممنوعه و موقوفه بارگاه والا است بعد تحقیق و ثبوت از او منع نماید و بموجب عرض اعلی القصات عدد الوهاب بحکم تعمیر و ترمیم ناولی موضع ارالیج معموله برگشته حویلی احمد آباد که بنابر انتفاع مسافری و متروکین و مواشی آن سرزمین است و دو هزار روپیه بر آورد شده بود بخران صونه تذکاره و دیوان صونه درین باب حکم رسید چون از روی وقائع بعرض اقدس رسیده که ارباب عدالت صونه احمد آباد در هفته دو روز محکمه عدالت آنجا می نشینند و دو روز که سه شده و چهار شده باشد پیش صونه دار حاضر میشوند و سه روز نه تعطیل می گذارند بنابر آن حکم والا صادر شد که هرگاه که در حضور پر نور و جمیع صوحنات این صایه نمی ناسد رد آنجا چنین چرا عمل می آید باید که حواحه محمد هاشم دیوان صونه مدعی نماید که ارباب عدالت روز شده و یکشنبه و دوشنبه و سه شده و پنجشنبه محکمه بنیاید و روز چهار شده رد ناظم صونه حاضر شوند و روز جمعه تعطیل قرار دهد و از دو کهری روز بر آمده تا روال آفتاب در محکمه بوده قطع و فصل فصایا مطابق احکام شریعت نموده وقت طهر بنهارل خودها میرفته باشند و در سال هزار و هشتاد و نه در باب محصول تپه نخاس یادداشت واقعه درگاهی رسید که در دواب بشرط نصاب و عقل و بلوغ و عدم تملک بقدر معتد شرعی از مسلم چهل یک و از هندو چهل و دو از حربی چهل و چهار در تمام سال قمری یک مرتبه از یک مکان می گرفته باشند و بمر مقرر شد که هرگاه سوار و پیاده را عمال بحکم تحصیل زر نالواحب و محکامطب علالت یا برای فرمایش دیگر تقریبات ندیهات بفرستند جماعه مرتور که برای سرانجام امور مسطوره مواضع بروند سوای یک و نیم سیر

مستملر حقیقت مرمومه صدر پیاپی سریر حاتم مصیر ارسالداسته بعد عرض
اقدس درجه پذیرای و استکسال یافته ازان وقت تا حال هر که حاشیای اوس
در دندا راجپوری می باشد او را یاقوت خان می نامند و آن مبلغ را از متصدی
سورت می گرفت اکنون خود نوعی گماشته او تسلط بهم رسانیده و قلعه را
نتصرف در آورده که متصدیان را محال دم رن بیست سمه ازیں معنی در
محل خویش بنگارش خواهد آمد ادساء الله تعالی الکامل مررا راحه بعد از
پذیرائی ملتمسات یاقوت خان نمود و اعاد او بنواحی دندا راجپوری رسید
و بتلاش شایان و حکم عملی سنگ تفرقه در جمعیت دکمیلان انداح
و از آسیب آدها قلعه را خلاص گردانید *

آمدن دلیر خان به گجرات و تقرر فوجداری سورته به او

همدراں آوان دلیر خان که اصل زوهیله وایرئی و در شکاعت و تهور سر
آمد زورگار و تعینات مهم دهی در رکاب نادرشاهزاده والا تدار محمد معظم بهادر ساه
بمهرای مهراجه حسوت سنگه بود تدار امور چند که دکر مناسب بیست نملارم
ورحست نادرشاهزاده بر آمده تدار الفتح اوحی رسید و یک چند درانکا تعب
و رنج راه را ناسایش بدل ساخته بسته بود اتفاقاً دران صمن بهادر حل ناظم
صوبه احمد آباد که باین صوب منصوب شد می آمد باستماع خبر آمدن دلیر خان
به اوحی رفته همراه خود باحمد آباد آورد و حقیقت ودویب و راستی عقیدت
دلیر خان و اعتراضی نادرشاهزاده ناعوانی بعضی اهل عرض بموجب عرضداشت
پیاپی سریر حاتم مصیر نمود و هم تجویر خدمت فوجداری و تیولداري سرکار
سورته از تعیر سردار خان بکصور اندر فرستاده او را روانه سورته نمود و در پیشگاه
شاهنشاهی معروضه بهادر خان ناظم صوبه و تجویر فوجداری درجه پذیرائی
و استکسال یافت و سردار خان بفوجداری و تیولداري برگشته ایتر از تعیر شیر
سنگه سرور گردید چون دران سال سید حیدر تپانه دار حیدر آباد بعرض رسانیده

آمدن یاقوت خان حبشی قلعه دار دندآ راجپوری در بندگی والا

چون سیواحی مرهته اکثر شهرهای عظیم را تاحته نعارت برده افتدار کلی بهم رسانید که احدی از رمیدداران دکن را یا رای مقاومب او نماده خیال تسخیر قلعه دندآ راجپوری که تعلق بولایب بیجاپور داشت بر گماشب و دندآ راجپوری قلعه ایست بر فرار کوه بلند و مرتفع در غایب متادب و استحکام در میان دریای سُور واقع سده و میگوید که ساخته پرس رام اسب که همدون آن را اوتار می نامند حلاصه مطلب سیواحی اینکه چون چهارات بندر سورت وعیره که از هندوستان بولایب عرب و فرنگ و بنادر دیگر میروند نه پائین این قلعه شده باطراف راهی می گردند متعرض سده چهارات را بتصرف خود آورد و نه این اراده ناطل بر قلعه مذکور ستادب یاقوت خان حبشی که از بدل والای بیجاپور بحراس قلعه مقید بود نه انداختن توپ و تعلق پرداخته معسدان را نزدیک رسیدن و پیرامون گردیدن آن قلعه نمی داد دکهدیان چون دسب از کدکرة تسخیر آن کوتاه یافتند مقابل قلعه که یک کوهی دیگر در آف سور نمودار بود را اک چهارات شده بران کوه برآمده و از سنگهای کلان دمدمه نعیب استحکام بنا نهاده بر فرار آن توپها برده نانداختن مقید گشتند تا دو سال این معامله بطول انکامید آخر کار بر متحصنان تنگ سد و کارن بکان رسید در ظهور این صورت یاقوت خان پیام مصالحت بررا راحه که نه مهم دکن از پیسگاه خلافت و جهاندانی مامور بود داده امداد و معاونت حواسب و عهد و پیمان را موکد شرایط چند نمود که من از امور بندگی درگاه والا قبول نموده در سلک ملازمان آستان ملایک پاسان منتظم گشتم اما حبیب دیدن صاحب صوبه دکن تکلیف نشود و مبلغ یک لک و پنجاه هزار روپیه در وجهه حرج سه مددی توپخانه متعینه قلعه هر سال از حرانه بندر سورت عطا گردد و چهارات عظیم را نایب راه عبور کردن بدهم و چهارات ناساهی و تکار را صحیح و سالم نگذارم بررا راحه عرضداشب

عیر مثمر بشاید و رمیں زراعی را که دران وطیعه زراع بود باج کرده و اسکار مثمر در تمام وطیعه بالا فرجه بشاند دو روپیه سه پاؤ بالا که وطیعه ارتفاع دایع اسب بگیرد هر چند آن اسکار ثمر نداشته باشد مگر درحب انگور و بادام که تا ثمر دهد دستور سابق بگیرد و بعد از دادن ثمر دو روپیه سه پاؤ بالا بگیرد شرطی که محصول یک بیگه شرعی که عذارت از چهل و پنج گر شاهجهانی در چهل پنج گر مذکور اسب که نگر شرعی شصت در شصت میشود نه پنج و نیم روپیه مازنه ازان برسد والا مواقی نصف محصول بگیرد اگر قیمت محصول کم از پا و روپیه یک سیر و پنج سیر شاهجهانی عله ناسد ازان کم بگیرد اگر کابری رمین خود را بدست مسلمان فروخت ناوحد مسلمان باشد حراج بگیرد پانزدهم اگر کسی رمیں خود را مقنره یا سرای وعی نموده حراج آن ساقط داند سائزدهم از حراج مقاسمه هر که رمین حراحی را مالک ندود کافر باشد یا مسلم خرید باشد یا گرو باشد کفایت بر او باشد دادن از هر چه دران رمین پیدا شود حصه تعلق که مقرر باشد بگیرد شرطیکه زیاده از نصف باشد کم نماید و اگر کم از خمس باشد زیاده نماید هر چه مناسب دادند هفدهم اگر مالک رمین مقاسمه متردد زراع نگذارد دران رمین دادن آن ناعاره یا مزارع وعیره آن چنانچه در مؤطف گذشت بعمل آرند هیجدهم در مقاسمه اگر زراعت را آب رسد هر قدر که صایع شود حراج آن نگیرد بعد از بردن عله آب برسد یا پیش از بردن هر قدر که نماید حراج بگیرد مخفی نماید که اصل فرمای والا نشان در دفتر حاده صوبه نماده از روی نقل که ممرور ایام و بوستن نقل در نقل نویسد هلی ناهم تحریف و تصحیف و سقم بسیار داشت آنچه بتقریب معلوم شد ناصلاح آورد و آنچه ممکن ندود نماده تا نقل صحیح بدست آید ناوحدیکه مصحوب فرامین عالیشان احکام مطاعه بنام دیوانیان پیشین ورود یافته بود که هر گاه خدمت دیوانی صوبه دیگری تفویض یابد فرامین که دستور العمل مملکت اسب تحویل مصوب نموده مدد الوصول می گرفته باشد بنابر امور چند و افراط و تعریط که درین صوبه روی داده نالعمل فرامین مذکوره در دفتر بیست *

نماید که نصف سالم برعایا برسد دهم در حراج موقوف هر که زمین خود را
 باوجود قدرت نه رزاع و عدم مایع معطل دارد حراج بعضی در دیگر نگیرد در
 معنی که آب در آید یا آب باران منقطع شود با رزاع پیش از بردن آب
 غیر ممکن الاصرار بکندی رسد که حدس عله دستش بیاید در آن سال آن قدر مدت
 نموده که پیش از آمدن سال دیگر مرتبه ثابیه رزاع کدد حراج سافط دادند
 و اگر بعد از بردن آب برسد حواص ممکن الاصرار مثل خوردن دواب و غیره یا
 از آن سال مدت مذکوره مانده است خراج ستانند یا دهم اگر مالک زمین خراج
 موقوف از زمین خود رزاع نموده پیش از ادای خراج آن سال فوت شود
 محصول رزاع بدست ورثه متوفی آید خراج آن از ورثه نگیرد اگر متوفی
 مذکور تواند رزاع کدد فوت شده در آن سال آنقدر بدست نموده باشد و او روده
 است همه راستانند دوازدهم در موقوف اگر مالک زمین خود را نه احاره یا عاریه
 دهد مستاجر و مستعر در آن رزاع کدد وظیفه آن از مالک زمین نگیرد و اگر
 آنها باغ نمایند خراج از مستاجر و مستعر نگیرد و اگر زمین خراجی را کسی
 قصص نموده مگر مالک گواهان نداشته باشد اگر عاصم رزاع کرده باشد
 خراج از عاصم نگیرد و اگر رزاع کرده باشد از هیچ یکی نه ستانند اگر
 عاصم مقرر باشد و مالک گواهان داشته باشد خراج از مالک ستانند و در صورت
 رهن موافق حکم عصب بعمل آرد اگر مرتبه بی ادن رهن در آن رزاع کرده
 باشد سیزدهم در حراج موقوف اگر شخصی زمین خراجی خود را که در آن
 رزاع میشود در میان سال دفعه شد اگر آن یک فصله است و مشتری آنرا
 قصص نموده از بقیه سال مدتی دریافته است اگر تواند در آن سال رزاع کرد
 کسی مایع رزاع بیست خراج آن از مشتری والا نایع ستانند و اگر دو فصله
 است یک فصله را نایع دریافته و یکی را مشتری خراج مقرری بر هر دو قسمت
 نمایند اگر در آن زمین رزاع باشد که بعد درو رسیده خراج آن از نایع ستانند
 یک فصله یا دو فصله بود وقت تحقیق عله چهاردهم در موقوف اگر کسی زمین
 خود را خانه کدد خراج آن بدستور سابق بدهد و همچنین اگر در آن زمین اسکار

چیزی بر دینکه بالمقطع که آرد حراج مقطوع گویند و مع کمد یا حصّه معین ار
محصول نصف که آرد حراج مقاسمه نامند مقرر سازد اگر مالکس معلوم بود
لیکن رعایب عاخر از رزاع باشد اگر در آن زمین قتل ازین حراج معطوف
باشد موافق حکمی که می آید بعمل آورد و اگر عین حراج مقاسمه باشد یا
رزاع بشود بعلب عید یا حراج مزاحم بشود لیکن در صورت عذر تقاومی داده
به رزاع مشعول سازد بدفعه قطع زمین نادیه داند اگر مالکس معلوم داند و او
گذارند دیگر برادران دخل ده دهند اگر مالک آن مالومه نباشد و احتمال عودات
در آن زمین نبود بمقتضای مصلحت شرکاً لایق پرداخت آن زمین دادند نادر
دهند و هر که آرد مائع رزاع کند او را مالک رفته آن زمین دادند و او پس
به ستانند و اگر احدی عودات در آن زمین نباشد از امری مانع عودت در آن
زمین بود مانع آید در انتفاع آن زمین مزراع و غیرها منع نماید شیچکس
را دست تصرف در آن مالک دادند اگر قطع زمین نادیه در دست او است
انتقال است و خلاف ممر آن از سببی دیگر افتد تا مالیکه پیش ازین تعلق
اوست متعلق دادند دیگری دخل دهند ششم در حائیکه بر مزروعات غیرها
حراج مقرر نباشد آنچه که موافق شرع مقرر باید نمود نمایند و در صورت حراج
آن قدر وضع کنند که از زمین آن رعایا را پایبند و بهیچوجه از نصف نه گذرند
هر چند توانائی زیاده آن باشد و در حائیکه مقرر باشد همان مقرری بگیرند
بشرطی که در صورت حراج زیاده از نصف نباشد از گرفتن آن رعایا را پایبند
والا حراج سابق را کم کرده هر چه موافق طاقب دادند مقرر نمایند اگر در آن
گدکایش زیاده از مقرری باشد زیاده بگیرند هفتم تبدیل حراج مؤطف مقاسمه
مؤطف اگر رعایا نه آن رضامند نباشد نه کمد والا نکند هشتم وقت طلب
حراج مؤطف رسیدن هر حدس علیه نحدّ درو است پس هر حدسی که نحدّ
درو برسد حصه حراج که در برابر آن حدس بود بگیرند نهم اگر در مؤطف بعض
رزاع آف غیر یکنه الاصرار برسد باید که بیک و ارسید از قرار حق و نفس
الامر بر مقدار از آفت محرا دهد و در احد محصول ما بقی نوعی سلوک

احوال هریکی از ارباب رراع بحسب مقدور اطلاع حاصل کنند که در پی رراع آن دیار دسب ازان کشیده اند و قدرت بر رراع دارند ترعیب و دلاسا پیش آید و اگر از بعضی امور رعایب خواهد رعایت نماید اگر بعد تفحص ظاهر شود که با وجود قدرت دسب از رراع نار داشته اند باید که آنها را تاکید و تهدید نماید و بحسب و صرف پیش آید و در حراج مؤطف ارباب رمین معلوم نماید که خراج از آنها گرفته خواهد شد رراع کنند یا نه و اگر معلوم کنند که ارباب رراع در تهیه اسباب رراع در مانده اند رزی بطریق تقاوی از سرکار دهند و صامن بگیرند سیوم در حراج مؤطف اگر ارباب رمین از تهیه اسباب رراع عاجز و در مانده باشند یا رمین را معطل گذاشته گریخته بروند آن رمین را بقصد احاره یا رراع دیگر دهند و قدر حراج از احاره در صورت احاره دار حصه مالک در صورت مرراع ستانند و تمته اگر بماد مالکش رسانند یا شخصی را قائم مقام مالک سازد تا رراع نموده حراج را ادا نماید و تمته را خود متصرف شود و هرگاه ارباب رمین قدرت رراع بهم رسانند رمین آنها پس بدهند و اگر رمین شخصی معطل گذاشته گریخته رفته باشد با حاره بدهند بعد منقصی آن سال در سال دیگر نه احاره بدهند چهارم بر قطعات رمین افتاده که بر رراع نار نمی آید مطلع شود اگر ار حمله شوارع و طرق اسب داخل بدای شهر و قریه نماید که کسی آنها مرزوع سازد و اگر غیر آن رمین ملاحظه نماید و اگر دران ما نقی رراع بود ممتنع العلاج باشد بعلت حراج آن رمین مزاحم کسی نشود اگر دران ما نقی ممکن العلاج بود یا در اصل نایر بود بر هر دو تقدیر اگر آن رمین مملوک اسب مالکش حاضر و قادر بر رراع باشد مالک را تاکید کنند که مرزوع سازد و اگر آن رمین مملوک بیس یا مالکش مجهول اسب آنها نه کسی که قادر بر احیا باشد بدهند تا احیا نماید پس اگر احاره گیر مسلمان باشد و رمین مذکور قریب از اسی عیری بود بر او غیر معرر نماید اگر قریب از اسی حراحی بود یا محی گاو باشد مطلقاً بر او حراج وضع نه نماید و در صورتیکه حراج باید وضع نموده بدای تقامی وقت

نصوبه داری گجرات مقرر گشت و یرلیع جهان مطاع نا و صادر شد که بعد رسیدن
 اله وردی خان به آله آباد آرنجا عارم گجرات گردد چنانچه بتاریخ روز یک شنبه
 یازدهم شهر سوال آن سال به احمدآباد رسیده به بدو دست و نظم و نسق صوبه
 می پرداخت و در سنه ۱۰۷۹ هزار هفتاد و نه حواحه محمد هاسم از تعیر
 حاحی شعیب خان بدیوانی صوبه سرزماری یافته آمد و همدران سال فرمان والا
 شان درباب گرفتن حراج از رعایا بر وفق شرع متین صادر شد چنانچه نقل آن
 نگاشته میشود *

نقل فرمان عالیشان درباب گرفتن خراج

کفایت شعری محمد هاسم ندامیات ناساهی امیدوار بوده بداند که میامس
 بویقات و تأییدت رب الارض و السموات عظمی الآله و عظمی نعمه همواره
 عدل عزیمت و رحمت بموجب آیه کریمه ان الله یامر بالعدل و الاحسان
 معطوف اسب و رحمت عالی بهمی بنمیشیب مامور و تفسیرین مهم بر وفق
 شریعت حیر الاله علیه و آله و اصحابه افضل الصلوة و السلام مصروف و پیوسته
 مصدوره بالعدل قامت سموات و الارض منظور نظر از عبادات و تعظیم امر
 پروردگار و شفقت و مرحمت رکعت و معار پیش نهاد خاطر ناهر الانوار اسب
 تدبیرین درین ایام حاکمته نرجه فرمان عالیشان عدالت عنوان شرف نداد یام
 که متصدیان مهمات حل و عقد ممالک محروسه همدوستان از کران تا کران
 خراج و غیر متدل آن دادند شریعت که در شرع امور و ملک جمعیه از هر مقرر
 شریعت و در مس این معشور تحصیل آن از روایات صحیحکه نکمال معتمده
 مستند می گردد منظور است به تحصیل رسانند و هر سال یرلیع محدود
 شریعت و شریعت را مقرر را بموجب نکل آخرت و دنیا سمارند اول باید که
 - شریعت بر وفق مریی دارند و بتقد احوال آنها نمایند و بحسن تدبیر
 بحسن سعی کدود که مطیع نفس و خوشدلی در تکثیر زراع
 شریعت سیرت شریعت و دل را از است شود مریوز سازند درین سال در

قلمی می گردد که حکم جهان مطاع آفتاب شعاع صادر شده که هرگاه کسی از بدههای نادرشاهی فوت سود و وارثی نداشته باشد مطالبه سرکار والا بر دمه او نباشد اموال او را تحویل تحویلدار بپای المال کند و اگر مطالبه داشته باشد بقدر مطالبه در سرکار والا گرفته بقیه را در بپای المال حواله کند و اگر وارثی داشته باشد و مطالبه دار باشد بعد انقضای سه روز از تاریخ فوت او اموال او را ضبط کند اگر اموال زیاد بر مقدار مطالبه بوده باشد بقدر مطالبه در سرکار والا گرفته ما بقی را بعد اثبات وارث بوارثه بدهد و اگر مطالبه زیاد از اموال باشد تمام را در عرض مطالبه بگیرد و اگر مطالبه داشته باشد بعد اثبات وارث بوارثه او وا گذارد و مراحم نه شوند بدین موجب حکم معلی بنام دیوادیان ممالک محروسه سرف صدور یافت که بموجب یاد داشت مذکور در ضبط اموال عمل نمایند متصدیان عمارت و باغات و دیگر کارحاجات بنده احمد آباد بدرگاه عرش اشتیاء التماس نمودند که فعل اربین در احوزة مردوران و غیره فلوس که برون بیست و یک مائه بود تذخوة می شد و از ابتدای عرة شوال سده مذکور رواج فلوس مذکور بر طرف گردید و فلوس سکه مبارک عالمگیری که برون چهارده مائه باشد مقرر گشته رائج شد مردوران عوض فلوس سابق سکه حال نمی گیرند و میگویند که تفاوت ده پانزده دارد چون این معلی بعرض مقدس رسید دیوان صوبه حکم شد که بقرار ده پانزده یومیه بحالی تنکه یک و نیم تنکه تذخوة میدادند باشند از آن روز در گجرات تنکه سه فلوس مقرر شده بتاریخ روز پنجشنبه هشتم شهر شوال سال صدر مهتاب حان تعیر شده روانه دربار جهان مدار گشت *

صوبه داری بهادر خان عرف خانجهان کوکه

ودیوانی حاجی شفیع خان و خواجه

محمد هاشم

بتاریخ پنجم شهر ربیع الثانی سال هزار و هفتاد و هشت بهادر خان عرف حان جهان بهادر که بصوبه داری اله آباد می پرداخت از تعیر مهتاب حان

حان موحدار جونه گذه چون موحداري اسلام نگر علاوه خدمتش شده بود ناصبه پانصد سوار دو اسبه سه اسبه ماهی گشت و از عرصداش مهابت حان ناظم صونه معروض پایه سریر خلافت مصیر گشت که جمعیت مامصداران تعینات صونه احمد آباد که بدست هزار سوار موافق صابطه می شود هنگام کار بهرار سوار نمی کشد چون در پیشگاه خلافت و جهانداری کمی جمعیت مذکور محمول بر علق و نارسائی بخشی و دارو ع داغ و تصحیحه صونه گردید بخشی و سوانح نگار تعیر شد و نکاهی او میرجعفر معین گشت و بطاظم صونه یرلیع رف که نه فاسم دارو ع داغ و تصحیحه تاکید نماید که در ملاحظه تا بیدان موافق صابطه جماعه مذکور حد تمام نگار برده امتصیان، تعینات و دعن کند که هریکی جمعیت خود را موافق صابطه داشته باشد نکاهی شعیع حان دیوان صونه حکم والا صادر شد که داغ نامه و تصحیحه نامه های تا بیدان و مامصداران ادکا را سال سال ملاحظه نمایند و هرکس جمعیت کمتر از صابطه داشته باشد حاگیرش تعیر کنند و حقیقت بر نگردد و بیر عرصداش ناظم صونه بعرض مقدس رسید که قلعه اعظم آباد مرور ایام حرات گسته و ساختن آن ضرور است بدیوان صونه حکم شد که در آورد آنرا نموده بهر خود ارسال دارد و بر بهکی که حکم سود بعمل آرد چون اکثر صوابت مقرر حصرت حلد مکان تا حال مستمر است بعضی صوابت را بدانر انتفاع عام در هر وقت که معین شده نگارش آن می پردازد *

نقل یاد داشت و قایع درگاهی در باب ضبط اموال منصبداران

آنکه نتاریخ روز سه سده سب و یکم سهر صفر سه دهم خلوس مدارک مطابق یک هزار و هفتاد و هفت هجری مطابق دوازدهم شهریور ماه الهی رساله سیادت و نقاب پناه و رارات و معالی دستگاه سراوار عواطف و احسان مورد مزاحم بیکران افتخار حان و معروف سیادت و وزارت پناه کفایت دستگاه میر عماد الدین و نوبت و افعه نویسی کمترین بدگان درگاه حالیق پناه کامران بیگ

گنجرات نحاحی شعیب خان مقرر گشت و از روی سوانح بدر سورت بموقع عرض رسید که میر عزیز بدحشی که نکتت رسانیدن وحوه بدر نمکه معظمه و مدینه طینه رادهما الله شرفاً و تعظیماً معین گشته بود در آن مکان شریف ودیعت حیات سپرد *

مقرر شدن دام بوزن چهارده ماشه

چون دران ایام حسن مس رو نه کمی آورده بود صرافان بلده احمد آباد پول سیاه آهدی را رواج داده بدرج گران می فروختند ازینجهت مهتاب خان از اطراف مس بسیار طلبداسته در وزن نسب نه پول سیاه سابق چیری کم کرده نسکه مبارک رسانیده رواج داد و نه داروچه دار الصرف سدد داد که حاصل پول سیاه معاف باشد چون داروچه این معدی را دیوان صونه اظهار نمود گفت بدون سدد حضور حاصل پول سیاه نمی تواند گذاشت باطم صونه در حواف آن گفت که اگر این سدد در درگاه عالم پناه منظور می افتد بهتر والا بنده حاصل یک سال بخراجه عامره عاید خواهد کرد چون حقیقت صدر از روی وقایع نعرض اقدس رسید حکم جهان مطاع عالم مطیع بنام دیوان صونه کرامت صدور یافت که دام بوزن چهارده ماشه مقرر شد و نسکه مبارک رسانیده رایج گرداندد و حاصل یک ساله معاف داندد *

معاف شدن محصول چهل یک از مسلمین

ازانجا که همب ملک گرین و همب معدن آئین حضرت حلد مکان مصروف برفاه حال و جمعیت مل مسلمین بود از بیشگاه فصل و احسان و کرم امتنان فرمان واحب الادعان بنام دیوان صونه شرف صدور یافت که محصول چهل یک از مال تجارت مسلمانان که در سرکار والا می گیرند از بیس و پنجم شهر دیقعه سال هزار و هشتاد و هفت مطابق سال دهم حلوس همایون معاف و موقوف شناسند و بعلب احد آن مراحم ایدان بشوند و بدین جهت اصلاً و مطلقاً طمع و توقع نداشته و از بقره همدون نائین سابق محصول بصانطه چهل دو بار یافت می نموده باشند و احتیاط تمام نگار ببرد که احدی ازین حماء مال خود را بسارش و ساختگی برای ندادن حاصل داخل مال مسلمانان بسارد سردار

و بیسل نگر درختان انده دارد متصدیان آنها بار درختان مذکور ده سی تخمین نموده زر مقرر می کنند یا آنکه زر هر دو سرار محصول آن درختان می دهند و بواسطه تنمه بار در شکسته می ناسند و اگر آن درختان گاهی بار کم آرد موافق گذشته و پیوسته زر می گیرند و همدوان که در آن شهر ناعات دارند بالکل بآنها معاف است حسب الحکم مقرر شده در صورتی که در باغ فتور بوده باشد حواصا حاصل باغ یا خرچ مساوی کمتر باشد مراحم بشوند و اگر خرچ حاصل زیاده بوده باشد از قدر باید پنجم حصه از همدون و ششم حصه از مسلمین باریاب نمایند که مطابق حکم اشرف اربع اعالی بعمل آرد و زیاده طلبی نمایند از آنها که بموجب حکم معلی محصول متاع کمتر از پنجاه و بیمریبه باشد معاف و موقوف القلم گشته مردم بدائر حطام دیوبی بمقدار معافی بدفعات و تعریق می برد لهدا متصدیان از دریافت این معنی فرار گرفتن محصول آنها گذاشته و مدحله مداحل آن در وجه احراجات ضروری محال کاهره پارچه و حیرات مستحقان مقرر نمودند و آنچه از احراجات مذکور افزود می گشت قیمت مال که محصول باید گرفت فرار داده داخل سیاهه و حرانه والا نمودند و بیر حسب الحکم مقدس معلی بدام دیوان صوبه سرف و رود یاب که حکمت محصول برنگان و ولدیر در احمد آباد مراحم بشوند و وا گذارند که محصول را در بندر سورت و غیره ادا نمایند و همدین سال در ناف بار حواصا برآمد عاملان حکم معلی بدیوان صوبه رسید که آنچه بصیغه ذات عامل باشد تمام و زرده متعلقان بعد معافی چهارم حصه سه حصه باریاب و معامله کوهی از عمال که مدتی در قید و زندان ناسند و مطالعه دمه آنها بوصول نمی رسد بطر برحالت آن جماعه مشخص نمایند و همدین ایام آوارگی مرهغه دکیمی در بواخی بندر سورت زوی نمود بعد تاحب و عمارت اکثر امکنه و حرابی معاودت کرده زوی و در شب در شبه بیست و ششم سپهر رحب المرجح سال هزار و هفتاد و شش رحلت اعلی حضرت مدرس مکانی سه جهن پادسه رو نمود و مکرم حل دیوان رحب شستی برست و در او احوال مذکور دیوانی صوبه

بلده پثن سرعانه مور و بیشکر چهار یا پنج روپیه می گیرند و هم چهار صد انده
 و مور و بیشکر می گیرند سی و یکم در حین رفتن عرانه باز حواله ار عله و حواله
 از قسم دیگر سرعانه چپتی گویان دو روپیه در حوترة می گیرند سی و دویم در
 بلده پثن بر سر گوسعد در سالی چهار تنگه مرادی و سر گاو نیمروپیه و سر گاو میش
 یک روپیه هرچند سائیمه بیسب و بر سر نصاب در سیده مهرآ می گیرند حسب
 الحکم اشرف مقرر شده که نصاب سوائیم مواضع حکم شرع شریف بعمل آرند
 سی و سوم در باب بر طرف ساختن آستانها و بیرةهای داول ملک و عدم حلوس
 عورات فاحسه در بازار بلده احمد آباد و پورحات آن و نصب کردن امامها
 حکم شده مطابق حکم اشرف بعمل آورده آستانها و بیرةهای داول ملک
 و حلوس عورات فواحشی در بازار و پورحات بر طرف سازند و در مساعد بوهرةهای
 بد مذهب که سالی امامان و مؤذنان تعیین شده بودند الحال بپیر مقرر سازند
 که در آنجا بطریق اهل سبب در اوقات پنجگانه نماز ادا می نموده باشند سی
 و چهارم به سبب گرانی عله جمع هر جا تکمال رسیده بعد از آن عله از آن سده
 حاگیر دار و متصدیان بطور همان جمع داشته حمعددی حبراً می کنند و اگر
 قرار نه نتوانی تصفی می نمایند از حای صد من عله دوپیس و پنججاه من
 کلتز کرده هر دو سر محصول می گیرند و در ادای بیسب و پنج من عله
 ریادتی تمام سال حان کنندی نموده از وجهه مردوری واصل می کنند و در
 رف رزاعب صرف و سلق رزاعب می کنند بقرار هسب و بود از قرار واقع
 عمل نموده نصف گیرند و ریاده طلبی نه نمایند سی و پنجم بسبب کثرت قانون
 گویان معامله بذر کهنایب نه آنجا رسیده که اکثر بیوپاریان بذر مذکور ترک
 وطن نموده نه بذر سورت رفتند و مردم اطراف و حواص بذر مذکور اختیار
 مساف بعیده نموده برای خرید و فروش نه احمد آباد می آیند فعل ازین
 حسب الحکم اشرف اعلی مقرر شده در هر پرگنه دو چوده ری و ده قانون گوی
 که با رعایا بیک سلوک و آبادان کار باشند مقرر نمایند که مطابق حکم اشرف
 بعمل آرند سی و ششم مسلمانان قصه پراختی و موزاسه و هر سول و بندگان

آمد علّه نو مردم دیگر را خریدن دمیدهدد اولاً خود میخرند اران علّه چیری که
 نوسیده وصایع می شود برور نه بیوپاریان می دهند و نرخ علّه حید بجزراً می
 گیرند چهاردهم جمعی موسوم نا دهوایه که روزگار کرایه عرانه دارد اگر گاوی در
 برهانپور یا حای دیگر خریده حاصل آنجا داده نه احمد آباد بیاید نار حاصل
 خریدنی آن در احمد آباد دهدد و اگر ار خود حاصل دهدد مجرم ساخته خریده
 می گیرند پانزدهم حکام و اهل دولت در ناعات خود و سرکار والا هر قسمی ترکاری
 و میوه می کارند و ترکاری فروشان ده بیسب نرخ افروده می دهند و بر بجزراً
 نار یاب می نمایند شانزدهم اولاً حاصل خرید گاؤ و گاو میش میگیرند و در وقت
 دبح آن یک و نیمروپیه سرکار و گاو میش علیحدّه میگیرند و همچنین در پرگنات
 صونه مذکور بیک چیری مقرر کرده میگیرند بنابران دران صونه گوسف گران
 اسب هدهم در سرس پور ار حمالان کوبهای روعن رزد و تلج و عیره در سالی سی
 روپیه می گیرند هیجدهم موجداران و کتروزیان از مردم پرگنات ساحل دریای
 سارمندی و وا ترک ار ده روپیه تا پنجاه ار عمل عیرب حان کهچیری گویان
 حبراً می گیرند نوزدهم در قصه احمد نگر مسجد جامع درون قصه نزدیک
 دروازه واقع شده بسب نا بودن حاکم بر نکولیان داده در قصه می ناسند یک
 سال اسب کولیان نمی گذارد که مسلمانان اقامت جمعه دران مسجد نمایند
 مقرر سارد که هیچکس مزاحم احوال مسلمین نشود و بعراج خاطر اقامت جمعه
 در مسجد جامع می کرده ناسند بیستم در احمد آباد و دیگر پرگنات پیش ار
 حلوس مدارک حسب الحکم نتخاباتا مدهم ساخته بودند نار درسب نموده
 بپرستی می نمایند مطابق مضمون مسطور فی المتن عمل آرند بیسب
 و یکم هندوان در شهرها و پرگنات احمد آباد رسوم ناطله رواج داده در شب دیوالی
 چراغها و در ایام هولی رنان بعضش گوئی کشوده در هر چکله و نارار هولی
 می سوزند و چوب هرکس که ندسب می آید برور آوزی یا نه دردی در آتش
 هولی می اندارد مقرر سارد که در نارار چراغهای دیوالی ضرورند و چوب
 احدی را نه دردی یا نه زور برده در آتش هولی بیندارند و زنان نه گفتار محس

و متوطنان آنجا حراست بر ارتکاب امور نامشروع نه نمایند و نتخاضه‌های مہدمہ را کہ الکال مرمب نموده اند بیدارند و درین احوال نہایت تاکید و تدعن دادند •

شرح ضمن فرمان والا شان

اول نائب مروعی ندہ احمد آباد و پورحات و قصبات دوم شخصی سکند ندہ مذکور از حانہ موروثی خود درختی داشته باشد و بواسطہ نقصان عمارت و غیرہ آن اگر بخواهد کہ آن درخت را ببرد عاملان آنجا تا چیزی بگیرند نمیگذارند کہ آن درخت را یا شاخی ازان ببرد سیوم ازان دحل و حکام در خرید و فروش حد می نمایند و حوض خرید می کنند چهارم متصدیان بر محال صوبہ احمد آباد محترمه می گیرند پنجم اگر کسی خواهد کہ کس دمی یا گمره دمی یا ساندہ دمی یا سورن گری یا چکن دوری بیامورد متصدیان بعد آموختن ہر چیزی نہ صیغہ ہر آموری می گیرند ششم در ندہ و بواحی آن و اکثر پرگنات صوبہ احمد آباد قانون گویان و پیداہا از شخصی کہ حانہ انتیاع می کند می صد دو بیم رویہ می گیرند ہفتم محتاحی از قوم بداف و عصار کہ از حای آمدہ خواهد کہ روزگار در محل دیگر کند متصدیان آنجا تا یک و بیم رویہ بگیرند نمیگذارند کہ شروع در کسب خود نماید ہشتم درون شهر در چنوترة ہر چکلہ سیٹھہ و قانون گو و دیسائیان راہ نمای مروعی می کنند و در مروعی خود بیز شریک می شوند نہم گوان عوامہا و نار بردار کہ از بیرون نہ شهر می آرند کاد و کرنی خریدہ می چرانند از آہا یک مرتبہ یک تذکہ متصدیان نہ صیغہ کد چنی می گیرند دہم از عرانہ کاد و کرنی در آمدہ معتدہ ہرجا یک یونہ و ہیزہ پنج آثار می گیرند و از سرزاری چہار نام می گیرند یازدہم در ندہ پنجویں و امانوس و ایکادسی ہلود دکاگین می بددد مقور سازند کہ ہمیشہ دکاگین و مقورہ سودای خرید و فروخت می نمودہ باشند دوازدهم در ست و بیست و ہفت احمد آباد بعل بیکار مردوز و اکثر اشل حربہ آراز کلی

مواقف قییم نار یافت نماید و احساسی که بهایش از پنداره و درویمروپیه کمتر باشد از حاصل آن مزاحم نشود و در وقت بر آمدن سوداگران با اسباب و امتعه از بلاد و قصبات بصیغه بر آمد که بمدرسه راهدار یسب چیری طاب نماید حاصل برده موشی و کاه و پهبوس و غیره معاف دادند و بهل و دولی و ککاو و اسپ و غیره از ناربر و سوازی عیل و اطهل مخصمدار و سپاه و مترو دین و مسافرین ملاحظه نکند و شکر و اسپ و گاؤ و غیره نار بردار مخصمدار و سپاه و دیگر مردم را نماید درین ماده یاد داشت درگاهی و احکام والا تمام مکرم حان دیوان صونه رسید و فرمان عدالت نمایان در باب منع مسموعه تمام متصدیان حال و استقلال درود فرموده که نقل آن بحکمه مرقوم میگردد *

نقل فرمان معدلت تبیان در باب منع ابواب ممنوعه

از قرار تاریخ بیست و دویم شهر حمادی الاول سده ۸ هشت از حلوس والا آنکه متصدیان حال و استقلال مهمات و معاملات صونه احمد آباد رعایب ناساهی امیدوار بوده دادند که چون دریولا معرض مقدس معلی رسید که گماشتهای حکام و قانون گویان و دیسپاندیان و پیاده های جنوبه در بلده احمد آباد و پورجات متعلقه آن و قصبات و پرگنات توابع صونه مدبور منابع برخلاف دستور و معمول از راه بدعت از سکنه آنجا و بیوپاریان بموجب تفصیل مسطور فی الصمن میگیرند و این معلی باعث تفرقه و پریشانی آن فریق میگردد و همچنین بعضی از ساکنان محال مرموم نتخانه ها را که پیش از حلوس والا بموجب حکم معلی مبدوم گردیده بود تعمیر نموده تنها دران گذاشته پرستش می نمایند و مرتکب امور نامشروع میگردند لهذا حکم جهان مطاع لازم الانتاع نکرامت مدور می پیوندد که بحقیق این مقدمات را رسیده در صورت صدق معروض مقرر سازند که من بعد گماشتهای حکام و قانون گویان و دیسپاندیان و پیاده های مدبوره علی ابواب متدعه از بیوپاریان ، دیگر سکنه محال مذکور چیری نگیرند

رساند و آنچه که متعلقه بدفتر دیوان و فوایدین ملکی باشد مطابق حق و حساب و قواعد و ضوابط مقرر و مستمره تمسبب دهد تا جمهور سکنه و عامه رعایا در همانجا نداد خود رسیده و بمقصد خود بایر گردیده برای رفع نظام بحسرت سلطنت و خدای حالات از اوطان مالوفه حلا اختیار نه نمایند و مساوی بعبده نه بپیمایند درین باب مدعی دادند و انحراف دور زدند تحریر چهارم سهر حمادی اول سنه ۷ هفتم خلوس مبارک نوشته شد و فرمان والا شان قدر تو امان در باب رفع انواع بدعی عمل دیان حان دیوان مراد بخش که در صوبه داری آن نادر شاه رانده مستمر ساخته بود بنام مکرم حان دیوان صوبه عا در شد چون حکم مقدس معلی در جمیع صوبجات ممالک محروسه شرف بغداد یاب که در هر صوبه مدرس تعیین نمایند و طلبه علم از میران جوان تا کشف ناستصواب صدر صوبه موافق تصدیق بمهر مدرسان وجه علوفه از تحویل خزانچی خزان آن صوبه میداده باشند درینولا سه نفر مدرس در احمد آباد و پٹی و سورت و چهل و پنج نفر طلبه علم اضافه در صوبه احمد آباد مقرر شد *

تقرر یافتن نقد محصول بحساب چهل یک و چهل دو

در چهارم سهر سوال المکرم سال هزار و هفتاد و پنج بموجب حکم اقدس در باب محصول سایر که در صوبجات و بلاد و پرگنات ممالک محروسه و فامرو حاله شریعه که سرکار اقدس صدق میشود و اختلاف دستور آن در هر مکان معروض نازگاه ملک حاکم گردید از آنجا که همگی توجیه خاطر حق شناس و تمامی بی عدالت اساس برافهیب حال و جمعیت مال کافه درایا و عامه رعایا که بدایع و دایع آفریدگارند عموماً و بمعصای رعایب دین متین و مرات احوال مسلمین خصوصاً مصروف اسب حکم جهان مطاع شرف صدور پیوس که از عرف شهر شوال هشتم سال خلوس ابدال مانوس ناظمین مهمات و متکفلان معاملات صوبجات در هر مکان از مسلمان نقرار چهل یک و از هندو نصابه چهل دو از

خارج بدرجه یقین رسیده بود نگاشته کلک ندایع نگار گشته و چون کتابی بعد ازین مختصر بر بقیه احوالات سلطنت آنحضرت بنظر نیامده و از آنجا که حکم اسراف بجبه بعضی صواب مستمره بعد یافته و احکام در باب آن صادر گشته لهذا آنچه از روی احکام دفتر دیوانی و غیره و از ثقات مسموع شده بتحریر می پردازد چنانچه در صدر این نسخه اساره بدان رفته طب الدین خان فوحدار حونه گذه همراهی فوج مہاراجہ حسودب سنگه که بمہم دکن اشتعال داسب تعیین شد و فوحداری آنجا سردار خان مقرر گشت و دران سال چون اکثر سکنہ سرکار سورژہہ برای استعائہ بہ حضور رفته بودند لهذا فرمان عالیشان بنام خان مذکور باتناع سب سنیہ و عدالت در ترقیہ حال رعایا و سکنہ حونہ گذه و غیرہ صادر شد چنانچہ نقل آن از روی اصل ثبت افتادہ *

نقل فرمان عالیشان

سحائب و شہامب دستگاہ خانہ راد لایق الاحسان سردار خان بنمایب بادشاہی امیدوار بودہ دادد کہ چون ہمگی توجہہ خاطر حق شناس و تمامی ہمہ عدالت اساس مصروف بر آنست کہ در زبان خلافت اند مقرون و آوان سلطنت روز افروز عامہ رعایا و کاتبہ برایا در مہد امن و امان بودہ دعالی نقالی دولت اند مدت مشغول باشد و بجہہ احیائی مراسم عدل و انصاف و ہدم منائی حور و اعتساف خود بدات اقدس نفس مقدس توجہہ بداد مطلوبان و ملہوفان مددول می فرمائیم و ستم دیدگان و حور کشیدگان ہر روز در پیشگاہ حضور لامع النور دولت باز یافتہ کامیاب معدلت و بصفت بادشاہانہ میگردند ۱۰ حکم چہان مطاع عالم مطیع صادر میسود کہ آن فابل الاحسان باتناع سب والا و آثار عدالت معلی در ترقیہ حال رعایا و سکنہ بلاد و قصبات و قریات سورژہہ و داد دہی مستعینان آنجا دمیقہ از دقایق غیر مرعی بدارد و نگدارد بی بر صعیف حور و ستمی روز از قصایا و دعیاء ہرچہ امور سرعیہ ناسد ن قاصی و معنی و میر عدل آنجا بروفق ملت سرب عرا نقطع و فصل

مساد بودند از هم گسیختند و فرقه کولیان را تادیب نموده گرد ابدار از روزگارشان برانگیختند و آن تیره سخت بی نام و نشان را از آن حدود آواره ساخت و بداندوستان تهبانه کاحده معموله کهندایب و بیلپار عمده پیرگنه پتلاد را بواحداث نموده سید محمود خان را مقرر نمود و همداران آوان فرمان عالیشان بنام مهابت خان شرف صدور یافت که دود کولی چدوال را تدبیه رسانیده شیرانی را بحمعیب پانصد سوار مقرر کرد بسیار موع و مستحسن افتاد احتیاط باید کرد و دو صد سوار دیگر بپر کومکی تعیین نماید *

تاخت نمودن شیواجی مرهتته بندر سورت را و بر آمدن ناظم صوبه بدان صوب

همدران ایام شیواجی مرهتته که در دهی سرسوروش بدداسته گرد مساد برانگیخته بود نه بندر سورت رسید از آنجا که بندر مذکور در آن وب شهر پناهی بداشت حرانی بسیار و حسارت کالی بتکاران و متوطنان آنجا راه یافت و بتاح و تاراج دور و نواح پرداخته برگشت اریس معنی ترلرل و تهلهکه عظیم در ملک راه یافت لهذا ناظم صوبه فوج کسی نموده بر آمد و بعضی فوجداران با حمعیب رمییداران بتقدم خدمت همراة بودند حکمال کراسیه موع رسانند تا فوجدار دهلوه تا صد سوار شادی مل رمییدار ایدر تا سید حسن فوجدار تا دو صد سوار و سید عاند تا دو صد سوار و رمییداران پیرگنه کری راحه دیرنگر پور تا هزار سوار سدل سنگه و غیره رمییداران ددهوان و غیره معموره جهاله و از تا پانصد سوار و لال کلیان رمییدار ماند و تا دو صد سوار رمییدار ایلول معموله پیرگنه احمد نگر پندکاه سوار پرتهی راح رمییدار هلدر درس تا یک صد سوار و رمییدار لونا و از تا پانصد سوار رمییدار بیلپار سه صد سوار الحاصل مهابت خان تا سه مای در نواح بندر افامب نموده فریب سه لک روپیة پیش کش از رمییداران آنجا گرفته معاودت نمود و عدایت خان متصدی بندر سورت حصارى بنا نهاد مخفی نماد که از روی ده ساله احوالات آنحضرت آنچه تعلق بصوت گجرات داشب سوای آنچه از

بود چون مهربان حاضر ساییدند که تماچى پسر راى سنگمه و حسا برادران و حيم العاقب سه هزار کس از سوار و پياده فراهم آورده در صلح بالاى عدار انگير فتنه اذن قطب الدين خان محمد پسر خود را با دو هزار سوار مدوع و استيصال آن شورده بختان تعيين نمود و آن هر دو مردود باستماع توحه اين حيش مسعود باهمراهان از صلح مذکور فرار نموده رو بکابل کچه آورده و محمد بر حجاج استعجال از دنبال رسیده بآن کوفه اديشان بکنگ و قتال پيوست و حرسى صعب زوى نمود که یک صد و هفت تن از فتنه کفر و بغاقت و طغيان در آن آويزش بخاک هلاک افتادند و بقيه السيف بیک پايم حانى بدر بردند و چندی از مبارزان اسلام سعادت شهادت رسيدند چون قطب الدين عزمه آن ولايت را از حار فساد بيديدان بدهاد پيراسته خاطر از بدر بست آن حدود پرداخته بگونه گذه معاودت نمود پس از وصول حمر ايس فتح نمايان به آستان دولت آسيان او مشغول عواطف بادشاهانه گشته شهر حام به فرمان شهسناه اسلام مرسوم به اسلام نگر گرديد و در آخر همين سال مير برزگ نامر عداوت صوبه احمد آباد سربراري يافته رسيد و در دويم شهر صفر المظفر سنه ۱۰۷۴ هزار و هفتاد و چهار تفويض حديم خليل القدر وزارت اعظم در پيشگاه خلافت و جهانبانى بنام جعفر خان شد *

پيدا شدن شوریده و قرار دادن خود را به دارا

شکوه و به سزا رسيدن او

از وقايع صوبه احمد آباد بمسامع حقايق محامع رسيد که شوریده بخت بى سروپائى از قوم بلوچ در ناحيت بيرنگام و چوال بوسوسه سوداى باطل و اعواى ديوبندار خود را بى شکوه نام کرده بود و جمعى از واقعه طلبان فتنه حو او تلاش بى آبرو فراهم آمده عدار فساد مى انگيختند و طالعه کوليان که پيوسته هواى تمرد و سوداى طغيان آن گروه عصيان پژوه را در سراسر آن فرومايه را بسب آويز فتنه ساخته سورش افراى ميکردند مهتاب خان ناظم صوبه مدوع او پرداخته سالک جمعيت معسدان که بران محمول فراهم آمده هنگامه آراى

مقتضای عاقبت بیدیدیسیده مصدر بی اعتدالی و اداهای داهکار گردیده ناسد
او را بخرای کردار رساند و از معسدان اثری در آن سرزمین نگذارد •

مسخر گشتن نوانگرو به سعی قطب الدین خان خویشگی فوجدار جوئه گده و از پیشگاه خلافت و جهانبانی موسوم گشتن نوانگرو به اسلام نگر

چون درین سال زن مل رمیددار ساق نوانگر که حلقه اطاعت و بندگی
آستان حدیو گیتی ستان ربور گوش حاس ساخته بر حاده فرماں پدیری و دولتخواهی
ثابت قدم بود و همواره بمقتضای صلاح اندیسی و کار آگهی امثال او امر
داد ساهی و ادای پیشکش مقرری می نمود روزگار حیاتش سپری گشت از
پیشگاه سلطنت و جهانبانی رمیداری آن ناحیه ستر سال پسرش تعویص یاف
و او بموجب یرلیج کرامت نشان و برسم معهود رمیدداران بر حای پدر دشت
سرکردگی قوم خویش و راحگی آن سرزمین را کمر بست رای سنگمه مردود
برادر زن مل که مقهوری نانکار و عذاری معرور بود عرق عیوت و حمتیش حرکت
نموده برای دسمنی مخالف برادر راده کمر بست و در صدد دفع و هلاک
او در آمده چون نا جوهر دلیری و حرأت مکر و حرپرت فراهم داشت مردم را از
رهانیده بحالت خود دعوت نمود و نه لطایف تدبیرات و چهل و فرب پنه
شش هزار سوار و پیاده جمع آورده رایات استیلا بر افراشت و کوردهن را تهور را
که حد مادر ستر سال و مدار المہام ریاس او بود نه قتل رسانیده ستر سال را نا
حواس نوکران و پیشکاران و مادرش مقید صاحب و رمیدداری ولایتش را متصرف
شده بحالی او دشت و تمامی رمیددار ولایت کچه را بیر نا خود متعین نموده
بمعاونت و موافقت او مستطهر گشت از آنجا که قطب الدین خان فوجدار
سوزنه برای بددوست و صط و نسق آن سرزمین در آن حدود توقف گردیده

و سردار خان که از کومکیان صوبه بود بحضور بموجب طلب رسیده ناصیه سالی
 آستان معلی گشت و یک ربخیر فیل و چند قلاده یورکه فرد کامل درین دیار
 میسود نا دیگر اشیاء پیش کش گدرائیده نه فوجداری سرکار بهر وچ معین گردید
 و در سال هرات و هفتاد و دو یرلیع گیتی مطاع بنام مهاراجه حسوب سنگه که
 نا امر نظام صوبه احمد آباد می پرداخت عرو و رود یاف که نا تمامی سپاه
 حویش کومک امیر الامرا که بدفع سیوا مرهته در دکن قیام داشت ستاند
 و نه طب الدین خان فوجدار حونه گده که ناحمد آباد آمده تا رسیدن صوبه دار
 دیگر بنظم مهام آن صوبه اشتعال ورزد چنانچه او بموجب حکم اقدس هدهم
 شهر محرم الحرام سنه ۱۰۷۲ یکهرار و هفتاد و دو نه احمد آباد رسیده بنظم و نسق
 صوبه پرداخت و همدربن سال پیسکش مصطفی خان متصدی ددر سورب یارده
 سراسر عربی و پنج علام گرجی از نظر انور گدش *

صوبداری مهابت خان و دیوانی مکومت خان و حاجی شفیع خان

شادردهم شهر دیکحه الحرام سال هرات و هفتاد و دو مهابت خان نه صوبه
 داری صوبه گجرات در حضور از تعیر مهاراجه حسوب سنگه مقرر شد و بعدایب
 خلعت حاصه و اسب عربی نا سار طلا و یک ربخیر فیل کلان نا سار نقره و حل
 رربع سربلند گشت و دو هرات سوار از تا بیداش دو اسپه سه اسپه مقرر گردید
 که مددش از اصل و اصافه شش هزاری پیکهرار سوار از انکمله سه هرات سوار دو
 اسپه سه اسپه باشد معتبر گشته رحصب یاف بد طی مراحل و قطع مدارل
 بتاریخ هدهم روز یک شنده شهر ربیع الاول سنه یکهرار و هفتاد و سه ناحمد آباد رسیده
 نه بدربست و صط و ربط صوبه پرداخت و همدربن سال سردار خان که نه فوجداری
 بهر وچ مقرر شده بود از انکا تعیر شد و نه فوجداری ایتر از تعیر شیر سنگه که عملش
 در پرگنه مذکور کما یدمعی نمود و سردار خان از دیر نار آرو داشت که تعینات
 صوبه احمد آباد باشد مقرر گشت و حکم شد که از متمردان پرگنه ایتر هر کس

هر صونه و سرکار و موحدازان و کزوزیان اطراف و اقطار سرف بغداد یافد که من بعد دسب از احد این وجوه که بخشیده سد کوتاه دارند و گزر برداران و احدیان برای رسانیدن احکام بحکم صونه حات و ولایات تعیین شدند و در اندک فرصت تفاوت نمایان در برج غلات بهمرسید و در سال هزار و هفتاد و شصتی حان بخاری چون ازاده گوسه شیمی داسب نسالیانه دواوده هزار روپیه کامیاب گشت و همدریس سال چون راحه حسوب سنگه که بدادر وقوع رلات و سواق تقصیرات خطاب بهاراحگی ارو مسلوب سده بود درین ایام مورد اطف و تفصل گشته دیگر ناره آن خطاب والا نامور کردید سید جعفر ولد سید حلال بخاری و سید محمد حلف او و سید حس برادر سید حلال مرحوم که نه تهییب حلوس اقدس آمده ملازم بودند بمرحم خالغ فاحره حلف امتیاز پوشیدند و چند ماه که سعادت یاف حضور بودند سید جعفر صاحب سعادده بمرحم فیل و حلف و انعام ده هزار روپیه و سید محمد حلف او بعدییب حلف و ماده فیل و انعام یک هزار روپیه و سید حس برادر سید حلال عطای حلف و ماده فیل مطرح انوار بوارش گشته نه احمد آباد که وطن مالوف آنها اسب رخصت انصراف یافتند و سید محمد صالح بخاری که صاحب سعادده حضرت قطب عالم قدس سره بود بمرحم حلف و ماده فیل و انعام دو صد مهر اسرمی کامیاب عاطف ناساهانه گردیده مرحص شد و در سده هزار و هفتاد و یک از وقایع بدر سورت بمسامع خلایق پناه رسید که حسین پاسا حاکم نصره باقتضای بیک احتری و سعادت یازوی عریضه مشتمل بر صدق ارادت و رسوخ عقیدت و تهییب حلوس اسرف بر سریر سلطنت و اورنگ حلاوت با اسپان عربی برسم پیش کش مصحوف قاسم آقا نه آستان سپهر ندیان فرستاده و او نه بدر سورت رسیده اسب برلیج گیتی مطاع مصطفی حان متصدی آنها پیرایه بغداد یافد که چهار هزار روپیه در وجهه مدد خرج از خزانة آنها نه فاسم آقا داده روانه درگاه معلی گرداند و در شوال المکرم آن خلعت فاحره و اسب ناسار مطلا نه قطب الدین حل حویشگی موحداز سرزتهه مرحمت شد و نه تماچی - رمیددار کچیه حلف ارسال یافد

و واصل گردد و از مصار ارتکاب منهای آن در نساء اولی و احری مصون و محفوظ
 باشند بنابراین حکم جهان مطاع شرف بعد از یاب که در کل ممالک محروسه
 و قلمرو حاکمه شریعه احدی مرتکب شرف مسکرات و اکل سایر محرمات از قسم
 شراب و تنگ و دلهره که باعث ازاله عقل و موجب فتور شعور می شود نگردد
 و اوقات عزیر خود را صرف قمار که شعار زمره بی شعوران و سعل طایفه بطالین
 است نه نماید و اگر علام یا کدیر شخصی گریخته باشد و یا کسی آنرا فریفته
 برده باشد متصدیان مهمات ناساهی آن علام و کدیرک را بیادد ممالک شرعی
 آنها بدهد و باین علم اصلاً و مطلقاً چیزی از مالک آنها نگیرد و همچنین
 اگر فرص شخصی را از قرضدار او گرفته بآن شخص بدهد ازان شخص اصلاً
 طمعی نه نماید و این احکام مطاعه را در هر شهر و قریه و در هر پرگنه و فصد
 دایع و شایع سازد و ارتکاب خلاف آنکه در حقیقت خلاف حکم خداست مستحضر
 و محکوم باشد و اگر احدی بخلاف این احکام مطاعه عمل نماید او را در
 حور تقصیر تدبیه کند تا دیگر مرتکب آن نشود درین باب م داده و مساهله
 حایر ندارد و الا در تقصیر یا مرتکب خلاف حکم شریک خواهد بود و در معرض
 نار حواس عظیم خواهد بود در آمد انتهی *

و چون درین دو سال بداند وقوع سوانح و حوادثی که درین اوراق سمب
 گذارش یافته بعضی فتورات در ممالک هندوستان روی نموده ازان ره گذر
 حائله بحال سکه و رعایا راه یافته بود و در ایام ظهور شورش و فترت دست
 بی و طعیان متمردان هر ناحیه کش و رزع صط و عمل بیر چنانچه باید بوموع
 بیامد و در پایمالی تلف شد اربین جهب تسعیر علالت و حیوانات بالا رفته بود
 بتخصیص در گجرات لهدا درین ایام حاکمته انجام رای عالم آرا بقصد تدارک
 این حادثات افتضا کرد که در مسالک ممالک محروسه و قلمرو حاکمه شریعه ناح
 عله و دیگر اشیاء ماکوله و مشروبه که بیشتر گرفتن آن در جمیع امصار مقرر بود
 یا سیاری از دیگر و حوه مال و سایر در ممالک بروحه استدامت و استمرار بخشیدند
 درین باب امثله حلیله و مناسیر مطاعه موشح بتاکید شدید مدعن بلیع بنام متصدیان

و آله مقصود و منظور است درین هنگام رای عالم آرای جدیدین اقتضا نمود که یکی از فصلای پایه سرپرستی که نصف تدبیر و مسلمانی و سمب فقه و مسئله دینی موسوم باشد بخدمت احتساب منسوب سازد تا حلیق را از ارتکاب مدهیات و معصیات خصوصاً شرب حمر و خوردن دنگ و نوره و سایر مسکرات و مداخلت مواحسن و رانیات منع و رحر کرده حتی المقدور از فوایع اعمال و سایع اقوال باز دارد بدین آن در حضور ملا عوض و حیه را که سرآمد دانشوران و تواران بود باین خدمت سر بلند فرمودند و جمعی از مصلحان و احادیان برای معاونت و دستیاری برفاوت او معین ساختند که اگر بعضی بی نا کان و خود سران از روی حیل و نادانی و سقاوت و حیوگی از منع و نهی سر کشید و بکس و پرخاش پیش آیند آن گروه حدال پزوه را تنبیه و تادیب نمایند و بباطمان و حکام حمیع صوبکات و اطراف اکناف ممالک معروسه یرلیع گیتی مطاع صادر شد که بدین دستور سد انواع حدایب و مسکرات و منع ارتکاب معصیات و مدهیات نموده کماحقه بمراسم احتساب پردازند چنانچه در اندک زمانی معالم شرع دینی و ماثربست مصطفوی که احتلال پذیرفته بود کمال رونق گرفت و فرمان والا سان در منع مسکرات و غیره سرف صدور یافت *

نقل فرمان والا شان آنکه

متصدیان مهمات حال و استقلال صوبه احمد آباد از امرای عظام و حکام کرام و فوحداران و حاجیرداران و تهبانه داران و متصدیان مهمات دیوانی و مشاوران و معاشران معاملات سلطانی و عمال محال حالصه سریعه و غیرهم از عموم سکنه بلاد و امصار و جمهور متوطن اطراف و اقطار بدایب بادشاهانه سرورار گشته دادند که چون همگی هم والا بهم و حملگی بیب صافی طویب ما مصروف و معطوف بر آدب که در ایام سلطنت اندی الاتصال و زمان خلافت عدیم الانتقال همیشه احکام شریعت عرا جاری و پیوسته فواعت ملت بیضا در میان مردم ساری بوده باشد تا مدافع انقیاد آن در دنیا و عقبی بآنها عاید

و بمقتضای روپیه بجای مهر بدرمدير مقرر شد و سيد جعفر مهين حلف سيد
 حلال بخاري مرحوم که بجای پدر صاحب سعادۀ حضرت شاه عالم قدس سرۀ شده
 بود بعدايب ارسال حلف بهره ور گرديد و درين سال مکرم حان به ديوانی
 صوبه شرف اختصاص يافت محکمى نماد که احوال حمب حان ديوان
 معرول زيادۀ ترين معلوم شده که از تقديم خدمت عزل شد يا بمرحم الهی
 پيوسته و در شهر ديکحه الکرام آن سال حکم جهان مطاع عالمگیری بحميع
 صوبجات ممالک محروسه هندوستان شرف نفاذ يافت که حميع وحوۀ راهداري
 و ناح علات و حدود و ساير احکام ماکولات و مشروبات که بدل ازین هميشه
 گرفتن از آنها در محال حالصات سرکار ناساھي مقرر و معمول بود و داخل
 انواع حميع گشته به حراۀ عامرۀ می رسيد و در مواضع تيول و اقطاعات امرا
 و متصداران و حدود زمينداريها در وحيه تمکواۀ حاگيرداران محسوف بود
 و حراين موقوف از وحوۀ آن سرانجام توانستى شد چنانچه ناين حبيب در
 سرکار حالصه شريعه هر ساله مبلغ نسب و پدم لک روپيه جمع می گشت
 بکسیدۀ شد و انچه از کل ممالک محروسه بصيغۀ راهداري معفو گرديده
 محاسب و هم و مستوفی انديشۀ از عھدۀ صنت و تعداد آن بيرون نتواند آمد
 درين باب امثلۀ حليله و مناسير مطاع موشح نتايد شديد مدعن بليع تمام
 متصديان هر صوبه و سرکرات و موحداران و کزوزيان اطراف و اقطار صادر شد که
 من بعد نسب از احد اين وحوۀ که بکسیدۀ همت والاسب کسیدۀ و کوتاہ
 دارند و گرر برداران و يساولان و احديان از حداد اقدس معلی برای رسايدن
 اين احکام بھمہ صوبجات محسوف و معين شدند *

تعيين يافتن محاسب در کل ممالک محروسه

از آنجا که شاهنشاه اسلام سرور دين پناه را همواره هم بلند بھم در رف
 آثار مفاھي و ملاھي مقصور و از سلطنت و پادشاهي و خلافت و گيتی پناھي
 پيوستۀ احکام الهی و ترويج شرع مطهر حضرت رسالت پناھي صلوات الله و سلامه عليه

جلوس دویم و تعیین لقب حضرت خدیو گیهان و صدور حکم اشرف در معافی باج غلات و دیوانی حکومت خان

روز مبارک یک شنبه بیست و چهارم شهر رمضان سال مذکور در قلعه
ارک دار الخلاف شاهجهان آباد جلوس مبارک ثانی مستلمدر تقرر لقب
و سکه اقدس اتعاق افتاد و تاریخ جلوس مقدس بدستور عهد اعلیٰ حضرت شهر
و سین بر هلالی حکم شد و فرمان رفت که آغار سال فرجده فال جلوس
همایون ار عره شهر رمضان المبارک اعتبار نماید و نقاصی القصات حکم اقدس
دعاد یاف که خطبه بلیغ موشح باسم مبارک و القاب همایون انشا نموده بحوارد
قاصی القصات نعروض رسانید که حین حیات پدر عالی قدر خطبه بنام پسر در شرع
شریف حائر بیست درین صورت حاضر قدسی مظاهر متفکر گردید مشیت
پناه عدد الوهاب گجراتی پتنی که بمذصب اتنای اردوی معلی سروراری
داشت ازین معنی آگهی یافته نعروض رسانید که اگر ارشاد فیص بنیاد سود قضی
القصات را بخواندن خطبه طیده بنام نامی آنحضرت فایل سار حکم شد که
حای مکراری اسب بعد رد و بدل مسائل فقهی و دلائل عقلی و براهین نقلی
شیخ معر الیه طاهر صاحب که اعلیٰ حضرت حوافی را ایام صعب نکمال رسیده
و هیچ هوش برجا نماند و مدار کار سلطنت که عذرات از انتظام مهام و رفاهیت
و آسایش حالین که بدایع و دایج حضرت آمریدگار اند از دسب رفته درین صورت
خطبه بنام پسر که قابل سلطنت و خلافت باشد خواندن در شرع شریف حایر
و داد اسب درین ماده روایات معتد بر آورده نقاصی القصات و دیگر علما و فصلا
که حاضر بودند نموده و همه را فایل صاحب از پیشگاه خلافت و جهانمائی نه شیخ
عدد الوهاب حکم شد که خطبه بنام مبارک معلی بحوارد و بوالا رتبه اقصی
القصات بلند مرتبه گشت و بر اشرفی بدینی مضمون سکه زدند * * بیب *

سکه رد در جهان چو مهر مدیر شاه اوزسگ ریب عالمگیر

دارا شکوه حدرا همراه خود آورده بود بعد هریم او سعادت اندوز ملازم شده بودند مرحمت ناساهانه شامل حال آنها شده نوازش خلعت و رحمت دستور قدیم بصورته شدند و نه قطب الدین خان حویشگی موحدار سورته که از راه عاصی اندیشی از رفعت دارا شکوه کدازه گرفته مانده بود خلعت و اسب مرحمت گسب چون تقرر امر خطیر وزارت بر حلوس ثانی موقوف بود تا آن زمان احکام مهر راحه رکهناتیه داس که از متصدیان مهمات دیوانی بود صادر می شد درینولا حسب الحکم مهر راحه مذکور بنام دیوان صوبه در منع کشب و کار بنگ و غیره رسیده که نقل آن رقمده کلک بدایع نگار می گردد *

شرح حسب الحکم اقدس بنام رحمت خان دیوان

وزارت و رعب پناه رحمت خان معفوظ ناسد مخفی نماد که چون حکم جهان مطاع عالم مطیع شرف صدور پیوسته که در کل ممالک محروسه هیچکس در هیچ حادثه را که از مسکرات اسب نه کارد و عوض آن احداس دیگر کشب کار نماید بنابران نوشته میشود که آن وزارت پناه بعد وصول این رقیمه نکتور-بان پرگنات حاله سریعه و محال حاگیرداران متعلق دیوانی خود مقرر کند که هر کدام از آنها نگاه رعایا و برایا پرگنه عمله حویش ودعن تمام نمایند که اصلاً و قطعاً بنگ نکارد و عوض آن دیگر احداس نکسب و کار در آورد اگر اخیانا احدی از آنها باوجود منع بخلاف حکم ارفع عمل آرد تدمه بلیع نمایند تا دیگران عدت گرفته مرتکب این امور نشود و احب آنکه اندرین باب از پیشگاه سلطنت فاهره ودعن تمام دانسته بموجب یرلیع معلی عمل آرد و نگدارند که احدی خلاف آن تواند کرد و هرکس که درین ماده کوتاهی حواهد نمود صاحب تقصیر حواهد شد و بعرض نار پرس عتاف و خطاف حواهد در آمد درین باب زیاده چه نوشته شود تحریر عره سهررمضان سنه یکهزار و شصت و نه هجری مطابق سنه احد حلوس والا *

گشت و موجب محراری او در پیشگاه خلافت و جهادداری گردید که
 بعد از راحه‌های عالی تدار رفته سپهسواران شهابی آثار سراوار الطاف بی‌غایات
 راحه حسوب سنگه حکم فرموده ایم که با جمعیت حوبی باحمد آباد رسیده به
 مددوست و عطف و ربط آنجا پردازد و پیدا سب که تا حال با ناکا رسیده ناسد
 می باید که برفاق آن عمده الا عیان خدمات سرکار والا بتقدیم رساد که پس از
 ظهور بیکو خدمتی و دولتخواهی نعمات رعایت سربراری حواعد یاب
 و محسوس ساحتی امینای و احب السرا نا پسر حور او که تا سیدپور رفیق
 طریق اونا بیسکوه بود و از انکا معاودت نموده باحمد آباد رسیده بوده و اراده
 رفتن سورت داشت در حضرت کیوان مرتب مستحسن افتاد و عسکری پسر
 کلان او را که در سورت بود نیز بهمرسانیده در قید کد و کیفیت ادبا را راحه
 مذکور ظاهر ساخته ایمانرا مسلسل و معلول مصحوب ممدداری از تعیناتیل
 صوبه احمد آباد بدارگاه عظم و حال نفرستد بحر عرض اربع در آورده که سید حسن
 از نا مساعدی بکب ناوجود طلب بواسطه انکام خدمت سرکار مقدس و رفاقت
 و همراهی کمترین به نموده این مقوله پیرایه معلومیم اربع یاب برین تقصیر
 منصب و حاگیر سید مدبور بر طرف فرموده برگنه بزوده را از تعیر او به شکاع
 سعار لایق المرحم فتاح حان مرحوم نمودیم چنانچه مسأراً الیه بعنقریب
 انکا میرسد حقیق آمدن عاند و سیر نا بی از محال حاگیر حود به احمد آباد
 بحسب تقدیم خدمت سرکار عالی ریت و صوح مقدس گرو در ناز سیف
 الله بخشی انکا بحر عرض اربع در آورده بود از ان رو که خدمت بخشی گری
 آن صوبه از تعیر او به سیادت و نکات پناه رصوی حان معوض گرادانیده ایم پس
 از وصول مومی الیه نا انکا او را روانه حضور سراسر نور نماید درین باب تاکید داد
 مقرریم بدستم شهر سعدان سنه ۱۰۶۹ یک هزار و سب و نه هجری نوشته شده *

و بهرجه حسوب سنگه که به صوبه داری مقرر شده بود بتاریخ هجدهم
 محرم ۱۰۶۹ قمری داخل احمد آباد شده بدظم و نسق صوبه پرداخت و رحمت
 خیر و صوبه و محمد بیگ ترکمان و جمعی از کومکیان صوبه گجرات که

انتظام داشت از سعادت مدعی نا جمعی متفق و همداستان گشته سید احمد برادر سید حلال بکاری را که دارا شکوة حاکم گجرات کرده رفته بود دستگیر نموده مقید صاحب و ناستحکام شهر و بندوبست قلعه پرداخته آماده ممانعت گردید محمد دارا شکوة بعد از اطلاع این معنی از تصرف شهر طمع بر گرفته نه برگشته کزی که بیست گروهی شهر اسب رف و از آنجا نه کهایچی کولی چنوال التکا برده ازو اعاد و استمداد حواس کهایچی نا انتاع خود همراه شده او را محدود ولایت کچه رسانیده از آنجا مراجعت نمود در اثناء این احوال گل محمد نامی یکی از نوکرانش که او را حاکم بندر سورت کرده رفته بود نا پدکاره سوار و دو صد پیاده بندوبستی ناو ملحق گشته همراه سد چون نه کچه رسید راحه آنجا که هنگام آمدن او بگجرات مسافت بعدی ناستقلال بر آمده و انواع خدمت و همراهی بطور رسانید و دختر خود نامرد پسرش کرده بود این بود در کمال بیگانگی پیش آمد ناو در حضور لهدا پیش از دو روز در آنجا توقف نکرده نعم حدود بکر روانه پیش سد سردار خان تمامی کیعیب روئداد و حس تردد خویش را بنیایه سریر خلافت مصیر عرصداشت کرد و بصورت فرمان والا شان در تحسین و آفرین که شرح آن از روی اصل ثبت یافته سرمراری حاصل نمود *

نقل فرمان عالیشان بنام سردار خان بیاسخ عرضداشت

شجاع و شهاب دستگاه حانه راد لایق الاحسان سردار خان بنیای شاهانه معرر و مباحی گشته بداند عرصداستی که درین ایام نصرت آغار طغر احکام مبارگاه سپهر احتشام ارسال داشته بود از نظر اشرف اقدس اعلی گذشت معروض داشته که بی شکوة هریم پزوه که در احمیر سکس فاحش یافته آواره صحرای ناکامی گشته از استماع خبر نگهداستی جمعیت و مستحکم کردن قلعه احمد آباد و قصد جنگ و جدل نمودن ندده سمب بیرم گام ستانته و کمترین لوازم حذر داری و مراسم هوشیاری بکا آورده در حفظ و حراست قلعه مذکور می پردازد این معنی معلوم رای عالم آرا

صوبه داری مهاراجه جسونت سنگهه و دیوانی
 رحمت خان و مکومت خان و جلوس دوم
 حضرت خاقان گیتی ستان بعد هزیمت محمد
 دارا شکوه و آمدن او به صوب احمد آباد
 و ممانعت سردار خان از داخل شدن
 احمد آباد و محبوس ساختن سید
 احمد بخاری را

چون بنابر بعضی امور که تفصیل در عالمگیر نامه مدروح و ذکر آن
 مناسب این مقام بیست مهاراجه حسوب سنگهه که حاکم رده بود پیش
 از وقوع جنگ با محمد دارا شکوه بواسطت مررا راجه فرمان مرحمت عنوان
 مدعی بر مرده بخشایش و عفو سوانق رالت و خطایا از پیشگاه عاطف صادر
 گشت و با حاکم حاکم او مرسل شد و بمص سانس که هفت هزار
 هفت هزار سوار از انکمله پیکر سوار دو اسبه سه اسبه بود سرور گردید
 و اصال ناساها نه چنان اقتضا نمود که یک چند از ساط فرب حضور دور بوده
 از حاکم کردار و تشویر تقصیر بر آید لهذا عده سهر رحمت سال هزار و شصت
 و نه صوبه داری گجرات ناو تعویض یافته حکم معلی صادر شد که ناان صوبه شتافته
 بظلم مهمات امور آنکا پردازد و کدور پرتقی سنگهه پسر خود را روانه پیشگاه حضور
 سار القصه چون محمد دارا شکوه در جنگ احمیر شکست خورده راه هریس
 یافته پیاوردی فرار در عرض هشت روز بنواحی گجرات رسید امرا و بعضی
 کومکیان صوبه بعد از استماع خبر شکست قطع علائق امید او کرده با خود فرار
 دادند که اگر محمد دارا شکوه قصد داخل شدن شهر کند او را راه ندهند بنابراین
 سردار خان از ندهنده های ناساهاهی که از قدیم الایام در سلک کومکیان این صوبه

از میان ولایت خود راه داد و اینجا قریب سه هزار کس از مردمی که باو مانده بودند روی عریض نگذرات بهاد مرزا شاه نوار خان صوبه دار که دران تازگی صوبه رسیده بود تا مقاومت در خود ندیده و نیز از وقوع قضیه که هنگام توجیه ایات اقبال در برهانیور نسب باو ظهور یافت چهرهٔ احلاصش حدسه ناک گشته مراتب عقیدتش عذر آلود بخشهای نعلانی بود و دران وقت لشکر و سپاهی چندان نداشت که مانع دخول احمد آباد تواند شد با رحمت خان دیوان صوبه و جمیع کومکینان استقلال از احمد آباد برآمده در موضع سرکچ با او ملاقی شد و داراشکوه بی ممانعت و مراحمت بتاریخ بیست و سیوم شهر ربیع الثانی سده مذکور به شهر درآمده سرحد سری برداشت و دست تصرف و تعرض ناموال و اسیای کارخانکات شاهزاده مراد بخش که مانده بود دراز کرده قریب ده لک روپیه از مال او متصرف سده انوار اسراف و تدبیر کشود و در صدد فراهم آوردن لشکر و سپاه گردید و کومکینان صوبه و غیره قصباتیان را بداد و دهش استمال و بخشش فریفته ددان مناصب و خطابها پرداخت و طمع در بند حاصل حیرت کرد امیدای گجراتی را که در زمان اعلیٰ حضرت یک چند حکومت آباد نموده آن وقت در احمد آباد بود از جانب خود حاکم تعیین کرده صادق محمد خان ملازم سرکار والا که متصدی آباد بود بکوشش و مدافعت خود معزول شده کفاره گرفت امینا حاکم داراشکوه ناموال حاله شریعه دست تطاول کشود با الحمله محمد داراشکوه در احمدآباد مدت یک ماه و هفت روز بسر برده فوجی آراسته و لشکری شایسته که بیست و دو هزار سوار بودند فراهم آورده توپخانه خوبی سرانجام کرده عره شهر حمادی الاحرار احمد آباد برآمد و مرزا شاه نوار خان صفوی را ناحص اتباع و لواحق از پسران و حویشان و کوچ محمد مراد بخش که در اینجا بود و اکثر کومکینان عمده صوبه مثل رحمت خان دیوان صوبه و محمد بیگ ترکمان که خطاب قزلداش خان داده بود و غیره همراه گرفته سید احمد برادر سید نلال بخاری را صوبه دار گجرات کرده هیچکس از نوکران خود را نه گذاشته بصوب دار الخیر احمیر نعزم مقابله با حضرت حدیو جهان برآمده راهی گشت *

او را از قید تقصیر و حجاب تسویر بر آورده بعدایب و ارسال خلعت خاصه و منصب قدیم ناصفه هراری هزار سوار دو اسپه سه اسپه که از اصل و اضافه شش هراری شش هزار سوار از انحصار پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه باشد بصورت فرمان والا شان بوازش نموده صونه داری گنجرات ناو معوض فرمودند و او بموجب حکم افندس ده صونه متعلقه شتافته هفتدهم شهر ربیع الاول سنه مذکور داخل احمد آباد شد و هنوز جاگرم نکرده بود که خبر رسیدن محمد دارا شکوه از تهته نوب احمد آباد رسید که بعد طی مراحل کنار چول که عذرات از رن باشد و در راه ولایت کچیه واقع است آمده و چون درین سال از جهت کمی نازان تالانهای آن راه بی آب بودند و در بعضی جایها که چاهی بود لسنکری را کفایب نمی نمود درین دو سه منزل اکثر لشکر او بهلاکت نزدیک رسید و دواب بسیار تلف گردید بهر قسم داخل چول شد و حقیقت چول مذکور آنکه دشتی شور ستادی است بمسافت چهل کوه بر کنار دریای شور و در اتمام آن مسافت آب شیرین مطلقاً نایاب و از همه سو بحالی آب حلوه امواج سراب است و بواسطه قرب دریا در بعضی مواضع آن سر زمین نوعی از گل است که در ته آب دارد و آب در آن فرو میرود که بران هندی دَکَدَل گویند و در حاده پیش از چند سوار پهلوی هم عبور نتواند نمود طول آن بیان منتهی می شود بموضع کوه که داخل ولایت کچیه است و از انجا یک راه گنجرات جدا میشود و راه دیگر بچونه گدّه القصه چون محمد دارا شکوه ولایت گنجرات را از وحود لشکر و سربازی که با او مقاربت و مدافعت تواند نمود حالی میداد است بعریض آن حدود تنه در راه چول و بیابان گذاشته بهدمانی و امداد بعضی زمینداران از راه کنار نایب شیر که شریقی است غیر مسلوک و راه صعب و دشوار چون بولایت می رسید مریدان قبیله بیدادسی باستقلال او ستایب و نا او ملاقی شد و بعد از آن شکوه از مرید قبیله که داشت ملاییم و بخشش بسیار ناو کرد و سپهر شکوه بسرحد خواستگاری نموده نامرد صاحب زمینداران و بیست و چوبه زمینهای او بریده شده محمد دارا شکوه را

ار رسیدن نابکا حمیع بیوپاریان و مهاجران و عموم ساکنین و جمهور متوطنین آن دیار را از عدل گستری و رعیت پروری ما که ناعی نظام عالم و موجب انتظام احوال بنی آدم است آگاه گرداند تا همگان بجمیعیت خاطر و اطمینان باطن با و مکن خویش آناد بوده بکسب و پیشه خود اشتغال نمایند و بدعای دوام دولت اند مدت ازل بنیاد مشغول باشند می باید که متصدیان حال و استقنال مهمات و معاملات آنجا مشأراً الیه را دیرین خدمت گذار درگاه جهان پناه دانسته لوازم حسن معاملت و لطف معاشرت با آرند و در امور مرجوعه حسانی او امداد و اعانت کنند و مقرر سازند که احدی بيموجب مراحم و متعرض احوال مومی الیه و دیگر سکه آنجا نگیرد درین باب تاکید دارند و از خلاف حکم احتراز و احتیاط نمایند بیست و یکم شهر دیقعدۀ سنه ۱۰۶۸ هـ و شصت و هشت از هجرت مقدسه رجب دگارش یاب *

صوبه داری مرزا شاه نواز خان صفوی و دیوانی
رحمت خان و آمدن محمد دارا شکوه باحمد
آباد و روانه شدن بدارالخیر اجمیر بنابر
مقابله حضرت خدیو گیهان و مقرر
نمودن سید احمد بخاری را
بصوبه داری از طرف
خود

روز هشتم شهر محرم الحرام سال هزار و شصت و نه چون مرا شاه نواز خان صفوی که بنابر بعضی امور و مصالح ملکی در هنگام توحه رایت عالیات از اورنگ آناد بصوب مستقر الخلافت اکثر آناد تا این هنگام در قلعه برهانپور بموجب حکم اقدس محسوس بود مورد مراحم و الطاف گشته عطف شهسناه

تذخیم بود در تخت سلطنت حلوس فرموده لقب و خطبه و سکه و حش را
 و قوف بر حلوس ثانی داشته تعارف پرداختند آورده اند که تاریخ حلوس
 همایون بر زبان وحی ترجمان گذشت که آفتاب عالم تلم *

و رحم حان دیوان صوبه احمد آباد و عیرة متعیدان صوبه را که محمد
 واد بخش نکوشی و ناحوشی همراه حویش آورده بود چون سعادت آستان
 بوسی دریافتند رحم حان بعدایب حلع و منصب دو هزار شصت سوار
 سرورار شده بدیوانی صوبه گجرات دستور سابق معین گردید و قطب الدین حان
 حویسگی بمرحم حلع و منصب سه هزار و سیصد سوار دو اسپه سه اسپه
 و فوجداری سرکار سورتنه و دل دوس و لد سرورار حان عطای حلع و خطای
 سردار حانی و دلدار بیگ برادر دورد او بعدایب حلع و خطای دلدار حانی
 و فوجداری سرکار پتن و سدد حس و لد سید دلبر خان خطای حانی و هر کدام
 با صافه شائسته مورد عاطف سدد و ستیداس ساهو جوهری که عمده و ار
 معتدین ساهوان گجرات بود عطای حلع سر اعتبار بر افرایب و مصحوب
 او فرمان سعادت بنیان در ماده استمال و اطمیدان خاطر رعایا و برایا و جمهور
 سکه این بلاد چون مهر اورک بدایب تعز لقب که بر حلوس ثانی مقرر شده مهر
 ایام نادشاهزاده گی مرحم گشت که بداد صوبه ناد دیوان و عیرة شتافته بود
 مسرت حاوید امن و امان نکوش متوطنان آنجا رساند چنانچه نقل فرمان مذکور
 از روی اصل ثبت می شود *

نقل فرمان غالبشان عاطفت بینان در استمال رعایا و کافه برایای گجرات آنکه

چون همگی هم والا بهم و تمامی بید حق طریب بر رفاهیب
 عامه رعایا و کافه برایا که بدایب و دایب حصرت صمدیپ اند مصروف اس درین
 ایام حبسته آغار فرجده احکام که ردة الاقران ستی داس جوهری از پیشگاه
 سلطنت و جهانداری دستوری احمد آباد موطن خود یافته باو حکم سده که پس

مکرر بصورت می انعامد که درین ماده نوعی سعی نجا آرد که وجهه دستگردان او و برادران او رود بوصول رسد درین باب تاکید تمام لازم دانسته مطابق حکم بعمل آورد تحریر می التاریخ عره شوال سنه احد سنه حلوس میمنت مانوس شرح صمن که حسب الحکم عوض دستگردان مانک چند وعیره از حاصل فصل حریف یوب ئیل از مصله دیل پدج لک و پنجاه هزار روپیه از سورت یک لک و پنجاه هزار از کهنایب یک لک از پرگنه پتلاد یک لک از پرگنه دهولقه هفتاد و پدج هزار از پرگنه بهروچ پنجاه هزار روپیه از پرگنه بیرم گام چهل و پنج هزار از نمکسار سی هزار روپیه حسب الحکم اقدس مقرر شد که مانک چند همیشه در خدمت بوده اول وجه دستگردان او داده بعد از آن بدیگر بیوپاریان رساندد مانک چند چهار لک و بیس و دو هزار باب ربیداس شریک سنی داس چهل هزار روپیه باب سان مل وعیره هشتاد و هزار روپیه *

سلطنت حضرت خلد مکن ابوالمظفر محی

الدین محمد اورنگ زیب بهادر

عالمگیر بادشاه غازی

چون حضرت خلد مکن بداعیه عیادت والد ماحد و ناسا هراده محمد مراد بخش بخیال سلطنت بعد انهرام مهاراجه حسوب سنگه و قاسم خان از دار الفتح اوحین بصورت مستقر الخلاف اکثر آباد که حضرت اعلیٰ روس امرا بودند متوجه پیش شدند بعد طی مراحل و قطع مدارل بهم شهر شعبان سال هزار و شصت و هشت هجری صاحب مستقر الخلاف منخیم سرادات عرت گشت و محمد دارا شکوه در میدان دهولپور مضاف داده هفتم شهر رمضان المبارک منهرم گردید و در چهارم شهر شوال المکرم محمد مراد بخش نقید در آمد و آنحضرت بمنارتعاق دارا شکوه متوجه دار الخلاف ساهکبان آباد شدند و در اثناء طریق چون منزل مبارک باغ اعر آباد شد روز جمعه عره ذیقعدة الحرام آنسال بعد گذشتن پانزده گهژی و بیس و دوپل که ساعت سعد مختار اهل

دریای بردا آمده ملحق شوند در راه اتفاق ملاقات یکدیگر شد و فیکه نوحین رسیدند
 مهاراجه حسوب سنگه و قاسم خان که حار راه بودند بعد حدنگ راه قرار پیش
 گرفته رفتند و هر دو نادرشاه را متوجه مستقر الخلاف اکثر آباد شدند نامی
 احوالات چون تعلق بصوبه احمد آباد نداشت حواله بعالمگیر نامه اسب و چون
 منجمه رزی که محمد مراد بخش از سکنه احمد آباد گرفته بودند مبلغ پنج
 لک و پنجاه هزار از پسران و برادران سنی داس جوهری که مقرب درگاه و در
 شمس و خدمت گذار پادشاه رادهای والا براد بود در آن هنگام در خدمت
 حضرت حدیو جهان استعانت داشت بعد شکست یافتن محمد دارا شکوه پنجاه
 روز پیش از بنید در آمدن خود تنخواه مبلغ مذکور را بنام معتمد خان حواجه
 سرا که بعنوان بیاب نا اهل و عیال خود در احمد آباد گذاشته رفته بود فرمان
 دستور بمهر اورک نام خود بسته داد چنانچه نقل آن اتفاقاً از روی اصل که
 بدست آمد مددوح صاحب *

نقل منشور اوزک بادشاه زاده محمد مراد بخش

در باب تنخواه مبلغ پنج لک و پنجاه

هزار روپیه بنام معتمد خان آنکه

امارت و نظارت پناه و رعیت دستگاه محترم محترم احلاص نشان
 معتمد خان رعایات بلا بهایت اقدس سرور و ممتاز بوده بداند که سنی داس ساهو
 از ادراک دولت ملایم سراسر سعادت مستعد گردیده از روحی عدایانکه شامل
 حال اوس حکم جهان مطاع آفتاب شعاع واحب الاطاعة بنهاد می پیوود که
 منلی که از مانک چند پسر مشارا الیه و برادران او در دار العیال احمد آباد
 بطریق دستگردان سرکار عالمیان مدار عاید گردیده چنانچه تفصیل آن در ضمن
 مسطور اسب از محصول فصل حریف یوب ٹیل پرگناتی در ضمن مرسوم
 گشته تنخواه دهد چون مانک چند خدمت را حوفا آورده و ستیداس از
 روی عقیدت و تدویب سعادت حضور اقدس را حاصل نموده بنابران حکم والا

استعمال داسب با دیگر متصدیان آنجا را گزاینده محسوس صاحب و انواع
اهداف و آزار رسانیده و علی نقی دیوان خود را که از بددهای روز شش نارگاه
حلاف بود و بموجب حکم اقدس نگار دیوانی و کفایت مهمات سرکار ایشان
قیام داشت بی صدور حرمی و وقوع رلتی نتوهم عفاق و مظنه یکجتهی که
بدان حیرت او کلمات ارجمند می گفت بدست خویش بقتل رسانید و علایده
طبل سرکشی نواح نادرشاهزاده محمد دارا سکوة بعد استماع این شورش
عصر اقدس حضرت حاقان رسانیده مقرر ساختند که صونه احمد آناد را از مراد
بخش تعمیر ساخته صونه دار برار ناید ساخت اگر اطاعت حکم نجا آورده بآنطرف
رف از سر تقصیرات او در گذشته عفو فرماید و در صورت عدم اطاعت و فرمان
پذیری گوشمالی بلیع داده مقید ساخته بحدود ناید طلاید چون نادرشاهزاده
محمد اورنگ ریب بهادر را بیر داعیه عیادت حضرت حاقان و بعضی امور که
دگر آن مناسب نیست بود از دکن بدرگاه فلک اشتباهه با لسكر آراسته خود
متوجه حضور بودند محمد دارا سکوة از اطلاع قصد نادرشاهزاده ها از حضور فرمان
پی در پی در معاودت هر دو نادرشاهزاده ها صدور یافت لیکن موثر نشد بنابراین
نصاوت محمد دارا سکوة بیست و دوم شهر ربیع الاول سال هزار و شصت
و هشت بهاراجه حسوب سنگه رمیدار خود بهرور را صونه دار مالوه ساخته
رحص کردند و همچنین فاسم خان را در سلج حمادی الاول سنه مذکور صونه دار
احمد آناد ساخته مرخص فرمودند و مقرر شد که هر دو صونه داران در دار العتج
اوحین اقامت ورزیده احتیاط نمایند که اگر مراد بخش اطاعت نموده
احمد آناد را حالی نماید بهتر والا نه باتفاق بهاراجه ناحمد آناد رفته بر آرند
محمد مراد بخش که نه داعیه سلطنت منلعهای حظیر که از ربانی بعضی
مردم گجرات استماع افتاده که پنجاه لک روپیه از ناشدگان شهر احمد آناد گرفته
تهیه خود نموده و رحمت خان دیوان صونه و متصداران و موحداران متعیده صونه
را همراه گرفته روانه شده بود و نادرشاهزاده محمد اورنگ ریب بهادر که عیادت
والد ملحد عارم سده بودند نادرشاهزاده محمد مراد بخش نگاشتند که بعد عبور

گذارش مجملی از رسیدن خبر تکسر مزاج اقدس
 حضرت صاحب قرآن ثانی و بر تخت نشستن
 بادشاهزاده محمد مراد بخش و ملقب ساختن
 بمروج الدین و سکه و خطبه بنام خود
 کردن و روانه گشتن بصوب مستقر
 الخلافت اکبر آباد و آغاز شورش

همدین سال در شب هفتم دیحجه الحرام ناکه عاصه با ملایم عارض وجود
 مقدس حاقان جهان گردید و مزاج مبارک آنحضرت از حد اعتدال منحرف
 گشت و این حذر وحشت اثر و طول مدت آن در ممالک محروسه سپهرت یافت
 سبب بعد مسامت و حلال اسرار و مسدود گشتن ادوات رسل و رسائل تکتویر
 نادرشاهزاده مهین دارا شکوه و مقید شدن و کلاه نه رسیدن حذر رافعی ر چگونگی
 حالات نادرشاه بدریک ر دور معاملات مملکت همدستان از نظم و نسق افتاده
 باعث حلال و موحب فساد عظیم گشت چنانچه نادرشاهزاده محمد مراد بخش
 که صوبه دار گجرات بودند بمکرد استماع حذر ناحوشی بی تحقیق حال و اندیشه
 تنگ طرفی را کار فرموده رایات استقلال بر افراخته در تحت شش و خود را
 بمروج الدین ملقب ساخته اسم سلطنت بر خویش بست و سکه و خطبه را بنام
 خود کرد و فرقی نه بدار سورت که در آن وقت با قطاع پرده آزایی هودج قدسی
 القاب بیگم صاحبه تعلق داشت فرستاده قلعه آترا بقره و استیلا به اموال و اسباب
 که از سرکار حاکمه شریعه و دیوان علنه در آنجا بود متصرف گشت و بسبب
 تعدی و تعرض ناموال و امتعه مردم دراز ساخته کارهای نا شایسته پیش گرفت
 چنانچه عند اللطیف پسر اسلام حل را که از حانه رادان شایسته درگاه حلیق پناه
 متصدی مهمات بدر مرور بود و بموحب امر اشرف به شعل مهمات آنجا

سورت مقرر شد و سلطان یار تهاه دار بیلپارن ناصافه پانصد سوار بمنصب هراز و پانصدی هراز و پانصد سوار فرق مهابات بر افراحت بیست و پنجم شهر دیقعدۀ سنه مسطور علی نقی بدیوانی سرکار نادرشاهراۀ ار تعیر دوست کام سر فرار گشت و چون نادرشاهراۀ عالی گوهر را ار دختر شاه نوار خان صفوی فرردی نمی شد حاقان جهان دختر امیر خان را که شایستگی ازدواج آن والا بسب داشت ناصافه پانصد سوار فرستادند که آن والا تدار او را در عقد نکاح در آورد و حواهر مرصع آلات و طلا آلات و نقره آلات و دیگر اشیا که میب همه یک لک روپیۀ بود بطریق چهار عدایب فرمودند و نادرشاهراۀ را ناصافه دو هراز سوار دو اسپه سه اسپه بمنصب پانصدۀ هرازی دوارۀ هراز سوار هشت هراز سوار دو اسپه سه اسپه سر فرار گردانیدند یک لک روپیۀ ازان میان بیست هراز روپیۀ ار حرانه رکاب و هشتاد هراز روپیۀ ار حرانه بدر سورت بطریق انعام عدایت فرمودند و منشور عاطفت متضمن عدایات مذکور و خلعت خاصه و دو اسپ عربی ار طویله خاص نارین طلا و میدا کار و طلائی ساده مصکوف سید علی پسر ملک عدیر و صالح نیک گر بر دار مرصع شد و سرکار حونه گدۀ در طلب این اصافه تنخواه کردید چنانچه نادرشاه راۀ والا تدار بعد ورود عطیات شرایط استقلال و تقدیم آداب نصابه پرداخته گرفت و چون شمس الدین و قطب الدین حویسگی تیولداران حونه گدۀ ناهم منارعب داشتند قطب الدین بفرحداري و تیولداري پتن سر فرار گردید و نه شمس الدین حکم رسید که نه دکن برد نادرشاهراۀ محمد اورنگ زیب بهادر برود و میر محمد صفاهانی بخدمت بخشی گری و واقعه نویسی صوبه ار تعید رصومی خان و مرصع خلعت و اسپ سر فرار سد و سید منصور پسر سید خان جهان بموج التماس نادرشاهراۀ بمنصب هرازی چهار صد سوار داخل تعیناتیان صوبه گجرات گردید و در سال هراز و شصت و هفت حواهر واقمسه نفیسه و بیست و هشت سراسپ عربی و کچھی و هیژده راس گاو گجراتی و دیگر اشیا که نادرشاهراۀ بطریق پیش کش بکصور ارسال داشته بود بنظر اشرف رسید *

سجاده نشین است و تتمه نه بیدوایان اینجا رساند و دوست نام نه دیوانی سرکار
 نادرشاهزاده والا گهر از تعیر دیاناب خان سرورار گسب خان مذکور در ایام دیوانی
 حدود اکثر بدعات در محال نخاس و عیره درین صوبه ندا دهاده و اورنگ خان
 خلعب یافته تعینات صوبه شد و هیرحی بوهرة که از متمولان معتبر ندر سورت
 بود چنانچه سنی داس نعرونی سامان در حوهریان گجرات امتیاز داشب
 او نعرونی زر در نازرگان سورت نه زر داری اشتهاار یافته چهار اسپ عربی بحصور
 انور بطریق پیش کش فوستاد از انمیان اسپ نور پسدد طبع مدارک افتاد و بطر
 مدارک موسوم گسب و او از پیشگاه نوارش نعطلی فیل فرق مناهات بر افراح
 و در همین سال مدلع یک لک روپیه نبادشاهزاده عالی دران از حرانه احمد آباد
 طریق انعام از پیشگاه خلایف و جهانمانی عطا شد و دو اسپ از طوبله
 خاص یکی عربی نارین طلای میدا کار و دیگری عرامی نارین طلای ساده
 مرحمم گسب و در سده هزار و شصت و شش چون خدمت ندر سورت
 و ندر کهنایب از حافظ ناصر حوب بتقدیم نمیرسید خدمت ندر کهنایب
 نعد اللطیف نرادر خورد معر الملک در حضور تعویص یاف بیست و نهم شهر
 ربیع الاول سال مذکور محمد امین نعرونی منصب سروراری یافته دیوانی سورت
 و فوحداری و خدمت آن ندر از تعیر حافظ محمد ناصر مقرر گسب و رحمت
 خان دیوان صوبه احمد آباد نعرونی پانصدی دات منصب هزار و پانصدی
 چهار صد سوار سرورار سد و نه نادرشاهزاده یک لک روپیه از حرانه ندر سورت
 انعام مرحمم گسب و چون تعلب و حیانب و ناراستی محمد امین
 متصدی ندر سورت نعرض اقدس رسیده بود نه تعیر منصب و حاگر برای عدت
 دیگر حکم حدس او بصدر پیوس و آنچه او نه تعلب و حیانب تصرف نموده
 بود نار یاب شد و بتاریخ یاردهم شهر سعنان المعظم آن سال محمد واسم
 نخدمت فوحداری و روشنصمیر که بتقدیم خدمت بخشی گری و واقعه نویسی
 ندر مامور بودند ندیوانی و امیدنی آنجا و هر دو نعرونی منصب نوارش
 یافتند و نعد العربیر از تعیر روشنصمیر نخدمت بخشی گری و واقعه نویسی ندر

دیگر، بصلحا و فصلای آن بقعه شریعه و بلب ناقلی براویه سیدان مدینه
منوره برساند چون نادارده مسجد مدینه طیده که طرح آبرا بدرگاه عرش استاده
مرتب آورده بودند کلیم محراب دار بشکل حای نمار بحکم اقدس در کارخانه
ملتان مهیا گشته بود ارسال داشتند و همدین سال دل دوست ولد سرور خان
حسب الائتماس ناساها راده مراد بخش بحدمت تهاه داری بیجا پور مضاف
سرکار پشی نعرونی پانصد سوار بمص هراز و پانصدی هراز سوار مقتدر گشت
و در شهر صفر المطهر سال هراز و شصت و پنج سید سیکن نعوحرداری پیدلود
و سادهره فرق عرت بر افراحت و بیر دوارده راس اسب عربی و کچپی که
ناساها راده نمودن پیس کش ارسال حضور نموده بودند از دطر انور گذشت
و همدین سال در زور حش ورن قمری حاقان گیتی ستان نارگاه مکملی رزعب
معرق کلانتون ناف بطول چهل و سه درع و عرص سی و دو که در کارخانه احمد
آباد بمبلغ پنجاه هزار روپیة مهیا شده بود بر افراخته شد و سید صدقه که حسب
الحکم بسورت رفته بود که از عربستان اسپان سایسته سواری معلی طلب نماید
دریدولا از بندو سورت نعتنه علیه رسید دو اسب عربی یکی از ان سر جنگ گذرایید
و معروض داسب که حاکم نصره در برار متاع فریب دوارده هزار روپیة نقد که نار
ارسال داشته بود ایی دو اسب فرستاده از ان رو که سه جنگ سایستگی سواری
اقدس داشت حدیو کرم گستر او را بخلع و ناماده مصب بر دواخته ده هزار
روپیة عطا فرمودند و اسب را داخل طویله حاصه گردانیده ده هزار موسوم
فرمودند و درین سال سید علی ولد سید دلال صدر الصدور مرحوم عطای خلعب
حاصه و نعرونی پانصدی عد سوار بمص دو هزار پانصدی پانصد سوار
و حطاف رضوی حان و نعویص خدمت بحسی گمی و واقعه نویسی صوبه
احمد آباد از تعیر دوست گام و امینی آن صوب و مرحمت اسب عراقی و فیل
سر بر افراخته مرحص گردید و مصحوب او دو اسب عراقی از طویله حاصه نارین
طلائی مینا کار و طلائی ساده ناساها راده الا تدار عیایب نموده فرستادند و پانصد
مهر از حرانه رن مقدس نار حواله شد که بصفه سید خعفر برادر کلان خود که

دیوانی رحمت خان تعمیر میو یحیی

رحمت خان که بمصب هزار و پانصدی دات و چهار صد سوار سربراری
 داشت بمصب دیوانی صوبه و داریعی کرکرامکانه احمد آباد ار تعمیر میو یحیی
 معوض سده دوسب گام یسر معتمد خان به بخشی گری و واقعه نویسی صوبه
 و اضافه بمصب معتمد گردید و به سید جعفر بن سید حلال بخاری مرحوم
 سکاذه نسین حضرت ساه عالم قدس سره پندکهارار روپییه و خلعب و فیل و سید
 احمد برادر سید حلال هزار روپییه و خلعب و ماده فیل مرحمت فرموده به
 احمد آباد که وطن ایسان بود رخصت فرمودند و معاهد حالوری بموحداری
 و تیولداري پش ار تعمیر میو سمس ولد سید دلیر خان بموحداری و تیولداري
 سرکار کوههزه ار ساق و الاح بمصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار تاک
 بر افرحاب و چون ناسا راده بخوالی ملک جهنویه رسید رمیددار انکا آمده
 مالزم بموده مبلغ پانزده هزار روپییه نقد و هعب اسب پیشکش نموده در
 رکاب ناسا هراده که تاریخ هعدهم شهر شعبان المعظم آن سال داخل بلده شدند
 و تا هعب ماه در احمد آباد ماده بموجب التماس قطب الدین خان یک
 ربحیر فیل و ده ستر انعام یافته رخصت سد و کهایکی رمیددار چوال بمعرف
 سید شیخی رجوع شده صامس معتبر عدم تمرد و پیشکش مبلغ ده هزار روپییه مقرر
 نموده در مکان خود آباد ماند چون دران ایام بمسامع عظم و حلال حافان
 جهان رسید که بی دویان مکه معظمه راد الله شرفاً و تعظیماً ار فرط علا و گرانی
 عله بعسرت می گذرانند ار انکا که همواره ار رشحات عمام انعام ناسا دریا نوال
 ساحسار امائی و آمال اهالی زورگار سرسبز و شاداب اسب در شانزدهم شهر
 حمادی الثانی سده یک هزار و شصت و چهار حواحه صابطه را نعظای
 خلعب سربرار ساخته بحرمین الشریعین رخصت فرمودند بمتصدیل مهمات
 بدر سورت یرلیع شد که تا رسیدن او یک لک روپییه متاع ناب عرب خریده آمده
 نگاه دارند و بخواحه مذکور حکم شد که ثلث متاع مذکور بشریف مکه و ثلث

دشمن حضرت شاه عالم قدس سره که بعد از رحلت پدر دولت ملازم اقدس
 بیدوخته بود از گجرات شتافته شرف حضور یاب مبلغ پنجاه هزار روپیه بدو
 مرحمت شد و همدین سال شمس الدین که منصب هزار و پانصدی هزار
 و پانصد سوار و قطب الدین که منصب هزار و پانصدی هزار و چار صد سوار
 پسران نظر بهادر خویشگی بخدمت فوجداری حونه گدّه و تیولداري
 برجی محال آن از تعیر محمد صالح پسر مرزا عیسی ترخان معافی
 گشتند *

صوبه داري بادشاهزاده والا گهر محمد

مراد بخش و دیوانی

رحمت خان

چون نادرشاه رادّه گرامی نسب محمد مراد بخش حسب الحکم اعلی
 از صوبه مالوه بحضور آمده در عرق شهر ربیع الثانی سال هزار و شصت و چهار
 دولت ملازم حضرت حاکم جهان اندوخته هزار مهر بدر گذرایید و عنایب
 خلعت خاصه و تفویض صاحب صوبگی گجرات از تعیر شایسته حاکم که
 بصوبداری مالوه سرمرای یاب سرور شدند و سه هزار دات بر منصب آن
 عالی براد که منصب پانزده هزار پانزده هزار سوار پنجاه هزار سوار دو اسبه و سه
 اسبه ناسد برنواختند و سوازی پانزده کرور دام طلب منصب یک کرور دام بطریق
 انعام مرحمت نمودند که مجموعه ساندده کرور دام باشد و یک لک روپیه از
 حرانه عامره رکاب طغر نصاب و رای یک لک روپیه که هنگام طلب از حرانه
 عامره مالوه عنایب شده بود عطا فرمودند و حکم شد که یک لک روپیه از حرانه
 روضه منصوره حضرت مهد علیا و دو لک روپیه بعد از رسیدن احمد آباد از حرانه
 انجا بگیرند و مقرر شد که یازده کرور دام حاگیر تصکوة شود و پنج کرور دام ناقلی
 بقرار ده ماهه از حرانه عامره بدر صورت نقد می گرفته باشند و دیانت حاکم
 بادیوانی آن بادشاهزاده والا گوهر معافی گردید *

و پیشکش شایسته حان ناظم صوبه و برخی حواهر و مرصع آلات و درو بیل بنظر مقدس معلی گذشت و سید شیخن داماد سید دلیر حان ناصبه پانصدی صد سوار بمصب هزار و پانصدی هزار سوار بموجوداری و تیولداری پرگنه تهران و غیره از مصافات سرکار پٹن از تعیر دلدار بیگ و شیخ عدد الصمد عمودی بنخدمت بخششی گری و رافعه نویسی صوبه و میر محمد امین بنخدمت امینی داع سرورار گشتند و از روی عاطف از پیشگاه خلافت و جهانانی همراه شیخ عدد الصمد دو اسب از طویلله خاصه یکی عراقی ناسار طلا و دیگری ترکی نه شایسته حان ناظم صوبه مرحمت شد و علی چلبی سفیر شریف مکه بدر مرحص گشت و ده سر اسب نه عربی و یکی عراقی که حاجط محمد ناصر متصدی بدر سورت برای سرکار نادرشاهی خریدده بدرگاه والا ارسال داشته بود بنظر اقدس در آمد از انجمله سر جنگ عربی و کمیاب عراقی نراد پسندیده طبع دسوار پسند افتاد بنخستین را سر بلند و دریمی نه شاه پسند موسوم فرمودند و همب حان فوجدار دهولقه ناصبه پانصدی ذات بمصب هزار و پانصدی سرورار گشت چون کولیاں پرگنه چدوال سر نفعان نر داشته بدیهات پرگنه حدیلی احمد آباد و پرگنه دهولقه و پرگنه کزی و حهالا وار و غیر حوانی میرساییدند بنادر آن سایسته حان نان صوب متوجه شده احراج کهانچی سرگروه متمردان کرده رمیدداری آنجا را بنام جگمال کراسیه ساند عمله پرگنه دهولقه مقرر نمود از عرضداشت حاجط محمد ناصر متصدی بدر سورت ندروه عرض سرور حلاف مصیر رسد که سلطان محمد حان فرمانروای روم دو القدر آقا را که نرادرش صالح پاشا وزیر اعظم سلطان ابراهیم پدر او بود بعنوان سفارت روانه آستان خلافت نموده نامه مصحوف او فرستاد و از بیست و نهم ماله صغر سال هزار و شصت و چهار نه بدر سورت رسیده اسب فرمان قدر توانان بحاطط محمد ناصر شرف صدور یاب که مبلغ درارده هزار روپییه نقد از حرانه عامره آنجا ناو رساند و بدر معروض اقدس گردید که سفیر مذکور بموجب امر فیصر قصد آن دارد که سرعت هرچه تمامتر بدرگاه حواقین سجده گاه برسد و سید جعفر ولد سید حلال بخاری مرحوم سجاده

میمنت مانوس بموجب تفصیل مذکور مقرر دادند و بحرکم شد که در نقدیان در پنج سوار که چهارم حصه یک سوار داع اسپ یک سوار داع نمایند و رسد کمی ربع وضع کنند و در ده سوار که چهارم حصه دو نیم سوار اسپ اگر مابین او سه سوار بداع رساند طلب دو نیم سوار تنخواه دهند و رسد نیم سوار ریادتی تن نمایند و اگر دو سوار بداع رساند رسد کمی نیم سوار وضع کنند و در پانزده سوار که چهارم حصه ربع کم چهار سوار اسپ چهار سوار بداع رسانید یا طلب سه سوار و سه ربع تنخواه یابد و اگر سه سوار بداع رساند یک سوار موضوع گردانند دریدولا اراں اگر کمی داع موافق چهارم حصه نصف سوار ناسد یک سوار بداع رساند و در زیاده از نصف بطریق اولی اگر ربع سوار باشد تکلیف داع یک سوار عوض آن مراحم بسودد و در تنخواه حاگیر دیر نعل رسد آن مواخذة نمایند و داع تانینان رمیعداران بدستور قدیم نقرار نصف معمر سناسدند و دیر یرلیع عالم مطیع بسرف صدور پیوست که از احدیان هر که عوض اسپ ترکی یا نوینا تاری بداع رسانده از عره فروردین ماه سنه ۲۶ بیس و شش تفاوت یابو تاری مطابق مرقوم فی الدیل در طلب احدی مذکور وضع نمایند و اسپ تاری را در عر صوبحات دکهن و احمد آناد و نکاله و اقیسه و تهنه داع نکند انتهی *

تفصیل فی الدیل چون سیاق مرقوم شده مناسب محل نبود بقلم دیامد پنجم شهر ربیع الثانی آن سال حافظ محمد ناصر متصدی بدر سورت بخدمت فوجداری آنجا از تعیر عمر دراز سرور رسد و برای خرج سه بندی مقرر گشت که هر سال هشتاد هزار روپیه نقد نصف از سرکار ناساهی و نصف از سرکار ملکه دوران بیگم صاحبه میگرفته ناسد و همب حان بخدمت فوجداری دهولقه و اصابه منصب سرور گردید علی چلیپی نام که سریف مکه مصحوف او عرصداشتی مشتمل از ادب و عقیدت خود با بطق بیب الله و دو اسپ عربی درگاه کنوان حاه فرستاده بود از رسیدن او نه بدر سورت معروض اقدس سد متصدیل آنجا حسب الحکم اعلی دو هزار روپیه بطریق انعام سایدند و او روانه حضور گشت

معلى رسیده که امرا و مصلدداران که عوض حاگیر نقدى مى یابند سراسر
داعى تا بیدان آنها بعد وضع تعارف هفت سوار رسد حاگیر دار هشت ماهه
و هفت ماهه و شش ماهه سی روپیه در پنج ماهه بیست و شش روپیه تن مى
شود حکم جهان مطالع مطیع شرف صدور پیوست که در هشت ماهه و هفت
ماهه و ششماهه یک سال سراسپى سی روپیه تنخواه نمودن و در پنج ماهه
و چهار ماهه بیست و شش روپیه تن کردن معقول بیست اراک که تنخواه
نقدى از هشت ماهه زیاده بیست و از چهار ماه کم ده مقرر میفرمایم که از عره
مهر شمسی تا آخر اسعددار مد این سال تا کین بیستین داع موافق پنجم حصه
مقرر دانسته سراسپى در هشت ماهه سی روپیه و هفت ماهه بیست و هفت
و نیم روپیه و در شش ماهه بیست و پنج روپیه و در پنج ماهه بیست و دو و نیم
روپیه و در چهار ماهه بیست روپیه تنخواه دهند و طاب ایام سائق بصاطه سائق
کنند و از عره فروردین سال بیست و ششم حلوس ابدال مالدوس در تنخواه
تعداتیان صونه کامل و مدهار که داع آنها دستور سائق پنجم حصه بحال ماده
مطابق همین حکم عمل کنند و در عید ایان چه از ملازمان رکاب نصرت نصاب
و چه تعداتیان دیگر صوبحات که داع آنها بصاطه چهارم حصه حکم شده سر سواری
شرح مسطور تن کند و اگر یکی از بعدیان مذکور از ابتدای عره فروردین ماه
تا مدت بصاطه چهارم حصه داع نکرده است تا بیدان موافق پنجم حصه موحود
داشته باشد تفاوت مابین خمس و ربع را از ابتدای ماه مذکور از طلب تا
بیدان او وضع نمایند و ریادتی اسپان دو اسپه را مدظور ندارند و تنخواه نقدى
رکب السلطنت علی مردان حان و امیر الامرا دستور بیستین بصاطه ده ماه
بحال دارند چون سواران رسد حاگیر که در تنخواه طلب دیگر نقدیان موضوع
میگردند و در تنخواه امیر الامرا وضع مى شود بخشیشان عظام سواران رسد
حاگیر را بعد نقدى امیر الامرا بر جمعیت موحودیش اضافه حساب نموده
بر طبق آن در دفتر ثبت کنند و صاطه داع تا بیدان کل امراء و مصلدداران
سواى تعداتیان مدهار از ابتدای عره فروردین سال بیست و ششم حلوس

دوستانه را بپیر نا عرضداشت خود بدرگاه خلایق پناه ارسال داشت و مظنه آن شد که اله وردی خان برخی از تعسوفات با مکتوبی به اله وردی مولار آفاسی والی ایران مصحوب او فرستاده باشد که چنین رقمی حاصل نموده نمایان نگاشته مذکور از پیشگاه خلافت عیایب شد که باز نموده نگوید که فرستادن هدیه و مکتوب نه بیگانه بدون احارت اقدس عیایب با پسندیده بود بتعیر مدصب و حاگیر تادیب یاف و او انکار نمود که علام رضا پیشتر بوکر من بود اما متصدیان مهماب بدر سورت یرلیغ زوت که اسپان و همگی ما یعرف عاظم رضا را که مصدر چنین حراتی گشته سرکار صط نمایند و او را مساسل و معلول نفرستند تا مواض کردار سرا داده شود سلطان یار برادر اسعدیار کوکه مخاطب بهمت خان به فوجداری نزوده سرورار شد و در سال هراز و سه از روی عرضداشت شایسته خان ناظم صوبه نعرض رسید که حصار بلده احمد آباد مرص طلب اسب و مدلع بیست هراز روپیة برآورد خرچ آن شده که دیوان صوبه سرانجام نماید و همدربین سال که مطابق سال بیست و هعدهم حلوس همایون بود از پیشگاه خلافت و جهاننایی دستور العمل در باب امراء و متصداران که عوض حاگیر نقدی می یافتند بحمیم ممالک محروسه شرف صدور یافت که شرح آن بحکسه مثبت میگردد *

دستور العمل

از قرار یاد داشت واقعاً روز سه شنبه شهر شعبان المعظم سنه بیست و هعتم حلوس مقدس همایون مواض سال هراز و سصب و سه هجری مطابق تیر ماه الهی به رساله موتمن الدوله العالیه معتمد السطط الهیه لایق العنایات السیده قابل المرام التحلیله صاحب الکمالات الصوره حامع العصایل المعنویه ناظم مناظم ملک و مال ناهج مناهج دولت و افعال گنجور اسرار پادشاهی دانای صمیر مدیر حصرت ظل الهی کامل مصالح الجمهور والا عیان مورد العواطف والاحسان حمده الملکی مدار المهایمی علامی مهایمی سعد الله خان بهادر و نوب وافعه نویسی، کمترین ندگان محمد هاشم فلی می گردد که چون نعرض اقدس

و غیرت خان باضافه پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار سوار سر بر احب
و سید محی الدین سعیر قیصر روم بعد ملازمی که از حضور رخصت معاودت
ناوب همراه حلی سعید احمد که دوازده تهاهی شدن چهار برگشته به بندر سورت
آمده بود بحضرت رسانیدن قندیل مرصع عیدین مذکور مامور گشت و متصدیان
بندر سورت بربیع رفت که متاع یک لک روپیه ناف عرب خریده بدو حواله نماید
تا آنکس سائق به مستحقین حرمین الشریعین قسمت نماید و در سال هزار و شصت
و دویم سید خلی و سید حلال بخاری مرحوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری
چهار صد سوار و حاکم محمد ناصر بنعلاب حلب و تفویض متصدی گری بندر
سورت از تغیر میراث و اضافه ماهی گشتند و میر شمس بعودداری و قبولداری
پوش سرفزاری بوقت

صوبه شایسته خان دفعه ثانی

تاریخی میو یحیی

هراری منصب سه هراری هرار سوار و ارسال علم و نقاره پایه اعتبار افرو و فراسب
 حان که سابقاً نظارت مشکوی حلال سرور بود چون التماس رخصت حرمین
 الشریعین را دها الله شرفاً و تعظیماً نمود حدیو ایرد سداس دین اساس دعطای
 خلعت و انعام پانصد مهر بر نواخته دستوری دادند و بمتصیان مهمات احمد
 آناد فرمان رسید که تا رسیدن او مدلع یک لک و پنجاه هزار روپیه را متاع ناف
 عرب که عالماً در حرمین مکرمین ده بیست میشود خریده آماده دارند و مقرر
 فرمودند که ازین حمله متاع پنجاه هزار که با مدافع یک لک روپیه باشد شریف
 مکه رید بن شریف محسن برساند و اسلاف پنجاه هزار روپیه سادات و فضلا
 و صلحا و مدریان مکه معظمه قسم نماید و امتعه پنجاه هزار نافی فقرا
 و عربا و مساکین مدینه منوره بدهد و ده سراسر کچپی پیشکش عیرت حان
 بحضور رسیده از نظر اقدس گذشت و همدریس سال سید محی الدین نام ایلچی
 سلطان محمد حان فرمانروای ررم نا نامه وارد بندر سورت شد و این معنی از
 عرمداشف عرب متصدی انکا عرض اقدس رسید خلعت و فرمان رسید محی
 الدین مصحوب گرر بردار مرحمت شد ر متصدی بندر سورت یرلیع رف که ده
 هزار روپیه از حرانه عاصره آنکا ناو برساند و بدرگاه روانه نماید و در سال هزار
 و شصت و یکم عیرت حان ناصفه پانصد سوار منصب سه هراری هزار و پانصد
 سوار معتکر گسب و ده سید حسن برادر حورید سید حلال نکاری صدر الصدور
 مرحوم که از احمد آناد بدرگاه معلی رفته بود دو هزار روپیه مرحمت شد *

دیوانی میر یحیی از تغیر حافظ

محمد ناصر

در شانزدهم شهر شوال سنه مذکور میر یحیی بحدمب دیوانی و داروگی
 کرکر اقلکانه احمد آناد از تغیر حافظ محمد ناصر درحمت خلعت و فروبی
 منصب در حضور مقرر سده دستوری یاف محمد صالح ولد مررا عیسی تر حان
 نظم سرکار سوزقه از تغیر پدر که فرمان طلب او بحضور صادر گشته بود سرور گردید

سه بندی از حرانه عامره احمد آباد نقد تدخولا می سد تدبیه و تادیب متمردان و کولیان صوبه چنانچه باید صورت نمی پذیرف و مکرر این معنی از عرایض حان مذکور معروض اقدس رسید لهذا بتاریخ بیست و یکم شهر حمادی الثانی سال هزار و پنجاه و هشت صوبه مذکور بمهین احترباک حاکم محمد دارا شکوه بنحضور عنایب سد و ده هزار سوار آن والا قدر را دو اسپه سه اسپه گردانیده بمنصب سی هزاری دات و بیست هزار سوار تمام دو اسپه سه اسپه ممتاز گستند و نامی بیگ را که هزاری دات و چهار صد سوار منصب داخلی آن بحکب بیدار داشت و از قتل آن بلند مقدار مدظم صوبه اله آباد می پرداخت حسب الطلب از صوبه مذکور آمده سعادت تقبیل آستان جهانداري اندرخته بود بخلع و بیاب صوبه گجرات از جانب آن عالی قدر منصب دو هزاری دات پانصد سوار از اصل و اصافه و خطاب غیرت حان و اسم و فیل سرورار ساخته رخصت فرمودند و عبط صوبه مالوه از تعیر ساه نوار حان به سایسته حان معوض گشت و حکم سد که بعد از رسیدن غیرت حان بگجرات سایسته حان بدانصوب شتاند غیرت حان بموجب حکم اقدس روانه گشته چون بسرحد صوبه رسید رمیبدار سیروهی آمده ملافی سده ملع یک صد مهر و پانزده هزار روپیه بعنوان پیش کش قبول نموده بدائر بعضی مقدمات که موافق او نکرد برخاسته رف و من بعد رمیبدار آنجا ندیدن هیچکس از ناظمین تا بحال بیاءده ناکمله حان مذکور بعد طی مراحل و منازل روز دسره همدو هشتم شهر رمضان المبارک سنه مذکور داخل احمد آباد شد و سایسته حان بتعلقه خود روانه گردید همدربین سال احمد سعید که در محرم گذشته بحکب رسانیدن بتدیل مرصع عذرین نروصه متور^۳ حناب نبوی صلی الله علیه و آله و سلم روانه سده بود بدائر تهاهی سدن چهار نه بدر سورت معاودت نمود و در سال هزار و شصت سید علی ولد سید حلال صدر الصدور که بنحضور رفته بود دداروگی حواهر حانه و مرصع آلات و عنایب خلعب مناهي گشت و همدراں سال غیرت حان نایب نادشاه راده که بمنصب دو هزار سوار داخلی بود دریدولا در سلک بددهای نادساهی معسلک گشته و باصافه

ربحیر فیل نابرابر بقرة ماده فیل مرسله ناظم ار بطرافدس گدسب و بعد چندی
 برخی حواهر مرصع آلات و دو فیل حور کلاں کوش که آرا فیل دریائی گوید
 با سار بقرة برسم پیش کش شایسته خان مدظر کیمیا اثر در آمد همدین سال
 بعرض رسید که در بندر کهندیاب علی اکثر صغاهانی متصدی بندر مذکور و بندر
 سورت را همدوئی در اثنای گفتگو برحم حمدهر گشت لهدا معر الملک را از
 دیوانی عزل نموده باز دیگر متصدی آن دو بندر گردانیدند و حائط محمد ناصر
 که راتی و فاتی مهمات سید حلال صدر الصدور مرحوم بود بفرع طالع در سلک
 بندگان مدسلک گشت و عطای خلعت و منصب پانصدی صد سوار و خدمت
 دیوانی صوبه احمد آباد معتخر گردید و در شهر محرم الحرام سال هزار و پنجاه
 و هشت و مدیدل از سماءه عمر که نون هفتصد توله و نکواهر زمین ترصیع یافته
 بود از انکمله یک داده الماس نقیم یک لک روپیه ارزش داشت همه بهب
 منلع دو لک و پنجاه هزار روپیه صرف آن مدیدل شده بود بکبه ارسال روضه
 مموره حداث ندوی صلی الله علیه و آله و سلم مرتب گشته بسید احمد سعید برای
 رسانیدن آنکار در حضور حواله شد و حکم معلی صدور یافت که بدستور سابق متاع
 یک لک روپیه و سبب هزار که نازج بطر نه سحر پیشین ده بیست سده بود
 متصدیان مهمات گجرات خریدده نوی حواله نمایند که در مدیده مموره بمحتاحان
 و مستحقان قسب نماید و در همین سال برای سعید کاری عمارات دار الخلاف
 شاهجهان آباد آهک سنگ بیتهالی که مخصوص این دیار است بحضور
 بردند *

صوبداري بادشاهزاده والا تبار محمد دارا شکوه و نیابت غیوت خان و دیوانی حافظ محمد ناصر و میو یکیلی

چون شایسته خان نواحودیکه بمنصب پنج هزاری سوار دو اسپه سه اسپه
 مناهی بود و سوای آن منلع پنج لک روپیه هر سال بکبه علوفه سه هزار سوار

بصرة راه احلاص کسوة چنانچه معز الملک اسپى از نسل عدو که حقیقت آن
 سابق نگاشته آمد بواسطه او بدست آورده بود بدین آن سابقاً حکم فساد
 صادر گشته که در بهر ساندن اسپان عربى قابل سواری خاصه فراوان حد و جهد
 بتقدیم رساند که بعدای بادشاهانه نوارش خواهد یافت او نامداد طالع و اسعاد
 نخب درین سال حیول عربى بهمرسانیده بدرگاه آسمان حاه آورد ازان میان اسپ
 کمب رنگ که علی اکثر بمساعى موفوره و ارسال تسوفات از پاشای مذکور گرفته
 بود بسندیده طبع دشوار پسند حافان جهانیان افتاد و نه لعل بی بها موسوم شد
 و سرطویه همگی اسپان عربى خاصه گردید و بران مقدس رب که بعد از
 اورنگ آرائی چنین اسپ عربى داخل اصطبل معلی شده بهای این شش
 اسپ بیست و پنجهزار روپیه مقرر شد فیمب لعل بی بها پانزده هزار و پنج دیگر
 ده هزار و علی اکثر ازان رو که سوداگر اسپ و در شهاب اسپ و حواهر و موف
 دارد و یحتمل که خدمت بدر تأئین شایسته بتقدیم رساند بخلع و منصب
 پانصدی سه صد سوار سرفراز شده بصط بندر داری سورت و کهندای رحص
 یافت و از تعدائیان صوبه سید شیخن منصب هزارى دات و بهصد سوار از اصل
 و اصفه سرفراز شد و خدمت موحداى بروده سلطان یار و اسعدیار پسران هم
 حان معوض گشت و منصب سلطان یار هزارى دات هزار سوار از اصل و اصفه
 مقرر شد و اسعدیار بیر اصفه منصب معتخر گردید و در سال هزار و پنجاه
 و هفتم سیادت پناه سید حلال بخاری صدر الصدور دار السطی لاهور برحمت
 ایردی پیوس سید موسی و سید علی پسران آن مرحوم را که همراه بودند مراجع
 بادشاهی شامل حال گشته بوجه معسیت معین معمر ساخته بموجب رحص
 روانه گجرات شدند که درانجا بانعاق برادر بزرگ که سجاده بسین اسپ بدعای
 از دیاد عمرو دولت اند مدت اشتعال دارد و مررا دروس کام ولد معتمد حان
 برحمت خلعت بخشی گری و رافعه نویسی صوبه و اصفه منصب نوارش
 یافت بدستور سابق بحال گشته آمد و از اصل و اصفه سید حسن ولد سید دلیر
 حان از تعیناتیان صوبه منصب هزارى دات و بهصد سوار معتخر گشت و یک

همه باشندگان آنجا بدان فایل اند و در دیار دکن اکثر اعیانه و غیره این مذهب را دارند چون این معنی بعرض نادرشاه رانده رسید حکم نا حراج بلد فرمودند و آنها در رستم ناع که در حب ساهی ناع بود نعوم روانگی پیش فرود آمدند بقنوی علمای آن وب که این جماعه را که بر طریق صالک و حاده حبال و موجب گمراهی عوام الناس اند بشاهراه هدایب دلالت کردن و توبه و انابت فرمودن لازم چون این معنی صورت پدیدیروب جمعی از فوج بدان تهدید آنها تعین شد چنانچه آنها از ناع مذکور برآمده بمقابل و مقاتله پیش آمدند و کشته شدن را فور اعظم انکاشته یگان یگان مبارزتها نموده بر خاک هلاک افتادند و مردم بسیاری از فوج درین معرکه کشته شدند و در شهر سعدان العظم که رانابت عالیست نادرشاهی نادر الملک کابل مقامات داشتند یرلیع طاب گوهر سلطنت پادشاه رانده به آستان خلافت شرف صدور پیوست *

صوبداری شایسته خان و دیوانی معز الملک و حافظ ناصر

چون یرلیع طلب نعام نادرشاه رانده عالی نسب صادر شد به شایسته خان که بصط صوبه مالوه می پرداخت عر شعدان المعظم سال یک هزار و پندجاه و سس در حضور اقدس صوبداری گجرات تعویص یافت و هزار سوار از مدصب او در اسپه سه اسپه که بمدصب پدخ هزاری پدخ هزار سوار باشد معرر گردید شایسته خان متوجه گجرات سده بعد طی مراحل و قطع منازل بتاریخ پدخم شهرشوال المکرم سال مذکور داخل بلده گسته بتمشیب امور نظامت پرداخت همدران آوان علی اکثر نارگان بتعییل آستان عرش مکن تارک افتخار بر ابراحته شش اسب عربی از نظر اکسیر انر گذرانید و او پسر حاجی کمال صفاهایی اسب که در سال بیس و یکم خلوس حصرت حب مکن بعنوان تحارت بددرستان آمده در بددر کهندایب افامد نمود و چهاری چند ترتیب داده به تحارت می پرداخت و چهارات او در بصره و دیگر بدار آمد و شد داشتند به علی پاسبان حاکم

ناساها راده اورنگ ريب بهادر تعویص يافت بمرحم حلب حاصه نا نادری
 و دو اسب از طویله حاصه نارین طلائی میدکار و زن طلائی ساده و فیل از حلقه
 حاصه نابراق نقره و محمد سلطان و محمد معظم پسران آن والا گهرا بعدایب
 دو فیل حور سرفراز ساخته مرحص گردانیدند چنانچه ناساها راده متوجهه این
 صوب سده بتاریخ عره شهر ربیع الاول سال یک هزار و پندکاه و پنج روز جمعه بعد
 ادای نماز و استماع خطبه طینه داخل شدند و محمد طاهر آصف حانی از تعیر
 دوسب کام بمحمد بحسی گری و واقعه نویسی عوبه سرفراز سده رسید و در
 سال هزار و پندکاه و شش چون ناساها راده عالمیان بنابر بدو سب و تقیه
 متمردان صوبه حمعی کبیر نوکر فرموده به تطمیع و تسبیق عوبه متوجهه شدند
 و هر چه زیاده بر محل سده بود و این معنی تعرض اقدس رسید لهذا از حمله
 سواران منصب آن والا گهرا هزار سوار دیگر دو اسبه سه اسبه فرمودند که منصب
 آن والا بتار پانزده هزاری دات ده هزار سوار هفت هزار سوار دو اسبه و سه اسبه
 مقرر شد و سید حلال بخاری صدر الصدور با صافه پانصد سوار بمصوب سبش هزاری
 هزار و پانصد سوار در حضور بلند پایگی یاف در همین سال تعرض اسرف اعلی
 رسید که فیلدار خان که نامر اقدس نا ملازمان عره ناصیه خلافت ناساها راده
 برای صید فیل نه دو حدو چابانان گرفته بود هفتاد و سه رنجیر فیل از بر و ماده
 صید نمود و در ایام صوداری آن والا گهرا دین پرور نتخانه چیتامس واقعه پهلوی
 سرس پور که ستیداس جوهری ساخته بود آنار بتکده را بموجب فرموده ناساها راده
 بر طرف ساخته علامات مسعد مرتب شده و نه مسعد قوت الاسلام موسوم
 گردید از نقل کهن سالان و العهده علی الرای مسموع سد که قتل سید راحو که
 اکنون نه راحو شهید مشهور و معروف اسب در ایام صوداری و نامر نادشاه راده نه
 عمل آمده معصل این محمل ان که سید راحو نا حمعی از رفقا وارد احمد آباد
 شد و در سرکار ناسا راده نوکر گشت اگرچه در فروع و اصول حمعی المذهب
 بود اما اعتقاد آنها آنکه حضرت امام مهدی موعود آمد و رف و معتقدان این
 مذهب را مهدودیه گویند درین وف برد پالن پور مضاف سرکار پتن اکثری بلکه

و پنجاه و چهار نقاره دودمان ولایت سید حلال بخاری صدر الصدور بعرض اقدس رسانید که مو سویخان صدر الصدور معرول جمعی غیر مستحق را بی آنکه احوال آنها بعرض حکام نارگه خلاف برساند مدد معاش و وظیفه داده بعضی نعمان لداسی و ارامی مدد معاش و وظایف متصرف اند ندانان حکم معالی بصدر پیوس که محصول یک فصل مدد ممالک محروسه را حواله در حاله شریعه باشد و حواله در قبول امرا و منصدداران سوای سیور علالت مردم رو سداس حامی ثالث نگاه داشته بعد ظهور اسناد و استحقاق ناربات احتیاج حواله نماید و ناین مصوم مناشیر فضا تاثر بنظام جمیع صونه حات سرف صدر یاف و ار کومکیان صونه گجرات سدل سنگه ولد راحه سورج سنگه ناصافه بانصدي و دویست سوار که ناصل و اصافه هرا و بانصدي دات و هرا و دویست سوار ناسد سوار شد و سید جعفر حلف سید حلال صدر الصدور که بصور امور روانه شده بود شرف اندوز ملازم گشته بمرحم حلب و فیل و انعام سه هرا رویه معتکر شده رخصب انصراف بگجرات یاف و همدین سال میر شمس فوحدار پش عطای نقاره سربلند گردید و عنایب الله و مررا عیسی ترخان ناظم صونه فوحدار حوناگده عنایب علم رتبه بلندي یاف سرکار بندر سورت را که سه کزور دام دارد و دوارده ماهه آن هفت لک و پنجاه هرا رویه میشود نا بندر آن که یک کزور دام اسب و دوارده ماهه آن دو لک و پنجاه هرا رویه و حاصلش درین ایام بواسطه آمد کثرت تجار از اطراف و اکناف و درازی و بخار پنج لک رویه که مجموعه چهار کزور دام نشد نه انعام مهد علیا پادشاه بیگم مرحم شد *

صوبداری محمد اورنگ زیب بادشاهزاده

بهادر و دیوانی معز الملک

بیست و نهم سهر دیحکه سال هرا و پنجاه و چهار در حین توحه حافل گیتی ستان بجهت سیر و شکار صونه کشمیر حب نظیر در مقام نالم صونه داری نظم و نسق گجرات از تعیر مررا عیسی ترخان نا کلیل سلطنت و جهانداری

داشتعال امور صونه و استمال رعایا پرداخته در پرگناه عمل علیه بخشی که
 اصطلاح این ملک بهاگ نتایج گویند فرار داد و در اندک فرصتی ملک معموری
 آورد و همدران ایام نمر را عیسی تر حان مصحوف پسرش محمد صالح که شرف
 اندر حصور لامع العور بود فیل از حلقه حاصه مرحمت شد که رفته برساند و سید
 حلال بخاری پنج هزار روپیه انعام یاف و در همین سال سید مذکور که لداس
 سب او بطور حسب مسطرر اسب بر صمیر صواب پذیر حضرت حاقانی چنانچه
 باید پرتو ظهور او کند آن سید حسب را در ساک ملتزمان عتده حاه و حلال که
 مطرح انوار اقبال اسب مسلسل گردانیدند و نکرامت قبول خاطر حورشید مآثر
 بادشاه قدر دان از قرب بساط اقدس که مقصد معدلان معصود صاحب دلان اسب
 پهره تمام گرفت دولتی که در حریده تقدیر باسم او مرسوم بود رو به ظهور بهاد و به
 التماس سید مدبور سجاده نشینی ودوه اولیا حضرت شاه عالم قدس سوره نمین
 حلف او سید جعفر که بحایه فصیل و صلاح آراسته بود عنایب شد و منصب
 حلایل القدر صدارت کل سواد اعظم هندوستان ناو تعویض یاف و عنایب حلف
 حاصه و منصب چهار هزاری هفتصد سوار و اسب نابراق طلاء و فیل از حلقه
 حاصه و انعام سی هزار روپیه نقد معتخر و مناهی گردید * * بیب *

وجود مردم دانا مثال زر طلا سب که هر کجا که رود قدر و قیمتش دادند
 و در عره شهر ربیع الاول سال یک هزار و پنجاه و سه معر الملک که منصب
 هزاری صد سوار سرفراری داشت بخلع و خدمت دیوانی صونه و عطای
 ماده فیل از تعیر میر محمد صابر معتخر گشته و حسب این صوف یاف و مرزا
 دوستگام ولد معتمد حان عنایب حلف بخشگیری صونه سرفراز سده آمد
 مصحوف او نمر را عیسی تر حان ناظم صونه حلف و اسب از طویل حاصه
 نابراق طلا مرحمت گشت و همدین سال حم فلی متصدی بدر سورت ناستان
 معلی رسیده حیول عربی و عراقی نا لختی از حواهر و دیگر نوادر که نه بدر
 مذکور بحب سرکار والا حریده بود بطر انور در آورد از آن میان یک اسب
 کمیاب عربی قبول طبع اشرف افتاد و تمام عیار نامور گردید و در سال هزار

نقل فرمان قدسی بنام اعظم خان آنکه

سیادت و نقابت پناه بحاکم و سعوت دستگاه رکن السلطنت القاهرة
عند الخلافة العاصرة وارس مصمار سخاوت و مردانگی سابق میدان شهباز
و مردانگی مرید مرشد پرست تمام احلاص و دوی درست اعتقاد با احتصاص
قابل عذایب پادشاهی لایق توجهات شاهنشاهی مورد عنایات حریمه مهبط
اعطاف حلیله خان سعادت شال اعظم خان بملاطفت ناسلشاده سرور گشته
دادند که چون پیوسته حرابی ملک گنکرات و رعیت و پیرداحتن آن عمدة الملک
معرض اقدس اشرف اعلی میرسید و مکرز او را برعیت پروری و آبادان کاری
ارشاد فرمودند بطر بر گوش ادعان که درباره آن عمدة الملک رکن السلطنت به فعلی
آید مترصد بودیم که این معنی ازان رکن السلطنت بطهور میرسد او خود توفیق
ییافت و آن ملک را حراب ترساح و کار را بحائی رسانیده که اگر بتدارک
پیرداریم دیگر اصلاح ممکن نباشد بدترین نو آن ملک و اهل آن ملک ترحم
فرموده صاحب صرنگی آن ملک را به امارت پناه سراوار اطف و احسان مررا
عیسی تر حال که ملک سورته حراب را بحسن سلوک و رعیت پروری آباد
ساخته بود انتداء حریف یوسف ثیل مرحمت نمودیم مررا مذکور که داخل
احمد آباد شود صوبه را تسلیم مشار الیه نموده خود عازم درگاه عرش اشتباه گردد
و در عهده دانسته تحلف و انکراف بوزر تحریر دوازد هم شهر محرم الحرام سده
پانزدهم جلوس مدارک موافق سده یکپراز و پنجاه و دو بابت اشاره قدسی که
ناحمیت شایسته بیخدرانه ناحمد آباد رسیده فرمان را باعظم خان رساننده عازم
ملازم گرداند و خود به بدو رسد صوبه پرداخته مرهم تسلی و مراحم بر
حراحت ستمدیدگان گنکرات دهد بموجب حکم اقدس مررا مذکور ناحمیت
شایان از حوضه گده کوچهای متواتر به احمدان رسیده و از گرد راه بیاسوده در
قلعه ارک رفته باعظم خان ملاقی شد و فرمان معلی رسانید اعظم خان که بوس
این صوبه موافق مزاج او بدود فی العز انگشت قبول بر دیده نهاده سمعنا
و اطعنا گوین صوبه را حواله نموده نعرم آستان بوسی بر آمد مررا عیسی تر حال

مأمرد دواخی شهر اند اما بحال رعایا تنک نمی پرداخت چنانچه اکثری فراری
 سده در آمده بعیده پناه رمیدداران گرفته بودند و در سرخ فوج کسی اعظم حان
 نه توانگر اساره بدان رفته اما بدان تقریب او کسی را یاری عرص و نظم
 در بارگاه عدالت نمود و روز بروز صوبه رو به ویرانی نهاد گویند که سلاسه
 حاندان بدوت سید حلال بخاری که همدران ایام ناریا حصور سده بودند حسنه
 لله و چون وطن مالوف ایسان بود برخی از احوال گنکرات بعرض اقدس رسانیدند
 لهذا مرزا عیسی ترخان حاکم او لکبه سورتهه که با رعایای آنجا سلوک پسندیده
 نمود و آن ملک را که در روز سخرانی آورده بود معموره ساخته به صوبه داری
 گنکرات مقرر شد *

صوبداری مرزا عیسی ترخان و دیوانی میرصابر و معز الملک

ار کهن سالان ثقات که از بیگان خود نقل نمودند استماع یافت که از ملاحظه
 مدرب و رتب و نسب با پادشاه راده محمد شجاع بهادر کسی را حد نالش
 تعنی اعظم حان نمود این معنی بدریعه سیادت پناه سید حلال بخاری بعرض
 رسید لهذا چهارم شهر محرم الحرام سال هزار و پنجاه و دو از تعیر اعظم حان صوبه
 گنکرات مرزا عیسی ترخان که نظم و نسق سرکار سورتهه می پرداخت مرحوم
 شد و از حمله سواران منصوب مرزا دو هزار و پانصد سوار دو اسپه مقرر گشت که
 از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری ذات پنج هزار سوار دو هزار سوار پانصد سوار دو
 اسپه و سه اسپه باشد سرانند گردید و صط سرکار سورتهه بعدایب الله ولد مومی الیه
 تعویص یافت و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصد سوارو محمد صالح
 یسر دوم او بمنصب هزار سوار سرخاری یافتند نادرشاه روشن صمد آگاه دل که
 مدادا به سبب استماع خبر تعیری صوبه از اعظم حان بیش از پیش ستم و تعنی
 عاید حال رعایا وزیر دستان شود شقه خاص مرزا عیسی ترخان با فرمان طلب
 حصور باعظم حان شرف صدور یافت چنانچه نقل فرمان اندراج یافته *

روپیه از فروشده و یک روپیه خریدار دلالان می گیرند و کلی میسود بفرین حکم والا صادر شد که یک روپیه دیده و دانسته دلالان معاف فرمودیم و یک روپیه از قرار واقع بخالصه شریعه عطف نمایند درین ماده حسب الحکم بنام دیوان صوبه شرف صدور یافت که در صوبه گجرات احمد آباد و بندر سورت و بندر که بمایب از تزیج ورود حکم معلی از دفتر حوهریال و غیره تحقیق نموده بار یافت نمایند از حوهری سربصد که بعد وضع کسور مبلغ هشتاد و نه روپیه برستی میسود و یک روپیه شاهدی ای و بدین موجب بر مرجان و کهربا و مروارید و لعلی می گرفته باشند و همدرین سال پیشکش میر شمس تیواردار نموده یک ویل و نه راس اسب بطور اقدس در آمد و حم ولی از تعمیر معر الملک بحکومت بندر سورت مناهی گشته رسید چون معر الملک پیش از تعمیری حدود بحکم اسراف اقدس جمعی را که شناسائی اسب موقوف بودند در چهار سرکار والا نه نصره و احسا و دیه اما کلی که منشاء حیول برق بهاد اسب فرستاده بود و بیر تحار ثروت معد که در بندر سورت اقامت داشتند و گماشتهای آنها ناظران و اکفاف آمد و شد می نمایند مقرر نموده بود که نکسل حوهرها بر نگارند که در عربستان و هر جا اسب حوهر بخردند بدست بیاید بخرد آن حماعه درین سال هفتاد و یک اسب عربی از امکنه مذکور بمبلغ یک لک روپیه انتیاع نموده نه بندر سورت آوردند از آن میان سرحدگ اسپانی بود از اسپان علی پاشا حاکم نصره از دسل عذر نام که وصف آن بسمع اقدس رسیده بود که آنرا ده هزار روپیه خریداری می شد و علی پاشا راضی نمی گشت درینولا علی اکثر سوداگر که او نه اساره معر الملک متعمدی را فرستاده نه دوازده هزار روپیه خریده بود و چون معر الملک اسپانرا بدرگاه فرستاده هشتم رجب آن سال از نظر اقدس گذشت و آن اسب را نه نادرشاه پسند موسوم فرموده سرطوبله اسپان خاصه گردانیدند و پانزده هزار روپیه در وجه قییم آن مرحوم شد و در سال هزار و پنجاه و یک هرچند که اعظم حان صط متمردان و تادیب معسدان کولیان از فرار واقع نموده بود و چندین قلععات مستحکم سرکوب آنها ساخته نتحصیص بر کنار دریای واترک که مسکی کولیان

توانگر که محل اقامت حام مسطور است رسید او فرست کرد آوری مواد تمد
 بیافته درهنمائی عقل عاصب گریس سلک فرمان پذیرای فرا پیس گریب و نه
 رلات رفته و عصیان گذشته اعتراف نموده بقصد دیدن حان مسار الیه از توانگر
 روانه گردید پس از آن که در گروهی معسکر مدخل گردید اعظم حان بدو گفته فرستاد
 که تا پیش کش مقرر نه سارد و دارالصرف توانگر را که دران محمودی نسکه
 میبردند برطرف نکند رستگاری او صورت نخواهد بست و میباید از مدکور که از
 اطاعت گیرنداشت دادن صد اسبی که چاهی و سه لک محمودی برسم پیس
 کش و برانداختن دارالصرف قبول نمود و بپیر قرار داد که رعایای دواخی احمد
 آباد را که بملک او در آمده اند از سرزمین خود برآورده نمسکن و مقام خود
 روانه سارد و هرگاه ناظم صوبه نه تدبیه و تادیب کراس و بواس پرورد پسر خود
 را تا جمعیتی بود صوبه دار بفرستد او بعد پذیرائی پیسکش بود اعظم حان آمد
 و حان از مهم او پرداخته نشاء پور مراجعت نمود مخفی نماید که چندی
 دارالصرف آنجا موقوف ماده بود اما تا حال تمام سلطان مطهر نسکه محمودی
 می سود چون در سکه حدید یک طرف هندی نام حام نموده اند حامی بپیر
 گویند و در صلح بوده چندگیری می گفتند که هنگام تعلق چندگیر حان حامی
 برسکوک شده بود دران صلح رایج و سود معاملات و تسخیر پیسکش و جمع واز
 برگذات بر آن است و در احمد آباد تا حال در معاملات روعن رزد بحساب
 محمودی محسوب می سارد و محمودی نون چهار و نیم ماشه است گاهی
 بی و نیم در نیم محمولی و گاهی سه محسوب می شود و حکم مقدس معلی
 - - - - - حدت دار شربت - - - - - حوزة گدازه داند گذار محمودی صادر گسب اما
 - - - - - حدت - - - - - در نیمه و بیو ریش نظر بر سهولت و کفایت حوزها بهره
 - - - - - حدت - - - - - بیو و بیو که - - - - - می آمد در آنجا نسکه رسانیدند لهدا
 - - - - - حدت - - - - - بیو و بیو بیو - - - - - بیو و بیو بیو - - - - - بیو و بیو بیو
 - - - - - حدت - - - - - بیو و بیو بیو - - - - - بیو و بیو بیو - - - - - بیو و بیو بیو
 - - - - - حدت - - - - - بیو و بیو بیو - - - - - بیو و بیو بیو - - - - - بیو و بیو بیو

و پنج هزار سوار دو اسبه سه اسبه معتخر گردید و عیایب الله پسر کلان او بمصعب
هراری دانت و پانصد سوار از اصل و اضافه سروراری یاقب و نه اعظم حان ناظم
صوبه دو اسب از طویلله حاصه نازین طلاء و قیل از حلهه حاصه مصحوب هیر
خلیل و میر اسحق پسرانش که آنها بپرنعمایب اسب برنواخته شدند از
حضور مرحوم شد که بکان مذکور نرسادند و همدین سال پیش کش مرزا
عیسی تر حان چهل راس اسب کچهی که از حونه گذه ارسال داشته بود بنظر
ادور گدسب و در سده یک هزار و پنجاهم پیش کش اعظم حان ناظم صوبه
نکواهر و اقمشه و سی راس اسب که بکصور فرستاده بود بنظر مقدس در آمد
چون اعظم حان اکثر بکعب بدو بسب و تادیب متمردان در ایام نارش در
حدود بعیده سر برده معسداں آن نواحی را سرا می رسانید و گولیان را نهاییب
عاجر و ربون حال ساخته بود و در هر جا که معاسب دانسب فلعلجات مستحکم
ندا نموده تهادکاف می گذاشت و از نسکه در مکدهایی مسکن گولیان مقامات
نموده مرزوعات و اسکار آنها را پایمال می صاحب و جنگل بری می نمود که
تا حال تکریر در افواه والسده حواص و عوام این دیار نه اعظم اودی می که دیمک
بیر گویند یعنی ارضه که در هر جا بهمرسد حرابی حاصلات و غیره می نماید او
بیر می نمود اشتهاار دارد چندانچه از حالور متعلقه صوبه احمد آباد و تا انتهای
کآپیازار که بشور حام بهاره و ساحل دریای شور پیوسته اسب هیچ معسدی را
مکال نماد که بسب تطاول و تعدی بر صعبی درار کند و سغار و تجار نه
طمانسب خاطر راه نوردی فرا پیس گرفتند *

فوج کشی نمودن اعظم خان بر جام زمیندار

نوا نگر و گرفتن پیش کش و بر

انداختن دار الضرب آنجا

اران رو که در حکومت اعظم حان از مرربان حام اطاعتی که رمیدداران را ناید
نمود بعمل بیامده بود اعظم حان بعربم تادیب او بر آمد چون هعب گروهی

رحص گجرات فرمودند و نراویه نشیدان گجرات شش صد اشرفی مصحوب
سید مذکور مرحوم شد و در شهر رمضان سده مذکور پیش کش مرزا عیسی تر
خان پانزده اسب کچپی که از حونه گذه فرستاده بود از نظر اقدس گذشت
و درین سال اعظم خان ناظم صوبه نا تمام عمارت سرای واقعه متصل دروازه نقار
خانه ولعه ارک که آن نیز از ندای اوس نمود چنانچه تاریخ عمارت سرای ازین
ندب مفهوم می شود *

* بیب *

ر هاتف سال تاریخش چو حستم ددا آمد مکان حیر و احسان

دیوانی میر محمد صابر از تغیر رعایت خان

و در سال هزار و چهل و هشتم میر محمد صابر که بخشی و وایع نویس
صوبه بود بمخدم دیوانی صوبه از تغیر رعایت خان و فروری منصب معتبر
گشت و بمکومت بدر سورت از تغیر حکیم مسیح الرمان معر الملک سرور سده
آمد و از نایب حضرت شاه عالم اقدس سره سید حلال بخاری حسب الطلب
حضرت طل سبکانی که از احمد آباد روانه سده بود بنایه سریر عالی رسید احرار
سعادت ملازم نموده نعطای پانصد اشرفی سرور شد و همدرین سال چون
صیبه ستوده سیر اعظم خان برای نادر شاه راده محمد شجاع بهادر خطه شده بود
اعظم خان او را نوالده و برادرانش میر حلیل و میر اسحق بدرگاه معلی فرستاده
بود بیستم شهر سوال سده مذکور بمصور رسید و بموجب حکم اقدس در بنگاله
حسن از دواج بطهور آمد و نیز حکم شد که بعد از دواج حکسته میر اسحق
نا والده برد پدر بگجرات رود و در حسن نوروری آن سال به ثمر شکره دعوت سید
حلال بخاری که بمصور اسرف بوده هزار روپیه انعام مرحوم گشت و در شب
میلاد حداد مصطفوی سه هزار روپیه دیگر به سید معر الیه عدایب شد و از وایع
گجرات چون حذر ارتحال سرور خان موحدار پتن نعرض رسید پسران او ناصافه
و مناصب و دیگر عواطف نادرشاهی نوارش یافتند و در سال هزار و چهل و بهم
سید حلال بخاری را پنج هزار روپیه راه خرچ عدایب سده رحص گجرات یافتند
و مرزا عیسی تر خان موحدار سورتبه ناصافه هزار سوار بمنصب پدبهراری دات

کولی مذکور شده از مسکن او را اخراج ساخت کهانکی از سطوت افواج گریخته
 بموضع چهارز عملة پرگده کهرا لو معه فدایل رفته اقامت گزید اعظم حان ددانصوب
 متوجه سد چون کهانکی خلاصی خود را بهیچ وجهه ندید و معرفی نداشت
 بوقت شب از خود آمده رجوع شد و مال معروقه را بکسسه خاطر رسان نموده
 فعل ضامن عدم تمدد داده مبلغ ده هزار روپیه پیش کش قبول نمود اراجا که
 نمونه گجرات کان شوریده سران فساد براد و مکان فتنه گران شورش بهاد است
 اعظم حان استیصال شعارت پیشگان کاظمی و کولی که از صلابت و بیخردی
 نره ربی و دردی همواره نه رعایا ادیب مبرساییدند و در حرانی و ویرانی ولایت
 می کوشیدند داخل بلده احمد آباد نه شده ندادیت آنها و دیگر سر تان این
 دیار برد احب حصوعا در پرگده بهیل نزدیک ماندو که محال کولیان بیستر است
 دو قلعه محکم بنا نمود یکی را نه اعظم آباد و دومی را نه حایل آباد بمساحت
 نام پسرش موسوم گردانید و در کاظمیوار در موضع چورا رانپور که در میدان اوطان
 و محل عبور کاظمیان است قلعه متیدی و دیگر عمارت مرتب گردانید آن مقام
 را شاه پور نامید در سال هزار و چهل و ششم آقا فاضل مخاطب معاضل حان
 که سانی دیوان صوبه بود درین آوان نه فوجداری بروده می پرداختن فرمان
 طلب بحصور شتافته شرف اندوز ملازم گشته خلعت و اسب از طویله
 حاصه نارین طالع رساله پادشاه راده محمد اورنگ زیب بهادر سر بلندی یافت
 و در سال هزار و چهل و هفت بمکمله مبلغ پنج لکجه روپیه که ندر و حیراب
 مععانی مکّه معظمه و مدینه طینه بود سب هزار روپیه مصحوب حکم ادو
 اقسام مخاطب بحکیم الممالک که احارت زیارت امکده شریعه یافته بود مرحمت
 گشت و بمتصدیان مهام صوبه گجرات یرلیع شد که بصواندید حکم آن وجهه را
 متاع ناب عرب خریده ناو بعروستند چنانچه بعمل آمد و سید اله داد نه قلعه
 داری ندر سورب تعین شد و همدرین سال دسلاله دودمان اصطفا سید حلال
 حلف الصدق سید محمد گجراتی از نذیر حضرت شاه عالم قدس سره ده هزار
 روپیه از حضور انور نه سید و دو پسران ایشان فرچی و دستار و شال عنایب نموده

حریده بود مدطر اقدس در آورد و بدرجه قبول رسید از انجمله دو اسپ یکی نور و دیگری طرق که در حسن مدطر و بیکوئی لون و مداسب اعصابا تیرگامی و باد حرامی و راهم داشتند در طویله خاصه داخل گشته نخستین به نادرشاه پسر و دومی تمام عیار موسوم گردید و حکیم را بعدایب خلعت و منصب سه هزاری دات و پانصد سوار بدستور سائق و فیل و بیس و پنج هزار رویه نقد و حکومت سرکار بدر سورت از تعیر معر الملک بلند پایگی بخشید و سرکار سورتبه به تیرل مرزا عیسی ترخان که دران وقت بدائر نارسائی حاکمان رو به ویرانی آورده مرحمت شد و ناصبه هزاره هزار سوار دو اسپه که از اصل و اضافه پندکهراری دات چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه ناسد سر بر افراحت چون در شهر دیکه بهمان سال صوبه از تعیر سیف خان به اعظم خان مقرر شده اسب و در سده یک هزار و پندکاه هکری واقعه سیف خان در احمد آباد روی داده چنانچه در حوالی مرزا حضرت شاه عالم قدس سره که در آنجا معتقد بودند مدفون گشته ساید بعد تعیری در احمد آباد تا هنگام رحلت توقف ورزیده ناسد عمارت ایوان بزرگ مسمی به حمام خانه حاکم نالای سر مرزا مذکور و تدهیب اندرون قند گندد از آنار سیف خان اسب صاحب سخنی سیف خان مرده تاریخ فوت او یافته *

صوبداری اعظم خان و دیوانی رعایت خان و میر صابو

چون در عمل سیف خان کاهمکی کولی جدوال مال دیوپاریان را عارت نموده و متمردان دیگر هم سرسورزش و فساد برداشته بودند و این معنی از روی وقایع احمد آباد به عرض مقدس رسید نتایج چهارم شهر دی حکه الکرام سال هزار و چهل و پنج اعظم خان را که منصب شش هزاره دات و شش هزار سوار دو اسپه سه اسپه سرهزاری ناسب بعدایب خلعت خاصه و اسپ نازین طلاء و فیل و صودری احمد آباد از تعیر سیف خان نوارش فرموده دستوری یاب چون بمدرل سیده پور سرکار پاش چهل گروهی احمداناد رسید دیوپاریان مستعانی سدد لهدا اعظم خان پیس از داخل سدن احمداناد متوجهه تدبیه و نادب

صوبداری سپه دار خان و دیوانی رعایت خان

در روز عالم افروز موافق بیست و یکم شهر رمضان المبارک سال هرات و چهل و سه سپه دار خان که بمنصب پنجهراری دات و پنج هرات سوار دو اسپه و سه سپه سرور بود بعدایب حلب حاصه و اسپ نارین مطلا و فیل و صوبداری گجرات از تعیر ناصر خان نجم ثانی بلند پایگی و رخصت صوبه یافد در او احرسنه مذکور رسیده نه بدروسب نظم و نسق صوبه پرداخت و در روز نوروز سال هرات و چهل و چهار اسپک محکم رربع که در کارخانه سرکار والا در احمد آباد که همدردان و صنعت گران گجرات انواع صنایع دران بکار برده بودند و نه یک لک روپیه مهیا گشته بود و سایدانهای مخمل رربع ستونهای طلا و نقره بحصور ارسال داشته بودند دران حسن نووری در پیش ایوان ربیع البیان دولتخانه حاص مقام برافراخته شد و همدردان نوروز برتعب طاؤسی که بمنبع یک کرور روپیه که سیصد و سی هرات تومان عرامی برآمده بود حلوس فرمودند و همدردان سال سپه دار خان ناظم صوبه اسپک مخمل رربع ناسیمین ستونهای طلا اندود که قریب یک لکه روپیه مهیا ساخته بود بطریق پیش کش بدرگاه آسمان حاه فرستاده بطر افروز گذشت *

صوبداری سیف خان و دیوانی رعایت خان

پانزدهم شهر صفر المظفر سنه یک هرات و چهل و پنج سیف خان که بمنصب چهارهراری دات و چهار هرات سوار سوهراری داشت صوبداری گجرات از تعیر سپه دار خان در حضور اشرف مقرر شد و بعدایب اسپ نارین طلا و فیل و هریکی از سلطان بطر برادر سیف خان و یحیی پسرش بمنصب هراری دات و سه صد سوار از اصل اصافه برخواخته بهمراهی اورخصت یافته و در همین سال حکیم مسیح الزمان که دربارت حرمین الشریعین رفته نراه نصره مراجعت نموده بود و اراحا نه بندر لاهری رسیده روانه درگاه والا شد ناستیلام عتبه جلال ناصیه بعب برافراحت و چهل اسپ عربی که در نصره و نواحی آن برای پیش کش

دیوانی آقا افضل مخاطب به فاضل خان از گذشت خواجه جهان

دیوانی صونه تعیر از حواحه نه آقا افضل مخاطب نه فاضل خان مقرر شد
و همدریس سال حواهر و اقمسه و اسپان عربی و عراقی با دیگر تکایف در عایب
لطاف که معرالملك متصدی مهمات ندر سورت و کهندایب اران دو ندر
بهمرسانیده بحضر اقدس فرستاده بود و مرسله اسلام خان ناظم صونه لحتی
از حواهر و مریمع آلات و هشتاد اسپ کچهی و اقمسه احمد آنادی بیر
از بطر اندر گذشت و در سال هزار و چهل و دو سید دلیر خان ناره که بمصب
چهار شزاری و سه شزار و موحدا در برده بود رحب هستی بر سب آقا افضل
مستجاب شد و بعد از آن پسران صونه بود نه موحدا در برده مقرر شد و رعایب
خانی بدو سی صونه بمکه و هزار گوسف ریاده ترین احوال و رؤیداد صونداری
در خانی بخاریدند *

مربد نری بآقا خان نجم ثانی و دیوانی

بیت خان

و	ت ج ت	درم ناقر خان نجم ثانی که بمصب
در	ت ج ت	چهار شزار و موحدا در برده مقرر شد و رعایب
حد	ت ج ت	خانی بدو سی صونه بمکه و هزار گوسف ریاده ترین احوال و رؤیداد صونداری
رهائ	ت ج ت	در خانی بخاریدند *
چون	ت ج ت	درم ناقر خان نجم ثانی که بمصب
آورد	ت ج ت	چهار شزار و موحدا در برده مقرر شد و رعایب
ار قوم د	ت ج ت	خانی بدو سی صونه بمکه و هزار گوسف ریاده ترین احوال و رؤیداد صونداری
و در رکاد	ت ج ت	در خانی بخاریدند *
و همدریس	ت ج ت	درم ناقر خان نجم ثانی که بمصب
ترمک قیام	ت ج ت	چهار شزار و موحدا در برده مقرر شد و رعایب

صوبداری اسلام خان و دیوانی خواجه جهان
 و رخصت خواجه مذکور بحج بیت الله
 و مقرر شدن دیوانی به آقا افضل
 مخاطب به فاضل خان

چون حذر ارتحال شیر خان معروض درگاه آسمان حال گشت اسلام خان
 حاکم مستقر التلاک اکثر آباد را ناظم گجرات گردانیده منصب او از اصل و اضافه
 پندگهرای دات و چهار هزار سوار در اسپه و سه اسپه مقرر فرموده خلعت
 حاصه و اسپ از طویله حاصه نابراق طلا و بیل از حلقه حاصه برای او فرستادند
 او بموجب حکم اقدس شتافته در او احر سال هزار و چهل نصونه رسیده بنظم
 و نسق مهمات پرداخت و همدراں سال بعضی حواهر و مروج آلات و نه راس
 اسپ کچپی و چند رربع عراق و برخی اقمشه گجرات را که بطریق پیش
 کش بدرگاه والا فرستاده بود از نظر اقدس گذشت و اضافه هزار سوار منصب
 پندگهرای و پنج هزار در اسپه و سه اسپه سر بلندی یاب و سرور خان چغتائی
 از متعینان صونه نا پسران شرف ملازم رسیده بخلعت نوارش یافته بگجرات
 مرخص گشت و در سال هزار و چهل و یکم حواجه جهان دیوان صونه التماس
 دستوری زیارت حرمین الشریعین بدرگاه معلی نمود و درجه پدیرائی یاب چون
 از افراتین پای اورنگ جهاننای بدر فرموده بودند که پنج لک روپیه نه اهل
 احتیاج حرمین شریعین ارسال فرماید بمتصدیان مهمام صونه گجرات فرمان صادر
 شد که در احمد آباد و بدر سورت دو لکبه و چهل هزار روپیه را متاعی که دران
 مکان خرید و فروخت میشود انتیاع نموده بخواجه جهان که نه دیاب و قدم
 خدمت موصوف اسب حواله نمایند که بعد از فروخت ربح و سرمایه را ناتفاق
 حکیم مسیح الرمان که بزرخص کعبه یافته بود نه بیارمدان آن نفعه رعبیه
 رسانند *

گوشش سگ بجای گوشت بر و استخوان آش کرده اموات با آرد آمیخته
 معروف است چنانچه بعد از ظهور این معنی فروشندگان به سیسب رسیدند
 انعام کار از عموم اضطرار شروع در خوردن گوشت یکدیگر کردند و از بسیاری
 جان سپردگان طریق بر اهل تردد و تنگ شد و احدی تنها از بیم هلاکی که
 جمعی دو چار شده گوستش را بر نایید از مامن خود حرکت نمی کرد و هر
 که پس از حاکم شدن بسیار تا اهل موعود مهلت یافت و بیرونی در نزدیکی در
 خود دید نقریات و قصبات ممالک دیگر انتقال نمود و درین ولایت که به آبادی
 مسهور و معروف است شهر معموزی نماد و این نلای شدید و ناهای گذشته
 و عله های رفته که در سوانح سابقه رسم تعجب آمد در طربی اعتبار گزادند
 مظهر مراحم ابردانی حضرت حاتانی حکم فرمودند که متصدیان برهان پور و احمد
 آباد و سورت آش پر حانها که به لنگر خانه ریل رد روزگار است برای فقر و عریا
 و بیارمندان ترتیب دادند هر روز آن قدر آش و نان که به کفاف در ماندگان
 طعام کفایت کند مطبوع می گشت چون عشرات و صیق اقوات نسکان
 احمد آباد ریاده بر دیار دیگر بمسامع مدسیه رسید حکم مقدس شرف صدور یافت که
 دیوان صوبه پدکاه هزار روپیة از حرانه عامرة نقد بپز نعله آزدگان آن شهر رساند
 و چون امساک بازار و گرانی عله باعث پریشانی احوال رعایا بود منلعه های کلی
 درین سال و در سال آینده چه از حالصحات و چه از حاگیرات تحفیف مرحمت
 حکم شد از کهن سالان این دیار که از معموزین خودها که در انوقت ازین محنت
 رهائی یافته بودند مسموع گشت که بعد از آنکه سال آینده برول رحمت شد
 چون مواشی نمادده بود حا موشی را از حاباپایر منملع هفتاد روپیة خریده شهر
 آورده بودند که در کار میشان محل نمود همدرین سال دیانت رای نام نویسدده
 از قوم ناگر گجراتی که در مراتب حساب و همدی نامهای پاستان آگهی داشت
 و در رکاب سعادت بود بمخدم دفتر داری حالصه شریعه نوارش یافت
 و همدرین سال شیرخان ناظم صوبه که تعینات حواحه ابو الحسن مهم ناسک
 ترمک قیام داشت روزگارش سیریه شد *

فرمان رفته آمده ملحق سود انتظامی کند چنانچه حان مذکور با لشکر متعینه گجرات برد حواحه روانه آنصوب شده بیست و ششم شهر سوال سده مذکور شیر حان بخواحه معر الیه پیوسب و او را خواحه ابو الحسن بتاحب قلعه ماثوره و حوالی قلعه چاندور که در حوالی ناسک ترمک واقع سده فرستاد و او دست بهیب و عارت ندان ملک کشاده با عظیم فراوان مراجعب نموده بخواحه پیوسب در هنگامیکه شیر حان پیش حواحه می ستایب در اثنا راه پنج رنجیر فیل با بیش کش که او بر میدار نکلده مقرر ساحته برای تحصیل آن یکی از نوکران خود را فرستاده بود در ماه ذی الحجه الحرام آنسال برد حواحه ابوالحسن آورده حواحه بدرگاه خلایق پناه رسانید و در شهر محرم الحرام سال هزار و سی و نه هجری نه سلالة السادات نه سید حلال بخاری که از احمد آباد نکبت تهیب خلوس همایون بصور رفته بودند چنانچه نگاشته سد خلعت و فیل و سه هزار روپیه نقد مرحمب شد و در همان سال سید مذکور نه احمد آباد امدد و در سال هزار و چهل جمال حان قراول که بموجب حکم اقدس برای شکار فیل نکاب سلطان پور و راج پپیل از توانغ صوبه گجرات آمده بود یک صد و سی رنجیر فیل گرفته شانزدهم شهر حمادی اولال شرف رمین موس رسید و هفتاد رنجیر فیل برو ماده که رده بدرگاه رسیده بودند از نظر اقدس گذراید فیمب یک لک روپیه قرار یاب *

وقوع قحط عظیم که در گجرات به ستاسیه

مشهور و معروف است

از سندوح رفاعات این سال وقوع امساک داران و محطی که در گجرات و دکهن بدرجه اتم پیوسته بود و در افواة جمهور خلایق گجرات آن سال نه ستاسیه مشهور و معروف اسب سگان این دیار از انقطاع مایه اکل و فقدان وجه قوت نامطرار افتادند حانی با نانی می دادند و کسی نمی خرید و شتری بر عیسی می فروختند نمی ارزید دستی که پیوسته ناعم درار بودی حر نگدائی طعام نکسودی و پائیکه همیشه صاحب استعنا نسپردی حراره در یوره نه پیمودی

تعیین شهر و سنین جلوس بر هلالی

چون در عهد حضرت عرش آشیانی انا الله برهانه وضع تاریخ الهی که مدتی بر شهر و سنین شمسی شده بود چنانچه مشروحاً در عهد آنحضرت سمب گذارش یافته بعد ازان حضرت حبیب مکانی بزر سنین جلوس خود را بهمان آئین فرار فرموده بودند درینولا اراجا که همگی همب ناساهانه و عریمت مملکه حدیو هفب کسور حافان بحر و بر مصروف بروج دین حق آئین محمدي و رونق طریقه ایقه احمدی اسب صلوٰۃ الله سلامه علیه و آله اجمعین و باوجود کثرت اشتعال امور سلطنت لخطه ار رعایب او امر و بواهی ملت بیضا تعالی ده گشته لهدا بر خاطر ثواب ناظر پرتو افکند که سی و دو سال شمسی و شش روز و هشت ساعت نجومی و ثلثی سی و سه سال هلالی اسب و پیداسب که از مدت ترویج سی و سه سال دین مبین را سی و دو سال انکاشتن حرمند سعادت پیوود دین پژوه نه پذیرد ندانان مفتح سوانح و مدار وقایع و وفاتر جلوس مقدس را قرار داده مدار حعط اوقات احکام و صبط حوادث بزر سنین و شهر قمری که دشاء تاریخ هجری اسب نهادهد اگرچه اوردگ جهانانی دواردهم شهر حمادی الثانی بجلوس والا بلند پایگی یافته بود حکم سد که مددء این سال فرخنده جلوس عره شهر مذکور اعتبار نماید و بدین مضمون مداشیر قصا تاثیر بصریحات ممالک معروسه صادر شد معفی نماد که سنین فصلی ندانر تقرر سنین جلوس آنحضرت بر هلالی بهمرسیده که معصل در ضمن قواعد و مدشاء آن در دیل نسخۀ مرآت احمدی صوبه احمد آباد انچه بعقل قاصر مسوده اوراق رسیده مدسلک ساخته و الله اعلم بالجمله در سال هزار و سی و هشتم پیش کش شیر خان ناظم صوبه احمد آباد دو ربکیر فیل نا بغایس امشۀ احمد آباد که روانه نارگاه آسمان حاه نموده از نظر اقدس گذسب و درجۀ تدیراجی یاف و حواجه ابو الحسن نا امرایان نه تسخیر ولایب ناسک ترمک و سنگمیر از حضور انور رحصب یافته بود حکم شد که در بواحي آنجا هر جا که مداسب ناشد افامب کریدد و تا شیر خان ناظم صوبه گجرات که نا لشکر گجرات بکثت همراهی او

شمس الدین که به منصب دو هزار و پانصدی دات دو هزار و پانصد سوار سربلند بود بالتزام رکاب سعادت کسب سعادات می نمود بمصمم قلعه داری سورت سرور گردید و شیرخان تا محمود آباد که دوازده گروهی احمد آباد اسپ باستقلال شتافته دوازدهی گیهان پوی پیوس و بتقدیل عتبه سپهر مرتبه سروراری کویدین حاصل نمود و پیش کسی در خور از اقمشه احمد آباد بنظر انور در آورده و مرزا عیسی ترخان و مرزا ولی و دیگر بدهای تعینات انجا بیر سعادت اندوز ملازم گشته مورد عدايات شدند هیردهم شهر ربیع الثاني سال مذکور کنار تالاب کانگریه که در خارج شهر پناه اسپ مخیم نارگاه آسمان حاه گردید شیرخان را که بصوداری گجرات سروراری یافته بود بخلعت و حنجر و شمشیر مرصع و ناصبه دو هزاری دات و دو هزار و پانصد سوار بمصمم پنجهراری پنجهرار سوار و عدايت اسپ از طویله حاه نارین مطلا و بیل بر بواحتند و حواجه خان مخاطب به حواجه جهان را که از حسن خدمت بمصمم دو هزاری شش صد سوار مقتضی بود دیوان گجرات گردانید و مرزا عیسی ترخان را بخلعت تهنیه ناصبه دو هزاری و هزار و هفتصد سوار بمصمم چهار هزاری دات و دو هزار و پانصد سوار سرانرا ساخته رخصت فرمودند و معتقد خان را که بمصمم چهار هزاری و دو هزار سوار و حمال لوهانی را که بمصمم هزار و پانصدی پانصد سوار و سید مبارک را که بمصمم هزار و سه صد سوار سرور بودند در احمد آباد گذاشته و سید دلیر خان ناچندی سوار از بدهای دیگر تعینات احمد آباد فرموده بعد مقدمات یک هفته بیست و پنجم شهر مذکور روانه مستقر الخلاص گشتند و شیرخان دستوری معاودت یافت بعد وصول رایات عالیات مستقر الخلاص روز پنجشنبه دوازدهم شهر جمادی الثاني سال هزار و سی هفت بعد انقصابی سه و نیم گهری بر تخت سلطنت موزوئی حلوس فرمودند و همدران ایام سلاله السادات الاکرم سید حلال بخاری دبیره پیسواوی اولیا حضرت شاه عالم قدس سرّه به تهنیت حلوس اشرف از احمد آباد روانه شده اشرف ملازم چهار سعادت بر امرواح بعدای خلعت و انعام ده هزار روپیّه سرعت بر امرواح *

من بحکم بود از حدیر کوچ فرمودند مشور عدایت گمخور مشتمل و وصول نداری
و رسانیدن احبار و توجه موکب همایون از راه احمد آباد بصوب مستقر التلاک
به یمین الدوله ارسال فرمودند چون ماهیچه رایات اقبال سرحد گجرات پرتو
افکند عرصداش ناهیر خان تور مخاطب شیر خان که از تعیناتیان عمده صوبه
بود مدعی بر اظهار دولتخواهی خود و اراده ناطل سیف خان بی احلاص که در
آبوقت بحراس صوبه می پرداخت چنانچه مذکور شد رسید لهدا صوبه داری
احمد آباد شیر خان مرحمت گشت و حکم شد که سیف خان را بطریق بطرید
قید نماید و چون همسیره حضرت مهد علیا که آن حدر معطمه را حر او
همسیره دیگر حقیقی بود بدین سبب نار کمال محبت داشته و در حلاله نکاح
سیف خان بود خدمت پرس خان که از علما و مدیران معتمد بود تعیین شد
که ناحمد آباد رفته او را بدرگاه آسمان حاضریار و نگذارد که نار آسیبی و گردنی
رسد اگر این سبب نبود سیف خان در احمد آباد سرای خویش رسیدی
و فرمان صوبه داری مصحوب خدمت پرس خان شیر خان کرامت ارسال
یافت و موکب معلی کوچ بر کوچ نگذار بردا آمده از گذر نانا پیاره عبور نموده
در هر منزل بعضی از تعیناتیان صوبه گجرات بهدایت طالع دولاب زمین نوس
در می یافتند سلم ماه مذکور طاهر صده سینور که بر گذار دریای بردا واقع است
برول احلال سد و در همین روز عرصداش شیر خان بدرگاه والا رسید معروض
داشته بود که از نوشته همدوان گجراتی که در دار السلطنت لاهور می باشند طاهر
سد که یمین الدوله آصف خان و سایر دولتخواهان بعد فتح در دار السلطنت مرور
خطه بنام نامی خوانده بدین مژده حسب الحکم اقدس نقاره شادبانه بواحتند
و چون خدمت پرس خان بحوالی احمد آباد رسید شیر خان استقال فرمان
والا شلن نموده مراسم آداب بتقدیم رسانید سیف خان را که در آبوقت عارمه
حسمانی طاری شده بود نوی حواله کرد و آن ربحور را نظر بند بدرگاه معلی
آورد ناسا حرم بخش شفاعت مهد علیا جرایم او را بعمو مقرون داشته آن
ربدانی خوف و دهش را از بد عمها آزاد ساختند و در حوالی سورت میر

سلطنت حضرت فردوس آشیانی ابوالمظفر شهاب
الدین شاه جهان بادشاه غازی صاحب قران ثانی
و متوجه شدن آنحضرت بمستقر الخلافت
اکبر آباد از جنیور براه احمد آباد و همراکب
بودن سیف خان و صوبداران و دیوانیان
که در عهد آنحضرت بدینصوب تعیین
شده اند صوبداري شیر خان تور
و دیوانی خواجه حیات

چون نزاری فرستاده یمین الدوله آصف خان نا حذر شد نظر شدن حضرت
حب مکایی که نادر عدم فرصت وقت بعلامات مهر خود ار دار السلطنت
لاهور برد بعدگان حضرت ظل سدکاهی شاه جهان فرستاده بود نال استعجال
پرواز نموده و در عرض بیست روز مسافت بعید طی نموده روز یک شنبه نودهم
شهر ربیع الاول سال هزار و سی و هفت هجری نه حیر که آنحضرت در اینجا
رونق افروز بودند رسید ار راء بمنزل مهتاب خان که نازک روزی پیش از
و تقبیل نساط عرت یافته بود و او نازگاه عالم پناه ستافته حقیقت واقع را
بموقف عرض رسانید و مهر یمین الدوله را بنظر انور در آوردند تا تقدیم مراتب
تعریف و سوگواری که رسم متعارف اسب بمنحمانیکه شرف اندوز حضور بودند
فرمان شد تا ساعتی جهت توجیه موکب حلال بصرف مستقر الخلافت اختیار
کنند و قرار یافت که موکب اقبال و احلال از راه احمد آباد گجرات بهص
فرماید روز شنبه بیست و سیوم شهر ربیع اول سنه مذکور که مختار دقیقه سلطان

تواریخ و احلاق و سیر و عیب می نمود و احياناً بدنام موروثی طبع دربی از بحر فکر
 بساحل بیان می افکند از انکمله *
 * رباعی *

در کوی مراد خود پسندان دگر اند در وادی عشق مستمندان دگر اند
 آنانکه بحر رضای حانان طلبند آنها دگر اند و دردمندان دگر اند
 لیکن در عربی ساده بود او خود می گفت که من در عربی دانه عربی ام
 و هم از سخنان اوسب که شخصی عربی گفت صدق مقرون داشتم چون
 معامله کرد بشده افتادم بعد از آن سوگند خورد یافتم که دروغ می گوید و بیزار
 سخنان اوسب که این کس را چهار زن باید اول حراسانی برای خانه داری
 دویم مارواذ الدهری برای شلاق سیوم عراقی برای احتلاط چهارم هندی برای ربا
 شوهری و در سده هزار و سی و سه سلطان داور بخش طلب حضور سد *

صوبداری خان جهان به نیابت و دیوانی

سیف خان و رحلت جنت مکانی

جهانگیر بادشاه غازی

چون سلطان داور بخش بموجب حکم اقدس عازم حضور شد حاکمان
 که بحراسب مستقر الحلاف اکثر آباد می پرداخت و در سده یک هزار
 و سی و سه بحکم ادور باحمد آباد رسید و بحکومت و حراست صوبه اشتغال
 ورزید و در سال یک هزار و سی و چهار بحکم وکالت بادشاهراة پرویز سرفراری
 یافته روانه حضور گردید تا رسیدن ناظم حسب الحکم و الا سیف خان دیوان
 صوبه بحراسب ملک مقرر گشت از اتفاقات در اوایل سال یک هزار و سی و پنج
 که مهتاب حانی بی مرضی اقدس آنحضرت را بصوب کابل برد بدامهرج
 و مرج صوددار از حضور تعیین نیافته و در سده هزار و سی و شش بادشاهراة
 شاهجهان از تهنه راه گجرات بالا بالا بصوب حیدر تشریف بردند لهذا تاحین
 ارتحال آنحضرت که در بیست و هشتم ماه صفر سده ۱۰۳۷ یک هزار و سی
 و هفت روی نمود سیف خان بحکومت این دیار می پرداخت *

عدد الله خان از محمود آباد موضع تاریچه آمد محمد صبی و ناهیر خان در دیبه پالو مدرل کردند و بین العریقین سه گروه فاصله ماند زور دیگر از حادین افواج ترتیب داده متوجه عرصه کارزار شدند قصا را حائیکه عدد الله خان معسکر آراسته بود ر قوم زار اندوه و کوچه‌های تنگ داشت و زمین پس و بلند بود بدترین سلسله افواج و انتظام شایسته نیامد و بعد از رد و خورد بسیار از بیرنگی تقدیر عدد الله خان راه هریم سپرده به پرگنه نزوده شتاف و این واقع در سده یکهار سی و دو واقع شد عریری تاریخ یافته *

* مصرع *

در فتح نمایان بیک ماه شد

و از آنجا به بهر چ رمت و سه روز در بهر چ گذرانیده زور چهارم به بدر سورت شتاف و دو ماه در آنجا سر برده مردم پریشان خود را جمع ساخت و نار موحی فراهم آورده در بهارپور خود را بخدمت شاه جهان رسانید چون این خبر عرض پایه سریر خلوت مصیر رسید محمد صبی که چندین زوری بخواب دیده بود از منصب هفت صده دات سه صد سوار بمنصب سه هزار و دو هزار سوار و خطاف سیف حانی و علم و نقاره فرق عزت بر افراحت و ناهیر خان بمنصب سه هزار و دات و دو صد سوار عر امتیاز یافت و موضع حتیلپور که مکان فتح بر عدد الله خان بود سیف ناعی موسوم بحیب ناع بنا نهادند و همدران ایام مدرسه و مسجد دارالشفاء در نلده واقع پیش دروازه قلعه ارک مشهور بمدرسه سیف خان عمارت کرد تاریخ تعمیر آنها ازین بیک مستعاد می گردد * * بیت *

سال اتمام ر معمار قصا حستم و گف مسجد و مدرسه و دار شعلایی آباد و زیر از بنی الله مدرسه للعلماء تاریخ اسب نالحمله سلطان داور بخش نصوص گجرات رسیده نصوصانید خان اعظم بدروس نظام و نسق صونه می پرداحت از فصای الهی در او آخر سال هزار سی و دو خان اعظم نجوار رحمب ایردی پیوس و در موضع سر کهیچ فریب مرار قدرة الاولیا حصرت گنج بخش شیخ احمد کهتو مدیون گشت مردی بود نکرانم اطوار موصوف دات حمیده صفات او عدل و انصاف مایل هرگاه از امور حکومت فراع می یافت بمطالعه کتب

بیر پرده مرصع را گرفته از پی او روانه شد اما تخت مرصع را بحسب گرادی نتوانست همراه برد محمد صلی که عرصه را حالی یاب با جمعی که اتفاق داشت مراسلات فرستاده قرار داد که هر کدام از محال حاکمیر خود با جمعی که دارند گرم و گیرا شتافته هنگام طلوع آفتاب از دروازه که بر سمب راه آنها است شهر در آید و خود نانو حان اعلان از برگه کبیر پیچ ایلغار کرده وقت سحر بسواد شهر رسید و در ناع ملک سعدان اعظمه توقف نمود تا زور حوت روشن شود و در سب و دشمن تمیر توان کرد و بعد از حهان افروزی صبح صادق چون دروازه شهر را کشاده یاب سحر بسواد شهر انتظار رفا نه کشیده از دروازه سارنگپور بحصار احمد آباد در آمد مقارن این حال ناهر حان بیر رسیده از دروازه ایتزیه شهر داخل شد حواحه سرای عدد الله حان از طهور این سابعه که در محیله او نگدشته بود سراسیمه بخانه شیخ احمد حیدر بیر شاه وحیه الدین علوی پناه برد و نام برده ها باستحکام برج و نازه پرداخته جمعی بر حانه محمد تقی دیوان نادرشاهی و حسین بیگ بخشی فرستاده آنها را بدسب آوردند و شیخ حیدر خود آمده طاهر نمود که حواحه سرای عدد الله حان در حانه من است بی العور او را دست و کردن بسته آوردند و خاطر از صط و نسق شهر مطمئن ساخته بدلاسی لشکر و فراهم آوردن حمعیه پرداخت و از نقد و حلس هرچه بدسب آمد معلوفه مردم قدیم و حدید قسم نمود حتی تخت مرصع که مثل آن سالها صورت نه بدد در هم سکسته طلا را معلوفه نوکران حدید تقسیم نموده حواهر را خود متصرف گشت در اندک مدت حمعیه بیک فراهم آورد - چون این خبر ماندو رسید عدد الله حان از حدیب شاهزاده والا قدر رحص حاصل نموده نکومک و مدد التفات نعموده با چهار صد و پانصد سوار بر حجاج استعجال شتاب و در عرص بیس روز از ماندو نه بروده پیوس محمد صلی و ناهر حان از شهر بر آمده در کنار تال کانکریه معسکر آراستند چون عدد الله حان از کثرت مقابل وقوف یاب زوری چند در بروده توقف گرید تا کومک برسد بعد از چند روز کوچ کرده محمود آباد لشکر آراس و مرد از کناره کانکریه بر حاسته بموضع نشو فرود آمدند

نادرشاهزاده بلند ابدال شاهجهان بیست و شش زنجیر فیل نر و سی و هفت ماده فیل گرفته بیست و دویم ماه رمضان ریاضت عالیات بصورت مستقر الخلافت اکثر آباد ارتفاع یاضت پانزدهم ماه دی قعده مقام دو حد در سندستان نادرشاهزاده گیتی ستان شاه جهان مولود مسعود نعره و خود پا بهاد نام حبسته فرحام سلطان محمد اورنگ رب بر صفحه روزگار ثبت افتاد صاحب سخنی تاریخ این مولود مسعود را یافته آنکس عالمک و در معمور او حین نادرشاهزاده حسن این ولادت ترتیب فرموده پیش کش لایق نظر فرجده اثر والد ماحد گذرایید در هنگام عربم از احمد آباد رستم خان از نواحته های نادرشاهزاده که منصب پندهراری شاهی عرامتیار داشت نایب صوبه مقرر شد قعده شاه عطاء الله ندا نمودن خان مذکور است که تاریخ احداث آنها ازین مصرع مستفاد میشود * مصرع *

ندا شد مرقد اقطاب طاهر

بعد از آن راحه نکر ماحیث بدین خدمت مامور گشت و هنگام بهصت موک حضرت شاهنشاهی از ماندو بصورت دارالخلافت سبب بعضی امور نا حوشی از فتنه اندوزی نورجهان بیگم بر پاشده بود که ذکر آن مناسب بیست راحه مذکور حسب الاشارة شاهی از احمد آباد رفته سعادت رکاب طفر انتساب بوده که بهر داس برادر خود را در احمد آباد بحراس گداشته روانه شده بود در حوالی دار الملک دهلی در جنگی که با فوج نادرشاهی و نادرشاهزاده میان آمد خان نثار شد و عند الله خان بهادر فیروز جنگ از لشکر نادرشاهی حدائی گردیده موک نادرشاهزاده پیوست و این واقعه در سال هزار و سی و دو بطهور آمد همدین سال مرزا بدیع الزمان پسر مرزا شاه رح که در سرکار پثن بود حاگیر داشت از سب برادران خود نه قتل رسید که شعی بیخبرانه بر سر او ریخته مقتول ساختند و تمکافات این عمل شعیق و قبیح که سبب نه برادر کلان که بجای پدر است بطهور آوردند در بردان نلا محسوس گردیدند و محلهای که در احمد آباد سمب جنوبی دروازه خان پور مشرف بر دریای سارمندی که تحویلی شاه جهان مشهور و معروف است و اکنون بحر علامات بعضی عمارات چیری باقی نمادده طاهرا

ویلان صحرائی را ازان طرف حدگل زانده بحضور دیارند تا تماشای شکار آن
 بروحبه دلخواه کرده شود قصارا در وقتیکه مردم اطراف از حدگل در آمدند
 بدترین اندوهی درحب و تراکم اشکار سلسله انتظام از هم گسیخت و ترتیب
 قمرعه ساقط گشت ویلان صحرائی سراسیمه بهر طرف دویدند دوازده میل از تر و
 ماده در حضور اشرف شکار شد چون از شدت گرما و عیوب هوا مردم را تعب
 زیاده از حد بود رای جهان آرای چیدن تقاعا فرمود که ایام تاستان و موسم
 برشکال را در احمد آباد گذرانیده بعد انقضای ایام نازش مژوحه مستقر الخلافت
 باید شد ناین عریب از مقام دوحده عدان عریمت اقتال بصوب احمد آباد معطوف
 گشت عره ربیع الثانی برول سعادت شمول در شهر احمد آباد افتاد از شدت
 عیوب هوا بیماری در احمد آباد شایع شد و اهل شهر و اردو کسی نماند که دو
 سه روز بمحضت تب مبتلا نگشت و از اثر این دو سه دوره تب ضعف و
 سستی بعدی مستولی می گشت که مدتها نقل و حرکت تعدر داشت
 اما عاقبت بحیر بود صر حانی نکس برسید قضا را مزاج حضرت اقدس هم دو
 سه روز این ضعف را کشید درین اثنا راحه بهاره رمیدار کچپه که از رمیداران
 معتد گکرات دولب آستانه بوس دریافتند دو صد مهر بصیغه نذر و دو هزار روپیه
 بطریق نثار و یک صد اسپ برسم پیش کش گذرانید حام و بهاره از یک حد اند
 بده پشت نالتر بهم می رسند بحسب جمعیت و اعتدال بهاره از حام
 پیشتر اسپ و بدیدن هیچ یک از سلاطین گکرات بیامده گویند ساطل محمود
 فوجی بر سر او فرستاده بود شکست بر فوج سلطان افتاد در آنوقت عمرش از
 هفتاد متجاوز بود او می گفت که بود سال دارم در حواس و قوای
 او فتوری برفته بود بعدایب اسپ خاصه و فیل در ناماده فیل و حدکر و
 شمشیر مرصع و چهار انگشتری از یاقوت سرح و رمر و دیلم و یاقوت رد
 سرورای بخشیده رحصب اعطاف ارانی داشتند درینولا بعرض رسید که
 قراولان نادرهای یکصد و هشتاد و پنج رجحیر فیل از تر و ماده در حوالی
 دوحده شکار کردند هفتاد و سه رجحیر فیل تر و یکصد و دوازده ماده قراولان

فرموده هر نوعی درختی که دران ناع بود برگ و گل آنرا از کاعد رنگارنگ و میوه آن از موم بهمان شکل و اندام و رنگ و طرز آراستند و اقسام میوه از نارنج و لیمو و سیب و انار و شغتالو و غیره دلک بر اشکار درسب ساختند و همچنان انواع شقایق و ریاحین و گلهای گوناگون رنگین و بونه‌ها با برگ و شاخ کاعدی ترتیب دادند چنانچه از گونه گونه میوه و اثمار بر اشجار و رنگارنگ گلهای بهال در عین موسم حران حلوه بهاری بر روی کار آمد و آن گلشن در وقت برگ زبری ماند ایام دو روزی نه شگفتگی تازه روی نمودار گشت *

درختان شگفتند بر طرف ناع بر افروخته هر گلی چون چراغ آنحضرت دران ناع فرحت افرا که در شگفته روی دم دسات نواع بهارین میرد تشریف برده موسم حران فراموش کرده بی اختیار برای چیدن میوه و گل دسب مدارک دراز کردند ثانی الحال بر حقیق حال واقف شده معطوط گشتند و بر صدای و ندای کارگران و تکویر و تمیران عجب دسان آفرین فرموده ناصحه حاگیر و انعام سرفراز ساختند و در ماه صفر سال هزار و بیست و هفت ناراده مستقر الخلاف { اکثر آباد تا ند و حد ریایات عالیات رسید در کنار دریای مهدری حام رمیدار توانگر بوسیله نادرشاهزاده سعادت رمن بوس دریای پدکاه راس اسپ کجپی برسم پیش کش گذرایید و دوازدهم شهر ربیع الثانی موضع سمارا مصرف حیام فلک احتشام گردید بعرض رسید که اربن منزل تا چراگاه فیلان یک و نیم منزل مسافت اسپ و از اندوه جنگل و تراکم اشجار و راه سیب و فرار عبور پیک خیال متعذر می نماید روز دوشنبه سیزدهم ماه مذکور با معدودی از بدهای نادرشاهی مخصوص متوجه نه شکارگاه شدند پیش اربن جمع کثیر از پیادهای آن سرزمین جنگل برسم قمره احاطه و بیرون جنگ در اندک فصای تختی بر فرار درختی از چوب کعبه نشستن نادرشاه فیل گیر شیر شکار ترتیب داده بر درختهای اطراف آن تالارها برای نشستن امرا ساخته بودند و دویست فیل بیر با کمدهای مستحکم و سیاری از فیلان ماده آماده و بر سر هر فیلی دو فیلان از قوم چهره که شکار فیل مخصوص بر آن طائعه اسپ نشستند مقرر شده بود که

چنین اقتصای نمود که سیر احمدآباد و تماسای دریای سوز فرموده هنگام
مراجعت که هوا گرم بود و موسم سکار ویالی در رسد سکار گنان متوجه مستقر
الخلافت باید سد او احر سال یک هزار و بیست و سس که حضرت جهاننابی
از مستقر الخلافت متوجه گجرات شدند و بموجب حکم اعدس نانشاه راده
شاه جهان که در ماند و تشریف داشتند آمده ملحق گشتند اول بدر که بمبای
در ناع سلطان احمد که بر کنار دریا اسب دولتخانه ترتیب یاب و بر عزاب سوار
شده سیر و تفرج دریای سوز فرموده ناداورده زور درانکا توقف ورزیده
متوجه احمدآباد شدند کنار قلات کانگریه محل برزل احلال گردید زور دویم بروصه
حضرت ساه عالم قدس سره فاتحه خوانده داخل شهر شدند همدان زور صوبه
پادشاهزاده شاهجهان مرحوم سد و پادشاهزاده کیتی ستان سه فوج سرداری
سه سردار عمده کاروان بجهت بر انداختن نیم و بس رعیددازان و متمردان ملک
تعیین فرمود و افواج شاهلی معسداں را تدبیه بلیع کرده از کراس و مواس پیش
کش های ایلی گرفته معاودت نمودند (۱) چنانچه ناید شهر احمدآباد پسند طبع
اعدس پیامد زور دیگر بحاقه شاه و حبیبه الدین العلوی تشریف برده لوازم زیارت
و نیاز مملدی تقدیم رسانیدند بعد چندی بمرار گنج بخش شیخ احمد کهتو قدس
سره بسر کهبچ تشریف برده فاتحه خواندند در هنگام رسیدن گجرات حیر النسا
دیگم ندب خان حانان التماس کرده که ناع خان حانان که در موضع فتح پور مطهر
ساخته چنانچه در صوداری خان مذکور اساره بدان شده آرزودارم که در آن ناع
صیاف حضرت نموده سرزاری حاصل کنم التماس او ناحایت مقرون گشت
چون موسم حران بود تمام برگ درختان ریخته و اشکار ناع از سر تا
پا برهنه بود *

هر شکر ناع ر سر تا نه مادر ری برگی خود برهنه

ریختنی گرد درختان ر سر گشت رمپن پرر در مهلی زر

آن عجب سریش برای پیداستن ناع و آراستن گلشن و تربیت درختان و زنب
حیوانان احرای آب کرد کاریگران نادرکار و صداعان بدایع نگار من صعب گیرای کار

نصرتدار گجرات مفتخر گشته رسید چون از عهده کار گذاری ملک و سرداری
سپاه نتوانست برآمد بعد تشریف آوردن حضرت حبیب مکانی صوبه از تعیر
آورده نادرشاهرا شاه جهان مرحمت گشت *

چه دیدد اسب در جهان ناری کار هر مرد و مرد هر کاری
و محمد صغی که بمنصب هفتصدی دات سه صد سوار سرفراری داشت
دیوانی صوبه مقرر گشت *

توجه رأیات حضرت جناب مکانی بنابر سپهر ملک
گجرات و شکار فیلان در نواحی دوحه و تکسر
مزاج اقدس بنابر عفونت هوا که در آن سال شایع
شده بود مرحمت شدن صوبه به نادرشاهزاده
خرم مخاطب به شاهجهان در روز و رود
موکب اقبال همایون در احمد آباد
و تولد مولود مسعود در شبستان
شاهی موسوم بسلطان محمد
اورنگ زیب در حین
مراجعت در صوبه مستقر
الخلافت در مقام دوحه
و نیابت رستم خان
و دیوانی محمد
صفی

چون خاطر قدسی مظهر نه سکار میل سیار مایل و راعب بود و بیر تعریف
ملک گجرات و احمدآباد نتوانست استماع افتاده و رای جهان آزادی جهانگیری

نحیه سرانجام تهیه سپاه و لشکریکه نکهت او از حضور تعیین شده بود عدایب گردید و مقرر گشت که نه دستق سیاست و انتظام پسندیده از راه ناسک ترمک دملک دکهین در آید و رام داس کتبهواشه را که از خدمتگاران معتمد حضرت عرش آسیانی بود بخطاب راحگی و عدایب نقاره و اسب و میل و خلعت بلند پایکی تحشیده نکهت او دستوری یامب و مبلغ پنج لکله روپیه دیگر برای خرچ لشکر همراهی عدد الله حان مصحوف روپ زای حواص و شیخ اندیا مرسول شد و همدین سال دستور العمل بحمیج مالک محروسه مادر گشت چنانچه نقل آن اندراج یامت *

نقل فرمان دستور العمل آنکه

بعرض همایون رسید که بعضی از امرای سرحد امری چند که ناایشان مداسب ددارد بعمل می آرند مریه ان فضا حریان مادر سد که بعد ازین پیداهون امری که در عمل فرمان تفصیل یافته و آن مخصوص سلاطین اسب کردند اول آنکه در حدود نه نشید و بددهای ناساهی را تکلیف چوکی و بهیژه تسلیم نکرد و میل در حدگ نیازو در سیاستها آدمی را کور نکرد و گوش و بینی ندرد و ملازمان خود را خطاف ندهد و بهنگام برآمدن نقاره نه دوارد و هرگاه اسب و میل ملازمان و نوکران خود ندهد حل و کتک بر دوش نهاده تسلیم ندرماید و بددهای ناساهی را در حاکم خود ندرد و آنچه نآنها ندویسد مهر بر روی گاند نه کند انتهی نالحمله عدد الله حان فیروز حدگ در سنه ۱۰۲۱ یکهزار و بیست و یک نه دکهین شتافته دناگامی برگسته ناحمد آباد د سال هزار و بیست و پنج پادشاهراده شاه جهان مهم دکهین رخصت ددد عدد الله حان دیر تعینات گشت بعد از فتح در رکاب ناساه راده بحصور ستافت و در صوبداری حان مذکور رخل میان حوب الله که از موحدان و عارف و فب بود روی داد عزیزی د زبان هندی تاریخ رخل گفته حوب تمی مرار ایسان در بلده پیس روی دروارة حار و واقع اسب *

صوبه داری مقرب خان پسر شیخ بهادر و دیوانی

محکم صفی

مقرب حان که بمصطفی پنج هزاره دات سرور بود از تعیر عدد الله حان

و الا بهمهائی خود بود بموجب حکم اقدس در قاعه گوالیار «دتی» در حدس
بودند وائی الحال نادای متدبه و داس مامدی عدم نمود حالامی یافتند •

صوبداری خان اعظم مرزا عزیز کوکلتاش و نیابت جهانگیر قلی خان یسر خان مذکور و دیوانی غیاث الدین

از پیشگاه حاکم و جهانمائی صوبه گجرات از تعمیر مرتضی خان بخاری
به خان اعظم مرحوم شد و «تغیر» نمودند که خود در محاربت باشد و چه نگیر
قایمکن پسر کلان او بدینست پدر و حواس آن ملک پر دارد و غیاث الدین از تعمیر
دایرد دیوانی صوبه «مختار» شد در سال هزار و هشتاد و یک ملک «مختار» نظام
شاه حاکم دولت آباد «پاکستان» هزار سوار در سرکار سورت و توده و غیره آواره شد
و دست تطاول نتاج و تاراج و صدمات و زیات درار کرده زب دماغ آن «رومان»
قضا حریان نظام دایم صوبه و راحهای عمده متعیده صوبه شرف صدور یافت که
دایم و امرا و «یتول» داریان متعیده صوبه با جمعیت بیست و پنج هزار سوار به
تفصیل که «مقوم» می شود در محلات سرکار سورت و طرف رام دگر سدا
دمایند چنانچه تا چهار سال بدین «سقا» اوضاع نابسامانی درانجا بوده دایم صوبه
«چهار» هزار سوار امرایی متعیده پنج هزار سوار «میددار» سایر و «ملی» نا سه هزار سوار
«میددار» رام دگر هزار سوار توانگر دو هزار سوار پانصد سوار «میددار» ایتر دو هزار سوار
راج پبله دو هزار سوار «میددار» دو دگر پور دو هزار سوار «میددار» داس بله دو هزار
سوار پسر راجه کچبه نا دو هزار سوار و پانصد سوار «میددار» آلی سه صد سوار
«میددار» «و» هان سه صد و پنجاه سوار اهدا دیگر هوس این صوب کسی نکرد *

صوبه داری عبد الله خان بهادر فیروز جنگ و دیوانی غیاث الدین

چون «مهم» دکن مرکز خاطر اقدس بود اهدا صوبه گجرات از تعمیر خان اعظم
نعمت الله خان بهادر فیروز جنگ بمصب سس هزار «دات» و شش هزار سوار «سرفراری»
داشت و در اواخر سال یک هزار و بیست و هشت گشت و «مبلغ» چهار لکبه روپیه

صوبه داری سید مرتضی خان بخاری و دیوانی سید بایزید

در سده یک هزار و پانزده هجری صودداری سید مرتضی خان بخاری
تقریب مرستان انگستری لعل ددحشی که دگین و دگین خانه و حلقه آن از
یک پارچه لعل تراشیده بودند نون یک مثقال و پانزده سرح بغایت خوش
رنگ و خوش آب درسم پیس کش از گجرات بحضور اودس گذراییده از ابدالنامه
معلوم می شود و از اتفاقات در حین تحریر صودداری او حلد اول تفسیر موسوم به
تفسیر مرتضی که در سال هزار و سائده ملا رین الدین سیراری بدانش تالیف
نموده نیز در آمد و عمارت مشهور بمحل بخارا متصل سه دروازه از محدثات
اوسب که کتب بعضی علامات با معلوم دارد و در سال هزار و هیکده چون ولعه
و وحدار نشین قدیم قصه کتری که حراف سده بود سید مرتضی خان از سر دو
احداث سخته کت حل با قیسم اراکها که از سلوک و دمعیسی برادران سید
مرتضی حل و سخته سخته مستعانی بودند و دیر حلال کلی در بدو سب
ر صط و نسق رومی نموده ای گویی دانه پسر راحه ثودرمل را حکم شد که
داس صوبه ستانته تخیه و تخیه متمدان پر دارد راحه سور و غیره چندی داریان
حضور تعذات کشه و : : : : : سورت آمده مدلع از رمیداران

حانه هيج کس را نروای دسارند هر که در شهر تازه از اسکريان من در آيد اگر نکرایه حانه بهمرساند و بها و الا بیرون شهر حیمه رده از برای خود حانه ترتیب داده نماید فی الواقع آزاري خلق ازین پیس بدترندست که حمعی با عیال خود در حانه دسسته باشد با پرسیده یکبار آوار در در آید و خواهد دران حانه هر جا بهتر باشد دسیدد و رن و فرزدان نامران تا چند حقط کندد بلکه حامی آدچنان هم نداشته ناسد که یک دو دسب حانه باشد هفتم آنکه هیچکس را گوش و بینی دگمهای ندرند و گناه در دیسب کشتن اولی اسب و گناه دیگر را نکه خاردار تدبیه نماید یا نسوگند کلام الله نترسانند هشتم آنکه کزوزیان و حاگیرداران رمین رعایا را بتعدی نگیرند و رمین خود دسارند و رزاعب دران نکندد و هر جا که حاگیردار پرگنه ناسد پرگنه دیگر حکم نکندد و گاو و مرد پرگنه نرور بیاورد و نه پرگنه خود هرکس رزاعب دران نکندد محصول خود سعی میکرده ناسد بهم آنکه هرکس در حانه خود از اعراض شهری تریاک خورده هلاک سار از دیگری نار در یک حانه دسسته باشد حون او را نه طلبدد دهم آنکه حکام در سهرهای کلاں دارالسعا ساخته حکیم را نگاه دارند و از مسافر هرکس که بیمار سود ندار السعا نرند و از سرکار من خرچ کرده ادویه سود نه فراع خاطر خرچی داده رخصت نماید یازدهم آنکه در ماه تولد من که ربیع الاول اسب از هر دهم ماه مذکور مدع گوش نکرده در برابر هر سال یک روز اعتناز نموده مدع دسج نماید و در هفت روز پندشده که روز خلوس من اسب و در روز یک سده بیز مدع گوش ناسد و چون روز ابتدای آفریدس عالم اسب خانداری را بیجان نه کندد و پدر می درین روز هیچ وجه میل گوش نمی فرمود نقیاس پانزده سال بلکه ریاده هم ناسد که ایشان اصلا گوش نمی خوردند و درین روزها همه را مدع گوشت نموده بودند دوازدهم آنکه حکم کردم که مدصب و حاگیر حمیع نوکران پدر من بدستور یکه در حین حیات ایشان بود بهمان طریق مسلم ناسد هرکس که قابل ریاده ناسد بعدر حال او حاگیر ده دوازده و ده پانزده و ده بیسب و ده سی و ده چهل ریاده کندد بدین دستور ریاده کردم *

بسم الله آدمی را از مردمی و مردی دور می سازد و اگر ننگ اسب غیر ارانکه
بمع کند و گروم سازد و استهای کادب بهمرساند دیگر حاصیب ندارد و فلودیا
برادر راده تریاک اسب نار اگر کسی کیف خورد شراب * * *
* * * * *

حیر در کاسه زر آب طرباک انداز
پیش از ارانکه که سود کاسه سر حاک انداز
یارب آن راهد خود دن که بحود عیب بدید
دود آهیش در آئینه ادراک انداز

فاما از بس شراب خوردن کارم بحائی رسیده که هر روز بیسب پیاله کاه
از بیست هم زیاده میخورم و هر پیاله بیم سیر که هسب پیاله آن یک من عراق
بوده باشد و نهدی در مزاج من غالب آمد که اگر ساعتی نمیخورم دستم
می لرزد و قدرت نرسستن بدستم دادم که اگر ندین مداول پیش رود کارم
بدشواری خواهد کسید در پی کم کردن آن سدم در سس ماه از بیسب پیاله
نه پنج پیاله رسانیدم هرگاه صیاف طبع خود میکم یک پیاله یا دو پیاله بر آن می
افرودم در اکثر اوقات همور یک در ساعت روز نامی بود که شروع در خوردن
شراب می کردم اما الحال بواسطه امور ملک ناید هوشیاد بود بعد از نماز حقن
شروع در شراب خوردن می کنم از پنج پیاله بهیچ وجهه زیاده نمی خورم و تکلف
طبع هم مبول زیاده ازین نمی کند و درین ایام محکم از برای گوارش طعام
خوردن من مبعصر نریک و ف شده و این هم برور خوردن شراب انتهای
یک و ف اسب و چون آدمی تا کل و شرب رنده اسب تا لکلیه موقوف
نمی توانم کرد والا در خاطر هسب و امیدوارم از درگاه الهی توبه نصوح مومق
گردیده روسپید اند گردم و پدر کلاس من درس چهل و پنج سالگی توبه نصوح
مومق گردیده بود انسا الله تعالی مرا هم توفیق روزی دهد امریکه حدایتعالی
ازان راضی نباشد هرچند که ندده دران امر کمتر کوشد موجب رستگاری عاقبت
او میشود پوسیده نماید که آنحضرت در لباس تعریف سراب اگر ندیده بصیرت
و تأمل نکرد مدمب نلیع فرموده اند که احتیاج ازان لازم می آید شسم آنکه

ده سایل دداد اور دینار صد بد و گنج رستم که پیر حرد
 کرم کو روان در حور نام دیست کرم دار را در دل آرام دیست
 بوقت کرم آنچه ان کرم که اسر بهاری نه سار درم
 کرم داری و خلق از مردمیست کسی را که شود بود آدمیست
 دسانی که نامی بود در حال کرم کن که نام بود در بهان
 کرم یادگار یست در روزگار کن حرد تا ماد این یادگار

دویم آنکه دردی و راهرنی و ل بده حلی خدا را نبرد مردم آن سرزمین
 از عهد آنچه از کسی گرفته باشد بیرون آید و از آنجا که آباد نباشد مردم
 تا قصه سازد و آنکه تا بخلق خدا آسینی برسد و نگاهداران تاکید نمود
 هر جا ویران باشد در شره مستحدر سرای عالی و دریا چه آبی سازد تا معمور
 گردد و متردین بفرع آمد و سد کنند و اگر آن سرزمین داخل حاصله من
 بوده باشد هر کس کوزی آنجا باشد از زر حاصله و عمارت کنند و کوزی عامل
 سرکار حاله را گویند سیوم آنکه هیچکس در راه بر سوداگران را بی رضای ایشان
 نکشاید و اگر خود بربد دل خود فروشد هر که خواهد بخرد و اگر رضای
 ایشان نباشد هیچکس متعرض ایشان نشود چهارم آنکه شخصی فوت سود و
 معامله نداشتگی نارد و برردان داشته باشد هیچکس در اموال یک
 سرمود حل نه کند و برردان او مراحت نرسد و هر کس که بررد نداشته باشد
 و وارث اصل او را نباشد میراث و ترکه او را بخرج مساحد و تالاب و پل کنند که
 بروج صاحب مال بواب عاید گردد پنجم آنکه سراب سازد و نه فروسد اگر چه
 چنین حکم کردم اما خود بشراب میل بسیار دارم چنانچه از سائده سالگی شروع
 در سراب خوردن نمودم و الحق هرگاه حیوانان خاطر حوا از موب و دکور
 در پیس او حاضر باشد و حای خوش هوا و عمارت عالی و رفیع و تکلفات در
 فرس و در و دیوار و سقف و عمارت شده باشد بی کیف بودن درین قسم مکانها
 احمقی است و نا نشاء و کیف در جاهلی تا تکلف و حیوان دلخواه حالتی و
 عالمی دیگر و کدام کیف بهتر از کیف سراب است اگر عادت تریاک شود نمود

و منصب سادمان از امل و امه هزار و هفتصدی دات و پانصد سوار و عدد الله
 بمنصب هزاره دات و هفتصد سوار برق عرب بر امر اتحاد و همدیگی سل مدلع
 یک لک روپیه از حمله حراشه محصول ندر کهدایب در وجهه انعام ناساه راده
 سلیم سال سال مقرر سد از فصای الهی زور چهار سده دواردهم شهر حمدی
 آلاخر سال هزار و چهارده حصر عرس آسیانی عالم فانی را پدرود فرموده نملک
 حادانی حرامیدد *

سلطنت حضرت جنب مکاني نورالدين محمد جهانگیر بادشاه غازی و صوبه داران و دیوانیان عهد مذکور و صوبه داری فلیچ خان دیوانی سید با یزید

در اقبالنامه در سال اول جلوس جهانگیری مطابق سال هزار و چهارده
 هجری صوبداری گکرات تمام فلیچ خان که منصب دو هزاره دات سربراری
 ناسب دوسته ساید او بدی صوبه نیامده بود و بعد چندی نه صوبداری نهروز
 مقرر سد و چون در عهد لمطلب آنحضرت دستور العمل جهانگیری که بصوبه حات
 ممالک محروسه از بارگاه ملک اشتباه شرف بعد یافته بود و آن مشتمل بر دوارده
 صاطه اسب و بدو عیقه آنحضرت خود بدواب در طی راعوت و احوالات گرامی
 مرقوم فرموده اند دب افتاد اول رکوة میروند و تعمای راه بالکل معاف
 برسد که هر سال در رمان حضرت عرش اشیانی پدرم سنگ هدد هزار و
 ششصد من طلا می شد که شایده هزار من عراق بوده ناسد نه حلق الله
 عوف نموده *

سعت نور این چنین نام یف
 = خرگو عیشش بر آورد نام
 ن سه عویله در گذر
 بد بیگانه نام اندر ایام یاف
 نگو نام گردن بر خاص و عام
 تمسای زر کرد از رال زر

و جمعی از او ناس و افعه طلب بر کرد او فراهم آمده بتاحب و تاراج فضا
و قریات پرداختند و راحه سورج سنگه نه قصد پیکار او از احمد آباد شتافت
و افواج طرفین در برابر یکدیگر صفوف آراسته دسب نگر بودند همدور حدگ تراز
شده بود که نمیا می اقبال بی روال محالغان راه هریم سپردند و بهادر نار
خود را بر روی گمنامی کشید و سده هزار و هسب فلهه آسیر که از وقت سلطان
بهادر گجراتی ناحتیار خان و الح حان و مرجان و غیره پسران یافوت سلطان حواله
موده بود داخل ممالک محروسه گشت و چون در سده هزار و نه و افعه نا گیر
ناده ساهرا ده در دکن روی داد صوبه گجرات از انتقال ساهرا ده دعه نال
اعظم مرحمت شد *

صوبه داری خان اعظم مرزا عزیز کوکلتاش و نیابت
شمس الدین حسین پسر او و دیوانی سید
با یزید از تغیر شمس الدین حسین بموجب
التماس خان مشار الیه و نیابت صوبه بنام
شادمان پسرش و ارتحال حضرت عرش
آشیانی اکبر بادشاه ازین جهان فانی

خان اعظم در سال هزار و نه از انتقال ناده ساهرا ده سلطان مراد دعه نال
نه صوبه داری گجرات از پیسگاه حلاف و جهانانی سرراری یاف بموجب
حکم اودس سمس الدین حسین که منصب دو هزاره دات معتخر بود نه
نیابت صوبه مقرر گشت و حورم پسر دوم او بعوضداری سورتهه سرافراز گردید و در
سده هزار و یارده چون ملک گجرات نه تیول خان اعظم و اولاد او از دیوان
اعلی تمکووه سده بود حسب التماس مسار الیه سادمان پسرش از تغیر سمس
الدین حسین نه نیابت احمد آباد و عدد الله نکرست حوبه گده سرراری یافتند

کس متجاوز همراه گرو و از نقد و حدس آنچه قابل برداستن بود بکهار برده
 ناراده حج بيب الله الحرام پست پا بر اسناد ریاس رده و ترک لوازم دولت
 و امارت نموده مردانه قدم در ساهراه توپش نهاد و دریکه نکستی می نشست در
 کنار آب تمام لشکر و حشم و فوج صفا بسته ایستاده بودند نقاره ها می نواختند
 و آن سیر دل از همه را پرداخته بحکم عدوت می نگریست و حدیث عریض را
 کز آلود بفرقه می صاحب و همدراں زور بکشی و دیوان را از حدس بر آورده
 عذر ها خواست چون این حد برسماع حلال رسید بهایب کدورت خاطر اقدس
 شد شمس الدین حسین پسر کلان او در خدمت بود بمصب هر از ی سرور
 سخت و دشمن پسر دیگر را بمصب پانصدی ممتاز فرمودند و صونه گکرات
 بیدشترت شش مراد مقرر گشت *

صوبه شری سلطان مراد و نیابت بسورج سنگه
 و خرج بهادر ولد مظفر و دیوانی با یزید

هکوم آورده اوزا مقید ساختند و سناسب عطف عدان نموده بر حجاج استعجال
 شناختند وقت نامدادن مطهر بهانه و عمو ساختن و قصای حاجب فرود آمده در پناه
 درختی رف استبره که درون شلووار پنهان داشت بر گلولی خود زانده از کساکش
 ایام رهائی یافت تا رافع سدن تسلیم شد حال اعظم سر اوزا هکوم نظام الدین
 احمد بدرگاه سپهر استناه ارسال داسب و این رافعه در موضع دهرکه پاندره کروهی
 این طرف کچیه که حکایت مورینی اسب در سده هزار هکری روندان چون فتح
 قلعه حونه گدّه و مطهر آواره دسب بیستی گردید تا کنار دریای شور به تیغ
 همب حال اعظم عاف سد ۱۰۱۱۰ هـ

روانه شدن خان اعظم بحج بیت الله الحرام زاد الله شرفاً و تعظيماً

چون خبر فتح حونه گدّه و هلاکی مطهر بمسامع حلال ساز یابان پایه سربز
 حاکم مصیر رسید فرمان عاظم امیر طلب حال اعظم سرف صدور یافت
 و او نا وجود چنین فتح به سب بعضی امور که ذکر آن مناسب مقام نیست
 از برط و همه قرار رفتی تصور بحود نتوانست داد و عریض فتح دیورا از
 فرنگیان بهانه صاحب بحسب بزرگ حال و گوهر حال و حواحه اسرف
 و جمعی از امرای نادساهی را که همراه بودند رخصت حاگیر فرمود آنگاه بحکام
 مادر بوستها فرستاد که سوداگران را از آمد و سد بندر دیو مایع آید مقصد آنکه
 فرنگیان را به تنگ آورده فول نگرند و بحکم و بهاره که دو رمیددار معتبر آن ملک
 بودند چنان را نمود که ازاده دارم که از راه سد بدرگاه ستانم و چون به پیش
 سوهاب رسد میر عدد الرراق بخشی و سید با یرید دیوان را محسوس صاحب
 که مبادا از اینها فتنه سر برزد و نا سپاهیان عهد و فول نمود که او را
 از رفتن نار ندارند دریموف قولنامه فرنگیان رسد و از بندر دلاول چهار الهی که
 ساخته او بود ناوجودیکه موسم نبود و تلاطم دریا که حرارت نمی سد در سده
 هزار و یک اهل و عیال و توانان و خدم را به کستی در آورده و از ملازمان صد

جان و نظام الدین احمد و محمد انور پسر خود را با موی سیسته بدادصوب
 مرستاد محاهدان عرصه میروزی بدوارگان رسیده آن تنگانه را که یکی از معاند بزرگ
 کفار است بی جنگ و ستیز دارالاسلام ساختند و حمی را در ادعا گذاشته بیشتر
 ستانند رمیدار آنجا ازین یورش خبر یافته مطهر را با اهل و عیال او در کستی
 رسانیده بحریه که بهایب استحکام داشت رساناده بود چون جنگ سخت
 گردید از پی او ستاب بهادران تیر حلو کرم و چسبان با رسیدند و آن حو
 گرفته برگشته ایستاد چون رمین شکست و ریخت بسیار داس ر سواره تاختن
 متعدد بود پند شده با محالعل در آویختند تا وقت سام آتش قتال رانه
 کشید و بهادران حاکمان کارزار میکردند ناگاه تیری از شش قصاصه مقتل آن
 نامرسید جان نمکین حرم سپرد و بسیاری از آن سیاه کتان بر خاک هلاک
 افتادند و معظمه محل نده از راه متعارف خود را بوالیب بهاء رمیدار کچه
 رسانده در پناه حرم حار اعظم و حرمه گذه اند . حد آگاه . یافته عدد الله

می پرداختند دارالحکومت آنها قصه بی تهلی که معامله پنج گروهی معروف
رویه از حومه گدّه واقع است بوده جنگلی داشت بغایت هولناک چنانکه
شاعر گوید -

رس بود است بسیاری را اسکار نمودی روز روشن چون سب تار
بموقعی بود تاریک آن بیابان که کم کشتی دران حورشید تابان
تا آنکه روزی هیرم کشی صد حیل و مشق دران آمد و رفته رفته بجای رسید
که علامات قلعه و دروازه بدطرش آمد برگشته صورت حال را براحه ظاهر صاحب
راحه به قطع اسکار برهممونی هیرم کش پرداخته بدان پیوست بعد ملاحظه
عقب قلعه متینتی بدامنه معری کوه کرار کوهچه که سر بعلک کشیده و حدارش
را از اطراف تراشیده بر آورده اند و بر فراز آن به قدر کفکوه بدای ساخته اند مشتمل
سه دروازه یکی شرقی و دیگری غربی و درون دروازه مذکور دری دیگر دارد شمال
رویه که هنگام در آمدن از آن باید گذشت و در وسط دو چاه عمیق واقع است یکی
مسمی به نوکهن و دومی انکولیه و دو نالی که آری و چری نامیده اند
راحه مدد لیک از معمرین آنوقت از نام و نشان عامر آنجا استعسار نمود همه
بدانانی مقر آمدند لهذا قلعه مذکور را حومه گدّه گفتند چه ناصلاح گفترات حومه
کهینه را گویند و گدّه قلعه را از آن روز بدامنه استحکام مقر حکام آن ولایت
گشته •

گرفتار گشتن مظفر عرف ننهو آخرین

سلاطین گجرات به سعی خان اعظم و

هلاک کردن او خود را

اراجا بعد از فتح حومه گدّه حان اعظم همگی هم دستجوی مطهر
و بدست آوردن او گماس دریموت حمر رسید که آن ستاره سوخته به رمیدار
ولایت هارو که نتخانه دوارکان اینجا است پناه برده لاجرم بزرگ حان و گوحر

واکه سورته تصرف اولیای دولت قاهره در آمد ندی از احوال آن سرزمین
 و وجهه تسمیعه فلهه مداس مقام دانسته به تحریر آن می پردازد مخفی
 نماید که سرحد اولکهه مذکور سم عربی و جنوبی آن بدریای شور پیوسته و
 شرقی نصاب جهالوار بیست گروهی از بلده احمد آباد اتصال دارد و حبس
 سمایی بمحدود صوبه تهته سیاه نوم کوهستان و سنگ لاح که ناندک ترسج گل
 فعند که بدشواری توان گذشت میشود حالی از اشکار مثمر و غیر مثمر مگر
 عسی کودها و امکنه که اشکار اند و کهری و اصلی و جنگل معیلان دارد و
 معدن چس کچهی پیستری مکانش افوام مختلفه راحوت و کولی و یراق ند
 سورج نیّ گذار که پیا مردی اسپان برق رفتار فراوانه قانو یافته در آمده بدر میروند
 شیوه قشّ شیخ طرئی دارند بدون فوج کسی مال گذاری نمی نمایند و این
 وایت مشه میشود بچند صلع که هریکی را نداسی خوانند هالار و کاهیاوار

طلیدند که در آیدد مقارن این حال مطهر خود را نآنها رسانید و متخصصان بخيال دیگر افتادند و حان اعظم اراکها خاطر را پرداخته خود به تسخیر قلعه متوجه شد مطهر بود خود در قلعه صلاح ندیده در آمد و شهر چنان داد که بحال احمد آباد شناخته حان اعظم پسر خود را با فوجی متعاقب او تعیین فرمود و خود بمحاصره قلعه پراحت درینجا حاضر رسید که حام از حوالی لشکر گذشته بوطن خود میروند حان اعظم بقصد او ایلغار کرد اما آن وحشی دُشمن ادبار پدستر بدر رفته بود حان اعظم بحسب امتداد سفر و معوب لشکر در آن سال به فتح حونه گذه پرداخته با احمد آباد مراجعت نمود و امرا یک چندی در یتول خویش در آسودند *

فتح قلعه جونا گذه

در سده یک هزار حان اعظم مرتبه دیگر فوج ترتیب داده روی هم به تسخیر قلعه حونه گذه و تنبیه مخالفان بهاد پسر حام و حلال حان و عاری حان و ملک حس آمده دیدند و بدر کوهکوه و منگلو و سومات و غیره نا شایسته بدر لے جنگ دست افتاد و اراکها به تسخیر قلعه حونه گذه که بنابر امین حان عوری داشتند شتاب و اطراف آنها بمور چالها استحکام داده پای عریض افشوده بزرگ حان را بر سر راهی که آذوق قلعه و امداد می رسید تعیین فرمود قصا را آتش در قلعه افتاد و سیار از اسباب قلعه داری و آذوق سوخت معهدا هر روز توپ کوله یک می و پنج می می میدادند اولیای دولت بر کوهچه که نزدیک قلعه واقع است سرکوب ساخته توپی بر فراز آن قلعه بردند و درون قلعه محصرا گرفته سورش عظیم در مخالفان انداختند و چون کار بر متخصصان تنگ سد قول گرفته کلید قلعه را سپردند بنابر امین حان و غیره نا یدکاه کس عمده برد حان اعظم آمده ملازم نمودند و آن رکن السَّطَلب هر کدام را در حوز شایستگی نا اسب و خلعت و حاگیر حوسوق صاحب و محدودا ملکی که حامی یکی از سلاطین بود مفتوح شد و چون قلعه حونه گذه بحیطه تسخیر در آمد رمیدداران آن ملک عاسیه اطاعت بر دوش گرفتند اراکها که قلعه مذکور

گنجراتیان و راجپوتان قدم حرات و حسارت پیش نهاد دریدموم ناران عظیم و رو
ریخت و دوشدانه دور متصل واحد ناردد مخالفان در وصالی مرتفع مدول
و معسکر افعال در زمین بشیب بود از شدت ناران رسد عله ناردوی عاریان
کمتر میرسید سپاه از عسرت آذوقه و اوطاف ناران نتنگ آمده حان اعظم
صالح بحدنگ صف دیدده بحاکم توانگر که موطن حام بود کوچ کرد که
هم توسعه در آذوقه و رسد برسد و هم سنگ تفرقه در هدمائمه مخالفان افتد
در چهار گروهی موضعی بود معمور دران حامعسکر افعال سد و عظیم
فراوان از حدونات و غیره بدسب سپاهی در آمد و لشکر مخالف را پای استقامت
از حای رب و بسیاری بر سر حادها و کوچ رفتند مطهر بر لب رود حانه که
میان دو لشکر واقع بود ورود آمد دور دیگر از حاندین صفها آراستند و مردانه بر
روی یکدیگر تاختند و باهم دسب و گردان سده داد سحاعت و حاندسائی دادند
راجپوتان از اسب ورود آمده دامنهای همدگر بسته ماندند سد سکندر ایستادند
و کار از تیر و سمسیر گذشته نگارد و حدمور رسید دریدموم نهادران الشمس روح
بر عاز مخالف را بر داشته درهم نوردیدند و حان اعظم که ناحمی از حوانان
چیده طم ح سده نطار قابو داسب حلوزیر رسیده مخالفان را بدانش مهرانول
برادر و دو پسر حسنا با پادصد راجپوت یکجا افتادند مطهر و حام در عایب
سراسیمگی و نا امیدي راه گریز پیش گرفتند و دولاب حان رحمی نه حونه گذه
ستام و حان اعظم را فتح عظیم نصیب شد و از حادب مخالف دو هزار کس
بر خاک هلاک افتادند و از اولیای دولاب دو صد کس آنروی شهادت یافتند و
قریب پادصد نعر رحم برداشتند هفتصد اسب بدسب افتاد و عظیم فراوان
از نقد و حدس تصرف اریای دولاب در آمد حان اعظم بعد از ارتفاع اعلام
فتح و فیروزی توانگر ستام و عظیم بسیار بدسب آمد و سلطان مطهر و حام
شعبات حمال پناه بردند حان اعظم حدود نآن حدود توقف نموده نوردنگ حان
و سید فاسم را با فوجی نه تسخیر حونه گذه فرستاد دریدموق دولاب حان پسر
امین حان که رحمی از معرکه بر آمده بود تسلیم شد و اهل قلعه قول امان

خدمت نموده اند دستور پیش کش شده تا چه قسم روز ناظم و وقت که منقصدی باشد و بطریق نا ایمن گسته که بدون بدرقه آن مرفه از دروازه شهر بیرون نمیتوان رفت تا خواسته الهی چه باشد القصه در سال هصد و دود و نه پیس کش خان اعظم از قیلاں نامی و بغایس امتعه گنجرات نه نظر همایون گذشت *

هنگامه آرا شدن سلطان مظفر ننهو باغواوی جام زمیندار نوانگر و شکست یافتن او

از حمله سوانکات این سال هنگامه آرائی سلطان مظفر ننهو تفصیل این احتمال آنکه چون خان اعظم بگجرات رسید جام که زمیندار عمده سررتبه اسب پیوسته در کمین فتنه و پرخاش موصی داسب دریدموص بار مظفر را از کعبه حمل در آورده در فراهم آوردن جمعی او نا شان رافعه طلب و تیمار احوال او هم بسبب و دولت خان پسر امین خان عوری حاکم ملک سورته و راحه کهنکار زمیندار کچبه بیرناو موافق نمودند و خان اعظم داسب امید بکمال امتیاز اقبال روز افروز رده باطلعی دایره این فتنه و استیصال اهل روال نطاق ~~مهم~~ ست و نا آنکه برادران فلج خان که در بدر سورت حاگیر داشتند و فرزدان اسمعیل علی خان از اعظم یتول داران صونه بودند همراهی نکردند بمداغه فتنه متوجه شد و چون نه بیرمکام رسید فتح خان پسر امین خان عوری و چندر سین زمیندار هلود و کرن پرمال زمیندار مور نی خان اعظم را آمده دیدند و آن رکن السلطنت بزرگ خان رسید فاسم و حواحه سلیمان بخشی را نا موحی برسم مقلد فرستاد و این موح در موری که بر سب و پلمج گروهی متخالف بود عدان بار کشیده حرف علج در میان آوردند این معنی موحب بخوت و استکبار ارباب خلاف گردید و فرار بکامگ داده روی ادبار بعره کارزار بهادد خان اعظم اریں ادای نا پسندیده بر آشوب و نا آنکه پیش از ده هزار سوار همراه نداشت و متخالفان اریں هزار متحارر بودند کثرت آنها را بظرف هم در بیارده تترتیب افواج پرداخت مظفر بیر تقسیم عساکر ادبار نموده نا کروه اندوه از

داشته باشد فراریافت و زمینداران عمده که اکثر پراگندگی در تصرف آنها بوده تعلقه
 بشرط نوکری و کسب کشتی بطریق حاگیر که هر کدام بقدر وسع و طاقب حدودها
 با جمعی از مروه سوار و پنداده حاضر شوند فرار گروم که تا مدتی کولیان
 و راحبوتان که در دیهات متفرق نالتهه داشتند از چوکی و پیره آسمان حذر داری
 می نمودند و نالتهه خود را متصرف می گشتند و بر ایام فصل چیری بطریق
 سلامی نگاهیدار میدادند بمروز ایام بعضی از راحبوتان و کولیان و غیره که اندک
 روزی پیدا کردند بر مواضع قرب و حوار و دور و نزدیک رعیتی بنابر بردن
 مواشی یا کشتی مزارعان در هنگام کشت و کار هنگامه آرائی داشتند رعایای آنها
 ناچار در بعضی مکان ندادن مدافع نقد معینی هر ساله یا یک در مزرعه قابل
 رزاعب آنها را راضی ساختند و این صیغه را کراس و وَدل نامند و این شیوه
 درین ملک استمرای پیدا کرده که اکنون بنابر ضعف ناظمان بدرجه اتم پیوسته
 الحاصل در ملک گجرات به بدو مکانی در پراگندگی بوده باشد که جمعی از
 راحبوتان و کولیان و مسلمانان مسکن یا کراس و وَدل نداشته باشند از آنها که شیوه
 متمردی و طاع الطریقی و سروه و فساد در طیب حنیف آن فریق تخمیر یافته
 پیوسته در اندک وهدی که در صط ناظم سود هنگامه آرائی دارند لهذا در اکثر
 مکانات چه از رمن ساف و سانی و لاحق اکثر ناظمان و ملععات مستخدم بنا نهاده
 جمعی از سپاه مرفه و راحور هر مکان که آن را تهیه گویند مقرر نموده اند و حاگیر
 مشروط هر تهیه از حضور تنخواه می شد که علی الدوام در اینجا قائم بوده نگذارند
 که معسده برپا شود اکنون نسب عدم بدو نسب رفته رفته در اکثر مواضع که
 و لعچه تاند نسین بود کدده با خاک برابر ساختند و در بعضی حدودها ساکن
 گشتند تلبد حصه سرکار را تمامی بلکه اکثر مواضع را بعلب کراس متصرف
می سود و زمینداران عمده که بصیغه حاگیر دار بودند تا عهد حضرت حلد مکمل
 بعضی از آنها بتقدیم خدمت حاضر می شدند الحال هرگاه ناظم صوبه فوج
 کشی نماید نالتهه داران که تلبد را متصرف اند بطریق پیش کش و راحور آن
 مکان و خاص عملداری حدودها می گیرند و از زمینداران عمده که تقاعد از

مضمون فرمان را نگوش هوش جا داده در اجرای احکام مطاع کمال اهتمام لازم دارند و دقیقه امر لازم الاتباع فرمودند و نگذارند انتهای *

و در حکومت خان اعظم دیسائیان و مقدمان و رعایای اکثر پراگمات درگاه آسمان حاضری استعانه نمودند که گماشتهای داطمان و حاگیرداران بصیعه ابواب حاصلات را نهم می متصرف میشوید راحپوتان و کولیان و مسلمانان بعد از تصرف آنها سرسروش برداشته حاصل و مرزوات رافعان را ضعیف می نمایند در بعضی صورت پایمالی (رعایا) و ناعف کمی محصول (سرکار) اسب حکم جهان مطاع عالم مطیع شرف صدور یافت که دیوان صریح استصواب دیسائیان و مقدمان عمل بالمصلحت سرپرد پندرو پید هر دو سر از محل حاصله و سرکار والا و حاگیرداران حضور و متعینه صوبه بصیعه مقدمی مقرر شدند و زیاده طلبی بوحوه دیگر نداشتند و رمیس چهارم حصه کولیان و غیر را علیحده نمایند و محصول آنها را نگذارند و فعل صامن معتبر بگیرد و رمیداران دیهات در و نسب و مکانات عمده اسپان بداع رسانند که در خدمت صوبدار بوقت کار حاضر بوده بتقدیم کار سرکار والا پردازند و از رمیدی که فروخته باشد و آنها بیچان گویند نصف محصول از خریدار بگیرد چنانچه مطابق حکم اقدس شرح صدر عمل آمده در آنوقت روز بروز صوبه آناد و معمور گشته بود *

مخفی نماد که چون باعث تحریر این اوراق که احکام کار این صوبه بحرابی احکامیده چنانچه مرتبه بعد اجرای اساره بدان سد بنابران برخی از معسده متمرکان این دیار که از قدیم ایام بسبب عدم بدو نسب بظهور می آید آن اسب که مرقوم اسب در در زمان سلف در تصرف راحپوتان و کولیان بوده چنانچه در صدر ملک گکرات ایام سلاطین گکراتیه که استیلاء و اقتدار کمال اهل اسلام پیدا شد بنابر احراج این حماعه پیوسته بتادیب و تدبیه آنها پیس نهاد هم ساخته می پرداختند لاجار حر انقیاد و اطاعت چاره ندیده انتها آورده قتل نوکری و مال گذاری نموده بچهارم حصه اوطان و دیهات خود که بدان معیش نمایند اصطلاح گکرات آنها نانعمه گفتند و سه حصه اران سرکار ناساهی که تلید گویند تعلق

بیع و شرا و چار سوی چون و چرا در آمده که اگر سنجیده میران اعتدال ارباب
صیانت و دیانت که نقادان دقود و احساس کوی و الهی و مقومان اعراض
و حواهر انفسی و آفای اند گردد هر آئینه جمیع مصالح بمقاصد احکامد
و تمامی محکامد بر دمایم کشد الله الحمد که از منادی احوال بصفت اشتمال
همگی توحه خاطر عدالت مناظر و تدبیر باطن حلال مواظی در اوارم رفاهیت
عموم تربیت رعیت که می الحقیق فرزدان معدوی و ودایع خداوندی اند
مصرف دوده المدة لله باصابت لوازم عدالت او اعظم همدستان و دیگر ممالک
مکروسه مدهل اصاف بار و نعم و ما من مسلمان شعب اقلیم است درینو
بموجب توسعه مراحم ذاتی و تکمله مکارم بطری حکم نابد و امر حارم شرف
اصدار و عراکرد یاف که از اصناف حدوناث و علالت و بدات از اعدیه و ادویه
و روغن و نمک و سکر و اوسام عطریات و ادواع کرناس و پند اسباب پشمیده
و ادوات چرمیده و آلات مسیده و زر و چوب و هیمة و نی و کاه و دیگر اسباب
و اشیا و امتعه و احساس که مدار حموز آنام و املاک معیش حواص و عوام
است سوای اسپ و بیل و شتر و گوسفند و بر و اسلحه و قماش که در تمامی
ممالک مکروسه تمعا و ناح و رکوة و صدیک و آنچه از قلیل و کثیر می گرفته اند
معاف و مروع القلم دوده نابد و تا این زمان که متصدیان کارخانه ساطب
امثال این امور معمول میداشتند بملاحظه حذر داری دوده که دسب تطاول اقویا
بر صعیعان دراز نه گردد و پای تعدی بر دستان کوه اندیش سرکوب بر دستان
حاک بشین نگردد و اکمون که هید شوک و انهب ناساهی در قلوب افراد
دشسته انوار عدالت و رامت در اقطار و اکفاف عالم و ممالک تنق دسته سکرانه
الطاف منعم حقیقی حاصلات انهمه اشیا که حریده موفور گنجیده معمور است نعیر
اران هعب چیر که مصالح ملکی مستثنی شده تمام و کم دل بخشیدیم باید که
فرزدان کامگار و امرای نامدار و متصدیان مهمات صونها و حکام نلاد و حاکم داران
امصار و عمال خالصات و مقاطعان مواضع و فصدا و جمع راهداران و گذرانان
و محافظان طریق و مدظان مسالک و رمیدداران حدر و ماموران ممالک

سده بهصد و بود و هفت ۹۹۷ سرورار سده رسیده تمشیب امور مالی و ملکی پرداخت و در سال بهصد و بود و هشت ارتحال مدوۀ ارباب کمال ریده اصحاب مقال جامع معقول و منقول ساه و حیهه الدین علوی رحمة الله روی نمود در سخن مکایکه تدریس استعمال داشتند مصحح فرار یاف چنانچه ار شیخ و حیهه دین تاریخ وصال مستعاد می گردد و عرین خان حالوزی چون هنگام گذشتن خان حانلن ار حدود حالوزی بمرم روع هنگامه مطهر او را توفیق همراهی شد و ار کم حردی بکمال افتاده تا آنکه حاکمان بیست و بهم محرم الکرام و حی بر سر او فرستاد چون دانست که ار عهده نمی توانست بر آمد روی عذر و بحال باستان و دسی بهاد درینولا حان گیتی ستان نظر مرحمت انگدده حالوز را که وطن مالوف او بود نتبول او معرر فرمودد و در سال بهصد و بود و ده هکری فرمان و الا سان در معافی رکوة در حمیع ممالک محروسه هندوستان صادر شد چنانچه نقل آن بعیده نگاشته کلک بدایع سلک گردید *

نقل فرمان حضرت شاهنشاهی در منع زکوة آنکه

متصدیان حال و استقنال و کار فرمایان کل و حر و مملک محروسه دادند که درین هنگام سعادت انتظام که ابتداء خلوس بر اورنگ جهانانی سده سابع است ار قرن ثانی که آعار انتسام بهار دولت و اقبال و زمان انکشاف صبح حلال است فرمان عدالت عدوان و معسور افاص بدیان باره برور و سعشة طهور یاف که چون ناموس اکثر و قانون اعظم سلطنت اند پیوند الهی حل حلال و دسیه بمقتضای حکم نالعه ارلی که سلسله حندان داروگیر عالم ایحاد و تعمیه پردار کن یکن دایرة کون و فساد است و چنان اقتضا کرده که ریاست ممالک و سیاست مداین که عذارت است ار ارتباط احوال مقیم و مهاجر و انتسار مصالح کسب و تاجر دستیاری نادرشاهان عادل و دیدنایی شهر یازان دریا دل حلوة نما و صورت پذیر باشد و یکی ار و حوة حراج که مدار علیه نظام عساکر صورت و حدود اقبال که حارسان اعمار و اموال و حافظان عقاید احوال خلایق ادد ناح اشیاست که در بازار

نماید و اندک اندک فرورشد دیگر در لوازم جشن نوروزی و عیدها اهتمام نماید
 عید بزرگ نوروز است که ابتدای آن از وقت تحویل بزرگ عظیم بخش عالم
 در برج حمل است و آغاز ماه فروردین است عید دیگر نوردهم ماه مذکور است
 که روز سرف باشد عید دیگر سیوم ماه اردی بهست است عید دیگر ششم ماه
 خرداد است عید دیگر دهم ماه آنان است عید دیگر دهم آذر ماه است و در
 دهم ماه سه عید است هشتم و یازدهم و بیست سیوم و عید دیگر دویز بهمن
 ماه است عید دیگر یازدهم اسفندآز و عیدهای متعارف را بدستور میگرداند
 باشند دیگر سه نوروز سه سرف بطریق سه نرات چراها را آورند و در اول
 شب که صبح عید باشد نقاره بوازند و روزهای عید بر سر هر پیر نقاره بوازند دیگر
 زن بی ضرورت بر است سوار بسود دیگر گداهای آب دنیا را برای غسل مردان
 و آب برداشتن خدا سازند و برای زنان گداهای دیگر مقرر سازند انتهای *

صوبداری اسمعیل قلی خان و دیوانی خواجه ابو القاسم

اسمعیل قلی خان به سبب بعضی امور سرقتصیر در زیر پای حاکم
 داشت حضرت ظل سبحانی قدم خدمت و سقیب ار را یاد فرموده بمص
 چهار هزار دات معتخر از حاکم بر آوردند و در سه ۹۹۶ بهصد و بود
 و سبب بصوداری گکرات سرورار نموده رخصت فرمودند و حکم اقدس اسرف
 صدور یافت چون او نکرات رسد قلیخ خان متوجه درگاه معلی سود و بدان
 مصالح ملکی در همان سال از تعیر خان مذکور صوبه بکان اعظم مقرر گشت *

صوبداری خان اعظم مرزا عزیز کوکلتاش دفعه

ثانی و دیوانی سید با یزید ورود

فرمان عالیشان در منع زکوٰۃ

خان اعظم که در صوبه مالوه بود با یالک و بصوداری گکرات در او احر

نگریسد و هر که مهمان شود از خویش و بیگانه آمدن او را صاحب خانه بمیر
 محله نگوید و حد درسان در دفتر نویسد العرص یک دو حد دراز از همان محله
 تعیین نماید که روز بروز احوال آن محله آمده نویسابیده باشد از شادی و غم
 و آمد و رفت آن محله و هرگاه شخص حدیدی در آن محله آید در ساعت حد
 کند بی صامن در آن محله نگذارند که ورود آید در جمعی که صامن نداشته
 باشند آنها را در سرای علامده آنان سازند و بمیر محله و حد درازان سرای تعیین
 نماید و پیوسته احوال دحالی و خرچی هر کدام از راه دور بینی دریافتند ملاحظه
 نماید که چه هر کس دحل او کمتر است و خرچ او بسیار یقین که بی نالائی
 بیست پیروی نماید و بیک داتی و حیر اندیشی را از دست ندهد و این کاوش
 را پیرایه انتظام داند سرمایه احد و حر گرداند دیگر باید که از هر رسم یک دلال با
 چند دلال هر قدر که معامله باشد صامن گرفته در بازار تعی نماید که هر چه خرید
 و فروخت شود اعلام می نموده باشد مقرر سازد که هم که بی اعلام مشار الیه
 خرید و فروخت نماید حرمانه ندهد و نام مشتری و نایع در روزنامه می نوشته
 باشد و هر چیریکه در بازار خرید و فروخت سود ناتفاق بمیر محله و حد دراز محله
 واقع شود دیگر چند کس محله محله و کوچه و نواحی شهر بجهت محافظت
 چوکی شب تعیین نمایند دیگر سعی نماید که در محله و کوچه و بازار کسی بیکار
 نباشد دیگر تحقیق و پیروی در داند از گره نر و اوچکه و غیر دالک نماید و اثری
 از آنها نگذارد و هر چه اسباب دران حدود گم شود یا بتاراج رود آنها را در داندش
 پیدا سازد و الا از عهده بر آید و خود حواف گوید دیگر اموال عایب و متروقی
 تحقیق نماید که اگر خویش و وارثی داشته باشد آنها گذارد و الا نه امین سپارد
 و شرح آنها بدرگاه نویسد تا هرگاه صاحب حق پیدا شود با و وصول یابد در بی معامله
 حیر اندیشی و بیک داتی بکار برد که مدادا چنانچه در نوم روم شایع است بطهور
 آید دیگر بهایب پیروی نماید که اثر شراب دران حد در نوده باشد و حورنده
 و فروشنده و کسندده و کدنده آنها را ناتفاق حاکم آن چنان سرا نماید که عدت مردم
 شود دیگر در ارادی طرحها اهتمام نماید و نگذارند که مالداران بسیار خریده دحیره

و شایط که نا گذیر نشاء تعلق اسب بآن می پرداخته ناسدد - دیگر در ترتیب حادثاتهای قدیم هم گمارد - دیگر حده و هرل کمتر کنند دیگر بقاره را وقت طلوع بیر اعظم و در نیم سب که در معدی آعار طلوع ارانکا اسب دواخته ناسدد - دیگر در وقت تحویل بیر اعظم از برخی بدخی از توپچیان و مددوچیان هر قدر که باشد آوار سردهند تا جمهور انام برین عطیة عظمی سکرانه بکا آرد - دیگر از بردیکان و خدمتگاران حذر دار باشند که بوسیله بردیکی خود ستمی بر کس نکنند - دیگر یک کس بمالرب گدارد که عرایص او را بدطر اشرف می آورده ناسدد - دیگر نگهاندان قانون کوتوال ناسدد و اگر علقده در آن شهر کوتوال ناسد وصول قانون را که سمب ذکر می یابد یک نگاه داشته در ترویج آن کوسند و محافظت این امور بر دهمب همب والای ناسداهی بحکم سلطان عقل لازم لیکن یک کس ندانه خود همه امور نتواند رسید پس آن قدر که خود تواند رسید اهتمام نماید و آن اسب که بعقل حدادان جدا پرسب خویش کار شداسان بیک ذات جدا در هم رساند که توریج و تقسیم خدمات نماید اراکمله این امور که نوشته خواهد شد حواله به شخص کوتوال خوانده سپارد و روستایانه این اندیشه بخود راه ندهد که کوتوالی را چون پردازم بلکه عبادت عظمی دانسته اهتمام نماید و آن بدین تفصیل است آنکه باید که کوتوال هر سه روز قصه و ده باتفاق اهل فلم حانها و عمارات آنرا نویسد و ساکنان هر محله را حانه بخانه در قید کثابت در آرد که چه قسم مردم اند و مزراع چند و سایر محترقه چند و سپاهی چند و درویش چند حانه بخانه صامس گرفته نا یکدیگر اتصال بخشد و محکلات قرار داده در هر محله میر محله مقرر سارد که بیک و بد آن محله بصواب دید او شود و حاسوس هر روز و شب وقایع آن محله آمده می نویسانیده ناسد و مقرر سارد که هر گاه دردی آید یا آنشی افتد یا امری ناحوش دیگر سربرد همسایه در ساعت معاروب او نماید و همچنین صاحب محله و حذراران اعان نمایند و اگر بصورت حاضر نشوند محترم و گدگار باشند و هرگاه صاحب حانه حاجی میرفته باشد همسایه را حذر دار کند و او بیر بیختر همسایه و میر محله و حذر دار مسافرت

حالی اندک سرا دادنی دیگر با مردم شدید العداوت نماید بود سیده را رددان کیده
 نداید صاحب اگر بموجب شہرت از کسی گرانی هم رسد رود بر طرف سازد که
 نفس الامر فاعل حقیقی همه ایرد بیچون اسب این حرحشدها را برای نظام طاهر
 تحویل فرموده اند - دیگر از حاسوسان حردار باشند و نه سخن یک حاسوس
 اعتماد بکنند که راستی و بی طمعى بس کمیاف اسب پس در هر امری چند
 حاسوس حردار تعیین کنند که از یک دیگر حردار نباشد و تقریرات هر کدام
 را جدا جدا نویسانند و از آن پی بمصود برد و حاسوسان شہرت گرین را معرول
 العمل ساخته از نظر اندارد دیگر بد اتان و شیران را بکود راه ددهند اگرچه در
 کار بزرگان بی این مردم بیسب که این جماعه برای بدکاران حوب اند اما سرشته
 حساب از بس ددهند و آن گروه را در دل خود متهم دارند که مبادا در لباس
 درستی قصد بیکل کنند که بزرگان را از افروزی مشعله فرصت تشخیص کمتر
 بدسب افتد - دیگر از چوب ربانان نادرست که خود را در لباس دوستی در آورده
 کار دشمنی میکنند حردار باشند که مسادها اریں ره گذر پدید می آید بزرگان
 را بواسطه فروزی مشعله فرصت کم و این گروه بدکار فراوان دیگر نه صحبت گوشه
 بسیدمان جدا حوی رسیده التماس هم نمایند - دیگر از اطراف و حوالب خود
 حردگیران باشند دراز نفسی را کوتاه ساخته لایق عرض را معروض دارند - دیگر در
 تزویج حکم و کسب فصیل اهتمام نمایند که صاحبان استعداد از طبقات
 مردم صایع نشوند دیگر در سامان سپاهی و یراق اهتمام نمایند و خرچ را کمتر
 از دخل کنند که سرانجام هرکس در گرد این اسب چه گفته اند هرکه خرچ
 او زیاده از دخل باشد احمق اسب و هرکه خرچ را با دخل برابر سازد
 چنانچه عاقل بیسب احمق بیسب دیگر طرح افامب بیندارد و همواره
 مستعد ملازمت و منتظر طلب باشند دیگر با هرکه وعده نمایند تخلف نکنند
 و در سب قول باشند خصوصاً با آنچه متصدیان اشغال سلطنت نمایند دیگر
 همواره در مشق تیر اندازی ، بدوق اندازی باشند و سپاهیان را ورزش سپاه
 فرمایند - دیگر بشکار مشغول نباشند بلکه گاه گاهی بکعب ورزش سپاه گری

دادن در امری محتالعب نماید و ترا دران حدودک شود از عقل خود و در سب کاران که همیشه کمتر باشد نار دارند دیگر هرکاریکه از مالزمان او شود بفرزدان بفرمایند هر چیز از فرزدان شود خود متکمل آن بشود که آنچه از تو فوت شود تلاقی آن مشکل باشد دیگر عذر مردم گوش نمودن و اعماض نظر از تقصیرات مردم کردن عادت او باشد که آدمی بیگناه و تقصیر نداند آدمی گناه از تنبیه دلیل تر می شود گناه بعیرت افتاده آوارگی اختیار می کند آدمی باشد که بیک گناه تنبیه او ناید کرد و آدمی باشد که هزار گناه از او ناید گذرانید عرص کار سیلسب اهم ترین مهمات اسب دانسته نداشتگی و بهیچدگی تقدیم رسانند دیگر راههای آن دیار را مردم حدا ترس حدا در سپارند و بیک و بد آن راه از و پرسند و همواره حذر گیران باشند که نداشتگی . سرداری عذرت از پندایسب از بیحسداری محورت نه پذیرد دیگر سرای شریکی از طعقات مردم و احوز حال او باشد که عالی طرت و انگاه بدد برابر کشتی اسب و پست طرت را لب سودمند بیاید دیگر بکیش و مذهب و دین خلق حدا منعوض بشود که خودممد در کار دنیا که بنا پذیر اسب زبان خود بگرداند و در معاملت دین که پاینده اسب چگونه دانسته زبان مددی اختیار خواهد کرد اگر حق نا اوست خود ناحق سر محتالعت و تعرضداری نکند و اگر حق نا تسب او نادانسته خلاف آن برگزیده خود بیچاره بیمار نادانی اسب محل نرحم و اعاب اسب نه حامی تعرض و انکار ر بیکو کاران و خیر اندیشان هر گروه را دوستدار باشد دیگر حواب و حوز از انداره نگذارند از مقدار ضرورت تجاوز نکند تا از پایه حیوانات مرا ترک شده برته انسانیت عرو اختصاص یابد و نا تواند شب بیدار باشد که کار روز شب بیدارد دیگر تقصیر و ممالک و حرایم مردم را میران عدالت سنجیده پایه هر یکی را بحای خود دارد و باین میران دانش اساس با داش هریکی نه نماید و بدل دتیقه سداس در یابد که درین گروه کدام تقصیر بخشیدی و کدام گذاشتی اسب و کدام پرسیدی اسب و بر زبان آوردنی و سرا دادنی است چه بسا تقصیر اندک سراوار حرای بسیار و بسیار تقصیر بسیار اعماض کردنی اسب چه

پرسیدن داد حواله به نفس خود مدد و معافیت نمایند و اسامی داد ظلمت را
ناتقیدی که می آید نوشته می پرسیده باشند تا پیش آمده محض انتظار
نشد و پیش دستاویز خدمت را از تقدیم و تأخیر نمایند • • •

بدینسان میباید دار و دریا که شاید در دیوان بود داد او

دیگر هر که کسی از کسی نقل کند در سرای آن استعمال نمایند و تخصص به
کند که سخن سار معنوی بسیار و راسب گوی یک اندیش گداز در هنگام
صفت سر رشته نقل از دست بدست و پیوسته ناسختگی و بردباری کار کنند
و چندی از اسدیان و ملازمان خود را که معروفی نقل و احلاص معارف باشد
مختار گردانند که هنگام تم و تفسیر که نقل دست از سخن باز میدارند از کلمه
الحق صفت دورزد دیگر بسیار سوگند خود دهند که شرار سوگند خوردن خود
را بدو ع گوی مقام داشتن است و محتاط خود را به بدگمانی دست
دادن است دیگر بدستام عادت دهند که آن سیوه احلاف است دیگر در موی
زراع استعمال رعایا و تروی دادن اهتمام نمایند که سال به سال قدرت
و دهبات و قصبات و امصار افزون می شده باشد و بطوری آسان گیرند که زمین
زراع همه آبادان شود و در آبادانی در افزایش حدس کامل کوشش کنند
و دستور العمل عاجده نوشته شده است پیش نهاد حظه حد گرس خود سازند
بالکماله جمیع رعایا و در آن پرسند و از قوی که قرار دهند مذهب اسم و رسم
بر نگردند دیگر سعی نمایند که مردم چاشنی و تیران در حد مردم بی رعایا
ایمان برون بیاورند دیگر در شرکاء بر عمل خود اعتماد نمایند « شورتی را در موی
از خود نمایند و اگر داد تروی از خود دهند هم مشورت را از دست ندانند و
دانشی را حق خود چندین و گشته اند • • •

که باشد در معارف است • • • بر ندید دست اندیشی

که باشد که کودک در آن • • • در خط مریخ و در دست


و در آن هر کس مشورت دهد و آن که در دست معارف را در آن هر کس
است که در آن دست است و در آن هر کس در آن دست معارف را در آن

[illegible]

هرار سال در بلاد معموره مشهور و معروف است سدها درین هزار سال سلاطین عدالت گستر و حکامی حقایق آئین بوده است درین دیار بواسطه بعضی امور از شیوع افتاده بود بحکم انتقاء مرصعات و اقتناء آثار قدما آن ایام مسرت و محام را رایج ساختیم باید که در جمیع ممالک محروسه از امصار و بلاد و قری در وجه اتم و طریق احسن رایج گردانند درین معنی کمال اهتمام و مددول داشته دقیقه نامرعی نگذارند تحصیل اعیان از ام دور دور دور دین ماه الهی سیوم اردی بهشت ماه الهی ششم حورداد ماه الهی سیزدهم تیر ماه الهی هفتم امر داد ماه الهی چهار شهریور ماه الهی شانزدهم مهر ماه الهی دهم آنان ماه الهی هشتم و پانزدهم و بیست و سوم دی ماه الهی دوزم بهمن ماه الهی پنجم اسفندارم ماه الهی تحریر نالامر المطاع *

فومان والا شان مشتملبر احکام او امر و نواهی ضروری بنام ناظمین ممالک محروسه

آنکه منتظمان کارگاه سلطنت و کارپردازان بارگاه حلاله از مرددان ابدالمد و نویسان احصاء ممس و امرای عالی قدر و سائر مصلحان و عاملان و کوتوالان باین روش عمل نموده در انتظام امصار و قریات و قصبات و سایر کثرات فومان پذیر باشند اول بطریق احوال آنکه در جمیع کارها از عبادات و عادات رضای الهی را حویان باشد و بیارمید درگاه ایردی بوده خود را و غیر را منطور نداشته شروع دران کار کنند دیگر آنکه خلوت دوست نباشد که آن طرز درویشان صحرا گرین است و پیوسته با عامه شستن و در کثرت بودن عادت نمود که طریق اهل بازار است نالکمله در ماند و بود توسط و میانه روی نگار برد و سرسته اعتدال از دست ندهند یعنی نه کثرت کثرت و نه وحدت وحدت دیگر بزرگ کردهای ایرد بیچون را عریز دارند دیگر نه بیداری شب و روز علی الخصوص صبح و بزم و شام و نصف شب عادت کنند دیگر در هنگامیکه کار حلق خدا نباشد مطالعه کتب ارباب صنعت و صفا مثل کتاب احلاق که طب روحانی و خلاصه جمیع علوم است

از مکه معظمه بمدینه محترمه بواسطه استیلاهی اهل عدوان که محل ساینده توهم
 ناصان علیل العطب وذل الکیاسب اسب الارم نمی آید چنانچه در زمان ملک
 شاه با آنکه تاریخ هجری آن مقدار امتداد بیافته بود و کار باین مرتبه مشکل شده
 بجهت آسانی تاریخ جلالی وضع نمودند تا طایعه که در معاملات کار برایشان
 مشکل باشد باین وسیله از آن صعوبت برآید و در تقویم ممالک اسلام از عرب
 و روم و ماوراء النهر و خراسان و عراق و غیرها ساری و جاری است و تمسک
 متشرعل روزگار و متدینان هر زمان بآن تقویم رایج بدان تکرار التماس این جماعت
 و مراعات خاطر ملتسم ایشان را بموقف قبول رسانیده شد و حکم مقدس رعاد
 یامک نوروری که قریب سال جلوس بود آنرا مدد تاریخ الهی اعتبار نموده
 انواب آسانی و شادمانی گسایند و از معدن دانش فرمان واحد الاتباع صادر
 شد که ارباب استکراح در تقویم متعارفه دیار اسلام چنانچه تواریخ عربی و رومی
 و فارسی و حلالی مرموم می سازند این تاریخ جدید را صمیمه آنها ساخته انواب
 یسرکشایند و در تقویم های همد بکای تواریخ معتکله آنها خصوصاً بکرمایح
 که اساس آن بر تدلیس بود این تاریخ محدد علمی نماید و تواریخ متنوعه آنها
 بر طرف سازند و چون در تقویم متعارفه سالها سمس می بود ماه های فمری بود
 حکم فرمودند که ماه های این تاریخ محدد بمر سمس نباشد چون دانسوران ملل
 و بکل بجهت شکر گذاری و سپاسداری از شهرور سدید روزی چند را بمناسبات
 ملکی و مرابطات روحانی بجهت جمهور خلائق و حوسکالی طوایف انام که
 باعث چندین حیرات و مبراب است اختیار فرموده اعیاد نام نهاده اند و دران
 ایام مسرت پیرای اساس سپاس را محکم ساخته در ادای مراسم حصوع
 و حصوع بکتاب کبریای الهی که خلاصه عبادات و رنده طاعات است مساعی
 حمیله بتعدیم رسانیده عی و فعیرو صعیرو کبیر بقدر قدرت مائده تفصل و احسان
 کساده انواب مسرت و کامرانی بر حواطر مکروه و نواطن مکروهه حوان زمان
 و ابتدای روزگار کسوده انواع بر و احسان نموده اند بدترین بعضی حشدهای عالی
 که تفصل ارد  ، منشور فایض النور بوصح خواهد پیوست و از چندین

از هراز و پانصد متجارب گشته و همچنین تاریخ سکندری و یزد جردی که از الواف و مآت تجارب نموده چنانچه در تقویم مسطور و مرور اسب و نوشتن و گفتن آن در مطارحات معاملات در اهل عالم خصوصاً بر عوام الناس که مدار معامله در ایشان اسب بسیار مشکل شده و ایضاً در ممالک محروسه ارباب همد تواریخ مختلفه دارند مثل آنکه در ولایت یدگل تاریخ از ابتدای حکومت لچمن سین اسب و ازان نار تا حال چهار صد و شصت و پنج سال سده اسب و در ملک گجرات و دکن تاریخ سالهاهن اسب که الحال یک هراز و پانصد و شش سال اسب و در مالوه و دهلی و غیر آن تاریخ نکرانیت متعارف اسب که الحال یک هراز و شش صد و چهل و یک سال شده و در نگرکوت هر که حکومت آن ولعه داشته باشد از ابتدا می کنند و حال و رتبه هر کدام معلوم دادایان و فایع و دانشوران آثار اسب و مشخص اسب که هیچکدام از تواریخ همدیه از امور عظیمه حق اساس نیست اگر مقتضای عوام راس و شمول عطوف حدود وضع تاریخ محدود شود که هم آسانی حلیق دران باشد و هم اختلاف تواریخ همدیه مرتفع گردد و هر آئینه ممدات و حسدات این راجع حال و مآل آن رفیع الدراجات خواهد بود و در کتب معتبره و ریچات متداوله مثل ریچ ایلخانی حدید کورگانی مصرح اسب که ممداء تاریخ ظهور امر عظیم گردانند مثل ظهور ملتی مویم یا حصول سلطنتی عظیم و الامه الله تبارک و تعالی که درین سلطنت کبری از عطایم امور و حلال و قانع از تسخیر بلاد عظیمه و تعتیج قلاع حصینه و دیگر فتوحات و تائیدات آن قدر در عالم ظهور آمده که هر کدام لیاقت این امر حلیل ایشان دارد اما اگر آنحضرت ممداء تاریخ حدید را از روز خلوس بر سریر سلطنت خود که اکثر نعم الهی و اعظم الامی نامندهی اسب که از آن همدام سعادت آثار او روز بدست و بهم سال شمسی و سی ام قمری می شود درماید هر آئینه بوسیله این امر حیر مراسم شکر گذاری تقدیم رسانیده باشد و هم انجام مقاصد طوایف عالمیان بحصول انکامیده باشد ایضاً در ضمن این عمل حیر کسری سلطان رفیع المکان تاریخ هکری که از روز هکرت حضرت حیر الانام اسب

نمود که مبدء شهر ممری را بعد از استقلال که زمان ادوایش طلعت است
 و آنرا بران هندی کش پیچیده گویند و این سیاه دافغان بمحض تقلید و جهالت
 و غایت عوایب و ضلالت اندازی ماه را بر طلعت بهاده اند باوجودیکه بطلان
 این عمل بی ما حصل و عدم استناد آن بدلیل روشن تر از آن است که
 باستدلال احتیاج افتد و از مهره متدین این طایفه چنان بمسامع عرو حلال رسید
 و مطابق آن کتب معتبر قدیمه خود را بطر عواف بین در آردند که مبدء شهر
 ممری پیش قدما از انداء روس شدن ایدکاب ماه که بحاکم ما است بوده
 که آنرا بران ایشان شکل پیچیده نامند از زمان نکرماحیب بواسطه شیوع
 نامتدیان و وقوع هرج و مرج این روش روشن متبرک و مهجور شده است
 و معقولیست آنکه اول ماه از اندازی ظهور نور کنند از احل بدیهات است بدان
 آن حکم مقدس سعادت بعد یاب که از ان تدحیم و اصحاب تقویم و مستنصر
 حان ممالک محروسه تقویم های خود را بطریق شکل پیچیده دهند و بواسطه احتیاط
 و اهتمام تسهیل و تیسیریک تقویم را بمهر اسرف اقدس مرین فرمود فرستادیم که
 برین نمط جاری گردانند درین اثنا اکثر و اعظم قدس بموقف عرص رسانیدند که
 بر خاطر الهام ماثر پوشیده بیست که مقصود از وضع تاریخ آن است که اوقات
 مهمات و معاملات ناسانی معلوم شود نوعیکه احدی را محال منارعب نباشد
 مثل آن که شخصی منایع نموده یا احاره کرد یا قرص گرفت و در ادای آن
 مدت چهار سال و چهار ماه قرار داد تا مدد معین نباشد تعیین این مدت متعسر
 دل متعذر خواهد بود و پیدا است که هرگاه که از اندازی تاریخی عهد بعید
 گذشته ناسد وضع تاریخ تازه نمودن انواع یسر و سهولت بر جمهور عالم کشودن
 است و برواقعان مواقع احداث طاهر است که از منادی احوال تا غایت حال
 دات سلاطین عظام و اساطین حکم آن بوده است که همواره بوسیله اهتمام
 خود اساس این بدلی سعادت اقتداس را معدود می ساخته اند و معامله گذاران
 روکار از مصایق حیرت نجات می بخشیده اند و الحال چون تاریخ هجری که
 آعار آن از دور شماتت اعدا و کلف احدا است نزدیک بهر رسیده و تاریخ هند

اران حوشم بسخدهای آشلی رحیم

که اندکی نه اداهای عشق ماند اسب

همدران سال فرمان وضع تاریخ و منشور الادب الهی که در حصر احداث یافته
تجميع ممالك هندوستان شرف صدور پيوس که مطابق یرليع و منشور و الا نه
عمل آرند چنانچه نقل هر دو نكده داخل اوراق دموده شد *

نقل فرمان عاليشان در باب وضع تاريخ الهی

دريں زمان دولت آزاي و هنگام سعادت پيرائي که یک قرن ار جلوس
نصرت قرين بر سرير سلطنت گذشته و آثار انتسام حديقه افعال اسب فرمان
گيتي مطاع پرتو ارتفاع يافت که حکام مکروسه و ساير متصديان مهمات مالی
و ملکی بتفاوت درحات و تناسب طبقات نتواتر و تکاثر مکارم شاهنشاهی مفتخر
و مستظهر بوده دادند که چون تمامی همت والا مصروف آن سب که کافه انام
ار خواص و عوام که ندایع و دایع عینی اند در طلال امانی و آمال مدشرح
البال و معرفه الحال بوده اوقات گرامی را که مفقود البدل و معدوم العوض
اسب در مصیبات الهی مصروف دارند و رفته عقیدت خود را ار قلاده تقلید که
ارباب ملل کلهم و اصحاب بحل اجمعهم دسب رو بر آن رده اند و در جميع اديان
ماتر قناحت و وقاحت آن نابلع و حوه ادا می نمایند نار داشته در تحصيل
اسباب تحقيق معطوف گردانند و در مسالك مطالب کلیه و حرويه بی بدرقه
دلیل قدم نه بهند و در مشاع مقاصد خود بغيرا و بطمیرا بی اصوات حجب
شروع نه نمایند و صمیر اصابت پذیر ما استکمالاً و تکمیللاً همواره در حقایق علمی
و دقایق حکمی نظر می اندارند و بعبایات و هدايات عینی ار منادی عالیه
بوسیله الهامات و واردات مستعید و مستعيص اسب و ار آثار سلف و خلف بپر
بمقتضای حسن سرپرست و صفائی عقیدت محفوظ و بهره مدد دریغولا چرون عبور
بر تفاوت متفاوته اهل همد که بران این طایعه پتره گویند بفتح نای موحد فارسي
و سکون فوقانی و فتح را غیر منقوط و های حقی و درین اوراق کلپتره مشاهده

حائخانان که مرورا عند الرحیم از اموین نام داشت در سن چهار سالگی بعد از شهادت پیرام خان والدش حسب الطلب اودس از گجرات بحضور آمده چنانچه در صدر اوراق سمب گذارش یافته و در طل راب حضرت شاهنشاهی تربیب یافته اولاً بوالا رتنه خطاب مرورا خان سرور گشت و در سده ۹۸۳ بهصد و هشتاد و سه بصودداری گجرات معتخر گشته در اندک مدت بحضور طلب شد و بربر خان به بیاب او نامر نظام میپرداخت دفعه دوم که بصودداری صوبه ممتاز شده آمد بعد طعریانی بر مظفر تعالی رتنه حائخانان که خطاب پدرش بود برتری یافت مرد صاحب کمال که همیشه افاضل کرام در صحبتش میبودند و مدام فصاحتی عالی مقام در خدمتش سر میبردند در امور لشکر داری و اعدا شکلی نوعی عالم و ناهرسده بود که واضح آن شیوه او را توان گفت و در همت و فتوت از حاتم طائی گوی سبقت ربود تمامی حالات عربده و حکایات عجیبه که بین الخواص و العوام مشهور و تر السنه حمهور حلیق مذکور است پرداخته شود دفتری علکده باید گاهی به گفتن نظم چون آب ر لال و شعری چون سحر حلال اوراق لیل و بهار را بدان ریب و ریب می بخشید این ابیات که صورت تحریر پذیرد اروس *

شمار سوق ندانسته ام که تا چند است
جبر این قدر که دلم سخت آرزومند است
نه زلف دادم و نه دام این قدر دام
که پیی تا سر من هرچه هست در بند است
خیال آفت جان کش و حواف دشمن چشم
دلای قییم شب تست این نه مهر و پیوند است
نه ای حق محبت علایتیست و دوست
نه حطر عشق سیم حورسند است
نه ای که یجر دوستی میدادم
نه ای که و آمو سر خداوند است

است خانخانان خاطر را عذر آلود تعرفه، نساخته مالش حام پیش بهاد همت ساخته بسیاری از راجپوتان را علف تبع انتقام ساخت و عمیم بسیار تصرف اولیای دول در آمد و چون بچهار گروهی توانگر که مسکن حام اسب معسکر اقبال گردید از راه عسکر و بیار و راهی پیش آمده رای درگا و کلیان رای را در میان انداحب و پسر خود را با بیل شُرره و دیگر رعایس روانه ساحب خانخانان رعایت وقت منظور داشته از احب عطف عنان نموده مظفر که زوی تهور و جسارت نامحد آباد بهاده بود چون به تهاه پراتنی نزدیک شد فوج تهاه پراتنی و بد اوله یک حا شده بمدافع او همت می گمارد و بهادران لشکر داد شعاعب و حافسانی داده بسیاری از مخالفان سیاه بخت را بقتل میرساندد حواحه یردی با جوانان قوی دل بوقت تاحته مخالفان را برداشت و مظفر مدبرم شده راه ادبار پیش میگیرد اگرچه درین جنگ جوانان حوب رخمهای نمایان رسیده اما اکثری از اعیان لشکر مخالف بختاک بیستی علطیددد و بشارت این فتح در اثنای راه خانخانان رسید شکر این موهبت تازه بکا آورد و در سال بهصد و بود شهاب الدین احمد خان که در صلح بهروچ بود بصوداری مالوه سرور شده شتاب و همدران سال خانخانان از صبط گجرات را پرداخته به سچود کریاس فلک آسای فرق عرت درامراحب و خاقان گیتی ستان نادواع دوارش مخصوص گردانید بعد ایام معدود از نواحی دارالبرک دهللی رخصب حکومت گجرات یافته معاودت نمود و در سنه بهصد و بود و چهار حان اعظم مرزا عزیز کوکلتاش بخطاب فرزند امیتیار سرداری مهم دکن رفته بود به سبب مخالفان اهرایان متعین لشکر را گذاشته خریدار نامحد آباد آمد که حان حانان را بکومک خود برد خانخانان بسبقال شتافته مقدم او را گرمی داشته در مقام تهیه کومک بود اما بار بحرف و حکایات اهل بغلق اران عریب دل بر گروم و حان اعظم بی حصول مقصود مراجعت نموده بولای مالوه شتاب و در سال بهصد و بود و پنج نادر شادی حسن کدخدائی شاهزاده سلطان مراد خانخانان حسب الطلب بحصور رفت و فلیح حان به بیاب خانخانان در احمد آباد می پرداخت

مظفر ویران شده بحاکم حونه گذه شتاب و اولیای دولت قاهره خاطر از مهم پرداخته ناهم آنک مراجع نمودند اکثری امرای کمکی نه تیول حوندها نار گردیدند و صارا در آن سال از شورش ارباب مسک و تهرقه مردم قلیلی حاصل حاگیر نه تصرف سرداران در آمد و ازین ره گذر احوال سپاه رو نه خرابی دهاد آن واقعه طلب که در کمین فرصت بود نار دیگر جمعی از او نشان بی سرو پا فراهم آورده مجدداً اعلام فتنه و آشوب مرتفع گردانید حاکمانان حدریافته قلیح خان را بحراسا احمد آباد گذاشته و سید قاسم ناره را با سادات ناره در پاش نار داشته و در میان ولایت هر حا مناسب دانست نهاده حاکم مقرر فرموده خود با نورنگ خان و حواجه ابو القاسم و نظام الدین احمد فوخی از مداران عرعه کار راز باستیصال آن برگشته روزگار روی همب نهنگ و مظفر بمور بی آمده را دهی پور را تاحب و از هر حا هرچه بدست می افتد بحصص میگرد و انتظار کومک رمیدداران داش چون عساکر اقبال بدریک رسید سراسیمه بحاکم کاظمیوار شتاب حاکمانان اردو را گذاشته متعاقب او گام سرعت برگرفت و از خود را دران حدود بیر جمع نتوانست کرد بحصص ادبار نکوستان بدره کشید رمیدداران و کلا فرستاده در دولتخواهی زدند و از آنکه بیشتر با مظفر هم پایی کرده بودند وسیله نکات محصور در دولتخواهی یافته از راه عسکر و انکسار و رازی در آمدند امین خان عوزی حاکم حونه گذه پسر خود را و راز داد که بخدم میفرستم حاکمانان میر ابو تراب را فرستاده او را آورد و راحه حام ناطهار دولتخواهی نشان داد که مظفر در فلان حاسا اگر جمعی از حوش اسپهانی تیر حلونر حناح استعجال خود را رسانند یمکی که بدست افتد حاکمان خود سرعت شتاب و چون او نکوستان در آمده بود اثری طاهر نشد مجمله حاکمانان چهار روح ترتیب داد یکی سرداری نورنگ خان و دیگر نگار فرمائی حواجه نظام الدین احمد بخشی و دیگری سرکردگی دولت خان لودهی و هر فوخی بصونه تعین فرمود که دران ملک معمور در آمده تاحب و تاراج نمایند و با آنکه مذکور میشد که مظفر پسر خود را برد حام گذاشته خود بحاکم احمد آباد رفته

ملک و دلاسی رپردستان گماشت و در مکانی که بر مظهر ظفر یافته بود بر کنار رودبار سارمندی واقع موضع کهنوپور سیرکپچ از بلده بفاصله سه کروه احداث باغ فرمود و بفتح باغ موسوم گشت که تا حال بعضی از عمارات و آثار چار دیواری بر حاست و از ناعیب افتاده رمینش را مرزوع می نمایند و حاصل آن در جمع موضع مذکور محسوب می شود القصه مظهر شکسته نال و پرار تدنگای کوه راج پیلپه بر آمده بصوب پتن روانه شد و همچین میر عابد و میرف و یوسف و میرک افضل و عدد الله و میر حسین نرد قصه موده عدار شورش برانگیختند خانخانان موحی بسردگی شادمان بیگ و مقصود آفا بر سر مظهر فرستاد او تاب مقاومت دیارده بجای ایتر شتاب و ارادگاه کاتپیاواژ و ارادجا نا چند کس بموضع کهرری پیش لودیا کاهی رف و فوجی دیگر بسرداری نظام الدین احمد و میر ادو المظفر و دیگر امرا بدفع معسدان که آسامی آنها مرموم شد نامرد فرمود چون فوج بدهولقه رسید هنگامه مخالفان پراگنده شد هر کدام بحال تنه بطرفی آواره گردیدند و شیرخان فولادی نه رمیددار نکلان پناه نرد چون فلیح خان و نورنگ خان و تولک خان و شریف خان را نا سائر لسكر مالوه نه تسخیر قلعه بهرچ تعیین کروه بود محاصره داشتند و از هیچ راه فتح الدانی نمی شد نصیرخان که در قلعه بود نگمان آنکه حاجی سمک نا مردم نادرشاهی بسارد بدعا گشت خانخانان و شهاب الدین احمد خان نا فوجی از مردم تازه روز بدان صوب فرستاد و سرکار بهروچ بجایگز او مقرر فرمود یکی از بدو قچیان از قلعه بر آمده نه شهاب الدین احمد خان گفت که مردم قلعه از محاصره بجان آمده اند اگر مجاهدان افعال بطرف دروازه روی هم بدهد برادران و یکجهتان من دروازه ها را می کشاید و این عقده نه سهولت کشاده می شود چون از سخن او نوی صدق و راستی می آمد می العور حمعی بطرف دروازه ستانند بهمان دستور فتح قلعه سهولت میسر شد نصیرخان و چرکس خان بهزار خان کندن خودها را بیرون انداختند اسپ چرکس خان در حلال نردا افتاد و بند شد و بدسب مردم نادرشاهی افتاده روانه ملک عدم گردید و در او احرسده ۹۹۱ مذکور چون سلطان

دوآرده هراړ کس از او ناش تر گرد او جمع شدد و رعایا بیر صاحب راده موروثي دانسته راه وفاداري پیش گرفتند و مجدداً هجوم عام شد چون اینخدر در احمد آباد مرزا خان رسید سید فاسم را که رحمی بود نا چندی از مدصداران بکراست شهر احمد آباد گذاشته عریضت دفع فساد ارباب یعنی پیش بهاد همب صاحب و سرداران لشکر مالوه که در بروده و محاصره بهزوج بودند بوش که شمایان بیایند که مخالف نار در کهدایب جمعیت نموده اسب و تزارنج دهم شهر صغر المظفر بر سر مظفر بر آمد مخالف بیر سید دولت را نا جمعی بدهولقه فرستاد و پسران احتیار الملک و مصطفی خان سروانی را نکاب معمور آباد روان ساخت چون مرزا خان بموضع نارینچه رسید سرداران مالوه بلشکر ملحق شدد مظفر از استماع پیوستن عساکر مالوه از کهدایب بر آمده بطرف بروده روانه شد مرزا خان بیر تعاضد کدان نه بروده رسید از انکا تولک خان را حدا ساخته بر سر سید دولت فرستاد و خود نا دیگر امرا بر سر مظفر روم و مخالفان در برابر آمده رزم طلب گردیدند و از حادثین کشش و کوشش بسیار شد آخر الامر نسیم فتح و طغر بر پرچم اولیای دولت قاهره و زبده معسدان برگشته بخت رو بادی قرار بهاده و تولک خان بیر فتح کرده نا لشکر منصوره پیوسب و مظفر از آب برده گذشته نه دره کوه جهانده که از احمد آباد شصت کروزه واقع است پناه برد و امرای عظام در قصه نادوت معرکه قتال آراسته عریض استیصال او پیش بهاد خاطر ساختند و از منزل مذکور ترتیب فوج نموده نادل فوجی بدفع اعدای دواب قاهره پرداختند و آن برگشته بخت درین عرصه مردی بیر حجلب رده ادبار شده لشکرش متفرق گشته اکثری بر آمده مرزا خان را دیدند و بعضی نه دکن رفتند و نگاهش بتاراج روم درین جنگ فریب دو هراړ کس علف تبع انتقام گشتند و پانصد کس اسیر پنجه تقدیر سده مسافر راه عدم گردیدند چون این بوید بمسامع حلال رسید مرزا خان را بخطاب والی خانخانان و منصب پندجهراری دات پایت عرت انروند و دیگر ردهها در حور شایستگی خدمت نه نتایج بیک سروراری یافتند چون خانخانان از نادوت نه احمد آباد آمد همت بمعموری

مالوه گرم بود مطهر فرصت را عییمب شمرده ار محمد بگر بر حاسته ار آب گذشته متصل بمرار شاه بهیکن مدس سره آمده بجنگ پیش دستی نمود نا گیر دلاوران دولاب و اقبال فوجها آراسته بتقابل شتافتند درمیان حری واقع شده بود در وب گذشتن فوج هراول و التمس ترتیب ساقط گشت بهادران لشکر منصور نا مخالغان در آویخته داد دلیری و حاضمانی دادند چون ترتیب نماد هرکس بطرفی افتاده نا مخالغان در آویختند و بغایت جنگ سخت در پیوست مررا خان نا سیصد سوار و صد رکیر فیل قدم همب برجا داشته نظاره نه ببردگی اقبال شاهنشاهی می نمود و مطهر نا پنج و شش هزار سوار در عرصه عرور و پندار ایستاده بود و چون ار افواج مخالف آثار علنه و تسلط ظاهر شدن گروم بعضی ار هوا حواهلن خواستند که بر حلو مررا خان دس رده ار عرصه بدر بر آرد او این معنی را ار نصیه حال کوتاه همتان دریافته باعتصاد اقبال بیروال حافان گیتی ستان عدان مدار ار دس داده توسن همب بر انگیخت و فیلان مسب صف شکن که در پیش فوج داشته بود افواج را در هم شکسته هر کدام چون کرد ناد بعرضه کارزار در آمدند مطهر عدان ثنات و اختیار ار دس داده راه هریمب پیش گروم جمعی ار مرافق ار راه معمور آباد بصوب دریای مهندری شتافتند و هر گروهی بطرفی آواره دشب ادبار شدند و بسیاری نه تیغ بدریغ بخاک هلاک افتادند چون روز ناخر رسیده بود تعاقب گریختگان بیارستند کرد و این واقعه در روز پنجشنبه سیردهم محرم الحرام سده مذکور روئیداد درین اثنا روزیکه مطهر شکسب یاب قلیچ خان و شریف خان و بزرگ خان و دیگر سپاه مالوه نا عساکر فیدوری بقصه بزوده رسیدند چون همدران مقام حفر فتح نایسان رسیده بود در بزوده مقام نمودند و بزرگ خان و مررا راهد پسر شریف خان بر سر بزوچ ایلعار کردند تا قلعه را بدسب آرند حاجی سمک و چرکس و نصیر که حراشه و قلعه نایسان تعلق داشت در بزوری آنهاسته بجنگ پیوستند مطهر فرار نموده نه کهمدایب آمد ار سوداگران و متوطنین آنکارها گروم و برز پاسی واقعه طلعلن فتنه دوسب قریب ده

هائتم نارهه و شیرویه خان و زای درگا و میدنی راو و درویش خان و محمد ربیع و شیخ کبیر مخاطب شجاعت خان و نصیب خان ترکمان و بسیاری از مدارزان خان نثار و مجاهدان عرصه کار را ز بهرایی مرزا خان تعیین شدند که از راه راسب متوجه گجرات شوند و قلع خان و نورنگ خان را حکم شد که از راه مالوه شتافته امرای آن صوبه را همراه گرفته خود را رسانند چون مظفر حنر عریض مرزا خان شنید ناهمد آباد برگشته آمده از بسیاری بدسب آمدن اموال دماغ او تنه گشته چندی در احمد آباد بخود کامی نسب و شهاب الدین احمد خان و عیره امرا که در پتن بودند حنر نزدیک رسیدن مرزا خان را باوخی از دلیران عرصه کار را استماع نموده حواکی طاهر پسر حواحه عماد الدین حسین را پیشتر فرستاده بر تحقیق کار اطلاع بخشیدند و او در میرته بخدیم مرزا خان پیوسته آنچه گذشته بود معروض داشت مرزا خان از فرط دانائی حادثه قطب الدین خان را برهمگنان طاهر صاحب و سران سپاه را حاضر آورده کنکایش طلبید هرکس در حور هم حریش سخنی گفت آحر رایها برین قرار گرفت که باعتقاد افعال ناساهی گرم و چسپان شتافته بجنگ مبادرت نماید باین عریض ترتیب افواج نموده قدم هم پیش نهادد و مظفر نالکر بسیاری صغوف اذکار ترتیب داده و توپها را با دیگر آلات آتشباری پیش در چیده در محمد نکر متصل عثمان پور آنطرف رود سارمندی معاصله یک کروه نلده ناریج بهم شهر محرم الحرام سال بهصد و بود و دو رزم طلب شش مرزا خان از روی تدبیر فرمادی طاهر صاحب که در فلان تاریخ بدات اقدس متوجه استیصال اعدای دولت شده ایم ریدهار در مبارزت تعجیل نماید اریس نوید دولت خواهان را قوت دیگر افروود و در ارکان هم مخالفان ترلرل تمام را یاب و چون سراولان از درگاه والا تعیین شده بودند که لشکر مالوه را نگویم رسانند مرزا خان زوری چند در عقده توقف ادداح و بحاکم سر کهیج عریضت نموده یک طرف آبادی موضع مذکور و طرف دیگر شاج بدداستوار گردانیده فرود آمد نخست جمع که نه اراده شنحون آمده تا کام بار گردیدند چون صیت رسیدن موک اقبال و آمدن لشکر

بعد ساعت چند هر دو را شهید ساحب و دو روز در توده مقام نموده رفته در
 نواح بهر چه مرود آمد والد بزرگ خان با علام چند در قلعه بهر چه بودند روز
 سیوم علامان حرام نمکی کرده در آمده مظفر را دیدند و کلید قلعه را سپردند تمام
 حراجه قطب الدین خان بدست مظفر افتاد پانزده روز در اینجا اقامت ورزید که
 درین اثنا حاضر رسید که مرزا خان حلف الصدق بیرام خان حسب الحکم معلی
 کوچهای متواتر متوجه احمد آباد اسب مظفر بیر سرعت معاودت نموده
 با احمد آباد آمد *

صوبه داری مرزا خان خلف الصدق بیرام خان
 ورزم آراستن مظفر و هزیمت یافتن او و بتصرف
 درآمدن احمد آباد بدست اولیای دولت قاهره
 و سرفراز شدن خان مشارالیه بوالا رتبه
 پنجمزاری ذات و خطاب خان خانان
 و بنای فتح باغ در موضع جنگاه و دیوانی
 خواجه ابوالقاسم دیوان سابق ورود
 فرمان والا شان در باب وضع تاریخ
 و منشور الاداب الهی بممالک
 محروسه هندوستان

در هنگامیه ریاست عالیات سمب ممالک شرقیه متوجه بودند حدر شورش
 گجرات بعرض اقدس رسید مرزا خان حلف الصدق بیرام خان را که از معرسن
 در ظل رام و عاطف آنحضرت تربیت یافته بود در آواخر سنه ۹۹۱ هجری و بود
 و یک محکوم و ایالت گجرات بلند مرتبه گردانیدند و سید واسم نارهه و سید

کرد آنها آمده بر گدوها فرود آمدند اما بهانی مراسلات موافقت با مظفر داشتند روزیکه مظفر بر گذر حانیپور رسید اندک جنگ نموده رو بفرار نهادند قطب الدین محمد خان با جمعی از خاص حیل خود را بدیوار بند فصدت بزرده کشیده معسکان و دم حراوت پیش نهاده محاصره پرداختند قریب بیست هزار سوار و پیاده و گولی و راجپوت پیش مظفر درین محاصره فراهم آمده بودند با وجود کثرت مخالفان تا بیست و دو روز قلعه را نگهداشت چون بر مردم خود اعتماد نداشت خان بجزاوت خود خارج از طائف شری ترددات می نمود تا آنکه روز دیگر محمد میرک و چرکس خان رومی از مورچال خود بمظفر پیغام فرستادند که تا ما در مورچال خود فنام داریم مردم چشم بجانب ما داشته نگاهبانی مورچلهای خود می کنند شما نه بهانه صلح ما را و رین الدین کدھو را که از حویشان شهنار خان کدھو بود که او را همراه اعتماد خان از درگاه والا فرستاده بودند بعد شکست شهاب الدین احمد خان و اعتماد خان پیس قطب الدین خان رفته بود که او را بسرع بیارند و او در حراست مورچالها پیی دفاع بود سیادت پناه سید حلال بهکری و خواجه یحیی وکیل نورنگ خان را پیش خود طلبیده بعد ازان ما را و یحیی را بید کنید و رین الدین کدھو و سید حلال را بکشید روز دیگر قلعه را بچسپید هیچکدام از لشکر قطب الدین خان دسب نگار نخواهد برد مظفر بدان اشاره اهل دفاع چنان کرد قطب الدین خان هر پنج را برسات فرستاد بمجرد آمدن آنها ایشان را قید نمود و صبح آن رین الدین کدھو را بپای فیل انداخت و سید حلال را سید احمد بخاری شعاع نموده خلاص کرد و دمرل خود برد و مظفر سوار شده امر کرد تا هر چهار طرف قلعه بچسپند و توپها که از احمدآباد آورده بود بر قلعه بستند قطب الدین خان چون حقیقت لشکر خود بدین مبالغ دید و از تن تنها چه تواند کرد در ارک متحصن شد روز دیگر مظفر سوگند نکلام محید خورد که صرر خان بخان برساند و مول فرستاده طلبید قطب الدین خان لاچار آمده مظفر را دید همان ساعت با عوای بعضی عریض گویان قطب الدین خان را با حلال الدین محمد حواهر راده او قید نمود

و مقارن این حال لشکریکه از درگاه گیتی پناه نکومک اعتماد خان مقرر شده بود
 مثل حواجه ابو القاسم دیوان و محمد حسین شیخ و عیبه قریب دو هزار سوار در
 پٹن ده سہاب الدین احمد خان پیوستند و اولیای دولت قاهره و لغٹ پٹن را استحکام
 داده عرصداستی مستملات شرح این سوانح بنایہ سریر سلیمانی ارسال داشتند
 بالحملہ قطب الدین محمد خان بعد از اجتماع این واقعه کوچہای متواترہ
 بتزدہ رسید درین سورش سید دولت نامی کہ نوکران کلیان راو کہدایتی بود
 حمعی را فراہم آوردہ کہدایب را متصرف شد در بسیار بدستش افتاد قریب
 چہار ہزار سوار جمع نمودہ بمطفر ہوش مطفر حطاف رستم حادی نا اسب
 و حلب فرستادہ ہوش کہ بحال خود باشد ہرگاہ طلبیدہ سود بیاید و اولیا نام
 علام شیرخان فولادی در قصہ چہوتانہ عدا سورش بر انکیخت بیک محمد
 بوقیای کہ دران دریکی بود بچگ مردانہ او را شکست داد شیرخان از
 سیدین این حدر حسین داماد خود را نا فوجی نا بر سر او فرستاد اولیای دولت
 محمد حسین شیخ و حواجه نظام الدین بخشی را نا حمعی از بہادران احلاص
 بہاد نکومک او تعیین فرمودند بمخالعان تاب مقارمب بیارزدہ نار گردیدند و بیک
 محمد بیردستی نمودہ خود را بمخالعان رسانید و بین العریقین جنگ سخت
 در پیوس و مخالعان شکست خوردہ راہ ہریم پیش گرفتند از سروج این
 سانکہ شیرخان فولادی بافواج آراستہ خود متوجہہ نبرد شد اعتماد خان نا
 سہاب الدین احمد خان در پٹن توقف گردیدہ شیرخان پسر اعتماد خان و دیگر
 ندہ ہای خان نثار را مدافعتہ آدہا نامرد فرمودند فرستادہا در ہزدہ کرویہی پٹن
 بمخالعان رسیدہ عرصہ کاررار آراستند و کوسسہای مردانہ از حادین بطہور پیوس
 و حسین داماد شیرخان فولادی کشتہ شد و شکست بر مخالعان افتاد اما چون
 مطفر ہادر مقابلہ قطب الدین محمد خان از احمدآباد کوچ نمود و سید دولت
 از کہدایب نا حمعیب چہار ہزار سوار در ناحیہ قصہ نریاد آمدہ بدر پیوس
 قطب الدین خان از اجتماع این خمر محمد افضل و میرک محمد را نا ہزار
 سوار تعیین فرمود کہ رفتہ گذر حانپور و بیکانیر را نگیرد تا لشکر مخالف عمور بتواد

پانصد سوار راه بی حقیقتی سپرده بمخالف پیوستند و آنها از دل دهی سمک پای حرارت و حسارت پیش نهاده از آب گذشتند تا آنکه همراه شهاب الدین احمد خان دویسب سوار پیش نمود قدم همب برداشته رفقا را بمدافعه و مقابله ترعیب و تحریم میگرد تا آنکه رخم تیری با اسب او رسد و برگرد و پیش او معدودی از خویشان و برادران ماندند و مخالفان هجوم آوردند تا گیر چندی از حیر اندیشان او حلو گرفته از معرکه بر آوردند درین حال عدد الرحمن محمولی از ملازمان شهاب الدین احمد خان که در رمه ناعیان در آمده بود از عقب رسیده رحم شمشیر بخان رسانید لیکن رخم کاری بیعتاد خان حان سلامت بود از کانهیان و رحاله شهر که بقصد تاراج همراه شده بودند در حیمه و منازل مسلمانان ریخته دسب یعما کشودند و زن و دختر ارباب صلاح را معه ناموس اسیر و دستگیر ساخته انواع تشویش رسانیدند و نقد و حدس و اسب و فیل و یراق بسیار بتاراج رف و بهمین دسب بد هنگامه مخالفان رون تازه یاب و مظفر نا خواسته بسیار و عظیم بنسمار عمان معاودت معطوف احمد آباد داشته بغایب عرور و پندار نه ارک شهر درول نموده تکیه برحائی بزرگان رده بحکومت گجرات گوشه کلاه شقاوت کج نهاده شسب و در همین روز سمک حرام دمک و اکثر ملازمان روشناس شهاب الدین احمد خان بخدم او رفته ملازم شدند و آن کم فرصت کوه اندیش بتعین منصب و خطاب و تقسیم جاگیرات پرداخت و روز دیگر جمعی از ارباب ضالک بمسجد جامع رفته خطبه بنام خود خوانده در همین روز مسرعان بطلب شیر خان مولادی که در ولایت حونا گدّه روزگار بعسرت و فلاک میگردانید فرستاد او تا دویسب تنو سوار معلوک آمده ملحق شد و چون خاطر او از جانب قطب الدین خان که در نواحی سلطان پور و بدر نار بود جمع نمی شد میر عابد را بحراسب شهر گذاشته خود بدان صوب شتافت و شیرخان را تا جمعی از ارباب شان بتقابل شهاب الدین احمد خان بحاکم پتن فرستاد و از معالیک گجرات و سپاهیان آن ماک و عیره هرچه بهم رسید نوکر نمود و در عرص دو هفته چهارده پانزده هزار سوار بدکردار از اهل ادبار فراهم آورد

اولیای دولت عثمان پور که در طاهر بلده واقع اسب رسیدند و اهل اردو بخیمه رن و منزل گردن پرداختند مفسدان برگشته روزگار از رسیدن موج آگاهی یافته ترتیب آلات قتال و لوازم سواری پرداخته مسلح و مکمل از شهر برآمدند و اگر آن مردم یکر است شهر میرفتند طن غالب بود که مخالفان سرا سیمه و از راه دیگر میگریختند القصه درین فرصت که مردم شهاب الدین احمد خان بخیمه رن و فرود آمدن مشغول بودند مفسدان بخاطر جمع زره پوشیده و آنها در راه محافظت اهل و عیال و کسیدن احوال و اطفال گرفتاری داشتند و جمعی که با شهاب الدین احمد خان رسیده بودند وقتی خبردار شدند که فریب دو هزار سوار از شهر برآمده کنار دریا صف آراستند مظهر خود در قول و یمین و یسار او لودیا گاهی ایستاده و محمد یوسف بدحشی و خلیل بیگ و تیمور حسین و وفادار بیگ و معل بیگ و دیگر حرام خوران بطریق هراول قدم ادبلر پیش نهادند شهاب الدین احمد خان از ظهور این ساعه غیبی سوار شده ترتیب صفوف و تورک افواج پرداخت اعتمان خان به نهانه آنکه گذر عثمان پور را مصبوط سارم تا مخالفان از آب نتوانند گذشت با میرانو تراب و جمعی از گجراتیان سوار شده خود را بگوشه کشیده راه گیر میزدید شهاب الدین احمد خان با هفت صد هشت صد سوار که همراه داشت در برابر مخالفان برگشته سخت رمین مرتفعی اختیار کرد پای همب افشوده از بدحمله درویش کس در قول با خود داشته همه مردم را مثل سمک حرام نمک و پاینده سک کش و دیگر حرام نمکن از آب گذرانیده در برابر عظیم فرستاد و اگر سران آنفوج با مخالفان رنای یکی داشتند اما دیگران خوف تاحند و دو دفعه پیش قدمان فوج مخالف را رو گردان ساختند به معل بیگ و وفادار بیگ رحم تیر رسید اما سمک حرام نمک که سردار فوج بود مردم را از حدک و ستیر نار میداشت و لحظه بلحظه کسان خود را بد میرعاند و دیگر مفسدان فرستاده تحریص حدک می نمود بدر بیگ ترکمان از بوکران شهاب الدین احمد خان در کنار آب ترددات شایسته طاهر ساخته خان دثار شد دریموفت سمک و پاینده سک کس وعیره

امید استند که نکجا باید رفت و چه باید کرد این قسم مژده رسیده در ساعت
 سرعت هرچه تمامتر روی صلابت گنجرات نهاد و تا رسیدن به شهر آناً فاناً
 جمیع مخالفان می افروزد چون ظاهر احمد آباد رسیدند از دروازه رای گهر که
 معده مجاهد خان گجراتی بود محکوم آورده برد و حورده به شهر در آمدند
 و پهلوان علی کونوال سهر بقتل رسید و آتش فتنه و آشوب رنانه کشید شیر خان
 پسر اعتماد خان و میر معصوم بهکری و رین الدین کدھو بهاران خان کدس حورده
 را از آن مهلکه بدر انداختند و ارباب فساد دسب یعاما کسوده عمارت و تاراج
 پرداختند و بهر که عمارت از سلطان مطهر اسب چلین روزی را که شها دعا
 میخواست اسب دولتخواهانی سلاطین گجرات در آمده کامیاب بر مسند مراد
 نشست و در لکھه النصر چلی مصر معمر که مملو از زر و حواهر و اتمش
 بغیس بوده همه بتاراج روت و چون اعتماد خان بهکری رسید بعد از گفت
 و شنید و عهد و پیمان شهاب الدین احمد خان را برگردانید و خان مذکور که
 اعتماد بر بعضی مالزمان حورده داشت آنها را بحصور طلبداشته سوگند بمصطفی
 محید داد سر حلقه حماعه سمک حرام نمک بود پیشتر از همه سوگند حورده اول
 کسی که بمخالفان در آمده او بود نالحمله چون بهشت کروه احمد آباد
 رسیدند شیر خان و میر معصوم علی بهکری و رین الدین کدھو و عیوه که از شهر
 می آمدند دو چار شده حورده و حسب اثر احمد آباد را ظاهر ساختند شهاب
 الدین احمد خان از استماع این ساعده به بحر اندیشه فرو روت و از دیگر
 دولتخواهان کدگایش خواست هر کسی در حورده دانش خویش سخن کرد آخر
 رانیها برین قرار گرفت که یک حلو تا احمد آباد باید شتاب اگر مخالفان از
 حصار بر آمده جنگ صف کنند هر آنچه نصیب باشد به ظهور خواهد پیوست
 و اگر قلعه را مصبوط سازد محاصره ناید نمود که درین روزی کومکیان اعتماد خان
 بیر از درگاه خواهد رسید و کارها بمراد اولیای دوله خواهد شد اما علطی که
 واقع شد این بود که اهل و عیال مردم را بنا نایستی همراه برد و در حائی
 مصبوط ساخته و حاضران را پرداخته قدم پیش نهاد الحاصل روت صبح بود که

حوالهم کرد چون زر نقدی درمیان نمود روزی چند بحرف و صورت تشخیص مهم و تعیین مبلغ و مقدار گذشت آخر شهاب الدین احمد حان از صفحه احوال چنان حوالت که اعتماد حان میخواست که بحرف و حکایب او را چند روز نگاه دارد تا مردم کومکی او از درگاه برسند بعد از آن سر بصعرا حوالت داد القصة از طاهر احمد آباد کوچ کرده بقصد کتری روف و جمعی از او باش که در پرگه ماتر فراهم آمده بودند فرصت معتمد سمرده کاتبیارا شناسند که مظفر را همراه آورده گامی پیش برد چون مظفر ملحق شدند عروس ملک را بخونتر صورتی در نظر او حلوه داده سخن در راه گفتند و لوبیا کاهی سردار کاتبیارا به تطبیع و تحریر صاحب و تاراج همراه گرفته روزی ادبار به احمد آباد نهاده مرید یک هزار و پانصد سوار کاتبیارا فراهم آورده تا پرگه دهولقه عدان مسارع باز کشیدند و در قصه دهولقه لاشه تدبیر اهل تشویر بخلاف اندیشه و تدبیر فرو شست بعضی مصلحت در آن دیدند که براردوی شهاب الدین احمد حان شدند باید بود و مظفر برین بود که بطرف بدر کهنایت رفته آن بلده معموره را یعما سار و اعتماد حان که خبر رسیدن مخالفان دهولقه شدید دل از دست داده و دست از پا نشاخته خود بقصد کتری روف که شهاب الدین احمد حان را بر گردانیده به احمد آباد آورد و از عایب اضطراب و سرا سیمگی چنین خطائی عظیم کرد و فی الواقع مخالف را بر دروازه کروهی گذاشتن و هژده کروه راه طلب کومک رفتن کدام عقل بوده معهدا سرداریکه شهر را باعتماد او توان گذاشت نداشت هرچه صلاح اندیشان راس تدبیر پوست کده گفتند که این رای خطا است بشدید و شیر حان پسر خود را بمکافط احمد آباد گذاشته میر معصوم بهکری را و فیض الله بیگ آقا و زین الدین کهتو را بحراس دروازه ها تعیین نموده معاهد حان گجراتی را بر دروازه رای گهر گذاشت و نظام الدین بخشی از شهر برآمده راه کتری گرفت و بمکرد برآمدن او جمعی از رافعه طلبان گجرات که باران فساد زبان یکی داشتند مسرعان فرستاده بر آمدن اعتماد حان را بعنوان گریختن و نمودند و در وقتی که اهل ادبار حیرت رده کار خود بودند

هشتاد قلعه از کهنه و نو تعمیر نموده تهاجمات دشانیده بود همین که مردم او بر آمدند کولی و کراسیه اکثر قلعه را ویران ساخته سرسوزش برداشتند و شهاب الدین احمد خان از احمد آباد برآمده در عثمان پور آنطرف دریای سارنشسب و مقارن این اعتماد خان وعیره به شهر در آمدند و عائد نا دیگر معسدان که نامرده سد قریب پانصد کس فراهم آورده بر سرال نثوه منزل گردیده به اعتماد خان پیغام فرستاد که از پریشانی همراه شهاب الدین احمد خان بدرگا نمی توانم رف اگر دستبر سانس حاگیرهای که مشار الیه بما داده بود مسام دارند بخدمت آمده لوازم نمایی بجا می آریم و الا سر بصرای آوارگی بهم اعتماد خان در حواب گفت بی حتم اقدس آن حاگیرها شما تذخواله نمی توانم کرد اما از جانب خود بد نتیجه متنبه نشد رعایب حواهم نمود آن بخت برگشتگان از حواب اعتماد خان منبوس شدند در پرگله ماتر درک حلیل بیگ و محمد یوسف شتافتند بر شامه قسند بی بدیروب چون جمعی که نکومک اعتماد خان از درگاه تبعید شده بودند حتم رسید اعتماد خان صلاح دران دید که شهاب الدین احمد

سارید و از نوکری بر طرف نموده عوض آنها مردم واکیش نگاه دارند و در حلال این حال موکب حلال بسم کابل بهصب فرمود شهاب الدین احمد خان صلاح و فو در احراج آنها بیامان بلکه بر مصب و حاگیر آن حماعه امروده اسام دلاسا فرمود دریموف که اعتماد خان بحکومت این ملک اختصاص یافت مجدداً در احراج آنها نتاکید حکم شده بود و این نعمه نگوش ارباب فساد رسیده در اندیشه کار خود بودند میر عاند که سر حیل اهل ضلالت بود تا یوسف بلخی و حلیل بیگ بدخشی و بیرام بیگ و میرک فرار دادند که پیش از رسیدن اعتماد خان بگجرات کار شهاب الدین احمد خان را تا تمام باید رسانید و مظفر را سرداری گردیده احمد آداد را متصرف باید شد قضا را جهانگیر نام معسدی که داخل آن حماعه بود شهاب الدین احمد خان را از عریص ناطل آنها آگاه ساخت چون او دل از حکومت برکنده بود چنانچه باید در مقام باز پرس و تحقیق این معامله شد اما بخلیل بیگ و محمد یوسف پیغام داد که شما از شهر بر آئید و در اینجا بمانید و آنها این معنی را بتقریب کار خود دانسته به برگنه ما ترکه سابقاً در حاگیر آنها بود رفته ترتیب اسباب پرداختند و مکانات مظفر گجراتی نوشته اظهار متاعب و ترعیب آمدن نمودند و میر عاند که سر حلقه بیدولتان بود بظاهر در خدمت شهاب الدین احمد خان چنان می نمود که اول کسی که همراه شما بدرگاه خواهد رفت منم و در ناطن بانکراف فلوب و بد راه ساختن مردم سعی داشت چنانچه معل بیگ وفادار و تیمور حسین را که از عمده های شهاب الدین احمد خان بودند تا خود متفق صاحب درین وقت اعتماد خان و خواجه ابو القاسم دیوان صوبه و خواجه نظام الدین بخشی به پشن رسیدند و کرم علی که سراولی شهاب الدین احمد خان آمده بود تا قابل نام وکیل اعتماد خان به احمد آباد پیوست و شهاب الدین احمد خان باستقبال فرمان عالیشان واسپ و خلعت شتافته باتفاق کرم علی ناز به شهر آمده بر مصمون حکم اقدس اطلاع یافت در همان مجلس کلید دروازه های حصار را بوکلای اعتماد خان سپرده مردم خود را از تهاجمات طلب فرمود از آنجا که شهاب الدین احمد خان قریب

بهصد و بود و یک او را بحکومت و حراسب آن صوبه بلند مرتبه گردانید
هرچند دولتخواهان دعرض رسانیده که صط ولایب گجرات از اداره حوصله
او بیرون اسب اما چون زبان الهام بیان گذشته و بیر امریکه رقمده کلک تقدیر
شده بود التفات بحرف آنها نمروده نایاب گجرات شرف رحصب یاب و
میر ابو تراب نامینی عرامتیار پذیرفت و حواحه نظام الدین احمد بخشی
مقرر گشت و حواحه ابو القاسم را که دو صدي دات منصب داسب دیوان
ساختند و محمد حسین شیخ و میر ابو المظفر و بیک محمد نورقلای و میر
محمد الله و میر شرف الدین و صالح شاه بیگ و میر هاشم و میر معصوم
بهکری و زین الدین کهنو و سید حلال بهکری و سید اسحق و مدد رایشک آقا
و پهلوان علی سیستانی همراهی او مقرر و نامردها را بخلعب و اسب
سرمراز فرموده بدان صوب رحصب نمودند و کرم علی پسر مهتر رمضان داروچه
حوشنوئی حانه که از حانه رادان معتذر بود بآوردن شهاب الدین احمد حان
تعین شد که چون اعتماد حان باحمد آباد برسد او را بدرگاه معلی آورد و همدران
ایام نالش حاجی ابراهیم سر هندی صدر صوبه نعرض رسید و گروه گروه او
دفریاد آمدند بادشاه عدالب نارگاه رقم عزل بصفحه حال او کشیده بدرگاه طلب
فرمودند بعد از ثبوت حرایم در قلعه رنهور محبوس شد نالجمله اعتماد حان
بحکومت و حراسب صوبه گجرات از درگاه معلی رحصب یاب و کرم علی
طلب شهاب الدین احمد حان تعین شد جمعی از ملقچیان واقعه طلب که قبل
ازین در سلک ملازمان مررایان انتظام داشتند بعد از استیصال آنها در شهر احمد آباد
مسکن گرفته هر کس که بحکومت این ملک میرسید بوکر او شده روزگار
بسر می بردند و پیوسته در انتظار فرصت بودند چنانچه یک دفعه در ایام
حکومت وزیر حان ابواب فتنه مفتوح گردانیده هنگامه شورش گرم
ساختند و شهاب الدین احمد حان بوقت رسیده آتش فتنه آنها فرو رسانیده
اکثری را ملازم خود گردانیده بود و حقیق آن حماعه بمسامع حلال رسید
حکم شد که ربهار امثال این مردم را در ملک نگذارد که بیخ و ریشه مصبوط

ساخته متخصص گشت و صارا فتح خان که ناعث لشکر کشی بود بیمار شد و بهمان بیماری در ایام معدود در گدش میزرا حان محاصره را گذاشته نقصبه منگلو که بر بیست گروهی حونه گده واقع است رف و قصه مذکور را قبل کرد امین حان از حام کومک طلید وزیر حام نا چهار هزار سوار کومک آمد امین حان از قلعه فرود آمده بمنگلو شتاب میزرا حان کوریدار رف امین حان متعاقب نا آنجا رسید میزرا حان مصاف داده هریم یاف مردم بسیار بقتل رسیدند نگاه تمام ندسب آنها افتاد میزرا حان نا معدودی رحمی بر آمده نه احمد آباد رسید شهاب الدین احمد حان در موزاسه و اکثر مواضع مسکن متمردان این صوف قلعات بنا نهاده و تهاجمات مقرر نموده دندوس و رار واقع بعمل آورده بود و بدار نالش رعایا پرگده حویلی احمد آباد و بعضی پرگدهات مرده نایی پیمایش آراسی قابل راعب نموده آباد صاحب *

صوبداری اعتماد خان گجراتی و دیوانی خواجه ابوالقاسم و برآمدن سلطان مظفر از کنج خمول گمنامی و بتصرف آوردن احمد آباد و شکست یافتن اعتماد خان و شهاب الدین احمد خان

سابقا درین اوراق سمب گذارش یافته که اعتماد حان رحصب سحر حصار گرفته روانه شد چون اران سحر مراجع نموده بملازمب نارگاه سپهر طغر اشتباه رسید یک چندی در رکاب طغر انتساب بود چون حافان ستوده حصایل در هنگام تسخیر گجرات او را بموید حکومت این دیار امیدوار ساخته بودند درینولا که شهاب الدین احمد حان بمحکومب گجرات عرامتیار داشت اعتماد حان بعضی مقدمات کفایب آمیر نعرب رسانیده اظهار دولتخواهی و تعهد فروبی و جمع و تکثیر معموری نمود انحصرت از کمال عاطف و مرحمت در آواخر سال

اراجا برداشته نه شهر در آوردند اکنون برد آنها سب را فم دریارت مسرف گشته
 القصه حکم شد که شاه فخرالدین از ارجین حکومت پشن شتاند و ترسون خان
 را بدرگاه معلى فرستد و حاجى ابراهيم سرهندي بمصب صدارت گجرات
 اختصاص يافت و نه آصف خان بخشى گري گجرات مرحمت گشت و حکم
 شد که اول سپاه مالوه را مواضع صابطه نادرشاهی داغ نموده از آن راه نگجرات
 رود باتفاق شهاب الدين احمد خان و قليح خان لشکر گجرات را بير بداع
 رساند و بعد از چندی سلطان مطهر گجراتی که در رکاب نادرشاهی مقید
 بود فرار نموده نگجرات آمده چندگاه در ولايت ترواری که حاکم نشین رمیدار
 راج پیپله اسب مالد از ملاحظه قطب الدين محمد خان که در مهرچ
 بود انتقال نمود پیش لودیا کانهی در موضع گذری من اعمال پرگده سور
 دهار که از مصافات او لکبه سورتبه اسب آمده قرار گرفت و نگوشه احتفاسر
 می برد الحاصل چندی در ایام حکومت بحسن تدبیر شهاب الدين احمد
 خان معسده تسکین یافت و حلق را آسایش پدید آمد فتح خان سروانی
 عمده لشکر امین خان غوری که ولايت سورتبه را در تصرف داشت از
 امین خان رنجیده پیش شهاب الدين احمد خان آمد و باعث شد که اگر
 لشکری همراه کندد حونه گده و ولايت سورتبه را از امین خان انتراع
 نموده بحیظه تصرف اولیای دواب قاهره در آرم شهاب الدين احمد خان
 مرزا خان برادرزاده خود را با چهار هزار سوار حراز تعیین این امر نمود فتح خان
 لشکر را گرفته متوجه سورتبه شد چون سرحد آن ملک رسید امین خان غوری
 و کلامی خود را فرستاده التماس نمود که پیشکش میدهم و اسپان را مواضع صابطه
 نادرشاهی بداع میرسانیم موافق بر حسب حاجیر بمن تمخواه دهد و ناقي ولايت
 شما تعلق دارد اما قلعه حونا گده که مسکن من اسب برای داشتن ناموس
 بمن وا گذراند مرزا در جواب گفت که بی گرفتن قلعه حونا گده این معنی
 قبول نیست و نه کوچهای متواتر رفته روز اول دسرکردگی فتح خان شهر حونا
 گده که مسمی بمصطفی آباد اسب فتح گردید امین خان قلعه نالا را مصبوط

و قدم آنحضرت را در عمارتی عرت و احترام محفوظ ساخته و علاف مقام انراهییم را پوشانیده بدار السرور فتح پور که دران وقت پایه تخت قرار داشت راهی گشت و عرایض مستملک ساریت حصول این سعادت عظمی و کرامت کبری بدرگاه معلی فرستاد از استماع این معنی حدیو گیهان شادماییدها فرموده و فرمان والا سنان میر حاج در کمال تحسین و آفرین صدور یافت و یرلیغ شد که حسن ادب آن اسب که چون بیک مدرلی پایه تخت رسد اعلام نماید که مراسم استقبال بتقدیم رسایم چون میر مذکور بیک مدرلی پیوست و بعرض اقدس رسید سراپرده های خاص را در ستاده با تمامی ارکان دولت باستقبال اثر قدم محترم سوار شده باریات فایض گشتند و بار عام داده از اعلی و ادنی بقدمدوس رسیدند و زور دیگر بدات اقدس در ردای خاص قدم مبارک را پیچیده اول بردوش خویش بهاده مقدار صد قدم پیاده بحاکم شهر بردند بعده شراب بهاده میر ادو تراب میر حاج عنایب شد و هریکی از امراء و وزراء و صدر قاضی و امریان عظام بوب بدوب آن تمثال قدم مبارک را پایه تخت رسانیدند و تا یک سال متصل محل خاص خویش تکرار نگاه داشتند حلائیق بطوف آن اشتعال می نمودند چون در سال بهصد و هشتاد و هشت شاه انوتراب رحصف مراجعت گجرات یافت در حواس نمود که چون گجرات دروازه مکه است اگر احارت یابد این قدم را در گجرات برده قرار گاهی سار و نفع و گندمی تعمیر نموده و تولید آن باین حاد مقرر شود بعد تکرار التماس از عنایب حسروانه بدرجه احاب رسید و میر مذکور قدم شریف را به احمد آباد و اساول که مسکن ایشان بود آورد بموجب حکم مهند سان و بنایان محکم کار به بنیاد تعمیر نفع و گند عالی اشتعال نمودند و در مدت شش سال صورت اتمام یافت معصل احوال قدم موصوف در رساله خدا گانه که بموجب حکم مرتب شده و به رساله قدیمی اشتها دارد مدرج است مخفی نماید که از آن روز تا مدتهای مدید آن نفع مطاف عالم بوده بعد از برپا شدن هنگامه هرح مرح این دیار که آبادی اساول و غیره ویران شد ورثه میر مذکور قدم مبارک را

خان که بمنصب پدجهراری ذات سروراری داشت از ولایت مالوه متوجه گجرات شود و قاسم خان و طاهر خان و سیف الملک و میر عنایت الدین و علی نقی و فخر خان و عاری خان و فیروزه کامل و شیخ معظم و شیخ حیدر و دیگر امراء از درگاه معلی نکومک او رخصت یافتند و مقرر شد که وزیر خان به اینتر آمده ضبط آن حدود نماید و در موسم سال بهصد و هشتاد و شش پردگیان سراق نادشاهی که سابق بحج بیک الله روانه شده بودند بخیار رسیدن آنها معروض پایت سرپر حلاوت گردید شهاب الدین احمد خان فرمان شد که بروی سرانجام نموده روانه درگاه معلی سار *

مقرر شدن سلاله خاندان نبوت سید ابوتراب بمیرحاج و آوردن سید مزبور نقش قدم جناب مقدس نبوی صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم

چون دران اوقات همگی همت والا بهم مصروف نامور حیرات و مدرات و از چند سال فرار یافته بود که هر سال یکی از اکابر امیرحاج ساخته با نقود و امتعه که مکارران و مسافران آن امکنه شریف را بهره مند سازد می فرستادند از آنجا که حلاوت دودمان صعوت و صفا میرانو تراب را حواش سرحکار پدید آمد بحسب حصول رخصت بعرض اقدس رسانیدند آنحضرت از فرط تعصبات تقدیم امور آن سال امیرحاج را بر میرمساراً الیه معوض داشته مرخص ساختند و اعتماد خان گجراتی که در رکاب طغرانتساب بود همیشه استدعالی دریاب حج بیک الله الحرام و زیارت حضرت نبی الکرام داشت رخصت یافت و در عین مراجعت میرموصوف نقش مبارک قدم جناب اقدس نبوی صلی الله علیه و آله را که در خانه کعبه بود آورده وارد مدرسورت گشت و استعداد استعداد

فرزان متصرف آوردند وزیر حان از احمد آباد در آمده عریص آنصوب نمود در راه خبر کثرت مخالفان شنیده و از صحنه پیشانی ملازمان خود نقوش بیوفائی خوانده عنان مبارع بار کشید و ناگزیر با احمد آباد در آمده متحصن شد و بسیاری از مردم او را به بی حقیقی سپرده مخالفان پیوستند و مقهوران شوکت هرچه تمامتر آمده محاصره پرداختند وزیر حان جمعی از ملازمان خود را که از آنها ناایمن بود مسلسل و مقید گردانیده معتمدان قدیمی خود را با انواع دلجوئی مستمال ساخته در لوازم قلعه داری همگماشت و چون از کومک طاهری مقطوع الطمع بود دل در تائیدات توحهات ناطلی حضرت نادرشاهی بست و معهدا از مردم درون قلعه که هراس عظیم داشت هر روز مورچالها را تغییر میداد و پیوسته خود بر دروازه می گشت و در ششدر حیرت گرفتار بود درینوقت مخالفان با جمعی از اهل قلعه همداستان شده بود با آنها گذاشتند و یکبار از اطراف رو آورده در صدد برآمدن نالای قلعه شدند که ناگاه از شش قصا تیر بندروی بمهر علی که سرگروه مقهوران بود و مصدر فتنه رسید در ساعت حان داد نا آنکه بعضی از مخالفان بر فرار قلعه برآمده بودند بهار سراسیمگی رو بوازی فرار نهادند و از نسکه اهل قلعه متوهم بودند بگمان فریب قدم بیرون نه نهادند و چون تحقیق پیوست که این کارنامه فتح عیبی بوده اسب وزیر حان و سائر فدائیان شکر آلهی بجا آوردند و مطهر حسین مرزا که فرار نموده بخاندیس رفته بود در آنجا راحی علی حان فارومی گرفته مقید ساخته بدرگاه والا فرستاد و فتنه مرزایان فرو شست *

صوبداری شهاب الدین احمد خان و دیوانی

بیابکداس و فرار نمودن مظفر گجراتی از

درگاه والا و آمدن بدین دیار

چون صط ولایت گجرات از وزیر حان چنانچه نایست تمسیت پذیر شد و اواخر

سال بهصد و هشتاد و پنج حکم جهان مطاع ارتفاع یاب که شهاب الدین احمد

ار جائی رف و روی ادبار بجانب کهنیایت بهاددد و اولیای دولت قاهره
 نتعاص همب گماشتند و در حوالی کهنیایب سید هاشم عامل خالصات
 ترددهای نمایان نموده زحمهای کاری برداشت لچار نکهنیایت آمده متحصن شد
 و مخالفان محاصره پرداختند و چون افواج قاهره نزدیک رسید ترک محاصره
 نموده بصوب حوناگده شتافتند و دولت حواهان تیر حاوی نکار برده در حدود
 دهولفه ناهل فساد رسیدند و آنها بیر عمان نار کسیده دمبارت پیش آمدند
 و آن شیر رن اکثر عورات را بناس مردان ملدس ساخته نه تیر انداری مقرر
 فرموده بود *

رن و مرد را کرده یک سر حشر درده اسب چه شیر ماده چه در
 و اولیای دولت افواج را ترتیب داده در می دعایب عظیم روئی داد ار حادین
 تردادات شایسته نمایان ظهور پیوسب آحر ارباب بی و بطلان تاب مقاومب
 بیاورده رو نگریر بهاددد سیار اهل فساد نرحاک هلاک افتادند و جمعی دستگیر
 گردیدند و اکثر اران عورات که کمانداری میکردند در سلک اسیران معتظم کشتند
 راجه تودرمل مجموعه گرفتاران را ناعلیم این فتح ار ویلان و عیره مصکوب پسر
 حود پیشتر روانه درگاه صاحب و حود بیر متعاقب عارم حضور گشب در انهای
 راه رانا سبس مل رمیددار تو نگر پور آمده راحه را دید مدصب دو هزار پانصدی
 تحویر نموده ار میر ته حلع و اسب داده رخصت کرد که در صوبه احمد آباد
 نوکری میدمودة باشد *

هنگامه نمودن مظفر حسین مرزا بار دیگر و

محاصره نمودن احمد آباد و رفع شورش

به نیروی اقبال بادشاهی

چون راحه تودرمل متوجه آستان بوس شد نار دیگر جمعی اراو نشان
 واقعه طلب برگرد مظفر حسین مرزا فراهم آمده نخسب دسب یعمادر بلده
 کهنیایب که اکثر تجار صاحب ثروت در اسکا متوطن بودند کسادند و مال واسدات

ذکر هنگامه آرائی مظفر حسین مرزا

ولد ابراهیم حسین مرزا

چون سابق هنگام تسخیر گجرات و توجه به رایات عالات بفتح قلعه سورت گل
 رح بیگم صبیح مرزا کامران کوچ ابراهیم حسین مرزا مظفر حسین مرزا پسرش را
 گرفته نولایب دکن شتافته بود و چندی دران ناحیہ سرگردانی کشیده
 و سنگ تفرقه در جمعیت مرزایان افتاد چنانچه سمب ذکر یافته در دیولا بیگم نا
 پسر خود ترهمنوی جمعی از او ناش واقعه طلب که سر حلقه آنها مهر علی
 نام داشت رویی معی و ادبار بدیار گجرات بهاده اعلام فتنه و آشوب مرتفع
 گردانید و از تائیدات آسمانی آنکه حاقان گیتی ستان پیش از ظهور این سادکه
 راحه تودرمل را بحکم تفتیح جمع گجرات و نظم و نسق بدان صوب فرستاده
 بودند القصه وزیر حان چون جمعیت خوف بداشت و معهدا در میان نوکران
 او مردم واقعه طلب و ارباب فساد بسیار بودند نا گیر مراعات حرم و احتیاط
 نموده صلاح در تخصص دید و دروازه‌های حصار احمد آباد را استحکام داده
 مسرعی بد راحه تودرمل که همدران رودی از احمد آباد روانه پٹن شده
 بود که جمع آنها را مشخص ساخته متوجه درگاه شود فرستاده از حقیق
 حال اطلاع بخشید و معسدان چون بدواهی سلطان پور و ددر بار رسیدند
 بعضی از ملازمان عارف و راهد پسران شریف حان بیوفائی نموده بمخالعان
 پیوستند و بعد از رسیدن نزوده موحدا را آنجا بی حدگ قرار نمود مقارن این حال
 وزیر حان نار بهادر را نا بیاکداس دیوان گجرات و جمعی از سپاهیان متقابل و
 تدافع بمخالعان فرستاد در پرگنه سربال تلاقی اتفاق افتاده نار بهادر شکست خورده
 ظهور این قضایا باعث مرید حرات ارباب معی گردید چون نوشته وزیر حان به
 راحه تودرمل رسید عطف عدان نموده سرعت هرچه تمام تر خود را به احمد آباد
 رسانیده وزیر حان را از حصار بر آورده به بیرونی اقبال ناساهی آماده مبارزت
 گردانید چون لشکر بیرونی اثر بچهار گروهی برده رسید معسدان را پای همت

الملك نه بياك داس كه نويسنده كاردان بود مقرر شد و سيد مطهر بخدومت
 بخشي گري خلعت امتياز پوشيد و در شهر ربيع الثاني سنه ۹۸۳ مذكور كه رايات
 عاليات بصوب دارالخير اجمير ارتفاع يافته بود در مدرل اول در همان سال مررا
 حان از گجرات بحكم اسرف بحصور آمده سعادت زمين بوس ياف و وزير حان
 نه بياست او بحراس و حكومت صوبه مي پرداخت و ترسون حان بحكومت
 پتن سرافرار و سيد هاشم و راي سنگه را حكم شد كه در قصه نادوت توقف نموده
 متمردان آنكدود را نه بيد ضبط در آورد و همدران ايام جمعي از آمران نا افواج
 شايسته بصوب ايتد تعيين شدند كه زمين دار اجرا را تبليه بواصل نموده آن
 ولايت را مستخلص سازد و همدران ايام فتح قلعه سيروهي نه سعی ترسونخان
 موحدار پتن زوي نمود و در او احر سال بهصد و هشتاد و چهار قليح حان متصدي
 بندر سورت كه بحصور آمده بود بنابر ندرقه قائله حجار رحصب شد راي ايتد كه
 از سطوت افواج قاهره رو شعاع حدال كشيده بود جمعي از راجهوتان خون
 گرفته پيش آمده بعد جنگ ايتد بير مسخر اوليائي دولت قاهره گرديد چون
 بمسامع حلال رسیده بود كه ملك گجرات از بي تدبيري وزير حان عدار آلود نا
 ايملي شده اسب بنابر آن موتمن الدوله راجه تودرمل رحصب ياف كه بر
 حناح استعكال شتافته در صط و نسق آن ملك جوهر كارداني بطهور رساند چون
 بمواحي حالورسيد رميددار سيروهي ندریعه بهار حان حالوري آمده راجه را ديد
 و مبلغ پنجاه هزار روپيه و يكصد اشرفي پيشکش نمود راجه خلعت و حيعه
 مرصع و يك رنجير ميل از قتل درگاه والا برميددار داده مقرر فرموده كه نا
 جمعيت دو هزار سوار همراة صوبدار گجرات نوکري مي نموده ناشد چون راجه
 تودرمل بصوبه رسیده بمسم سورت متوجه شد در مقام بهروج بمعرب ناهير
 حان رميددار رام نگر آمده مبلغ دوازده هزار روپيه و چهار راس اسب و دو قنصه
 شمسير پيشکش داده او را نا اسب و خلعت بواخته و مبلغ هزار و پانصدي
 تحوير نموده مقرر کرد كه نا جمعيت يك هزار سوار نا نظم بتقدیم کار نادشاهي
 حاصر بوده باشد •

صوبداری مرزا خان خلف بیوم خان و نیابت وزیر خان و دیوانی بیاک داس

چون پیش از رسیدن حان اعظم بحضور صابطه داع اسپان فرار یافته بود
بخش بخان مذکور که سرگروه اعظم بود حکم شد که مبادرت نماید تا دیگران را
مجال چون و چرا نباشد و سر رشته داع انتظام پذیرد او حسب های خویش
اعتماد نموده سرار فرمان پیچیده در گوشه داع و امعه مستقر الخلاف آگه اندوا
احتیاز کرده حصرت حدیو گیهان بدائر مراعات خاطر والد اش و پلس حقوق
خدمت مکرر بر سر التفات آمده حواستند که چون از ابتدای تسخیر گجرات
آن ملک را که همواره حای سلاطین والا شکوه بود باو مرحمت شده اگر از
سلوک نا ملائم خود بدامب گریده باشد باز بجایگزین او عنایب شود باوجود این
حان اعظم استعفاء طاهر ساخته معروض داشت که خود را از سپاه گری گذرانیده
میخواهم که بعد ازین در سلک دعا گوینان مساک نامم چون حراس بر دم
بادشاهان لازم و واجب است مرا حان حلف بیام حان که منصب چهار
هراری سر بلندی داشت و آینده بظاف از محمد حان حان بلند مرتبه خواهد
شد چنانچه در محل خویش نگارش می آید بحکومت و ایالت گجرات شرف
احتصاص بخشیده وزیر حان و علاء الدین مروینی و سید مظفر و بیاکداس را
مرافق او رحص فرمودند و حکم شد که چون عدعوان شداد و اول خدمت
اوست در حمیع امور صلاح و صوابدید وزیر حان که از بددهای قدیم این دودمان
است مبادرت نماید و امیدی آن صوبه بمیر علاء الدین تعویص یاب *

دیوانی بیاک داس از تغیر

وجیهه الملک

از پیشگاه خلافت و جهانمانی منصب حلیل القدر دیوانی از تغیر و حییه

ملاحظه اعراض نفسانی و دواعی طمع جمع منقح قرار داده نسخه آنرا بدرگاه
 معلی آورد تا متصدیان کار آگاه سلطنت موافق آن به سپاهی و رعیت آنجا
 عمل نمایند راجه مذکور بدانصوب شتافته در اددک فرستی جمع منقح این ملک
 را در سب نموده بتصور زفته بدفتر حانه جامع معلی سپرد و بعد در ماه که حضرت
 شاهنشاهی برای دار بول به قصد زیارت گاه حطه احمیر متوجه بودند خان اعظم
 میرزا عربز کوکه که از گجرات نذل شوق راه طی کرده زمین بوس نموده رحمت
 یافت و در سال دیگر میرزا کوکه در حوالی دار بول بمالایب سیده عواطف
 بادشاهه سر بلند گردید و شمدران زور تکلیل میراحم اختصاص یافته برای انتظام
 سیمات گجرات مریض گشت و در سه ۹۸۳ بهصد و شصت و سه حدیدو کیتی
 ستان بطریق ذرات بر امرای گجراتی که از گجرات در کاب عالی بودند انداخته
 اعتماد خان را که به عقل موئن و وفور تمکین امیر داس منصب شرای
 ذات سرور فرموده نموده عظمت اختصاص بتسیده ریاست و سر برائی دربار
 اقدس و توسیع فرمودند حصراً موافق حوض و مریع اوت دیده وری او
 قوزیوت و شیوخان پسرش منصب چهار عی میثتور گسب و انع خان
 حبشی را منصب چهار عی سوخته و نیون سرور گردانید و منک شرق
 بتکورت تنیس اختصاص یافت

مقرر شدن و جیره ملک گجراتی بدیوانی
 این صوبه

نهیست نمودن رایات عالیات بعد از تنبیه و تادیب شورش افزایان گجرات بصوب دار الخلافت و مرحمت صوبه داری بدستور سابق بخان اعظم مرزا کوکلتاش

چون خاطر انتظام بخش قدسی در عرصه یارده روز از مهمات کلیه گجرات فارغ شد روز یک شنبه شهر حمادی الاول بعزیم مستقر الخلاف لوای ظفر برافراحتند و درین مرتبه سید حامد را نا کوچ و بنده در رکاب طغر انتساب همراه بردند و دران روز محمود آباد مستقر اعلام ظفر شده روز دیگر قصه دهولکه مخیم سرادقات عرت گردید و درین منزل یک روز مقام فرموده مرزا کوکه را بعواطف حسروانی سرافراز فرموده رخصت ارزانی داشتند و حواحه عیث الدین علی قزوینی بخشی را که درین یورش خدمات مستحسبه بجا آورده بود بخطاب آصف حانی مخاطب ساخته به تمسب مهمات بخشی گری صوبه گذاشتند که باستصواب مرزا کوکه رونق این کار دهد و صورت اتمام مهمات گجرات درین منزل بمعنی احتتام پیراسته شد روز دیگر کوچ فرموده بدو منزل قصه کری برول اقبال شد و از انجا بدو مرحله سیده پور محل و بود موک حضرت شاهدشاهی گشت و از انجا سمامح حلال رسید که لشکرکه سرکردگی راحه بهگود داس نراه ایذر رخصت یافته بود گذر شان بقصه بدنگر افتاده اولیا نام علام شیرخان مولادی که در هنگام رفتن رایات عالیات کری را استحکام داده بود بآئین پیش تحصن نموده است روز دیگر بجهت احتیاط انکه اگر احتیاج نکومک باشد مدد کرده آید مقام فرمودند و چون ظاهر شد که قلعه ترنگر معتوج گشت و اولیا که لباس خوگیان بدر میروند بدسب افتاد در روز دیگر رایات حلال کرم رفتار پیش گردید و از ائملی راه راحه تودرمل را بجهت تحقیق جمع گجرات و تنقیح بعضی مهمات رخصت فرمودند که بمقتضای امور گاردانی بدانچه لایق عدالت باشد بی

که صدر گجرات بود حاضر صاحب پیسترا این بواسطه آنکه او رشوت‌ها از مردم گرفتگی مرزا او را کف پای زده بود چون نظر اقدس در آوردند سالم ماند آورده اند که در محفل حاکم و حلال مذکور شد که شخصی از متوطنان گجرات که فی الجمله طبع موزون دارد تاریخ ورود موکب همایون را قهر نگجرات آمده یافته حکم اقدس باحضر و شرف نقاد یافت چون در معرض بار پیرس این بی ادبی در آمد ندیده عرض رسانید که معاندان نسبت این کلمات را بمن داده اند و الا من تاریخ ورود آنحضرت را شه نگجرات آمده گفته ام از حسن تقریر این معنی باعام مقتضی گشته سلامت بر آمد بعد ازان بخانه‌های اعتماد خان گجراتی شرف ورود از رانی داشته در انتظام رابطه این ملک ائین های جهان آرا قرار دادند در همان هنگام قطب الدین خان و بزرگ خان و جمعی را بصورت به‌ترج که شاه مرزا باجانب گریخته بود فرستادند و راحه به‌گونه داس و شاه قلی محرم و لشکر خان و جمعی کثیر از ملازمان عتده دولت را رحمت کردند که از راه ایتر بولایب رانا در آمده تبعیه نمایند و حکومت پٹن بدستور بخان کلان مفوض شد و دهلوقه و دهلوقه و بعضی محاللات دیگر در وجه حاگیر وزیر خان داده او را دران حدود گذاشتند و حکم شد که ولایت سورته که در دست امین خان عوزی اسب مستخلص سار و وزیر خان بعد از بهصص موکب همایون بدانصوب ستافته باوجود جنگهای مکرر اکثر مردم نامی را نکستن داده کاری بساخته معاودت نموده روانه حضور شد ثانی الحال همراه مرزا خان حلف بیرام خان به بیانت این صوبه آمد چنانچه سمب گذارش خواهد یافت همدران هنگام زوری در محفل حاکم مشاکل تقرب لوه لکتر پتھر که از اثر ریلان حضرت قطب العالم قدس سره بهر سه جوهر وجود^(۱) یافته بر آمد بعد ملاحظه نیمه آنرا بریده بمستقر الخلاف نقل فرمودند و نیمه دیگر تا حال در موضع پتوه برد سجاده نشین آنجا موجود اس *

درین پالعر رسیده دوش اورا از نار سرسنگ ساخ و تعصیل حال این بیدول
آسب که نا بسیاری از بخت برگشتها در محاصره احمد آباد اهتمام داش
و سنگ راه مررا کوکه و قطب الدین محمد خان بود بر طرف شد از انچه در
معرکه داروگیر از مخالفان که راه عدم پیچیده بودند تا هزار و دوصد کس شمار آمد
و انچه رحمی در حواشی و حوالی معرکه افتاده بودند از پادصد کس متجاوز
و از لشکر منصوره قریب صد کس شرب شهادت چسیدند چون خاطر
اقدس از سابعه عدوت امرای اختیار الماک و پرداخته توحه پیش داشت
قدری از روز ماده بود که نار فوجی آراسته پدید آمد احرا الامر معلوم شد
که مررا کوکه اسب حضرت شاهنشاهی از آمدن مررا اندساط فرموده انواع
تعقدات بطهور آوردند مررای سعادت پیوند را در کنار عاطف گرفته کامیاب
مهربانی ساختند قطب الدین محمد خان و سایر امرای گجرات برمین بوس
سر بلندی یافتند درین اثنای سهراب مذکور سر اختیار الملک را آورده مورد
تکسین و استکسان شد بجهت عوام و حضرت خواص حکم شد که مناری از سر
ناعیان مرتفع گردانند و آحرهای روز فیروزی آنحضرت بدول و ابدال در احمد
آباد برول اجلال فرمودند و منارل سلاطین گجرات از برکات قدوم میمند لروم
شاهنشاهی رعب پذیر گشت و متکدامها با طرف ماک اصدار یاب و طوایف
انام از خورد و بزرگ نوازش نادرش گشتند مررا کوکه بسبب نه
نعضی عمایم و اصحاب انرا شکوة گونه معروض داشت که نا این فتنه اندوران
همرا بودند چون در تمیز گاه حسروانی تصری آنها معلوم شد مسمول عواطف
نادرش گشتند از انجمله در بازه ساه و حیهه الدین که از معقول و منقول
متصف بود چنان طاهر صاحب که اموال حرام حواریان از حانه این مرد بر آمد
حضرت از ایشان پرسیدند که شما را ناین امور چه مناسبت مولوی بعرض رسانید
که آشنائیه و شرم رو و همچنین فرزدان میر عیث الدین قادری را آوردند که
اموال اختیار الملک در حانه ایشان بود ایشان نیز بدور بینی و عریب پروری
حدیو عالم نکات یافتند و هم درین ایام شیخ مطهر حسین خویش عدد الدینی را

بر سر او می‌رود آن سرچشمه بی‌ص و احسان به موجب جان اعراض و مرده آت
 حاضمه طلب داشته نمایان سازد چون نه تأیید الهی چندی کار نامه حدیث
 او را بطور آمده و مررا کوکه و لشکر کتبات رسید و پیشانی از دور گذشت
 آنحضرت آردا که توقف و مرده بودند روانه شدند و محمد حسین مررا را برای
 سکه سپردند که بر میل انداخته شهر آورد درین هنگام که اکثری بهادران در مقام
 استراحت شده نگوشه ستانده و قریب حد کس مالزم رنگ می‌بردی بخش بودند
 که ناگاه روحی سترگ از پیش پیدا شد زیاده از پنج هزار کس از آن حدیث در
 مقام قیاس و گمان بودند که مررا کوکه و لشکر کتبات شد و روحی خیال کردند
 که ساه مررا است او خود در مقامی دیگر راه گیر بتدابیر محمود آباد پیش
 گرفته بود و در زمانه مشتمل شد که اختیار الملک ادب آمدن می آید
 برنامیه احوال پیشانی از مردم رنگ که حاضر بودند چه از راه حیر خواشی و
 چه از دیدایی تدار امطرات دشت و شهر یارمف سکس چون شیر مس در
 حوال آمد شب در دلدهی و ثبات خاطر و دفع مخالف نسب و حکم
 معلی بر دواحتن نقاره و کرنای شرف ارتعاع یاب و نقارچی را دشت
 چنان گرفته بود که نگوش او حکم مقدس می سعید و نه در مقام نقاره
 دواحتن می آمد تا تندیید برچه دوش آمده بیاد دواحتن کوس اقدال
 کرد شتاعب حال و راحه بهگود داس و چندی از بهادران تیر انداز قدری
 پیسترک شده شریع در تیر اندازی نمودند و برینان ترحمل گذشت که تیر
 حلوی مکید که عذریب سر او را حواشد آورد درین سوز و شعب سعی
 راحه نگود داس را بهرمود تا محمد حسین مررا را که سرمایه سوزش بود
 ارهم گذارد آن موج می شکوه هرچند نزدیک شد پراگنده ترگست و اختیار
 الملک حدا شده با معدودی در سرعت اهتمام داشت که خود را در خطر هلاک
 ساحل نجات کشد از صدمه رقوم حار نسب از خانه رین بر روی رمین افتاد
 شهراب ترکمان که از یکانی (۱) ناساهی بود از دور قصد کرده از عقب او می‌رود

بر همدردگی و تعزیه متخالفان شد شهریار معرکه شیرشکار تنها دران میدان نبرد
ایستاده سوای تارا چند و لاول حان از گروه حواص کسی دیگر در ملازم
اقدس نماند درین هنگام تنهایی محمد حسین مررا با طائفه از ناحق شداسان
دران دست مرد آرما رسید و از دست بسیاری از دلاوران کار نامها بطهور پیوست
در اثنای رد و حور دیکه از ان شور بختان متوجه آنکصرت شده شمشیر براس
انداح چنانچه اسب در چراغ پائی بود که آنکصرت بدست چپ گردن
اسب را گرفته باز داشتند و از روی چانکدستی برچه را حواله آن مدبر فرمودند
به صرف دست قدرت از سلاح او گذشته فرو بست و آنکصرت در مقام کشیدن
نمودند که سبیل برچه سکس و آن سیه و سراسیمه دو نگریز دهان که بدبختی دیگر
آمده شمشیر بران مقدس انداح نگاهبان حقیقی از آسیب آن حواس
فرمود از دور ناس فر الهی راه انداز پیش گرفته گریخت که حیره چشمی دیگر
آمده بیره نکاب آنکصرت انداح که گوهر رحم برچه او را مقهور صاحب
درین هنگام قول نادرشاهی نزدیک شد آنکصرت متوجه قول گشته باوار بلند
فرمودند که بهادران خود را رود رسانیده کار این بی سعادتان را انجام رسانید
بمکرد شنیدن آوار بهادران متوجه دفع تیره بختان شدند و محمد حسین مررا
را بیکداری بداستند و نسایم بیروزی ورید آهسته آهسته بصوب احمد آباد عدان
اقتال یافتند و سب دیر رسیدن مررا کوکه و لشکر گکرات می پرسیدند که لال
کلاوب تعرض رسانید که سیف حان کوکه حان نثار شد درین هنگام که حدیو عالم
را از گذشتن اینچنین مخلص و دیر رسیدن مررا کوکه و لشکر گکرات انقسام صمیر
مقدس بود که بموقف عرض رسانیدند که محمد حسین مررا دستگیر شد مقارن
اینکال آن مدبر را بکصور اقدس آوردند رحمی بر روی داشت نه راحه مان سنگه
درباری حواله سد همدان اثنا شاه مدد را که کوکه مررا بود و در بدولتی همسر
او بود بکصور آوردند آنکصرت برچه که در دست داشتند باحواله فرمودند
همان زمان بقهر بیستی فرود و بطهور پیوست که محمد حسین مررا از مان سنگه
درباری آب می طلبد و فرحب حان چيله اگهی یافته بد و دست خویش

و گجراتی را همراه آن سپاه نخب تعیین نموده و محمد خان پسر شیرخان فولادی با طائفه اندوه از اعدای ددسب چپ مقرر کرد شاه مررا و بسیاری از مدحشی و ماوراء النهری را با خود همراه گرفته عرصه گاه محاربه رو آورد حدیو اقبال بیک گروهی دریا بر بلندی برآمده بطاره علامات نصرت میفرمودند که آصف خان آمده بموقف عرص رسایید که مررا کوکه از فریب وصول رایات اقبال خبری نداشت الحال مستعد بر آمدن اسب و همور عساکر نصرت فرین نانشاهی برسدده بود که فوچهایی مخالف از میان درختان پیداسد آنحضرت بپیر پیشتر روان سددد محمد ولی خان ترخان و چندی از بهادران تیر دسب تیر اعداران عول که بممرله هراول بودند پیشتر ستانفند بعد اندک مدارای عمان تاب گشتند آن کوه تمکین و وفار راحه نهگوب داس را مخاطب ساخته فرمودند اگرچه عظیم بسیار اسب اما عدایب ایرد با ماسب طریق همراهان ما اسب که ترلرل در خاطر راه داده یک دل و یک رو شده باین فوج که بیرقهای سرح دارد همراک نصرت یکنار رساند که چنان معلوم شده که محمد حسین مررا با دعای سلطنت دشان خود را سرح ساخته اسب و محمد حسین مررا با طایفه از خون گرفتار از کمال نکوت از فوچهایی خود جدا شده تیر ترمی آید شاه ولی خان محرم و حسین خان بموقف عرص رساییدد که وقت اسپ تاحتن اسب تا این معرور سرا یاند آن گردان دفاعی درم را بر زبان گذشب که همور پله دور اسب و از روی دانستگی و آهستگی و پردلی حرامان حرامان می شتافند تا آنکه فوچهای پیر بردیک پیوسب اما آن نسق و نظام نمادده بود حمعی از بیدلان بر اعدار ناندک گرمی محاربه عمان گرداییدد درین هنگام که مخالف بردیک سد و آن پهلوان عرم تاحتن داشت هاپا چارن را بپیر بر زبان گذشب که وقت تاحتن است گفتن همان بود و تاحتن همان آن حدیوگیتی بآن فدائیان کار طلب تیغها آخته تاحتند و علعلله الله اکثر در زمین و رمان افتاد از ناهیا که بطرف لشکر اقبال می آمد یکی از انها در روم رازی پیچیده چنان شوروی انداحب که بیلی از میدان نامور فوج مخالف سراسیمه شده در حمعیب آن بد بهادران افتاد آن بپیر سب

ویلاں نادرشاهی و افروزی لشکر آگاهی بخش و اینچہ سخن اسب کہ میگوئی
 مسرعان سریع السیر ما چہارده روز اسب کہ پادشاه را در فتح پور گداستند آمده اند
 پاسخ داد کہ شاهنشاہ جهان در عرض نہ روز این راہ طی فرمودہ نادرپاں رسیدہ آن
 تیرہ نخب صورت صدق این ماحرا دیدہ بحاکم اردوی خود شتافتہ مسویہ
 صغوف متوجہہ گشت و معلوم رای جهان آرای شد کہ مخالفان از آمدن
 موکب اقبال تا حال در حواب ععلب بودہ اند اکنون در مقام رزہ پوشی و صف
 آرائی اند حکم شد کہ فوجها از آب نگذرند ہرچند در آوردن حان کلاں اہتمام
 نمودند سودمند نیامد و آن مرد از اندیشہای دور رسی عرض نمود کہ مخالف
 بسیار اسب تا رسیدن لشکر احمد آباد این طرف آب بودن بہتر اسب بر زبان
 حقیقت ترحمان گدسب اکنون مخالفان را آگاهی شدہ چہ حائی توقع
 اسب انتظار کشیدن چہ لایق اگر نظرباعتصام طاہری دودی چنین حیدہ
 ندایستی قدم درین راہ گداشت چون طاہر بینی و اسباب شناسی برمراج
 بہادران استیلا داست در گذشتی از آب توقع گردیدہ سہریار گیتی ستان را بحرف
 نگاہ میداشتند آن سہسوار میدان مرد آزمائی بدریافت حقیقت حال دریابی
 حلالہ حوش رد ہمعنان تائید ایردی سمند جهان نورد را نا مخصوصان سعادت
 پیودد کہ در طرح ہمرگانی مقرر شدہ بودند دران دریا ردة اسب انداختی ہمل
 بود و پایاب شدن همان درین هنگام کہ خود مبارک فرود آورده بہ راحہ دیب چند
 سپردہ بودند کہ دسب داشتہ ہمراہ ناسد طلب فرمودند او در تیر آمدن ہا در راہ
 انداختہ بود بر زبان مقدس گدسب کہ سگون ماحوب شد و پیشکاہ ما گشادگی
 پذیروب مقارن این حال یکی از بہادران سریکی از مخالفان را بدظر اندس در
 آورد آن بیر موئید این مقال شد و سادہشاہ جهان نا این گروہ عقیدت مدد
 پیشتر بہص فرمودہ امرای عظام از مشاہدہ این حال ناگزیر گذشتی دریا شروع
 کردند محمد حسین مرزا از نخب بر گشتگی نخب و لیعمم و ناسدہ وقت
 برآمده ولی حال پسر جہوجار حان حدسی را کہ در اول یورس گجرات بیاسا
 رسیدہ بود سردار فوج دسب راست خویش گردانیدہ و حمعی قراولان از حدسی

فیروز مندی بطور آمده که بر ت تجربه کاران هندوستان هر کدام دلیل مستقل
 نصرت مندی اسب اول آنکه در امثال این اوقات اسب سواری صاحب اقبال
 بشیّد دوم و ریدن نامراد عقب لشکر منصوبه که رو بروی مقهوران اسب سیوم
 همراه شدن راع و علیوار بسیار که همراه ما میروند عرص او پسندیده آمد و ناع
 ادسپاط حاضر گشت با آنکه لشکر مخالف فریب بیست هزار کس افزون بودند
 انحصرت با معدودی قطع راه دور دراز در عرصه نه روز کرده باستعلال تمام روز
 چهار شده پنجم شهر حمادی الاول عرصه پیکار آراستند چون رایات عالیات نزدیک
 مخالفان رسید و اثری از حان اعظم و لشکر گکرات ظاهر شد دل در تائید ایردی
 بسته متوجه بدر شدند و حکم نواحی نقاره شد مخالفان تیره رای معرور کثرت
 خود گسته محاصره را تنگ ساخته بودند و آمدن سیرحان فولادی را منتظر
 چون موکب معلی نزدیک دریای سارمیتی رسید حکم مقدس شرف نقاد یاب
 که فوجها بآیندی که ترتیب یافته از آب گذردند امرا از انتظار لشکر گکرات در بیس
 ستامتی ملاحظه داشتند درین اثناء فریب سه صد کس سوار گکراتی که از سرکپیچ
 سر گسته بودند نمایان شدند انحصرت به بدر تکیان خاصه مثل سالناهی و قدر
 قلی و رنکیب و چندی دیگر را حکم کرده که بحاکم این تنه کاران بدرق
 اداری نمایند آن طایفه تاب یاورده گریختند و نمود چالهای خود ستانند و آوار
 کرنا و عدای نقاره دران سرزمین پیچیده بود بعضی از مخالفان را گمان آنکه
 شیرحان فولادی اسب که می آید و برخی را گمان آنکه حان کلان از پشن
 نکومک حان اعظم آمده اسب محمد حسین مررا این علعله را شنیده سراسیمه
 و از خود برسم فراولی برآمده سدخان فلی ترک و چندی از بهادران پیشترک از
 موکب مقدس کنار دریا رسیده تعحص حال مخالف میگردند مررا آوار بلند
 ساخته استفسار حال این فوج نمود سدخان فلی نادیده آنکه رع در مخالفان
 پدید آید و سنگ تعرفه در جمعیت آن گروه افتد حواب داد که ای بیخدر اینک
 حصرت شاهدشاهی خود دولک بالشکرگران میروند چه ایستاده و چه می پرسی
 آن سیاه بخت گف که ای بهادر مرا می ترسانی که حصرت ناساه اند از

و درین مدرل افواج فاهرة نائین شایسته ترتیب یافته خود بدولت ناصد سوار
فوج طرح شده آحررور دوشده از پالیسناه دهشت فرمودند و یکی از قروالان
خاصه حکم شد که مصارعت نموده ناحمدآناد بودید معدم نصرت قوین را منتحصان
رسایده اماده نبرد گرداند که چون این حدود نزدیک سد لشکر احمد آناد بیدر
برآمده ملحق گردد و تمام سب و پاره اررور سه شده گرم رفتار بودند پای سی از
رور گذشته بموضع چهوئانه که از مصافات قصده کزی اسب رسیدند ارانجا بوضوح
پیوست که جمعی از متخالعان سرکردگی اولیا ملارم شیرخان فولادی قلعه کزی
از استحکام داده آماده پیکار اسب همانا آن مدر خیال فوج خان کلان از پشن
نموده اسب بدترین برآمده صف آرای میبند همان زمان بحمعی از بهادران
حکم شد که پیسترشتافته ادب نمایند درلحظه تیردستان اقبال جمعی کثیر را بقتل
در آوردند طبقه گریخته نادرور قلعه در آمدند بهادران در مقام گرفتن قلعه بودند
و رایات اقبال نآن نزدیک رسیده در بازار ان قصده زمانه توقف فرموده بهادران که
در صد و قلعه گیری بودند طلبد داشته حکم شد که اکنون گرفتن این حصار مختصر
چه خواهد بود همگی هم والا در تقدیم این تعب آند که سور ابرایان
گجرات بدسب در آیند این قلعه بی مشق کسوده خواهد شد ارانجا قطع
نظر فرموده به بیشترسک حرام گشتند دو گروهی کزی را گذاشته برای آسودگی
وقعه فرموده استراحا گردیدند شب دیگر که مرزا یوسف خان و قاسم خان و
جمعی از امرا که از عقب می آمدند مشعلهای آهرا دیده فوج خاصه دانسته
منتحصان قلعه کزی بی جنگ برآمده گریختند سحررور چهار شده نائینی که
نظام یافته بود متوجه پیش شدند و چون سه گروهی احمد آناد برول موکب
اقبال شد آصف خان را سرعت روانه شهر ساختند که خان اعظم وعیره امرا را
حسب سارت قدوم اشرف رسایده مصدر ترددات گرداند چون رایات اقبال نزدیک
متخالعان سد خود بدولت متوجه رره پوشیدن شدند و از انجا نائین شایسته
روانه پیش گردیده در اثنای راه اسب خاصه نور بیضا در عین سواری بدسب
راحه بهگونب داس آمده فتح گجرات را تهییب گفته بعرض رسایید که سه دناه

گرفت که حدود بطریق ایلغار متوجه آن حدود شوند چون از تندی وقت فرصت سامان و سرانجام ندود در گنجینه کسوده بطور انعام و مساعدت رزهای وامردر دامان ملازمان غنمه دولت ریختند و احکام جهان مطاع بنام امرای مالوه و آن حدود صادر شد که حدود را رود لنگرات رساندن روز یکشنبه بیست و چهارم شهر ربیع الاول سنه ۹۸۱ بهصد و هشتاد و یک هجری مرام تصرف بصوب گجرات حوالان دادند امرای عقیدت کیش و حاصلان بساط قرب وسایر خدمت گذاران بعضی بر ناقهای ناد سیر و نرجی اسبان آتشین بعل الترام همراهی نمودند صبح روز دوشنبه بمدرل هندس رسیده زمانه توقف گرفته پاسی از شب گذشته بقصده معر آباد رسیدند و همچنان گرم رفتار بودند که روز سه شنبه دارالخیراحمیر برول موکب ابدال شد بعد از تقدیم شرایط زیارت حواحه سدیر اقبال را تیر راندند صبح روز چهارشنبه در حدود میرته زمانی توقف نموده متوجه پیش شدند شب پنجشنبه نیم شبی به سوحت رسیده تا ظهور صبح آسایش فرموده متوجهه پیش شدند آخرهای شب بودیک تقریه که از مصافات حالور است رسیده صبح روز جمعه سمند ابدال بحالون در آمد و پاسی از روز گذشته بحالور رسیده در اینجا تا نیم شبی استراحت فرموده بر باره ناد کردار سوار شده تا نیم روز شنبه در گرم روزی گوئی سبقت از شهسوار نظرمی بردند تا آخر روز شنبه استراحت در عدم استراحت دیده شام دوشنبه رایات جهان کشا بقصده قیس که بیست گروه - مدد ایشان ست وزوز یافت و شاه علی لدکا از جانب خان کلان حکومت - چیت داشت جیمی تیوس رسید رای امرایان رکاب آنکه حدیو گیهران خود متوجه - شوند و نیز - شهر پتن توقف فرمایند درجه پذیرائی بیافته حکم شد - هیچ عیبت اسیر عی شکر پتن را ملحق گرداند نیم شبی از اندک متوجهه - نت و جست - توکیه در قصه نالیسانه که پنج گروه پتن است - شب قدر - شکر خود وزیر خان و شاه فخر الدین و طیب - می که بیشتر مسرت قضیه شورش از روی دور بینی تعیین شده - مشورت - می تیوت داشتند دولت آستانه توس رسیدند

توانستند کرد حان اعظم شب توقف نکرده هنگام صبح نه شهر در آمد و در همین شب محمد حسین مرزا از کهندایب شکست خورده نزدیک گذشت و بعضی از پرتال او بدست در آمد چون تنه حال بود از روح حان اعظم دور تر گذشته باحتیاز الملک و پسران شیر حان مولودی پیوست و شرح این مقال آنکه طب الدین محمد حان و سید حامد بخاری و بزرگ حان و جمعی از ملادمان حان اعظم کهندایب رسیدند آن مدبر با آنکه با مردم کم داشت ریاضه از مقدور خود تلاش نموده بحال تنه شکست یاب پسر سید بهاء الدین کار نامه سجاعت بطهور آورده حان نثار شد و امرا شکست دادن او را فور عظیم دانسته هم در تعاقب او نه بستند اگر اندک سعی مددول می شد آن معلوم گرفتار میگشت القصة چون آن جمعی بی سعادت ملحق شد اهتمام عظیم در شناسایی با حمد آباد نمود گجراتیان سخن دراز ساخته تا سه روز گفتگوئی میکردند حان اعظم درین فرصت باستحکام مداحل و مخارج کوشش نمود و امرای کهندایب بپیر رسیدند بعد از چند روز این شوربختان در حدود آمدند و هر روز بهادران عرصه بدر برآمده جنگهای مرده میگردید اگرچه لشکران قدر بود که اگر صف آرا شده عرصه بدر می آراستند اولیای دولت کامیاب نصرت میگشتند اما چون حان اعظم اعتماد بر ملادمان خود و طب الدین حان داشت درین کار مبادرت نمی کرد و در هنگام رحصب حدیو دوز بین وصیب فرموده بوده بودند که اگر نقضی آسمانی هنگامه شورش گرم شود در جنگ احتیاط نگار برده معروض پاینده سریر اعلی دارد بداران صلاح امرا حان اعظم عرصداستی مستملر سوانح حال مصحوب سلطان حواحه بعتنه و الا فرستاده استمداد طاهرو باطن نمود *

توجهه رایات حضرت شاهنشاهی بصوب

احمد آباد و رسیدن در عرصه نه روز

از دار الخلافت فتح پور

چون حذر شورش گجرات بدرگاه والا رسید هم جهانگشائی بران قرار

تسخیر کرد قلعه سورت بمسلمه * این فتح حر بیاری سخت سعید بیست
تاریخ فتح شد که عصب قلعه گروب * این را ر دول شاه عالم بعید بیست
رور دوشنبه چهارم سهر دیقعه رایات مراجع بصوب احمد آباد معطوف
داشتند چون حدود بهر وچ رسیدند والده چنگیز خان باستعانه پیش آمد که
چوهار خان حسی در لاس دوستی فرزند مرا کسته اسف بعد تحقیق و
تستحیص متیقن گسب که چوهار خان مصدر چنین خون ناحی شده او را برادر
پای میل انداخته نقصان رسانید بیست و دهم شهر مذکور طاهراً احمد آباد
محکم سرادقات احلال گردید محمداً بانتظام ممالک مفتوحه توحه فرمودند *

نهمست رایات عالیات حضرت شاهنشاهی بعد

تسخیر ملک گجرات بصوب مستقر الخلافت

آگره و مقرر فرمودن خان اعظم مرزا

عزیز کوکلتاش را بصوبداری احمد

آباد گجرات و دیوانی وجیمه

الملک گجراتی

چون موک گیهان شکوه بعد از فراغ انتظام ممالک مفتوحه گجرات رایات
عالیات بصوب مستقر الخلافت برافراشت حکومت و حراس این ملک را
بجان اعظم مرزا عزیز کوکلتاش که بمصص پنجهرای ذات و پیم هرار سوار
سرمرای داس تعویض فرمودند و او نخستین صوبدارپست که از پیشگاه خلافت
و جهانمانی دودمان حضرت صاحبقران مقرر گشته بلده احمد آباد پرگه حویلی
و پرگه پتلاد ناچند پرگه دیگر بجاگیر او مرحمت گشت و نزوده به نورنگ خان
و سرکار پتن سمیر محمد خان که عم خان اعظم بود مکرمیت شد سرکار بهر وچ و آن
حدود به قطب الدین محمد خان و دهولقه و دهلدوه بسید محمد بخاری و
همچنین سایر محال گجرات نامری عظام تقسیم فرموده رور دوشنبه دهم شهر

الخلاف فرمودند و همانا آن توپها از سلطان سلیم خود گاروم بوده و او نازده تسخیر بنادر فرنگ که در حدود هندوستان است توپهای بزرگ را با لشکر فراوان فرستاده بود از بی مددی حکام گجرات و غیره لشکر روم مدبرم گشته مراجعت نموده آن توپها را با خود نتوانستند همراه برد و در قلعه سورت ماند و از بدایع و فایح این ایام رسیدن رحم بدست دریا بوال شیرینسه ابدال است معصل این مجمل آنکه شدی در محفل بهشت آئین که حاقان روشن حدین سرخوش بودند سخن شجاع راجپوتان مذکور شد که حان در پیش آن گروه قدر و قیمتی ندارد چنانچه بعضی راجپوتان هر چه که هر دو طرف سبب دارند بدست یکی میدهند که مصبوط گرفته می ایستند و دو مردانه که همچشم یکدیگر داد سرهای برچه را محاذی سینه خود داشته رو برو میدویدند سناهای برچه از پشت هر دو میگردد و یکدیگر رسیده تلاش میکند آن شیر دل هر دو صولب شمشیر حاصه را دسته بدیوار نهادند نوک تیغ را بر شکم مبارک خود داشته فرمودند که ما خود هم سر و هم چشم نداریم که بروش راجپوتان عمل آوریم بهتر آنکه بهمین شمشیر حمله کنیم از ظهور این مقدمه حاصران بساط عرب را عریض حالتی دست دادند کسی را طاف حرف گفتن و نه یارای دم زدن در بوقب راحه مان سنگه بپا مردی احلاص و دست برد هم دویده چنان دستی بر شمشیر حاصه زد که شمشیر از چنگ آنحضرت برآمده دور افتاد و قدری مابین انگشت سرستائنده حاقان ممالک ستان ریخته شد و آنحضرت بخشم تمام مان سنگه را بر زمین انداختند و سید مظفر سلطان برادر سید عدد الله حان گستاخانه حواس که مان سنگه را از چنگ آن شیرپیشه شجاع مستخلص سار دست محروح آنحضرت را تاب داده او را خلاص گردانیده درین تلاشها رحم پیشتر شد لیکن بصیاب حکیم علی الاطلاق در اندک فرصتی صحت کامل اتفاق افتاد چون خاطر قدسی مظاهر از تسخیر قلعه سورت مراجع یافت حکومت آن قلعه را نقلیچ حان تعویض فرمودند اشرف حان میر مدشی سرکار والا تاریخ فتح قلعه را در سلک نظم کشیده بنظر انور گذرانید *

کشور کسای اکثر عاری که بی سخن * حر تیغ او قلاع جهان را کلید بیست

رسید نلوارم شکر و سپاس پرداخته فرمان قضا نشان باسم خان اعظم شرف صدور
یافت که مطب الدین محمد خان و ساهداع خان و مراد خان و غیره امراء را که
اصلاح دادند نتعاقب محالغان تعیین نموده خود را بر حجاج استعجال سعادت
رمین بوس دریاند خان اعظم بموجب حکم دیستم شهرشوال المکرم بدولت
آستان بوس اختصاص یافت و مسمول عواطف ناساهی گردید درین وقت که
متخصصان قلعه سورت بحسب استخلاص خود وسیلهای می انگیزختند نبرگیان
بدر گوه نوشته بودند که اگر بروی خود را رساندند ما قلعه را شما می سپاریم
آنها از کمال تدبیر و دانائی خود را بنام ایلچیان ساخته بغایس و نوادر دیار
خود متوجه بدر سورت شدند که اگر حصول فریب الامکان ناسد قلعه را متصرف
شوند و الا خود را آستای این کار ساخته برسم ایلچیان سعادت رمین بوس در
یابند چون شکوه و سطوت حاکمان گیتی ستان را بنظر در آورده از قلعه مقطوع
الطمع شده خود را ایامچی و نمودند و بسکود کریاس فلک اساس فائز شده
پیشکشها گذرانیده مسمول عواطف بیکران گردیده رحص العطا یافتند
چون مدت یک ماه و هجده روز محاصره قلعه کشید نقبها بدیوار قلعه رسید
و هم دمدمهها مشرف شد متخصصانرا از همه طرف قطع امید گشت همریان که
حل و عقد قلعه بعهده اهتمام او بود ملا نظام الدین لاری پدر ریش را درگاه
سلیمان حاکم فرستاده معروض داشت که اگر بحاکمان امان یابم و یکی از بندهای درگاه
آمده این روسیاه را بسجده آستان رساند قلعه را بهر کسی که حکم شود حواله
نمایم قاسم علیخان و حواحه دولت را حکم شد که همریان و سایر گرفتاران را
بنمود اطلاق امیدوار ساخته سعادت رمین بوس سرور سارند روز پنجشنبه
بیست و شهر شوال المکرم سال مذکور اهل قلعه سر حاکمان در پیش
انگنده سعادت سکر بکا آوردند از مال و خان و ناموس امان یافتند
الا همریان را که پیوسته بران درازی و هرزه گوئی اسباب و نال خود را
سر انکام میداد حکم بان برید شد روز دیگر موکب اقبال بسیر قلعه تشریف
برد توپهای کلان سلیمانی را که هر کدام کار نامه آسمانی بود حکم انتقال مستقر

آمدن فیلان و اسداف مررایان اسب آن نیدولتان درین یورش و تفرقه چند رنجبر
فیل ناموال و اشلی حدود برد رانا رام دیورمیددار مستاده بودند که در پناه او
باشد اتفاقاً جمعی عوام الناس اردو که نتاح و تاراج میرفتند در انلی راه
آن فیلان ناسداف بدست آن مردم افتاده بدرگاه معلی آورده مشمول انواع
توارش گشتند دیگر روستادان امر مستقر الخلاف اگره شرح ابن مقال برسم
احمال آنکه ابراهیم حسین مررا شکست یافته در حدود پٹی محمد حسین مررا
و شاه مررا پیوست روی درمیان برادران سخنی درمیان آمد ابراهیم حسین
مررا از برادران آورده خاطر گشته بعزیم ناطل روی سقاوت مستقر الخلاف
بهاد و چون این معنی بمسمع اودس رسید سید محمود حال ناره و شاه
فلیخان محرم و راحه بهگوب داس نتعاقب ابراهیم حسین مررا تعیین شدند
که هر جا که باشد بدست آرند و انجام کار مررا مذکور در سرحد ملتان پایان
رسید بالجمله چون میامی افدال روز افزون سنگ تفرقه درمیان مررایان افتاد
محمد حسین مررا و شاه مررا با فولادیان پیمان سقاوت استحکام داده بحاکم
پٹی شتافتند و سید احمد خان که در پٹی بود به پشت گرمی اقبال ناساهی
در استحکام قلعه کمر اهتمام نسب و چون اجتماع ارباب عصیان خاطر نشان اعظم
خان شد به ترتیب فوج و جمع سپاه توحه نمود از اتفاقات حسده قطب الدین
محمد خان صوددار مالوه و جمعی حاگیر داران آن نواح بموجب حکم در چنین
وقتی رسیدند و سیح حامد بخاری که حسب الحکم از دهولقه عزیم حضور
داشت درین خدمت خود را شریک خان اعظم صاحب و خان با فوج پیروزی
آثار متوحه پٹی و عرصه برد شد بعد تلاقی فریقین حراذعار مخالف تیر حلوبی
نموده بر افواج برادعار سپاه نصرت لوا تاحته اکثر مردم قطب الدین محمد خان
را برداشته راند و او با معدودی قدم هم اوشرده کمال سکاعت طاهر صاحب
القصة بعد از جنگ صعب مررایان حلو گردانیده راه ادبار پیش گرفته بصوب
دکن شتافتند و شیر خان فولادی رو بحاکم حونه گذه بهاد اعظم خان با امرا
کمر هم نتعاقب آن سپاه بختان نسب چون نوید این فتح تازه بمسمع افدال

بیاورده رو نگریر بدهد و ابراهیم حسین مرزا از مشاهده بزرگی اقبال در کار
 نامهای بهادران سرشته تدبیر از دست داده سراسیمه راه فرار پیش گرفت و بقية
 السیف بهرار خان کندن ازان ورطه هلاک خود را ساحل نجات رسانیدند
 و بهادران حدود اقبال تعاقب نموده بسیاری را علف تیغ آتش نار ساختند و میا
 من اقبال بیروال ناساهی چندی فتحی قرین روزگار حاکمته آناز شهریار اولیم
 کشا گردید چون شب در میان خان محالغان در آمد موکب همایون در قصه
 سرنال برول فرمود سرح ندحشی را با فتح نامه روانه اردوی معلی ساختند
 رزو دیگر همعدان فتح و نصرت متوجه اردوی طغر فرین شدند و ساه قلی خان
 محکوم و صادق با فوچی از بهادران بطریق مقله بر سر قلعه سورت تعیین فرمودند
 چون حروصول افواج قاهره بمتحصنان قلعه سورت رسید گل رح بیگم صیده مرزا
 کامران کوچ ابراهیم حسین مرزا مطهر حسین مرزا پسر خود را همراه گرفته
 چندی از معتمدان بصوب دکن شتاب و امرا هرچند سعی در تعاقب
 نمودند نتوانستند رسید و آن شیر زن مردانه در روف چون بعرض رسید که
 مرزایان قلعه سورت را استحکام داده بهمنان نام قورچی نانشاه که در رمه
 باعیان شده سپرده اند لاحرم همب جهانکشا به تسخیر آن قلعه توحه فرمود
 و حکم شد که راحه تودرمل اهتمام نموده مورچالها تقسیم نماید و شاهم خان حلائر
 نکر اسب قلعه جانبایر رحص یاب که قاسم خان میر نکر را روانه درگاه سار
 که در سناط ساختن و نق ردن رعایا صاحب تحریر است و فرمان قضا دسان
 بخان اعظم مرزا عزیز کوکلتاش ارسال فرمودند که در محاطب احمد آباد و سایر
 بلاد همب گماشته اگر مرزایان روی انداز بداد طرف بدهد تادیب بر اصل نماید
 و شیر بیگ سراولی صونه مالوه تعیین شد که قطب الدین محمد خان و سایر
 حاجیداران آن ناحیه را نکومک خان اعظم رساد فتح قلعه بدر سورت رزو دوشنده
 هعتم ماه مبارک رمضان سنه صدر طاهر قلعه آهلی اساس بدر سورت مصر
 حیات سرا پرده دولت شد متحصنان نغرا وانی آدوکه و بسیاری توپ و اعتماد
 کومک مرزایان عره شده در لوازم قلعه داری پرداختند و از سوانح این ایام بدست

هر اول شد و ابراهیم حسین مرزا از سپاهیان لشکر منصوره که فی الحقیقه
شعشعۀ انوار اعدال بود شکوه نادرشاهی دریاچه مخصوصان خود گف که همانا
حصرت نادرشاه اند که نا گرمی و سرعت می آید و از نخب برگستگی
در ساعت استعداد مبارزت برداخته و با جمعی از خون گرفتهها بر سر بلندی
توپ کرده ایستاد چون موک اعدال از آب عبور فرمود در کنار دریا حرهای عظیم
و شکستهای عریب که باصطلاح اهل گجرات کوتر گوید بردید بهادران بصرت طلب
بسوق پیس دستنی سر رشته تدبیر از دست داده هر کدام نراۀ شتافتند و آن شاهنار
عرصه هم با معدودی از مخصوصان رکاب دولت بجای دروازه سر نال که
مقابل دریا بود بر آمده و چندی از مقهوران که در مقام مدافع سدید مقابل نامی
علام فلماق با بعضی از بهادران تاحته آن خون گرفتهها را برحم تیغ صاعقه باز
حاک هلاک انداخت و آنحضرت با جمعی که در رکاب سعادت حضور داشتند
درون قصه در آمدند و از کوچهای قصه که بهجوم عام و اردحام چار و او^(۱) پرتال
مملو بود بهرار حرّقیل گذشته خود را بمخالعان رسانیدند و نائزۀ قتال اشتعال
یاف باا حان فاضال و جمعی از بهادران را محالغان روز آورده بر داشتند
اما دیگر دلاوران حان نثار پای هم افشوده بسیاری از مقهوران را بخاک
مدلب انداختند در پیوف اکثری از اولیای دولت که بجهب شکستگی راه
متفرق شده بودند از اطراف و حوالب رسیدند و هنگامۀ دار و گیر گرمی پذیرفت
و در رمایکه آن حصرت متوجه دفع محالغان بودند حارسب ر قوم پیش آمد
و سه نفر از ان سیاه بختان بحالب آنحضرت تاختند و یکی از آنها متوجه
راحتۀ بهگوب داس سد راحه بیرۀ او را زد کرده برچه بحالب او انداخت
و مقارن این حال دو سوار دیگر بحالب حصرت تاختند و حان عالم و شاه ملی
حان محرم و چندی که سعادت قرب داشتند توقف تاحتن دیافتند و آن شیر
بیشه سکاع برور ناری قدرت الهی اسپ گلگون اعدال را از رموم راز حبابیده
مدافعه مقهوران بر گشته روزگار متوجه فرمودند و ان دو سیاه نخب تاب مقارم

شذافته امرای عظام را که پیشتري نه دفع مررایان تعیین شده اند بر گردانیده بموک
اقتال ملحق سار و میر محمد خان و حواجه جهان و شعاع خان و صادق
خان را بحراس اردوی طغر قرین گذاشته رایات نصرت آیات بقصد استیصال
آن شوریده حالان برافراشتند حکم شد که هیچکس از مردم اردو از عقب نه
شتاند که منادا از کثرت مردم راه برار پیش گیرد و یمن که قلب اولیای دولت
را در نظر آورده پای شقاوت قایم کند و سرای اعمال خود برسد چون از سب دو
سه ساعت ماند باعتقاد حبل المتین توکل پای هم در رکاب توس دولت
بهاده سبک عمان ساختند و ملک شرق گجراتی را که دران ملک بلد بود همراه
گرفتند تا آخر روز هرچه تمامتر انددند اصلا نسانی از عظیم طاهر نشد چون از روز
دو ساعت مانده بود نهمی از برادر نمودار شد و گفت که ابراهیم حسین مررا
از دریای مهندری از گذر بیکانیر گذشته در قصه سرنال با جمعیت ورود آمده
اسب و مسافت چهار کروزه خواهد بود آنحضرت از فدائیان رکاب اقتال و طغر
کنکاش پرسیدند حلال خان بعرض رسانید که عساکر پیروزی نرسیده و عظیم را
نکمیت نشان میدهد و نامعدودی که در ظل رایت عالی سعادت پذیراند جنگ
ناید صلاح دولت آن اسب چون شب شود شنخون ناید آورد این کنکایش
مستحسن خاطر اقدس بیعتاد و بربران حقیقت ترجمان گردش که قصد شنخون
در ناموس سلطنت نمیکند همان بهتر که کارور شب بیانداخته خود را رود
بر سر پله رسانید چون قصه سرنال بر سر قل واقع است از دور نمود و قدری راه طی
کرده در کنار آب مهندری حکم حنه پوشیدن شد در اوقتب زیاده از چهل
کس همراه نبود از اتعاقات حسنه آنکه همان ساعت حمر آمدن عساکر اقتال
رسید و بحسب دیر آمدن امراء از روی عصب حکم فرمودند که این مردم را
نگذارند که در جنگ شریک شوند چون طاهر شد که سب دیر آمدن عظم
کردن راه بود تقصیر از ممر دیگر بیست لاجرم سعادت کورنش اختصاص
بخشیدند بعد همراه شدن این امرا و سپاهی لشکر منصور قریب دویست
کس کشید و در هنگام عبور از آب مهندری کنور مان سبکه با چندی

سفر رحصب گرفته روزی چند در شهر ماددد و حکیم عین الملک را که فی الحکمه رابطه با آنها بود درس ساخته بیربحه بعضی بطرات و مراعات حرم و احتیاط گذاشتند که بمراعات آنها متوجه ملازم گردید در اثناء راه خبر رسید که اختیار الملک بلوناوارة راه فرار پیش گرفت اعتماد حان و سایر گنهراتیان نیز مددند خاطر گشته اراده کافر نعمتی دارند لاحرم حکم سد که ساهنار حان سرعت ستافته آن ناحی سداسان را فرصت بد اندیشی ندهد و سرا ولی نموده همراه خود بملازم آورد چون معموره بندر کهدیاب مورد رابات عالی گشت تکار و متوطنان آنجا سعادت استقذل ستافته بوید امن و امان یافتند آن سر چشمه فیوضات الهی با معصومان ساط قرب بر چهار سوار شده سیر دریای شور نمودند و متعاف شاهنار حان و اعتماد حان و دیگر امرای گجرات را بدرگاه سپهر استناه رسانید و بحکم مصالح ملکی و قضایی سلطنت هر کدام مردم را یکی از معتمدان درگاه سیردد بعد از فراغ این کار استیصال مررایان حسران مال پیش نهاد هم اقلیم کسا کردید حس حان حراچی را بحراس بندر کهدیاب گذاشته رابات عالیات بصورت نزوده بر افراشتند و از نواحی نزوده حان اعظم مررا عزیر کوکلتاش را بنایب احمد آباد رحصب فرمودند ساهنار حان و قاسم حان و نار بهادر حان را با فوجی از دلاوران به تسخیر چاپپایر فرستادند در قصه نزوده خبر رسید که مررایان قلعه سورت را استحکام داده در حدود چاپپایر فراهم آمده اند لاحرم جمعی از امرا و فوجی از عساکر منصوره تنبیه و تادیب آنها تعیین شدند درین وقت بعرض رسید که ابراهیم حسین مررا تا حال در قلعه بهروچ بود از آنجا برآمده اندیشه آن دارد که در اطراف ممالک شورش اددارد و از راهی که خواهد گذشت تا اردوی گیپهان شکوه هشت کروه مسائب است با آنکه اکثر امرای عظام و عساکر سپهر احتشام پیستر باستیصال مررایان بهمراهی حال اعظم تعیین شده بودند اندک مایه مردم سعادت بهمراهی اختصاص داشتند آنحضرت باعتقاد حدود عینی توسن اقبال برسم ایلغار انگیزخته متوجهه تنبیه و تادیب او شدند و حکم سد که ساهنار حان میربحه سرعت

تحقیق و تشخیص نصابان مال رساندد و خود بدولت در مسدد عدالت نشسته
 بار عام داددد و ویلان مسب را حاضر ساخته آنحکماء را پایمال قهرمان حلال
 فرموددد و در اندک فرصت از فروغ معدلت ادوار امن و امان توفیق چهاردهم
 شهر رحب المرحب سده مذکور که از العاط سده بهصد و هشتاد تاریخ آن سال
 مستعاد می گردد طاهر احمدآناد مستقرزایات اقبال گردید و طوایف انام از
 حواص و عوام برق عنودیپ بر سده سریر خلافت بهاده کامیاب امن و امان
 گردیددد و بی جنگ و قتال ملک گجرات مفتوح گشت همچنانکه همدوستان
 در اکثر صفات بهتری اقالیم روی زمین اسب ملک گجرات خلاصه همدوستان قرار
 یافته اسب از حمله معموری احمدآناد نمثانه بود که سه سد و هشتاد پوره
 آنادان داشت و پوره عذارت از محله نررگیسب مستمادر عمارات عالی و مرارهای
 مملو از بغایس و نوادر که هرکدام در حقیقت شهریسب عظیم و دران روز حصر
 حقایق طل اقبال بران خطه فردوس مثال انگددند حرمن حرمن روز و سیم
 نثار برق مبارک سد بعد از چند روز عرصه داشت امین خان عوزی و پیشکشهای
 لایق بدرگاه کیوان نارگاه رسید و ابراهیم حسین مررا بیر عرصه داشتی از روی اضطرار
 بالغایس پیشکش ارسال داشت چون از صدق اعتقاد بود بعز قبول رسید ازانکا
 که بمیامن همب جهانکسا فتح گجرات که اعظم بلاد همدوستان بلکه خلاصه روی
 جهان اسب بروفق مراد اولیای دولت تیسر پدیروپ حکومت احمد آناد
 و انتظام این بلاد بخان اعظم مررا کوکه تعویص یافت و پرگناتی که درین طرف
 آب مهندریسب حکاگیرات عمده الملک مقرر شد و دیگر پرگنات مثل نروده
 و حابایرو سورت وعیره که مررایان در تصرف داشتند نامرای گجرات که محدا
 نطاق بندگی سته بودند تعهد استیصال مررایان بر دمب خویش گرفتند
 مرحمت گشت بعد ازان چندی رای جهان آرای چنین اقتضا فرمود که سیر
 دریای شور نموده کوس مراجع بمستقر الخلاف بلاد آواره سارند لهدا روز
 دوشنده دویم شهر سعدان المعظم رایات عالیات بحاکم بندر کهندیاب که
 نرسی گروهی بلده اسب در حرکت آمد و امرای گجرات نه بهانه سرانجام

دیگر حضرت حاقانی از چپوئا به کوچ فرمودند بخواجه جهان و میر ابو تراب حکم شد که پیشتر شتافته اعتماد خان را سعادت ملازم بیارد و دران روز حافان گیتی ستان بر میل آسمان شکوه سوار واندوهی در سایه عظمی آنحضرت پیاده بودند که اعتماد خان سعادت زمین بوسی فایر گسب و بعد اران اختیار الملک و ملک شرق و جهو حار خان حدشی و وحیبه الملک و معاهد خان آمده سعاده عبودیت سر بلند گردیدند هر کدام در حور حالت بدوارش خسروانه شرف اختصاص یافتند و اعتماد خان و چندی را حکم شد که سوار نزدیک گردند چون قصه کزبی بر دل احلال اتعاق افتاد صادق خان و چندی از ملترمان و کب و محمود آباد فرستادند که سیف الملوک حدشی و جمعی دیگر که هنوز متوجه ملایک نه شده بودند بشاهراه عبودیت رهدری نمایند و درین منزل جهت عزت حرم و احتیاط و صافیه ملک ستانی و جهانداری آمرای گجرات را علیباشته فرستادند که چون این ملک را اعتماد خان مرحوم می فرمایم و از امرای مجرب و شجاع را التماس کند بهمراهی او مقرر خواهد شد باید که همه رئیس مجرب باشند تا سرشته نظام استحکام پذیرد اول میر ابو تراب ضمن اعتماد خان شریفان اعتماد خان تعهد صامیت جمیع اعیان گجرات است حبشیان حکم شد که چنانچه علام سلطان محمود

حسین مررا که نکومک اعتماد خان آمده بود بمحال متعلق خویش مراجعت نمود اعتماد خان عازم ملازم اسب حاقان گیتی ستان راحه ملن سنگه را ناموحی تعیین فرمودند که خود را نامرردان شیر خان رسانیده دستگیر سازد اگرچه راحه ناسدات و احمال آنها رسیده دسب بردی نمود اما پسران شیرخان حذر یافته خود را بشعاب حدال انداخته روز شنبه عره شهر رحب سده صدر بلده پتن مخیم بارگاه آسمان حاه شد اریدکا حکیم عین الملک را بجهت آوردن اعتماد خان و میر انو ترات رحصب فرمودند چون بموضع چهرتاً نه رسیدند معروض بساط اقبال گردید که مطهر گکراتی از شیرخان مولادی حدا شده درین نواحی سراسیمه میگردد حکم شد که میر خان یساول و فرید خان فراول و میر انوالقاسم تمکین و کرم علی متعاقب او شتافته دستگیر سازند میرخان چون بدری راه طی کرده بود که چتر و سائندان او بدسب افتاد نالدک ترددی او را در عله راری یافته دستگیر ساخته ملازم حبصرت آوردند از فرط عاطف خان بخشی فرموده او را بکرم علی سپردند بملر فول صاحب مرآت سکندری مطهر از پیش شیرخان مولادی حدا شده پیش امرای گکراتی آمده ملازم نمود درینوقت سید حامد بخاری والی خان حبشی نامردم خود آمده سحده عمودیب نمودند و متعاقب آنها شاه فخرالدین و حکیم عین الملک میر انو تراب را بملازم آورده معروض داشتند که اعتماد خان بطق اطاع میان خان بسته متوجه ملازم اسب و پیش از رسیدن خود شاه فخرالدین و میر انو تراب و وحیه الملک و معاهد خان را روانه درگاه نموده اسب که نومور مراحم نادرشاهی خاطرها مطمئن ساخته معاودت نماید شاه فخرالدین در اثنای راه ناسکماعه پیوسته نزد اعتماد خان شتوف متعاقب حکیم عین الملک بیر رسید بعد دراری سخن جمیع امرای گکرات و اعیان این ملک اختیار دولت خواهی نموده و حوه دراهم و رؤس ملابر را بنام نامی و القاب گرامی آنحضرت روبرق بخشیدند و چون نقصه کزی بیسب گروهی احمدآناد رسیدند اعتماد خان شاه فخرالدین و عین الملک را نامیر انو تراب پیستر روانه ملازم صاحب روز

بتاريخ بیستم شهر صفر المظفر روز شنبه سه ده صد و هشتاد و هجری روایات اقبال
 تسخیر گجرات امر شدند خان کلان و سید محمود ناره و قلیح خان و صادق
 خان و شاه مختارالدین و غیره جمیع امرای عظام را با موحی از دلاوران عرصه طغر
 برسم مدقلا تعین فرموده خود سعادت و اقبال روز دو سده بیست و دوم شهر
 ربیع الثانی سده مذکور پای دولت در رکاب آورده از حطه احمیر متوجه گجرات
 شدند چون موکب اقبال بحوالی ناگور رسید رای ملل سنگه دیوره راحه سروهی عدلی
 تعین بودند بحوالی سیروهی پیوستند رای ملل سنگه دیوره راحه سروهی عدلی
 بخاطر داندیش خود راه داده در لاس دوستی و ملایم راحپوتی چند برسم
 رسالت پیش خان کلان فرستاد بعد گزارش رسالت در وقت رحص خان کلان
 برسم هدی یک را پان میداد دران میل راحپوتی خود را بخان کلان رسانیده
 حمدهر کشیده پائین ترفه خان مذکور رد که مقدار سه انگشت از زیر سانه سر بر
 آورده بهادر خان نامی از نوکران خان کلان آن راحپوت را گرفته بر زمین رد
 و صادق خان و محمد علی خان برحم سمشیر کار آن سی ناک را ساختند
 و رفقای او بر قتل رسیدند مقارن این حال موکب اقبال دیر بروج مدقلا پیوستند
 چون از مردم سیروهی چنین سی اعتدالی بظهور رسیده بود حکم شد که بهادران
 عساکر مدصوره سیروهی شتافته استیصال آن گروه شقاوت پثوره نمایند اکثری اران
 معسدان آواره دسب ادبار گردیده شعاع حلال پناه بردند و جمعی از حوس
 گرفته که باصطلاح اهل گجرات ملاحظه توژ گویند در گرد نتخانه بر خاک هلاک
 افتادند بالکمله چون محدود پش درود عساکر فیروزی اتفاق شد شاه مختارالدین نا
 درمان استمال کرد اعتماد خان که پیوسته عرایض اخلاص فرستاده التماس آمدن
 موکب جهان کسائی می نمود رحص فرمودند و بعد از ورود بحوالی دیسه
 حتر رسید که شیر خان فولادی که احمدآباد را محاصره داشت از طوطه بهص
 روایات حلال ترک محاصره نموده بولایب سورته شتاب محمد خان و بدر خان
 پسران خود را به پش فرستاد که اهل و عیال او را بر آورده بحالی مستحکم رسانند
 العیال پسران او اهل سمبال او را پیش انداخته بحالی ایتر متوجه اند و ابراهیم

رسید کارش بانجام رسایده حور و سال دیگر را نبردنی سلطان محمود ثانی شهرت داده مطهر شاه عرف نتهو مخاطب ساختند اما حمعی که بر حقیقت معامله وقومی نه تیقن می داشتند که محص انتر و دروع اسب معهدا بحسب قدرت و استقلال آنها زوری چند این لفظ بیمعی در گوش و دل مردم حای گروم و امرای درمیان خود ها تقسیم ملک نمودند احمد آباد و بندر که بیایب و بسیاری از ولایب را اعتماد خان متصرف سد و سرکار پتن موسی خان مولادی و شیر خان مقرر گشت و سورت و بهڑوچ و تروده و حایپایر نه چنگیر خان پسر حماد الملک قرار یاب و دهددوقه و دهولقه و غیر آن نه سید حامد ندیره سید مدارک معین کردید و حونه گده و ولایب سورقه نه امین خان عوزی رسید و این متعللان با مستحق زوری چند نکام روائی گذرایدند انواع ظلم و بیداد بیداد نهادند و آخر با یکدیگر آویختند و منازع پیش گرفتند بر حلال این حال مررایان تاب مقاومت عساکر ناساهی بیارنده بودن در ولایب مالوه از حیر امکان خویش بیرون دانسته در گجرات بچنگیر خان پناه بردند از انجا که اعتماد خان بر سر احمد آباد با چنگیر خان مکارنه داشت درین وقت چنگیر خان آمدن مررایان را عییم دانسته بهڑوچ را بچاگیر ایسان مقرر نمود چنانچه مشروحا در مرآت سکندری مندرج اسب و شمه ازان درین اوراق سمب گذارش یاب بعد از انکه جهوجار خان حدشی چنگیر خان را کشت حلال عظیم در ولایت گجرات رویداد و مررایان عییم دانسته قلعه حایپایر و سورت را بکنگ گرفته و قلعه بهڑوچ را بیر متصرف شدند و موت و مکدب بهمرسایدند چون اعتماد خان مدار کار حکومت بر خود نهاده بود سلطان مطهر متحریک شیرخان مولادی از احمدآباد گریخته برد او نه پتن شتاف و شیر خان ناموح آراسته رو باحمداناد نهاد اعتماد خان در حصار احمدآباد تحصن حسته مررایان ملتحمی گشت و بیر عرصدا اسب مبارکاه سلاطین پناه حصرت عرش آشیانی نموده کیعیب رویداد معروصداشته استدعای توحه رایات عالیات نه تسخیر گجرات نمود آنحصرت برحال رعایا وزیر دستا این ملک بخشوده اطاعی پایره مررایان را ملحوظ فرموده

ابتدای شورش ملک گجرات و آمدن مرزبانان
و انقراض دولت و حکومت گجراتیه و بتصرف در
آمدن این مملکت باولیای دولت قاهره و
داخل شدن ضمیمه ممالک محروسه
هندوستان بی جنگ و قتال بعون
ایزد متعال در عهد سلطنت
حضرت عرش آشیانی جلال
الدین محمد اکبر بادشاه
غازی انار الله برهانه

نرمایر صفا مطهر اصحاب دانش و نظارگان ارباب بیدش محجوب
و مستور نماید که از بدو آفرینش در عالم کون و فساد روال بر دولتی بنابر تخم
نعمانی که در مرععه صدر ارکان دولت و اعیان سلطنت کشته می شد نایاب
بدطینتان واقعه طلب و سخی چیدان حمالة الخطب روئیده یوماً ویروماً ریشه
کینه بهرسو دوایدده نکران نعمانی الهی مثمر و نازور می گشت و شکر مدغم
حقیقی که موجب اردیاد الاسب بر طاق دسیان می بهاد و مدطوق آیه وافی
هدایه لان شکرتم لاریدکم و لان کفرتم ان عدانی لسدید انقطاع آن نعمت می
بوده اسب و بمصمون صداب مشحون ان الله لایعیر ما تقوم حتی یعیروا ما
ناعمهم عطیه الهی تعیر و تعدیل یافته مدح برال می گشت و انواع فتی
و اقسام محض عاید حال شان میگردد تا صاحب دولتی دیگر تعلق می گزیم
ساهد این مقال حسب حال سلاطین و امرایان گجراتیه اسب چنداچه سمه
اران سمب گذارش ناف چون هنگام روال آن دولت در رسید ارباب حل

جلوس حضرت فردوس آرامگاه ابوالمظفر ناصرالدین

محمد شاه بادشاه غازی ابن محمد جهاندار

شاه بن حضرت خلد منزل بهادر

شاه بادشاه

چون شاه جهان ثانی بادشاه از سواد مستقر الخلاف اکثر آباد عالم
 حادثاتی رحلت فرمود قطب الملک سید عدد الله خان وزیر و امیر الامرا امیر
 سید حسین علیخان به سید نجم الدین علیخان برادر خود که در دار الخلاف
 ساه جهان آباد صوبه دار مقرر کرده بودند نوشتند که سرعت تمام یکی از شاهزادگان
 عالی تنار را روانه این صوب سازد که آمده ترتیب انا و احداث خویش
 متمکن شود چنانچه او محمد روشن اختر این محمد جهاندار شاه ناساه را
 بر حناج استعجال سواری فیل گهنا توپ روانه صاحب بعد قطع منازل تاریخ
 پانزدهم شهر دیقعه سال یک هزار و یک صد و سی و یک بر اورنگ فرمان روائی
 بر آمده خود را محمد ساه موسوم ساختند و در شهر ربیع الثانی سنه یک هزار
 و یک صد و سب و یک هجری قمری فردوس برین حرامید و در حوار مرار حواحه
 نظام الدین اولیا واقعه دار الخلاف شاهجهان آباد مرقد شریف قرار یاب
 مدت سلطنت که در ایام ربیع الدراجات و شاه جهان ثانی داخل است
 سال سی و شش یوم و در عهد آنحضرت شش کس بصوداری این صوبه
 مقرر شدند *

جلوس ابو النصر مجاهدین احمد شاه بادشاه

غازی ابن حضرت فردوس آرامگاه

محمد شاه بادشاه

روز سه سده عهده سهر حمادی اول سال یک هزار و یک صد و شصت و یک

حطه و سکه تمام خود نمود و هشتم شهر ربیع الاول سال یک هزار و یک صد و سی و یک بعد معتکف شدن بدرجه شهادت رسیدند و در مقبره همایون نادرشاه واقع دار الخلافه دهلې تحاک سپردند مدت سلطنت با ایام سلطنت جهاندار شاه شش سال و بیست و پنج روز در عهد آنحضرت پنج کس تصدیق این صوبه ممتاز گشتند *

جلوس حضرت جناب آرامگاه محمد رفیع الدرجات بادشاه ابن محمد رفیع الشان ابن خلد منزل بهادر شاه بادشاه

هشتم ربیع الاول سال یک هزار و یک صد و سی و یک در قلعه ارک دار الخلافه شاه جهان آباد روی نمود و در بیست و سیوم شهر رجب سنه الیه دنا عارعه حسامی یعنی تیپ دق و صیب نصیب سیلی برادر همیون خود محمد رفیع الدوله نموده ازین جهان در گذشت و در مقبره همایون نادرشاه مدفون گردید مدت سلطنت چهار ماه و پانزده یوم به سبب مدت قلیل تعییر و تعدیل در صوبه راه بدافته *

جلوس محمد رفیع الدوله ملقب به شاه جهان ثانی ابن محمد رفیع الشان بن حضرت خلد منزل بهادر شاه بادشاه

روز شنبه بیستم شهر رجب سال یک هزار و یک صد و سی و یک هجری در قلعه ارک دار الخلافه شاهجهان آباد بموجب وعید برادر قرار یافت و دنا رابع شورش محمد نیکو سیر متوجه مستقر الخلافه اکثر آباد شده در شهر دینقده سنه مذکور رجب هشتی بر حسب مدت سلطنت چهار ماه در صوبه تعیری نیامده *

جلوس حضرت خلد مکن ابو النصر قطب الدین
 محمد معظم شاه عالم بهادر شاه بادشاه

غازی ابن عالمگیر بادشاه

نوردهم شهر ربیع الاول سال یک هزار و یک صد و نود و هجری در نای
 دهرای واقعه مستقر الخلاف اکثر آباد بعد فتح محمد اعظم دسب داد در
 نوردهم شهر محرم الحرام سال یک هزار و یک صد و بیست و چهار در سواد
 دار السلطنت لاهور بمدرل عقی عقی ارتحال فرمودند و نعش آن حضرت را آورده
 در حب مرار حواحه قطب چراغ دهلی واقعه دار الخلاف شاه جهان آباد
 بخاک سپردند مدت سلطنت چهار سال و ده ماه و در عهد آنحضرت یک کس
 نمرته سودازی این صوره رسید *

جلوس ابو الفتح معز الدین محمد جهاندار شاه ابن
 بهادر شاه بادشاه غازی

بیستم شهر محرم الحرام سال یک هزار و یک صد و بیست و چهار هجری
 در سواد دار السلطنت لاهور رویداد و در مدت ده ماه و بیست روز سلطنت
 عقی شتاب و در مقبره همایون بادشاه واقعه دار الخلاف ساه جهان آباد
 بخاک سپردند یک نمرته سودازی فایر شد *

جلوس شاه شهید ابو المظفر معین الدین محمد
 فرخ سیو بادشاه ابن محمد عظیم الدین
 بن خلد منزل بهادر
 شاه بادشاه

سیردهم شهر ذی حجه سال یک هزار و یک صد و بیست و چهار هجری
 در نواحی مسقر الخلاف اکثر آباد بعد مطهر شدن بر جهاندار ساه عم خود

جلوس حضرت فردوس مکانی ابوالمظفر شهاب الدین محمد شاه جهان صاحبقران ثانی بادشاه غازی ابن جهانگیر بادشاه

در روز مدارک پنجشنبه دوازدهم شهر جمادی الثانی سال یکهزار و سی و هشت هجری در قلعه مستقرالصلوات اکبر آباد زوی نمود و سه گنجی سب و سبزه بیست و ششم شهر رحب سده یکهزار و هفتاد و شش هجری ازین خاکدان دوازم جاودان خرامیدند و در مقبره واقع اکبر آباد بخاک سپردند مدت سلطنت فرسوزائی سی و دو سال و ایام اعتکاف در قلعه ازک شعب سال در عهد آنحضرت دوازه کس تصوندازی ایر، عوبه مقرز شدند *

جلوس حضرت خلد منزل ابوالمظفر محی الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر ابن شاه جهان بادشاه غازی

جلوس او در پنج شنبه جمعه شهر ذی قعدة السرام سال یکهزار و شصت و شصت هجری و جلوس دویم که خطبه و سکه و سکه مقرز شد روز یک شنبه بیست و چهارم برج رمضان سده شصت و شصت و فیه در قلعه ازک دارالسلطنت شد چنانچه آنوقت و در روز نوشنبه بیست و شصتم شهر فی قعدة السرام سال یکهزار و یک من و شصت در مقام احمد نگر مصرف عوبه دکن دوازم دیگر محنت فرمودند سرچشمه میرزا بیگمبخت شاهی و میرزا گورن و درگاه حضرت پورشاهی سرای شریف قنس حرم ترخه آرد که روزی شاهرار دارد بر شصت کزوهی روزگ آید و قیامت نعل حضرت خلد مکانی ار احمد دگر بیست و آرد که در شصت و شصت و سوس و نو من و چهارم و در عهد آنحضرت ده کس تصوندازی ایر عوبه مقرز شدند *

جلوس حضرت عرش آشیانی جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی ابن همایون بادشاه

مربی نصف النهار یوم الجمعة دوم شهر ربیع الثانی سال بهصد و شصت و سه هجری در عیدگاه حطه کلانور اتفاق افتاد و در آن وقت در گجرات سال سوم تخت نشینی سلطان احمد ندیر شکر خان بود بتاریخ چهاردهم شهر رحب المرحب سده بهصد و هشتاد و هجری که از حکومت مطهر ثانی سیرده سال سپری گشته بود که مملکت گجرات بتصرف اولیای دولت فاهره در آمده صمیمه ممالک محروسه هندوستان شد چنانچه از سوق کلام آیدده واضح میشود چون شب چهار ششمه دوازدهم شهر حمادی الآخر سال یک هزار و چهارده هجری در رسید آنحضرت طفل رحیل نواخته تعالم دیگر کوچ فرمودند و در مقبره واقع سکندره بحاکم سپردند مدت سلطنت پنجاه و یک سال و دو ماه و نه روز در عهد آنحضرت نه کس از پیشگاه خلافت و حاکمانی بصوداری این ملک سرور شدند *

جلوس حضرت جنت مکانی ابوالمظفر نور الدین محمد جهانگیر بادشاه ابن اکبر بادشاه

روز پنجمه چهاردهم شهر حمادی الثانی سال هزار و چهارده هجری در قلعه ارک مستقر الخلافت اکثر آباد اتفاق افتاد و در هنگام چاسب روز یک ششمه بیست و هفتم شهر صفر سال یک هزار و سی و هفت هجری هنگامی که از کشمیر متوجه دارالسلطنت لاهور بودند در منزل حاکم هتی ازین جهان فانی تعالم حاکمانی منزل گردیدند در مقبره واقع سواد دارالسلطنت لاهور مدفون شدند مدت سلطنت بیست و یک سال و یک ماه در عهد سلطنت آنحضرت هشت کس بصوداری این دیار معترض شدند *

مظفر حلیم و بعد آن سلطان سکندر و نوب سلطان بهادر رسیده قریب پنج سال از سلطنت بهادر گذشته بود که تاریخ ششم شهر حمار الاول سنه ۹۳۷ بهصد و سی و هفت در دار السلطنت آگره آنحضرت این عالم را پذیرد و فرموده بملک حارودانی حرامیدند و حسم مظہرس را بدر الملک کابل نقل نموده بخاک سپردند مدت سلطنت در مملکت همد و پرب شش سال *

جلوس حضرت جنت آشیانی نصیرالدین محمد همایون بادشاه غازی بن حضرت فردوس مکانی ظہیرالدین محمد بابر شاه

تاریخ ہم حمادی الاول سنه بهصد و سی و هفت هجری در دارالکلام آگره رویداد حیر الملوک تاریخ آنحضرت یافته اند در آنوقت سلطان بهادر در گجرات نامر حکومت استعمال داس و در سال بهصد و چهل و یک هجری که سلطان بهادر فتح قلعه چنور نمود حضرت حب آسیانی بدار عناری که از رهنر محمد رمان مررا بخاطر مبارک بود بر سلطان بهادر لشکر کشیده آرا هریمت داده قلعه حایپایر را مفتوح ساخته ناحمد آباد در آمدند چنانچه شمه اریں سمت گذارش یافته و معصلش را تاریخ اکثر نامه و مرآت سکندری ناطق اس چون بدار مخالف برادران دشمنان روز گرفتند متصلی وقت حضرت حب آسیانی متوجه ایران دیار شدند و اراک معارفت فرموده در اوسط شهر دیحک الکرام سنه بهصد و شصت و دو بار دیگر مملکت همدوستان را از دس باعیان انتراع فرموده مستخلص ساختند در گجرات سلطان بهادر در گذشته و سلطان محمود ثانی را کشته و سلطان احمد دبیره شکرخان را سلطنت برداشته بودند که در سیردهم شهر ربیع الاول سال ده صد و شصت و سه در دارالملک دهلی آنحضرت علم عالم حارودانی بر افراحتند در همان خطه پاک که اکنون بمقبره همایون بادشاه اشتہار دارد بخاک سپردند مدت سلطنت از ابتدای جلوس در همد بیست و پنج سال و دو مائة و دو روز *

مصری و تخت عالی که داشت بدعوای انا ریکم الا علی ریان نه بیهوده
گوئی کسوده و مدکه صاحب اینچنین تخت و مملکت ام دعوی عبودیت
معبود حقیقی نمیتوانم کرد رهی پاکی اعتقاد امید که او سحانه تعالی این
سلسله علیه را تا قیام قیامت برآورنگ حلاف مستدام و پاینده دارد و آنچه از
تقاضای گردش فلکی انقلاب و آشوبی که در تمام جهان افتاده اگر بدیده بصیرت
نگردد بسبب نایران و توران در مملکت هندوستان محل شکر اس که هندو
والی این دیار قایم اس و این معنی محص از تفصلات ایردی و حسن نیت
این والا دودمان اس مخفی نماد که در آغار سده هشتصد و یک هکری *

حضرت امیر تیمور صاحب قران

دارالملک هند را مسخر ساخته مدت یک سال تمام این مملکت را در
تحت و تصرف داشتند و در او اخر سده مذکور ددارالسلطنت سمرقند متوجه
شدند که سلطان محمود ناساه دهلی بود از صدم افواج صاحب قران
هریم حورده گجرات برد طغر جان که هندو علم سلطنت نه افراتنه بمطهر
شاه مخاطب نه گشته بود آمد چون از و آنچه چشم داشت بدید بصرف مالوه
رحب کشید چنانچه در مرآت سکندری مندرج اس چون نوب سلطنت
گیتی ستانی *

حضرت فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر

بادشاه بن مرزا عمر شیخ شاه بن سلطان ابوسعید

مرزا شاه بن مرزا امیران شاه ابن حضرت

صاحب قران امیر تیمور کورگان

رسید از دارالملک کابل متوجه تسخیر هندوستان شدند و در سال نهصد
وسی و دو دهلی و دارالسلطنت آگره مفتوح گشت و اکثر بلاد شرق رویه
متصرف در آوردند در عهد سلطنت آنحضرت در گجرات از اخر حکومت سلطان

ذکر سلسلهٔ علیه اولاد نامدار والاتباع حضرت قطب الدنیا والدین صاحب قرآن امیر تیمور کور کان انار الله برهانه که در مملکت هندوستان فرماندهی و داد گستری داشتند و دارند

بسم الله این چه سلسلهٔ علیه ربیع السان و چه دودمانی بلند مکان سب
که از آنای کرام و اجداد عظام تا حضرت ابو البشر علیه السلام در مدارج رفیع
و معارج عظم همه شاه و شاهنشاه ناساهی بخش ناساه شان آمدند گویا
حاجت و احقر خلافت و جهاننایی و چار قب امر حطیر سلطنت و کشورستانی
دادند و قنلیب این نامداران صاحب تشب و تاج حیات اول در کار حانه قضا
و قدر در حخته و شیوهٔ مرمیه نصرت و عدالت و سحیة پسندیدهٔ خود و سخاوت
و اهدای علی اطلاق در طنب پاک سان اندر حخته حقاً ثم حقاً اگر تنبع تواریخ
دموده بطر زامل نگردد و به سر منزل تصدیق و تحقیق برسد سلاطین اکتاف
و والین اطراف و اساطین ممالک اقالیم سده خوشهٔ چیدن این خرم و مقتدران
این نور ابد و بر خدای مملکت آرایان دیگر عالمی از دیر ایران رتوران و شام
و عرب و حدس شرکدام زری رادت نبین درگاه می آرند نه نصیده خود بهرهٔ وز
و لاینب میگردند و راجود این همه عظمت و شوکت و وسعت مملکت و قدرت
و ثروت شرگو بمشونه که دولت بر عرو و تکبر داشته باشد از ایش سر برده و هیچ
گاهی مستقر نام دبی فوکری بر رین شش مندشته در روح دین مدین ساعی
سود ابد بقدر است که چون حضرت صاحب قرن شاهی شاه جهان ناساه عاری
بر تخت مرمع عزمی صرف یک کروز روپیه که چند سده خرج مصر میسود
ساخت شده بود جنوس فرمودند زن دوگنه تم شرت بدوگاه 'هی بجای آورده
و بسند و ثنیش رعب شس و عذب سین گشته فرمودند که فرعون ملک

و سیر حان که در پٹی بودند لشکر کشید اما بنابر عذر قتل سلطان احمد که
 جمیع ارکان دولت از او حایف بر حان خود و رعیده می بودند چون بحوالی
 پٹی رسید نا موسی حان و سیر حان جنگ روئداد ناکذک رد و حورده سکس
 بر اعتماد حان افتاد و امرا سی جنگ هریمت حورده ناحمد آباد آمدند بار
 در عدد فراهم آوردن لشکر شد هر چند سعی بیشتر نمود لیکن از امرا کسی
 تن نمیداد و شرکسی متعلقه خود رفته بسست اعتماد حان ناشکری که او را
 دست داد بار دیگر سر موسی حان و شیر حان رفته شریک حورده ناحمد
 آباد آمد این واقعه در سه بهار و صبح و نه روزی نمود الحاصل در میان
 امرا اتفاق و کشمکش در مد افتاد اعتماد حان و لشکری معذوری بیرون رفت
 و چندیر حان رد عمد الملک شهر را تصرف نمود و او را هم حبشیاں کشند
 شرح این واقعات و کیفیت ظهور شرح و شرح این ملک در مرآت سکندری
 مندرج و برخی در عم توحه زیات حضرت عرش آشدیانی تا تسکیر این دیار
 و بجامه کر سلس مضطرب و روزگار صویداری خاں انتم امرا عریز دفعه ثانی
 در سال شرمه هجری ست گذارش خوانند یامت الله الله تعالی اکنون
 وقت آن رسید که عذق کفایت قلم خوشخرام شرح تسکیر فرمودن حضرت
 عرش آشدیانی در الله رفته و واقعات فاطمین که از آن تسکیر مملکت
 کجرات در شرعید متر شده اند معظوف شد و در این معنی عذیر ساخته که در
 که را که و از موجب فرمیں و حکام عطائه امر نظامت دعوت تکرار یافته
 شد در سنگ دعوت فوت شده شود و کسائی که متر شدن دغم یا علوان دایب
 کردن دعوت یا بکرمک تعیین شده باشند در ضمن آن مندرج شوند چون در
 نسخه مرآت حمدی بیشتر متمدنات دعوتی و عتبی ست و اکثر حکام عطائه
 در امر باندوبست صوم بدم دیوانیش شرف عذر یافته به دیوانیش شرعید
 سلطنت یا دعوت مرقوم اند و بتدر عدم علاج و غول کلام حول
 فوجدان و عملات عذرک داشته متر بتدیی بعضی مذکور شدند
 چون امر نظامت و وزارت تمام است اختصار نمود *

حوبین او را برداشته حواسی معذرة شمع حسام که از مسایح وب حدود بوده
 بخاک سپردند و این واقعه روز جمعه چهاردهم شهر حمادی الاول سنه ۹۶۰
 بهصد و شصت هجری رویداد فاسم ارسلان در تاریخ این واقعه گفته * رباعی *
 بیرام بطوف کعبه چون نسب احرام * در راه شد از شهادتش کار تمام
 در واقعه هاتقی پئی تاریخش * گفتا که شهید شد محمد بیرام
 بعد اران سعی حسین ملی حان حاکمهان لاس او را از آنجا بر آورده ^{۹۶۰ هجری} بمشهد
 مقدس مدفون کردند و اران حادثه عرب او نا سان پتن دست تا راج باردوی
 بیرام حان درار کرده چیری فرو نگذاستند حواحه ملک و جمعی دیگر عند الرحیم
 حلف الصدق بیرام حان را که دران هنگام چهار ساله بود نا والدۀ و بعضی
 خدمت گاران سعی تمام از حادثه گاه ترکار برده ناحمد آباد روانه شدند و چهار
 ماه در احمد آباد توقف نموده بموجب فرمان طلب حضور بدرگاه عرس
 اشتباه شتافتند *

عهد سلطنت سلطان مظفر عرف نتهو آخرین سلاطین گجراتیه

بعد قتل سلطان احمد سسم شهر سعدان المعظم سنه ۹۶۸ بهصد و شصت
 و هشت هجری اعتماد حان سلطان مطفر را بر تحک احلاس فرمود اما اعتقاد
 بعضی از مورخین آنست که چون از اولاد سلاطین مذکور احدی که قابلیت
 سلطنت داشته باشد نماند اعتماد حان که مدار علیه سلطنت بود نتهو نام
 طعلی حورن سال را در مجلس آورده فسم یاد کرده که این پسر سلطان محمود
 ثانی اسب مادر او حاریه که حامله بود برای اسعاط حمل حواله من کرده بود
 چون مدت حمل او از پنجمه ریاده گذشته بود سقط نگردید و این طفل رائید
 من این را نه پنهانی پرورش می کردم الحال سوای این طفل وارث ملک
 بیست همه کس قبول کرده او را سلطنت برداشته نه سلطان مطفر ملقب
 کردند اعتماد حان بعد چند ماه بحک انتقام فتح حان بلوچ بر سر موسی حان

* بیاب *

شکوة تاج سلطانی که بیم حان دور درج اسب

کلاه دلکش اسب اما تدرک سر نمی ارزد

و همدرین سال پیش از وقوع قتل سلطان سهادت بیرام حان در بلده پش روی داده حقیق حال بطریق احوال آنکه بدان بعضی مقدمات که معصل در اکثر نامه مدد درج اسب حضرت عرش آشیانی اکثر بادشاه امار الله برهانه بیرام حان را رحص زیارت کعبه معظمه راد الله شرفاً و تعظیماً فرموده بودند چون شهر پش رسید چند روز دران صاحب دلکشایب اسایش رحل اقامت کشود دران وقت موسی حان مولادی بطریق استقلال حکومت اینجا می نمود و از طوایف اعیان بر سر او فراهم آمده شور و عوا افرائی آن دیار بودند از انجمله مبارک حان لوهانی که پدر او در جنگ ماچیهواره سرکردگی بیرام حان به قتل رسیده بود آن دیوانه اعیان را در آن وقت انتقامی بحاطر رسید و قصد بیرام حان کرد و بیررن کشمیری سلیم حان پسر شیر حان نا دختری او بود درین قافله همراه بیرام حان عریص سفر حصار داش و قرار یافته بود که بیرام حان آن دختر را برای پسر خود بگیرد ازین ره گذر بیر اعیان سرشورش داشتند بیرام حان درین ایام که در پش نار اقامت کشوده بود همواره بسیر نساتین و مدارل آن شهر می رفت وری بسیر کول آبی بزرگ که سیر گاه دلکش اسب و نسیم در میان دارد که نکستی آنجا می روند رفته بود درین هنگام که از نکستی برآمده سوار می شد آن حاهل نا سه چهل اعیان بقصد بیرام حان بر کنار کول آب آمد و چنان نمود که بدیدن آمده بیرام حان انکماعه را طلبید چون آن بی سعادت پیستروم بی مکانا حصار کشیده آنچنان بر پش حان رد که از سینه اش برآمد و دیگری شمشیری بر سر انداخته کارش تمام صاحب درین حال کلمه الله اکثر بر زبان آن عاقد بخیر جاری شد و ازین عالم در گذشت همراهان از وقوع این رافعه متعیر و متوحش شده هر کدام بجای شتاف و بیرام حان بحاک و خون افتاده بود تا آنکه حمعی از فقرا و مساکین قالب

خان بود ناعب آن میشد که پیش ازان که از سلطان فتنه سر زد بهم
از را فیصل دهم و دران ایام سلطان را این قدر دستگاه سده بود که تا در سه
کروهی بعنوان سیر و شکار سواری می نمود و گاهی بی وقت بجای اعتماد
خان می آمد و ترسان و لرزان استقلال می نمود ، هر چند وجهه الملک
بقتل سلطان معالیه می کرد اعتماد خان بدفع آن وقت می گذراید تا آنکه
زوری و حیهه الملک پدیهانی سلطان پیغام فرستاد که اگر سلطان مرا بوعده و رات
امیدوار سازد ما به قتل اعتماد خان می پردازم سلطان از زوی نادانی باز کرده
بوعده و رات و کالب استمال نمود و او این معنی را با اعتماد خان گفت
و او جواب داد که تا من بگوش خود دستور مرا اعتمادی نیست تا اینکه اعتماد
خان را و حیهه الملک ششگام شب بخانه خود که در یک بهدر بود برده در حجره
پدیهان صاحب و سلطان پیغام فرستاد که نسبت حروف حواسیس اعتماد خان
عالیه می توانم آمد اگر سلطان قدم رنجه فرماید تا عهد و میثاق بسته گردد
و تختی را برای حلوس سلطان بر در حجره که اعتماد خان را محفی داشته
بود بپاک و سلطان را که قصا گیران گیر سده بود آمده بر آن تخت حلوس
نمود و وجهه الملک سخنان را اعاده کرده طالب عهد و پیمان شد سلطان از ساده
لوحی آنچه بوسطب گفته فرستاده بود بالمسافه باز گفت نوعی که اعتماد
خان تمامی را سدید می الحال از حجره خود را باز کرده گفت که من در
حق توجه ند کرده بودم که بر قتل من عهد و میثاق می بندی بهکرد دیدن
عتماد خان حال سلطان بگش اعتماد خان علامان خود را امر کرد تا شلاق
مستومی رده کشته در میدان ریگ سار منی که در زیر محاللت بهدر واقع است
اداحتند و این واقعه سب دو شنده پنجم شهر شعبان سنه ۹۶۸ هجری و شصت
و هشت هجری روی نمود و از عبارات بیگناه مقتول شد بیر مستعاد می گردد
و صباح آن شب آواره افتاده که سلطان گریخت و چون بعس او را پیش
دریافتند گفتند که بعضی از مدائیان کشته اداحتند اند از انجا نقل نموده در فتنه
سلطان احمد نانی احمد آباد بخاک سپردند *

حورده كنداره مى گروىد و هر دو لشكر به شهر مى آمدند بعد چند روز مردم
 درميان آمده كار بمصالحه مى انكاميده نارهمان آش در كاسه بود الحاصل
 سيد ميران ولد سيد منارك اهل و عيال خود را برداشته بكپر پنج روى
 و سلطان احمد را امرا باحمد آباد آورده قرار گرفتند بعد چندي سيد ميران حسب
 الطلب عماد الملك و اعتماد خان به احمد آباد آمد درين اثنا نار ميان عماد الملك
 و اعتماد خان دانه نراع پاسيده سد بتقريب انكه سلطان احمد نار متخفى
 بعماد الملك سارن منمايد عماد الملك پسر خود را كه چنگير خان نام داس
 ار بهزوج طلبيده و اعتماد خان تاتار خان عوي را ار حونه گده طلبداسنه بيرون
 شهر بر آمده لسكر ار اطراف جمع نموده بعماد الملك بيعام داد كه ار شهر بر آمده
 بچاغير خود رود عماد الملك چون تاب مقاومت در خود بديد نالغ خان
 حدى بر آمده روانه بهزوج سد و لغ خان را بزوده داده اعتماد خان نگاهبان
 خود را بپاسداري سلطان تعين نموده بعراعدال بر مسند حكومت نكيه رد
 حاخى خان را بصف برگنه كرى چاغير داده نوكر خود نمود و موسى خان
 وعيره را رخصت چاغيرات خود كرد و درينولا حتر رسيد كه عماد الملك را اختيار
 خان حسر پوره او كه در بدير سورت بود بدير كسب و بعد چند ماه چنگير خان
 و عماد الملك اختيار خان را بدسب آورده بقتل رسانيد و اعتماد خان لسكر
 بصوب بهزوج كسيد اما بنابر وكداد و هنگامه صلح پشن و رادهن پور بر گشته
 باحمد آباد آمد معصل اين حكايه حواله بتاريخ مذكور اسب و در فكر كار ساري
 سلطان احمد مشغول شد زيرا كه مردم آفامى بسيار در گجرات فراهم آمده بودند
 و سلطان احمد نامثال اين مردم ميل تمام داسب منادا حادثه سررد كه
 تداك بتوان كرد پيوسته در اندیشه ميگردايد ازانجا كه سلطان احمد بسيار
 بلك طرف ر كم حوصله واقع شده بود هرگاه سرمسب داده ازعوانى
 مى سد ار زوى مستى سمشير كشيده بر درجك كيله ميرومى گف
 كه سر اعتماد خان را بريدم و عماد الملك را دويم كردم و بدين نوع نام
 اكثر مردم و امرا را بر ران ميراند رحيهه الملك كه صاحب مسورت اعتماد

ایمان را می ناحتند و مهم نقتال و حدال می انکامید سید مدارک در اصلاح حال دات الدین کوشیده اطفلی نایره می فرمود چندی درین بهج گدسب تا مادهٔ دفاق میان عماد الملک و اعتماد خان سروا کرد سلطان احمد هم بدانر خلاصی خود از دسب اعتماد خان نعماد الملک در حواسب و اعتماد خان رنجیده پیس مدارک شاه رف و او را برداشته نایی صوف آورد سید مدارک این دوع بیر اعتماد خان را نه نصایح دلیدیر مواعط فرموده اران خیال ناطل نار داشب و اعتماد خان آمده نار نامرورارت بدستور سانس مشعول شد سلطان احمد دید که از عماد الملک هم اراده او که دفاق امور سلطوب بوده باشد صورت نه دسب و نار دسب اعتماد خان گرفتار سد و او انتقام حواهد کشید نا مخصوصان حدد پدهائی نه سید پور که متصل محمود آباد آباد کرده سید مدارک بود برد سید آمد و این قسم آمدن را نا پسندیده مخصوصان سلطان را بهایب توییح و سررنش نمود که آوردن سلطان نایی قسم مداست دداست درین اثنا حاحی خان که یکی از امرای نامی سلم ساه نادرشاه دهلی بود نا پنج هزار سوار و صد و پنجاه رنجیر فیل نامی از استیلای حدود حصرت حب آشیانی همایون نادرشاه از دهلی برآمده صد گجرات نموده در بین راه نارانا مکارنه رویداد و رانا سکسب یافته گریخب و حاحی خان مظفر و منصور و گجرات آورد اعتماد خان و اعتماد الملک آمدن حاحی خان را حسب الطلب سید مدارک و سلطان احمد تصور نموده کنگاش کردند که تا حاحی خان نه سید مدارک ملحق شده و لشکر ایسل از اطراف و حواب جمع نکردیده سد را از میان ناید برداسب اعتماد خان و عماد الملک نا اکثر لشکر گجرات فریب سی هزار سوار نا لوازمه توپخانه کران برآمده در ناحیه محمود آباد فرود آمده بعد رد و بدل پیام و آمد و رف مصلحان حیر اندیش جنگ قرار یاف و سید مدارک کشته افتاد و سید پور بتاراج رف اما فاعده مردم گجرات آن بود که ناوجود عداد و بد حواهی همدیگر اگر این قسم جنگ ویمایی اتفاق می شد دیگری متعرض ناموس و عیال دیگری نمی گشت سردار لشکر ده دوارده کره هریمت

اتفاق نموده ساهو نامی را که عمومی سلطان بود به سلطنت برداشته بارز فتنه گرم ساختند چون این حرمسمامع سید و غیره رسید از بهر روچ معاودت نموده متوجه احمد آباد شده در منزل محمود آباد رسیدند امرای ناعیه ساهو را برداشته متوجه استقنال گشتند و در موضع روپره چهار گروهی احمد آباد مضاف واقع شد ساهو معه امرای ناعیه رو بهر از اردن سید سلطان را گرفته بفتح و بیروزی در احمد آباد در آمد چون ازین وادی حمیع خاطر حاصل شد بموجب قرار داد تقسیم ملک را از سرکرات و پرگنات که معصل در مرآت سکندری مدد رح است کرده گرفتند و بمکانهای خود رفتند سلطان و اعتماد خان در شهر ماده نکامرانی مشغول شدند اما زمانه عدار کی می گذارد که فتنه بخواب رود درین اثنا نقش دیگری بر روی کار آورد که عالم خان لودهی و دریا خان به قسمتی که سبق ذکر یافته بود شیر شاه به دهلی رفته بودند دریا خان آنجا فوت شد و از عالم خان امری صادر شد که دران دیار بتوانسب مادی ناچار به سید مبارک توسل حسته ناهم آباد آمد و آمدن او اعتماد خان و عماد الملک را خوش بیامد از سید ربکیده آخر الامر شامب اعوا معرکه جنگ و قتال نا سید مبارک آراسته شد و سلطان را امر را برداشته بمقابله سید بر آمدند چون فتنه انگیری عالم خان معلوم همگنان شد هنگامیکه تلاقی فریقین دسب داد امرای سلطان را برداشته بود سید بودند و عالم خان رو بهر از آورده بصوب کوهستان پال روت و امرای نتعاب او رفته از حایبایر معاودت نمودند تفصیل این ماحرا حواله بکتاب مذکور اسب چون واقعات سمع مبارک شاه آسیری رسید باز دیگر لشکر بگجرات کشید اما بی بیل مقصد و جنگ معاودت نموده روت القصة درین مدت سلطان حمعی را بوکر حاصه خود کرده اما اختیار تمام مملکت بدسب اعتماد خان و عماد الملک که ناهم دم مساوات میزدند بود گاهی مردم اعتمادی اعتماد خان پاسداری سلطان را می کردند و گاهی مردم عماد الملک حراسب میداشتند اما مسیب ایردی به روال دولب سلاطین گجراتیه تعلق پذیرفته بود باوجود عهد و میثاق موکد بایمان معلظ در مررع صدور تخم نفاق یکدیگر را می کاشتند و نادک تصرع بقد

توجه مدارک ساه امرای گجراتی سلطان احمد شاه را برداشته بمقابل آمدند و معامله در میان بحر حوی برپا نمود بعد آمد شد سهر او پیام بوساطت سید مدارک مهم به صلح انکامید و معاودت نموده متوجه احمد آباد شدند اما درین آمد و رفت و مصالحه مدارک ساه امرای گجراتیه که اول اتفاق نموده بودند در فرقه شدند طایعه سرداری اعتماد خان را بدول نموده خود را باز مربوط ساختند و گروهی بناصر الملک گروید، بحاکم او میل نمودند سید مدارک که مرد دلیر و فرانه بود حاکم اعتقاد خان را مرغی می داسب القصه در طی منارل شهر دو کبوه از شم جدا گانه و بطر بحاکم یکدیگر دوخته قطع طریق می نمودند تا آنکه در ناحیه فصد نزوده با سید مدارک و ناصر الملک جنگ اتفاق افتاد بدین عدم معاودت اعتماد خان از اقرای سید مدارک کشته شدند سید شکست یافته عدان عریص بصوب کتر بجه که در حاگیرش بود معطوف صاحب اعتماد حاکم جنگ با کرده گریخته سید مدارک پیوس ناصر الملک سلطان احمد را همراه گرفته باستقلال تمام در احمد آباد آمده ناصر حکومت و کامرانی پرداخت چون دو ماه بر این معامله منقصی شد ناصر الملک بقصد احراج سید مدارک و اعتماد حاکم سمت کتر بجه لسكر کشید بموضع کمید می اعمال برگشته بهیل منزل نمود سید بیر نعم مقابله رو بدان صوب بهاد از تقدیرات آسمانی الع حاکم حسنی و عماد الملک رومی که عهده پاسداری سلطان بآنها تعلق داسب مشورت نمودند که اگر ناصر الملک کار سید و اعتماد خان بسازد ما هارا بخواهد گداسب لهذا محفی قرار آوردن سلطان و آمدن خودها با سید مدارک درسب نموده هنگام صبحی که سید رسید بموجب قرار داد الع حاکم و عماد الملک سلطان را برداشته بدریک سید مدارک آمدند اس معنی ناعف فرار ناصر الملک کردید که معصل در تاریخ مذکور اسب سید مدارک و اعتماد حاکم معه سلطان به احمد آباد آمدند و از انجا بتعاقب ناصر الملک که در کوهستان پال رفته بود برآمدند و اختیار الملک را اعتماد خان از حاکم خود در دله احمد آباد نائب مقرر نمود و او در دو روزه عییب سلطان و سید و اعتماد خان با حسن خان دکهنی و فتح خان بلوچ

سسته در امر سلطنت مسورت نمودند از اعتماد خان که محرم حاکمهای سلطانی محرم بود پرسیدند که اگر پسری از سلطان مانده باشد ظاهر کند تا بر تخت احلاس فرمایم و اگر بالفعل پسری نباشد هرگاه یکی از حرمهای سلطانی حامی داشته باشد تا تولد آن مولود امر سلطنت موقوف داریم تا این امر حلیل از سلسله سلطان محمود بیرون درود اعتماد خان گفت که سلطان را پسری نیست و از حرم حامی بیرددارد پس فرموده که از اقربای سلطان کسی را که قابل درک دارید اختیار کنید گفت الحال در احمد آباد از امرای سلطان شهید احمد خان نام سراوار این دولت اسب حسب الاساره امرا رومی الملک در عرصه یک پهر بر گهوار پهل سسته در احمد آباد آمد و احمد خان را در دکان نقال که برای کدو تران خویش دانه در دامن گرفته بود یافته فی الحال بناییده بمحمود آباد آورد *

عهد سلطنت احمد خان بن لطیف خان

نسیبویه شکر خان بن سلطان احمد

بنای احمد آباد

پانزدهم شهر ربیع الاول سال بهصد و شصت و یک هجری در مقام محمود آباد ناتفاق امرا و حوایی با فرو حاله سید مبارک ناروی سلطان را گرفته بر تخت سلطنت احلاس داده سلطان احمد ملقب گشت و در همان روز دست ارادت بسید مبارک داد و امر وزارت با اعتماد خان تعویض گردید چون سلطان حورده سال بود امراء فرار داد چنین کردند که تا بلوغ سلطان حراجه ملک را باهمدگر قسم نموده بگیرند و هر کس سرحد خویش سسته پاس فتنه و آشوب و معاصط ثعور مکرده باشد معصل این محمل حواله نمرات سکندری اسب چون حذر احلاس سلطان احمد و قسم ولایت به مبارک شاه نادر شاه آسیر و برهان پور رسید بقصد گجرات لشکر کشیده آن طرف دریای بردها معادی بهروچه معسکر آراست از اجتماع حذر

خداوند خان را طلبداسته برد آصف خان رسانید گویند که اعتماد خان
 را بپدر طلبداسته بود او نعراس دریا ب که طلب بی وقت بیعلب بیست بیامد
 افضل خان وزیر را بهمان بهج طلبداسته چون بطر برهان بر افضل خان افتاد
 زبان شاسب و چاپلوسی کشاد و گفب سما دسب مرا نگیرید که نمتهایی
 آرزو خواهم رسانید خان فرمود ای بد بخت چه در سرداری این چه سخی
 است که بر زبان میرانی چون از موافقت افضل خان مایوس شد او را
 بپدر بقتل رسانید چون برهان سقاوب سال از قتل آصف خان و عیره خاطر
 ناپاک خود را جمع نموده دسب تصرف در اءوال و اسدب ساطانی
 کسوده انداس فاحره سلطان در بر معدوس خود کرده و دگر بند حواشر
 قیمتی که در دگوبی سلطان بود نگوبی نا مدارک خود دسب و عرسی
 مکال بخواهر که حاضره سلطان بود چون سگ بر آن دسب بمصدق
 سگ بشید بکای گینائی - واضح گسب و افتانه لگن مرمع بیس داسته
 ده سعل مسواک کرد و بنیاد حکم زانی و تقلید جهاندانی شروع کرده اسپان
 سلطانی را معه ربن و سر اسارهای نعره و طلا باعجاب اتفاق خود بکشید و حکم
 بر اطلاق ردائیال کرد و مردم که ناو متفق سده بودند برها و اسپان را گرفته کدازه
 کسیدند برهان بد بخت نا معدودی ماده بود درین اند' حتر وحشبت اندر در
 خاص و عام انتشار یافت و نکوس محرمان سلطانی مدل عماد الملک سر حیل
 رومیان و الع خان سر گروه حنسال و عیره رسیده بر حجاج استعجال متوحه دزگاه
 سلطان سدد اول حرایس را مقفل ساخته بمعتمدان سپرده متوحه دوع برهان
 کشند درین بیس آن بد بخت نا جمعی که ناو بودند بر آمده ناگاه سیران خان
 بهتئی که یکی از امرای سلطان بود از پیش پیدا شد برهان گفب بیا سیران
 خان که بوقت آمدنی گفب که آمدم و اسپ را مهمیرده شمشیری بر کتفش
 حواله نمود که از زیر بعلش در روم و از پا در افتاد همراهان بپدر کشته شدند
 امرای عظام نافی ماده مثل اعتماد خان و سید مبارک و عیره را که محرم زار
 سلطانی بودند سید مبارک جمع فرموده اولاً عدار کدورت یکدیگر که در خاطرها بود

این معدی بهایب متعیر شده آدها که باعث این کار و هدگامه شده بودند اکثریرا گرفته بیدار رساید و عماد الملک را استمالب بسیار کرد مشآراییه در حواسب رحصت زیارت حریمین السویعین نمود سلطان پذیرفته به ددر سورب و رستاک در انحصا بیسب و هعتم شهر رمصا سل بهصد و پمکاه و دو عمود عمر عماد الملک را سکستند بعد این وانه سلطان سید مدزک را بر سر دریا حان و عالم حان تعیین فرمود بعد قتال سیّد مطعرو منصور گنسب و دریا حان و عالم حان را از سرحد ولایب گجرات بر آورده آدها بود شیر ساه رفتند و اقتدار سلطان کورت دیگر معاودت نمود عدد الکریم نامی را بظطاف اعتماد حان و جمعی دیگر را خطابهایی ارحمدد اررانی داشت و اعتماد حان بهایت بدیش آمد نموده محترم رار سلطانی سد چنانچه در محفل سرا بهوحب امر سلطان در سر انحصام مهام اهل حرم که معصل در مرات سکندری مرموم اسب می پرداخت در روز امر سلطاب از سر دو شکوهی تازه گروب امرا و سپاه را آدکنان در قید عبط و ربط خود در آورده که شیچکس را محال عدول حکم نمود دران زمان بظاظر سلطان دعدعه تسخیر مالوه راه یابب درین باب به آصف حان وزیر مشورت فرمود او گفت که من تسخیر ملکی نسما دلالت کنم که کم از مالوه نداسد یعنی ربع از ملک گجرات که آنرا با صلاح دانسته گویدد راجپوتان کراسیه و کولیان متصرف ادد اگر آن ربع بصط سرکار سلطانی آید مقدار بیسب و پدکهارار سوار را دران محال حاگیر میسود سلطان حکم بصط آن محال فرمود کراسیههای ایدز و سیروهی و دودگرپوز و بانس نله و لونا واره و راج اپیپله و کداز آب مهندری دهود و غیرآن شروع حلل در ولایب نمودد چون تهانه دار سیروهی و ایدز و غیره مکابها تعیی شدند نام و نسل راجپوت و کولی در ولایب نمادد مگر آنکه مرربانی و مال گذاری میکرده باشند و آنهم معلم دداع ناروی دسب راسب بوده داشت اگر اراں جماعه بیداع یابب می شد بقتل می رسید سعار اسلام محمدی علی الله علیه و آله و سلم در زمان سلطان عاقب محمود نمرتنه استیلا داشت که هیچ هددو در شهر اسپ سوار می گنسب و تا پیودد پارچه شترج بر کتف خود می دوحب حامه می پوشید و رسوم کفر مثل هولی و دیوالی و ب

روزی با خود کنکاش در میان آورده گفتند که تا کی سلطان را باین قسم نگهداری
 باید کرد مصلحت این است که سلطان را میل در چشم کشیده کودک دیگر را
 احلاس باید داد بلکه چه احتیاج کودک است مملکت را نایکدیگر قسم کرده
 هر کدام سرحد خود بشنید چنانچه قرار تقسیم ملک که ملان مکان بعلان تعلق
 یابد تا آنکه بمیان سان گفتگو واقع شد تا تار الملک بهانی سلطان را آگاه گردانیده
 آخر شب سوار کرده حکم تا راج خانه عالم خان و وحیه الملک که راس و رئیس
 امر بودند نمود و گریختن آنها و تفصیل این احوال در مرات سکندری مندرج
 است الحاصل مرتبه دیگر امر سلطان بدست سلطان در آمد و امر وزارت با
 فصل خان غزنوی که سابق وزیر سلطان بهادر بود مقرر صاحب و خداوند خان
 و آصف خان و جمعی را پایه رتبه بیفرود اما چون عالم خان بیرون رفت از انجا
 دریا خان که در آن وقت در بلاد ادکهن بعلایک می گذرانید بوسته طاب
 نمود و او آمده و بجزیر بعماد الملک ملافی شد از اطلاع آمدن دریا خان
 متعجب عالم خان و عتقت عماد الملک سلطان را اندیشه کار افتاد درین انداء
 بقتل عماد الملک و بقتل سلطان گذشت که عالم خان و دریا خان بددگار و دیمه .

پیش سلطان بیرون آمده پرسید که شما رخصت جاگیر یافته اید باز آمدن را باعث چیست عماد الملک گفت که سلطان عرض کن اگر حکم شود علاء الدین لودهی را دمن کند آن سعیه ارزل زهر حده نموده از روی اعراض گفت ای ملک امروز این دو نمک حرام را کشته اند عنقریب جمع دیگران را نایسان ملحق خواهند ساخت از استماع این سخنان آتش در نهاد عماد الملک افتاد و عالم خان را آنچه شنیده بود آگاه ساخت و گفت اگر چند روز زندگی خواسته باشید این بد تشب چرحی را نکشید و سلطان را نظر بد دارید و خود کوچ کرده جاگیر روانه گشت عالم خان و وحیه الملک و عیبه امرایان و جمیع لشکر اتفاق کردند تا چرحی را نه کشد سلطان سلام نکند اول سلطان علاء الدین و شکاعت خان را دمن نموده بهئیب احماع در مسجدهی که متصل دربار سلطانی بود آمده نشستند و سلطان متحسین شد تاسه شعانه زور باین و تیره گذشت عاقبت الامر که آب کمی کرد پیغام نموده استعسار نمود همه متعق اللفظ و المعنی گفتند که ما بندگان سلطانییم اما چرحی که مقرب العصرت شده لایق خدمت سلطان نیست حواله ما بندگان شود سلطان قبول نکرد آخر الامر سلطان امرایان را باز سلام داده طلبید یکی از آن میان بچرحی ربطی داشت پیغام نمود که درین مجلس حاضر شدن تو مناسب نیست آن سعیه عرور التغات سلطانی و تعاهر منع پذیر شده آمده پشت تشب سلطان ایستاده شد عالم خان را چشم زور افتاد عدا احتیاز از دسب داده مردم خود اشاره نمود او از خوف خان بریز تشب گریخت موی سرش را گرفته از انجا کشیده پاره پاره ساختند هر چند سلطان منع کرد کسی ندیدد ازین معنی سلطان متعیر شده نه قصد خود حمد زهر کشیده زد دستش را گرفته اما اندک نوک چمد زهر شکم سلطان رسید همان لحظه زحمش را بسته محاطب نمودند سلطان باز دیگر بطریق سابق نظر بد گشت عالم خان و وحیه الملک و معاهد خان و معاهد الملک که عمده امرا بودند و نوبت پلس سلطان میداشتند بعد رسیدن ناهم آنان بهمان قرار پاسداری سلطان می نمودند تا درمیان امرا بغلق پدید آمد و از پاسداری اظهار ملال نموده

خان از و همه اینکه مردم شهر او را گرفته پیش سلطان برد قنایل و دحایر خود را
 به قلعه حایبایر فرستاده خود پیش مدارک شاه بطرف برهاندور روانه شد این
 واقعه در سده ده صد و پنجاه هجری روئیداد سلطان محمود نامحد آباد آمده
 متوجه حایبایر گشت قلعه را کسوده تمام حرایب دریا خان بدست سلطان افتاد
 و سلطان در حایبایر با استقلال تمام نشسته مدصب وزارت به ملک برهان الملک
 بدنامی تعویض فرمود و سپه سالاری عالم خان لودهی تعلق پذیرفت تا سه ماه
 ملک بروفق مراد سلطان گشت روزی عالم خان عرض سلطان رسانید که عماد الملک
 را دریا خان از بد بعضی خود احراج کرده بود اگر فرمان بطلب او صادر گردد
 بعینه بوسی آید سلطان بموجب التماس او فرمان فرستاد چرخ نام کدخداگیر
 که با مطالع غندی جزی مار گوید بواسطه پیامهای نهانی ساتانی عالم خان
 لودهی پیش آمده محتاط خان خطاب یاب مقرب العصرت گردید و آن کم
 طرف تدک حومه خود را دوست و دوالتخواه سلطان و صاحب کنگاس و امی نمود
 درین اندام عماد الملک بپرار مندو آمده سلطان را ملازم نمود سرکار بهر توچ
 و مدبر سورت خاکیر یافته بجهت تدارک و سر انجام خویش رخصت رفتن
 دحایر کبیر که بقتضای شمس ایام روزی که سلطان از ناده ارعوانی و سراف
 ریختنی سرخوش بود محتاط خان تدبیری اندیشده عرض رسانید که بعضی
 امیران قدیمی را بر شربت ساخته حماعه نو و تازه را پیش باید آورد بالفعل
 تا تاج دیدن کرده شود سلطان علاءالدین لودهی برادر سلطان سکندر لودهی

دریا حان بر حاشیه بحالوت رفته یکی از ماه پاره های ارباب حسن را در نعل
 کشیده بحواله روم و سلطان همان قسم تنها در مجلس نشسته ماند ازین اداهای
 ناشایسته سلطان را دل نگرانی پدید آمد و طاقتش طاق شد آهسته نگوش سید
 مبارک گفت که شوحی این عالم می بینی که مرا تنها گذاشته و سراب خورده
 و پانس ادب را فرو گذاشته رفته حوایید سید در حواله گفت هنوز وقت صبر و
 تحمل و برد ناریست تا از پرده عیب چه رخ نماید اتفاقاً چون خبر بر آمدن ساطلی
 و بودن بآبکال نسمع عالم حان لودهی که در حاگیر خود بود و بقاری از دریا حان
 در دل داسب چنانچه اساره بآن شد رسید بقصده دهدد هوقة محال حاگیر حویش
 که از بلده سی گروه مسافرت دارد آمده پدهانی ساطان پیغام نمود که اگر ساطان
 بدین حالت ترحمة فرماید آنچه حکم سود خدمت نمایم و متعل را از میان
 بزارم ساطان بعد عهد و پیمان که نوساط چرحی نام کشکدگیر که آخر الامر
 مخاط حان خطای یاف خاطرحم نموده همراه دویس سوار نا کهورنهل که
 عالم حان ارسال داشته بود در شعی از محلهای کهامددرول سوار شده بود
 عالم حان روم دریا حان دور دیگر بعد اطلاع رفتی ساطان متعیر ماند اما چون
 حراة در دسب داسب یکی از بنابر ساطان احمد بانی احمد آباد را پیدا
 ساخته ساطان مطفر مخاطب نموده خطبه و سکه بنام او کرده قریب پنجاه
 سب هزار سوار فراهم آورده بقصد ساطان و عالم حان بر آمده بعد تلاقی
 بریقین جنگ صعب رویداد و ساطان محمود سکسب یاف و دریا حان مطفر
 و منصور مع ناساه تراشیده خود معاودت نموده بدرقه آمد اما چون طالع
 ساطان محمود قوی بود نار دیگر ناوحد معلوف سدن مردم از هر چهار طرف
 فوج فوج و حق حق درد ساطان و عالم حان اجتماع نمودند و از لشکر دریا حان
 هر روز بر حاشیه می رفتند در اندک فرصت نار دیگر لشکر فراهم آمد دریا حان
 از مشاهده این حال صلاح در بودن دهولقه بدید متوجه احمد آباد سد چون
 شهر رسید مردم شهر بممانعت پیش آمدند و او قهراً حراً شهر در آمده باستمال
 سپاه و رعیت پرداخت ناوحد آن مردم بر حاشیه درد ساطان می رفتند دریا

گرفته در احمدآباد آمد و بعراق نال تمام ملک گجرات را در قبضه خود آورده نام نادرشاهی سلطان محمود بود که بطریق بطرند می داشت اما چون دریا حان مرد عیاش و شیفته لهو و لعب بود عالم حان لودهی را که از متعمدان بود عهده نگاه داشت سلطان را ناسپرد کرد آورده اند که از حسن سلوک و انعام و عطای و طایف دریا حان تمام حلق گجرات از عدی و فقیر راضی و ساکن بودند گویند که فرماندهی اراضی نال وید اسم مرتب کرده مهر نادرشاهی رسانیده نگاه میداشت نه بپ آب آنکه مستحق محبت انتظار نکشد می بخشید دریا حان تا مدت پنج سال با عیس و کامرانی زندگانی نمود هر چند حشر افراط عیش دریا حان نسمع سلطان می رسید تعادل فرموده در می گذارید و دریا حان دایما متفکص و متفکص مکون صمیر سلطان می بود هر چند درین باب سعی بیشتر کرد راه بدان نصاب و مکرر می گفت که من درکار این جوان یعنی سلطان حیرام یا عاقل صاحب کمال است یا الهی بيمثال اتفاقاً بعد چنددی عالم حان لودی از دریا حان رحصب حاگیر حاصل نموده روم و باند رحتی که معصل در مرآت سکندری مدد رح است از دریا حان خاطر گرانی مهرساییده درین اثنا حشر رسید که عماد الملک در مالوه که نه قادر شاه پیوسته خصوصیت بیشتر از بیشتر بهم رسانیده است دریا حان از اطلاع این معنی رنجیده نه قادر شاه از زبان سلطان محمود ثانی فرمان صادر کرد که عماد الملک را گرفته ارسال دارد یا از ولایت خویش احواح نماید قادر شاه حواب برفق مراد دداد دریا حان بر آشفته حیمه سلطان را نمر لشکر کسی بر سر قادر شاه بیرون برد در محلهای کهامدول قریب تالاف کانکره فرود آورد و فرمان بحمیع لشکر باطراف و اکناف مملکت فرستاد و خود هر روز بعد انقضای یک پاس روز بحکمب سلطان یک دو ساعت نسته معاودت در شهر بحانه خویش نموده عیش و طرب استعمال داشت تا سلطان حورن سال بود بهر طریق گذرانیده تحمیل میورید چون قدرت نداشت فرین عم و الم می بود تا آنکه روزی دریا حان سلطان را ناسید مدارک بحاری بحت تماشای حسن و رقص و سرود تکلیف حانه خود نموده هر در تمام شب تماشا فرموده آخر شب

تعیین یافت و دریا حان بخطاب مجلس گرامی مخاطب گردید هر دو
 باتفاق یکدیگر نورارت و حراس سلطان پرداخته بدائر حوادث سن او را بصورت
 نصب بند نگاه می داشتند سوای امرای مذکور احدی را نکرد سلطان راه بند
 و آش و طعامی و لباسی که آنها می فرستادند صرف می نمود ازین ممر
 سلطان بسیار متادی بود اما از عایب فراس و بهایب کیاسب اصلا و مطلقاً
 طهار مالل نمی فرمود خود را بداری و شکار آنچهان مشغول می داشت گویند
 پروای ملک و لشکر ندارد و در حال و ملا می گفت که نادرشاهی که مثل عماد
 الملک و دریا حان وزیر داشته باشد او را چه حاجت که در سر کشد و گاه گاه
 میفرمود که ایامه معظمه چه طور حائیس و مدینه مدوره چه مکانیست از
 استماع چنین سخنان وررا حوشحال شده نکام دل ملک زانی می نمودند
 و سلطان خود را از مرط دانائی و تقاضای وقت ناکتاهل رده هرچه از رطب
 و یانس امور طاهری و ناطعی میدید یا می شنید بی کم و زیاد نوررا میگفت
 چنانچه آنها درکار سلطان حیران بودند بعد چندی دریا حان را بخاطر رسید که
 عماد الملک را از میان برداشته تمام اختیار مملکت را بی اعیار بید قدرت خود
 در آورد بدائر آن سلطان را نه بهانه سیر و شکار قالب آب مهدری که نرسی گروهی
 بلده اسب برد و لشکر اندوهی را از اطراف فراهم آورده عماد الملک پیغام
 نمود که از حکم سلطان از احمد آباد بر آید و نگاهبر خود رو و عماد الملک ناچار
 بصورت جهالوار محال حاجبر حویش روم دریا حان سلطان را گرفته نتعاقب
 عماد الملک بر آمده تعاقب کنان تا نواهی برهان پرور رسیده مبارک شاه پیغام
 نمود که عماد الملک را گرفته نه فرستد چون اینی معنی از مدار کشا بعمل پیامده
 قرار جنگ داده در حوالی دامگیری معرکه قتال آراسته شد مبارک شاه شکست
 یافته پناه نقلعه آسیر برد و فیلان نامی و اثاثه سلطنت او بدست سلطان محمود
 افتاد و عماد الملک از انجا گریخته بمدت برد قادر ساه حاکم مالوه روم سلطان
 چند روز نه برهان پرور اقامت گریده آخر الامر قرار صلح که خطنه و سکه در
 نه هاپور و آسیر بد سلطان محمود نائی بوده ناسد نار گشت دریا حان سلطان را

و همه امتثال امر کرده بودند و عدالت صاحب امرای سلطان و التماس نمودند که چون سلطان را ولایت نیست و اینهمه تعلی به سما ندارد متوجه اینصورت شوند پس اثنا محمد میرزا را دعوت سلطان گزیدند و بطور رسیده در آتوب میرزا مذکور در ناحیه او به که بر سه کوزه نشی بود در واقع است اقامت داشت امرای ارباب معدی آگاه شدند عماد الملک با اشک و حرا متوجه میرزا شد و در بواحی قصه مذکور مضاف روزداد میرزا شکست یافته و بام اما چون عیشت امرای مستعظمی شهادت سلطان بهادر محمد شاه را بر روی رسیده تا شیخکس ظاهر این معدی نموده در بیابان الحزن بنشیند در محارقت سلطان آن قدر غم و اندوه قریب حال او گشت که روزی شهادت سلطان رحمت شاهی بر سبب چون حد انتقال محمد شاه نامرایی گزیدند و اتفاق گفتند که سواهی محمود خان بن لطیف خان برادرزاده سلطان بهادر واک ملک بیست و محمود خان بموجب فرموده سلطان در حبس محمد شاه را بر روی بود و در قصه بتذلل من اعمال خاندیس حواله سمس الدین کرده بود و بعد بموجب نوشته امرای گزیدند سمس الدین محمود خان را بصورت گزیدند که سبیل صاحب که در ملک آنا و احداث جویس مستقل شود محتفی نماید که خبر واقعه سلطان بهادر باطراف و اکناف رسید از آنجا که از روز شکست یافتن سلطان بهادر و شدی تنظیم و تیزی حسین در سلطنت گزیدند راه یافت پیشکش شاهان دکن و بد در ونگ و غیره که تفصیل در صدر این اوراق در ضمن دوماه دوم نگارش آمده انقطاع بدیرم .

عهد سلطنت محمود خان بن لطیف خان ابن

سلطان مظفر حلیم ملقب بسلطان محمود ثانی

در سال بهشت و چهل و سه من الهجر در سن یازده سالگی محمود خان بر تخت سلطنت احلاس فرمود و سلطان محمود ثانی ملقب گشت و رؤس مدارس و حوّه دبائیر مقام سلطان مرفین گردید امر خطیر وزارت ملک عماد الملک

را در قلعهٔ حایپایر گذاشته بدین شورش شیرخان افغان که ملقب به شیر شاه شده بود خود متوجه دارالخلافه اگره شدند درین اثنا امرای بهادری مثل ملک امین که بحکومت قلعه رتهندوز تعیین بود و ملک بهان الملک بدینانی حاکم قلعه چیتور و ملک شمشیر الملک حاکم قلعه احمیر باتفاق یکدیگر با فوج قریب بیست هزار سوار نواحی بلدهٔ پثن رسیده عرضداشت سلطان بهادر نمودند اگر حکم شود بکنگ یادگار ناصر مرزا اعدام نمائیم سلطان در جواب نوشت که عنقریب مرا رسیده داند تا آن وقت بکنگ بپردازد و خود بر حداج استعجال آمده با لشکر ملحق شد از استماع رسیدن سلطان بدان حدود یادگار ناصر مرزا احتراز نموده باحمد آباد شتافت و از استماع خبر لاسکرهای سلطانی متفرقه از جانب آمده سلطان پیوستند سلطان عریض احمد آباد فرمود مرزا عسکری و غیره را با سلطان در مقام محمود آباد مضاف رویداد چون در ملک بیگانه استقامت نتواند سد روانه خدمت حضرت حب آشیانی شد و مدت توقف مرزا عسکری و امرای مذکور در او لکها گجرات نه ماه و چند روز بوده سلطان بهادر بچاپایر توقف نمود بدین فتنه فرگیان و ساختن قلعه در حریره دیو سلطان بهایب تاسف داشت و در تدبیر احراج آنها می بود و سب بدی قلعه فرگیان در حریره مذکور در تاریخ مسطور است آورده اند چون با فرگیان از معدودی ملاقات فرمود آن کفار عداوت سلطان را شهید ساخته در دریا انداختند و ازان روز حریره بدین دیوه تصرف اهل فرنگ رفت و این واقعه سیوم شهر رمضان سنه ۹۴۳ بهصد و چهل و سی اتفاق افتاد احتیاجان وزیر تاریخ این ماحرا را سلطان الترسید الکریافته مدت سلطنتش یازده سال و مدت عمر سی و یک سال رسیده بود بعد وقوع این واقعه وزرای عالی مقدار و امرای نامدار به محمد شاه فارومی ناسا ملک اسیر و بهایپور که نسبت حواهرادگی سلطان داس و درانوقت در نواحی سهرارو حین بموجب امر سلطانی با هفتاد هزار سوار استقامت ورزیده بود و سلطان در حین حیات او را ولیعهد گفته زوری بر تحت احلاس فرموده تمام ورزا و ارکان دولت را فرمود که تسلیم احاب نمایند

فرصت یافته خود را بملازمت سلطان بهادر رسانید و این معنی باعث ملال خاطر حضرت حذب آشیانی شد مکرر رسل و رسائل در باب فرستادن یا احراج کردن میرزا ار دار الملک خویش در میان آمد چنانچه معصل سواد مراسلات مستور در تاریخ مذکور ثبت است نایب عداوت و بیامین هر دو بادشاه مشتعل گشت نالحملة سلطان بهادر از مدد و تعریض فتح چیتور علم بر افراحت و پیسوائی این کار نه رومی خان تعویض فرمود وعده نمود که بعد فتح قلعه باو حواله خواهد شد همدران حین استماع یافت که حضرت حذب آشیانی بعرم محاربه سلطان بهادر در مقام گوالیار رسیده چون سلطان بهادر بمحاصره چیتور و محاصره کفار می پرداخت توفع و رزیده مترصد بودند تا از پرده عیب چه رو نماید چون از اراده حضرت حذب آشیانی سلطان بهادر آگاهی یافت تا آن حال لودهی را ناسی هزار سوار تعیین فرمود که براه حظه بیانه عارم صوب دهلی شود بخیال اینکه اگر حضرت حذب آشیانی متوجه گجرات شود او دهلی رفته متصرف شود ناچار آنحضرت العود احمد گویان معاودت خواهد فرمود از تقدیرات آسمانی از عاطف مهمی تانار خان لودهی این معنی صورت بدست و او از همدال میرزا برادر آنحضرت سکسب یافت الحاصل کار محاصره قلعه چیتور بر متحصنان تنگی پذیرد و قلعه مفتوح گشت بدین وعده قلعه چیتور بکعب بعضی امور نه رومی خان تعویض نیافت او بکمال رشیدیته بهائی عریضه بکمال حضرت حذب آشیانی فرستاد و کار بر سلطان تنگ گردانید تفصیل این محمل حواله بتاریخ مذکور است و سلطان بهادر با معدودی بر آمده قلعه مدد و پناه برد و قلعه مذکور بر بدست حضرت آشیانی مفتوح گشت سلطان بهادر سعی تمام خود را بقلعه چیتور رسانیده آنکارا بعهد و اهتمام اختیار جان و راحه بدست دیو که رحمی حیدر سید از ربه گذر که بنیای ملک سورته رفته در حریره بدر دیو قرار گرفت و حذب حجت آشیانی در اندک فرصت قلعه حایبایر را بر مفتوح صاحب و آن حضرت به دست حیدر آیه احلال فرموده مرا عسکری برادر خود را در احمد آباد ادگار ناصر میرزا را در سرکار پٹی و نانا بیگ حلایر

بود حکم شد که بمحمد ساه آسیری ملاحظه شود و خود از شهر محمد آباد در سه روز بمندو رسیده بمحمد شاه و خداوند جان حکم فرمود که نه صوب قلعه چیتور کوچک نمایند چون آنها بمندسور رسیدند و کلای رانا آمده تعرض رسانیدند که هر خدمتی که سلطان مرا فرماید بجان منم دارم و از سر تسخیر چیتور در گذرد التماس آنها بدرجه قبول نیامد و افواج سلطانی رسیده قلعه چیتور را محاصره نمودند و کار بر متحصنان تنگ گردید آخر الامر عکر و التماس مادر بیکرمحیی ولد رانا سانکا که من قدیم الخدمت سلطام خان بخشی فرموده کمر زر و تاج و کلاه مرصع نائب سلطان محمود خلجی که در قیام آن حوهران اعتراف بنادانی نموده بودند و در روز شکست سلطان محمود بدست رانا افتاده بود نا پائند لک تنگچه که مبلغ پنج لک روپیه باشد نقد نا صد راس اسب و ده رنکیر فیل پیشکش گرفته کوچ فرمود و از سانکا ملک برهان الملک و مشاهده حال را نا لسكر اندوه از برای تسخیر قلعه رنهنور و ملک سمشیر الملک را نا دواړه هزار سوار نه تسخیر قلعه احمیر فرستاده خود در عرصه چهار روز بمندسور رسید و یک روز مقام نموده اردو را بصوب مندو روانه کرد بعد از دو روز خود از سانکا ایلغار فرموده در یک شانه روز شصت کوه راه طی نمود بمندو آمد بعد از چندگاه محمد ساه فاروقی آسیری را نامرای نامدار گجرات بر سر نظام الملک دکهپی تعیین فرمود محمد ساه را در ناحیه قصه بیژ نا نظام الملک مقابله افتاد محمد شاه کیغیب را مصحوف فاضدان سریع السیر سلطان عرصداش نمود بمحرد ورود عریضه سلطان نا دواړه هزار سوار حرا انتحایی ایلغار نمود و در وقتی بقصه بیژ رسید که هر دو لسكر صفا آراسته حوش و حروش داشتند بمحرد اجتماع مقدم سلطانی دکهپیان رو بفرار آوردند - بعد ایام معدود نظام شاه آمده سلطان را دید و حلقه متاعب نگوش کشید و لائش را ناو عنایت فرموده متوجه ماندو شد نظام شاه چند مدخل در رکاب سلطانی بوده رحصب یاف و سلطان را نا داعیه چیتور در خاطر حظور نمود از اتعاقات همدران ایام محمد زمان میرا بیره سلطان حسین میرا ناساه حراسان که نا حضرت حب آشیانی همایون ناساه فران ورنه داش

که معلوم نماید که سلطان خود در پی لاسکر آمده یا نه درین اثنا حذر رسید که الحان از گجرات ناسی و شش هزار سوار و توپخانه و اویال بسیار رسیده را دانی العور طفل رحیل کوفته روز بهار بهاد سلطان بیر تعاقب او تسرعت تمام ایلغار فرموده نه چیتور رسید اما رانا پیش از رسیدن سلطان در قلعه در آمد سلطان فرمود انشاء الله تعالی از را یسین خاطر جمع نموده شروع در فتح قلعه چیتور خواهم نمود ازانکا را یسین مراجعت فرمود چون متحصنان از کومک نا امید شدند قلعه را یسین مفتوح گشت کیعیب فتح آن حواله بتاریخ مذکور است بعد فتح قلعه را یسین را نا تمامی نالادی که سلطنتی در تصرف داس مثل نیلسه و چندیری و غیره سلطان عالم لودی که از افریای سلطان سمندر لودی بود و از تسلط حضرت حب مکانی همایون ناساه از کالپی احراج شده نا دوازه هزار سوار سلطان پناه آورده بود مرحمت فرمود محمد شاه آسیری یرلیع فرستاد که قصه کا کرون که رانا متعلق از سلطان محمد گرفته بود بگیرد و سلطان بهادر بطرف گووند و اله بسکار ویال عریض فرمود ویل بسیار بدست آورد قلعه کادور را در یک روز فتح نمود و و نالف حان سپرد و اسلام آنک و هوشنگ آناد و بعضی مصافات مالوه که تعلق بآن حدود داشت در حوراً تصرف حویس آورده مراجعت فرموده نه سارنگپور آمد و آنکا بصوب کاکرون که هنوز محمد شاه آسیری مفتوح نه ساخته بود محکوم رسیدن سلطان فتح قلعه شد و از آنکا ملک عماد الملک را بصوب مدد سور تعیین نمود مشارالیه آنکا را کسود سلطان متوجه دار الملک حویس گردید چون بمحمد آناد رسید بعد از چندی حذر آمد از بددر دیو که فرنگیان نا چهارات و ادوات بسیار برای گرفتن آنکا آمده اند سلطان ایلغار فرموده سنا سب نکهنیایب آمد از استماع مقدم سلطان فرنگیان فرار برقرار اختیار نمودند سلطان نه بددر دیو تشریف برده در صوب توپ بسیار کلان معه صد صوب دیگر نه بیب فتح قلعه چیتور بصوب محمد آناد فرستاده خود نه احمد آناد آمد و از آنکا ایلغار فرموده در یک روز بمحمد آناد تشریف برد و نه محمد شاه آسیری فرمان فرستاد که از اسپر عریض تسخیر قلعه چیتور روانه گردد و خداوند حان وزیر را نا لاسکری که در ماند

سه نهصد و سی و نه دناپر سیر نرهاں پوز و آسیر عربمب فرمود و نظام الملک والی احمد نگر را چتر ساهی داده ملقب به نظام شاه فرموده و ازان بعد از حکام هر که بر تخت می نشینند ملقب به نظام شاه میگردد و محمد خان آسیری بحضرت محمد شاه مخاطب گردید و سلطان عربمب مدد و فرمود ندانر تقریبی در سلطنتی راحه اوحین لشکر کشید و آخر الامر چنانچه در تاریخ مربوط مدرج است سلطنتی مقید گردید و سلطان ایلغار کرده ناوچین آمد و اعطاع او حین را حواله دریا خان مالدولی کرد و نکوچهای متواتر متوجه سارنگ پور گردید و آنجا را بملاحان اعطاع کرد و از آنجا بهیلسه را بتصرف در آورده نکوچهای متوالی بر لب آب قریب قلعه را یسین که در تصرف لکهای سین سلطنتی بود مدخل فرمود و مورچالها بحسب تسخیر قلعه نامرا تعیین یاب فرمودی خان که در من آتس ناری یگانه دهر بود بصرف توپ یک برج را بیلک طرقة العین مہدم صاحب دواڑہ هزار سپاہ دکھنی که نوکر سلطان بودند یک برج را تا یک تیر پرتاب دیوار قلعه را بقب رده پرایددد سلطنتی این حالت مشاهده نمود بعرض سلطان رسانیده که می اسائم قبول می نمایم و قلعه را حالی نموده تسلیم میکنم لکهای سین سلطنتی گفت که چرا قلعه را از دست میدهی بهوپ یسر من برد رانا رفته رانا را تا چهل هزار سوار و پیاده بيشمار نکومک می آرند تا رسیدن نکومک بحیله و حواله ناید گدازایید سلطنتی آمده بعرض سلطان رسانید که امروز لکهای سین را رخصت سود فردا قلعه را حالی حواهد صاحب سلطان رخصت داد زور دیگر اثر فرار داد دیورہ طاهر شد و حذر بر آمدن رانا نکومک بسمع سلطان رسید محمد شاه آسیری و عماد الملک را بر سر رانا تعیین فرمود عماد الملک کیعیب اندوهی لشکر را تا معروض سلطنتی نمود ندانر آن احتیاز خان را محاصره گذاشته حدود ایلغار فرمود آورده اند که در شانہ زوری هتکاک کوه راه طع کرده ناسی سوار بلشکر پیش ملحق شد حاسوسان رانا حذر رسیدن سلطان را رسانیدند او بمحرد استماع تاف مقاوم بیاروده یک مدخل عقب نشست و معتمدی را برد سلطان فرستاد و عدری چند دترار گداہ نمیان آورد نابین بہانہ می حواس

حالات و ایلعارات سلطان بهادر پردازد از مطلب نار ماند و بموجب شرطیکه در صدر این اوراق شد احتصار و انتخاب مسطور است اگر معصل خواهد رجوع بمرآت سکندری نماید القصه در سنه بهصد و سی و پنج بمبادی کومک محمد خان بن عادل خان خواهرزاده خود بصوب دولت آباد بهصد فرمود آورده اند که در آن سهریک لک سوار و ده صد رنجیر فیل کوه شکوه در رکاب سلطان بود مهم آنجا فیصل داده در ماه شعبان سنه مذکور در الملک حویش مراجعت نمود دویم شهر محرم الحرام سنه بهصد و سی و شش بعربیه فتح دکن متوجه شد در مقام ده هزار اکثر میبداران ساهاں دکن و بروجی راحه نگارده آمده ملازم نمود بموجب حکم سلطانی افواج بصوب بدر جیول و احمد نگر و اطراف دیگر بتاح و تازاج تعین فرمود و در اکثر بلاد دکن حطه سلطان بهادر خوانده شد سلج شعبان سنه مذکور مراجعت فرموده در آن آباد دکنی چند بطریق ایلغار تشریف آورد و در سنه بهصد و سی و شصت بعربیه تستیر و نوب ناکبده لشکر کشید و آنجا بتقریبی که معصل در تائیم مسطور است به تستیر قلعه مدتر پرداخت بعد از مصی چند روز مدتره و جنگ و عدل بیست و نهم شهر شعبان المعظم سنه مذکور سلطان بذات خود دکنی چند از خالص از جانب دیوار قلعه که مرتفع ترین مکانها بود بر آمده قلعه مدتر را بمقتوح ساخت سلطان محمود که حاضر مدتر بود گریخته در کوشک خود در آمد نزدیک دروازه شهر محرم الحرام سنه بهصد و سی و شصت محمود خلجی را پسران خود آمده سلطان را مفرست نمود سلطان بهادر محمود خلجی را با پسران باغ خان و اقل خان و آفت خان سپرد که با گجرات به یزوت مرانی برکنوز از نزدیک قصه نشود که سجد گجرات است با راحه بان و کوشش که بتصد خلجی سلطان محمود خلجی فراهم بود جنگ

ناگهتد که راجه آنکا در فساد مذکور همراه رانا بود شروع نتاحب و تاراج و قتل
 کفر نموده متوجه ملک رانا شدند از استماع این خبر مرع روح از سر رانا پرید
 سلطان محمود خلجی دیر نمک لشکر سلطانی آمده ملحق شد و دران سال
 بدائر بغلق که میان سرداران لشکر سلطانی بهم رسید صلح گونه برانا کرده به
 احمدآباد آمدند ازین معامله سلطان بر ملک ایار اظهار ناحوشی فرمود و قرار داد
 که بعد از برشکال خود متوجه این کار شود و ملک ایار را رخصت سورته کرد
 و در سنه ۹۲۸ بهصد و بیست و هشت سلطان بعزیمت تذبیه رانا متوجه
 شده ناحمدآباد رسید درین بین پسر رانا نا ویلان و پیشکش که قبول کرده بود
 بخدمت سلطان آمد لشکر کشی موقوف شد و در سنه بهصد و سی و یک
 نادرشاهزاده بهادر خان بدائر کمی حاجیر رنجیده نصوص دودگر پور و اراجا بچتیور
 و ارامکان بولایب میوات و اراجا پیش ابراهیم سلطان نادرشاه دهلی در وقتی
 که سلطان نا طهیرالدینی نادرشاه در مقام پانی پ مقابله داشت رسید سلطان
 ابراهیم بهادر خان را طلبیده باقرار و اکرام ملاقات نمود چون شجاعت و دلیری
 بهادر خان مشاهده سلطان ابراهیم و حلق دهلی پدید گشت عرتی در دل
 سلطان ابراهیم پدید آمد بهادر خان این معنی را دریافت نموده بطرف حوپیور
 متوجه شد و کستن برادر راده رانا و اموریکه درین نادرشاهزاده رویداده معصل
 در کتاب تاریخ مسطور است چون نادرشاه راده حدود حوپیور رسیده بود که خبر
 وفات سلطان مطهر شدیده اراجا عارم گکرات گردید * چون سلطان مطهر شدید
 که بهادر خان رنجیده بطرف ناگهتد رفته بسی آشفته شد عرم فرمود که
 استمالب کرده بار گرداند او خود از سرحد گکرات بیرون رفته بود همدین اثناء
 تفسری عارض سلطان شد آخر الامر در همان بیماری در سنه ۹۳۲ بهصد و سی
 و دو هجری از شهر محمداًباد به بزرده عرف دولت آباد آمده و اراجا
 نکوچهای متواتر در محلهای کهامدول نا حمداًباد درول احلال فرمود چون مردم
 از حیات سلطان نا امید شدند لطیف خان شاهزاده دید که ر لیبند سکندر خان
 مرزبانده بخواهد گذاشت ازین ممر عره شهر حمادی الاحر نا حیل خود بر آمده

سارنگ را با امرای سحائب شعار بر سر رانا تعدن نمود و حکم یورش بر قلعه کرد
 زور دوشیده دوم ماه صفر فتح قلعه نمود آورده اند که عدد مقتولان کفار برده
 هزار و بعضی گویند که چهل هزار بود و پنجاه و هفت سردار نامدار که آسامی
 ایسان در تاریخ مطهر شاهلی و مرآت سکندری مرقوم است کشته افتادند و این
 واقعه در سنه ۹۲۴ بهصد و بیست و چهار رویداد از حروف مصرع آخر این قطعه
 تاریخ فتح مستفاد میگردد -
 * قطعه *

مطهر شاه کرده فتح مندو که اول تختگاهش دهار باشد

اگر پرسد از تاریخ فتحس پروسانی همه کفار باشد

و این مصرع عربی بترتیب است -
 * مصرع *

مد فتح المندو سلطاندا

و رفتن سلطان مطهر سیر مندو و مهمان شدن بکانه سلطان محمود و مراجعت
 نادرالملک خویش مشروحاً در مرآت سکندری مندرج است و در سنه ۹۲۵
 بهصد و بیست و پنج حشر رسید که میان سلطان محمود و رانا جنگ عظیم واقع
 شد و سلطان رحمی بدست رانا افتاد از استماع این واقعه سلطان متعسر شد
 حبس حراسه قلعه مندو لشکر فرستاد بعد التیام رحمها رانا سلطان محمود را
 مندو رخصت نمود اما پسر سلطان را بطریق گرو پیش خود نگهداشت در سنه
 ۹۲۶ بهصد و بیست و شش رانا بطرف ایدر تاحب آورد بکاگیر داران احمد
 نگر و عیوه جنگ رویداد و چشم رحم نفوح سلطان رسید رانا تا بد نگر و بیسل نگر
 تاحب و تاراج نمود چون درین بین حشر رسید که لشکر سلطانی از صلح پشن
 و احمد آناد برای تنبیه او برآمده اند لهذا بکوچههای متواتر متوجه چیتور شد
 و در ماه محرم سنه ۹۲۷ بهصد و بیست و هفت سلطان مطهر شاه نادر گوشمالی
 رانای بدسگال که آن حرات نموده بود ملک ایار را که علام خاص سلطان بود
 فریب لک سوار و صد سلسله فیل و سیب هزار سوار و بیست و یک فیل همراه

زاده را و بهیم راحه ایتذر بعد از مردن راحه مذکور بحمایب رانا سانکا راحه
چیتور بهار امل پسر بهیم راو را از ایتذر بر آورده فایض گشت سلطان را این معنی
ناحوش آمد و فرمود که بهیم ناحارت من متصرف ایتذر بود رانا را چه محال
که بحمایب او رای مل در ایتذر بشیدد نه نظام-الملک حاجیر دار احمد نگر فرمان
شد که رای مل را از ایتذر بر آورده ایتذر به بهار امل سپارت و تا سده ۹۲۳ بهصد
و بیست و سه رای مل تا موح سلطان جنگ میکرد گاهی غالب و گاهی مغلوب
می گشت درین اثنا امرای مالوه مثل حنیب خان و غیره از ترس میدیدی را
و گریخته بحدمب سلطان آمدند و احوال مدتو را عرض رسانیدند که آئین دین
اسلام در مدتو بر طرف شد و میدیدی راو اکثر مردم معتبر را قتل در آورده امروز
فردا سلطان محمود را می کشد یا محکوس میدماید سلطان بعد از استماع فرمود
که بعد اذقصابی ایام برسکال ادشاه الله تعالی متوجه مدتوی سوم و دهم از روزگار
میدیدی راو بر آرم چون سلطان محمود دید که ولایت و حرانه و حکومت تمام
دسب میدیدی راو رفت و او را بطر بعد میدارند نیم شمی فلو کرده بریک اسب
خود و بر اسب دیگر حرم خود را سوار نموده رو بطرف گجرات بهاد بعد از ورود
او سلطان اظهار مسرت نموده حیمه و فیال و اسپان آنچه لازمه سلطنت باشد
برایش فرستاد روز یکشنبه چهارم شهر دیقعه سده ۹۲۳ بهصد و بیست و سیوم
نعم مدتو رایب طفرایب بر افراح روز سه شنبه پانزدهم ماه مذکور در موضع
دیوله ملاقات سلطان مطهر با سلطان محمود رویداد و از آنجا نکوچهای متواتره روز
یکشنبه به بیست و سیوم ماه مذکور سلطان با عساکر نصرت قریب حوالی قلعه
مدتو را مصرف حیم ساحت مزورچال تعیین نمود میدیدی راو از دهار گریخته
بحب امداد پیش رانا رفت و باهل قلعه گفته فرستاد که با سلطان طرح صلح
درمیان آورده مهلت یک ماه طلعت درین بین رانا را کمک میرسانم رانا نه
طمع حواهر قیمتی و چند میل نامی که از سلطان محمود دسب میدیدی راو
فتاده بود تا سارنگ پور بالسکر عظیم روانه گردید چون این خبر سلطان رسید
برحیله و مکر اهل قلعه اطلاع یافت عادل خان آسیری و فوام الملک و ملک

مدنر ولایت مالوہ رفتہ حواہد سد و در ہمن محل عادل حاکم اسیر و برہانپور کہ بہ سلطان دست دامادی داسب نا بردان آمدہ مالرب حاصل نمود بعد چند روز رخصت یافتہ ہمدین اثنا دنابر گفتگوی کہ سلطان محمود مدنری نا مردم ایلچی شاہ اسمعیل واقع سد بی رخصت سلطان درخاستہ رف و این معنی بر خاطر سلطان گرانی نمود بعد از چند یوم ایلچی را نا تحف و ہدایا رخصت نمود در ماہ سوال سنہ ۹۱۸ ہجری تعرض سلطان رسید کہ سلطان محمود مدنری برادر سلطان محمد مذکور کہ در ملک مالوہ حکومت داشت دنابر استماع آمدن برادر خود نا لشکر سیاری از کفار جمع آردہ نا سلطان محمد مقابلہ نمودہ ہریمت داد و میدنی راو نامی مدارالمہام سلطان محمود کمال افتدار بہمرسانیدہ بر محمود حر نام سلطنت ناقی نگداستہ و از سر نو کفر در بلاد مالوہ سیوع یافت دنابر آن سلطان را حمیت اسلام دامگیر شد و در ماہ مذکور از محمد آباد نعربم دفع کفار و حمایت مسلمانان دیددار صوب مالوہ کوچ فرمودہ در مقامات قصہ کودرہ کہ دنابر فراہم آوردن اوج قاہرہ توقف داشت حر سوحی راحہ ایدر سمع سلطان رسید دنابر آن متوجہ آن سمب سدہ حکم کرد تا حابا و تنخاہای ایدر را مہدم ساختند و این واقعہ در سنہ ۹۱۸ بہصد و نوردہ ہجری روی داد راحہ ایدر از کردہ خود دادم و پیسمان گشتہ پیشکس معتد نہ گذراید سلطان مراجع فرمودہ نار نگودرہ آمد و از انجا سکندر حاکم ساہرادہ را بہ مکند آباد رخصت نمودہ متوجہ مالوہ سد چون نصدہ دہولہ در رسید حکم بعمارت ولعہ آنجا کردہ کوچ فرمود دران هنگام حر رسید کہ سلطان محمود ناصرالدین را میدانی را و طرف چندیبری بردہ سلطان مطعر فرمود کہ درین لشکر کشی مقصودم نہ آن بود کہ ملک مالوہ را از سلطان محمود ستانم چرا کہ او بادشاہ مسلمانان اسب بلکہ عرض این داستم کہ میدنی راو و کفرہ دیگر را دور کردہ میان ہر دو برادر صلح دہم چون صعب عمارات آہو حانہ دہار سمع سلطان رسیدہ بود لہذا سیر آہو حانہ و مکملہای دلورہ فرمود و مراجع نمودہ

۱ آباد آ ۹۲۰ بہصد و بیسب تعرض رسید کہ رای مل برادر

امتداد کسید خلیل خان شهراده را از بزوده طلبداسب و از سحر آخرت حدود
 حرداد و وقت نماز عصر روز دوشنبه سیوم ماه رمضان سنه ۹۱۷ بهصد و هعده
 هکری ازین عالم به عالم دیگر شتاف و در مقبره واقعه سر کهنیج بخاک سپردند
 تولد فتح خان ملقب سلطان محمود بیکده هشتم شهر رمضان سنه ۸۴۹ هسب
 صد و چهل و نه بود مدت سلطت پنجاه و چهار سال و یک ماه بود مدت
 عمرش شصت و هف سال *

عهد سلطنت خلیل خان ملقب بسلطان مظفر حلیم بن سلطان محمود بیکده

در وقت جمعه نوزدهم سیوم ماه رمضان سنه ۹۱۷ بهصد و هعده هکری
 در سن سب و هف سالگی خلیل خان ملقب به سلطان مظفر حلیم بر تخت
 محمودی جلوس کرد برسم آنا و احداد خویش نامرا و سپاه از نقد و اسب
 و حلب در حور هرکس انعام فرمود و امرارادها که در ایام شاه رادگی
 اختصاص داشتند خطاب یافتند و امرای محمود شاهی دیر باصافه مداص
 و ریادتی قریات ممتاز شدند در ماه سوال سنه مذکور میر ابراهیم خان ایلچی
 شاه اسمعیل ناساه حراسان و عراق آمده و فرموده سلطان جمعی از امرای
 نموده باعرار تمام آوردند میر مذکور پیاله فیروزه که در نهایت نفلس بود نا
 صدوقچه مملو از حواهر و نسی از اقمشه مدهده و سی راس اسب عراقی و ترکی
 که شاه فرستاده بود برسم هدیه گذرایند و سلطان میر مذکور را نا همراهیان بخلعتهای
 خسروانه و انعامات ناساهانه بمواحب بعد چند روز سلطان بطرف بزوده عریض
 فرمود و در صلح آن سهری موسوم بدولت آباد آباد نمود که نه بزوده اشتهاز دارد
 مقارن این حال خبر برهمردگی او لکبه مددو و اشتعال نایره قتال و حدال میان
 سلطان محمود و سلطان محمد رسید سلطان محمد پناه بدرگاه سلطان مظفر آورد
 و قریب محمود آباد نزول نمود و بموجب فرمان سلطان نانچه ما یحتاج ایسل
 بود مهیا شد سلطان فرمود انشاء الله تعالی بعد از انقصاب ایام بر سگال سبب

معدنی عریب فرمود پانزدهم شهر محرم سنه ۹۰۴ هجری و چهار ددارالملک خویش آمد بعد آن عالم خان بن احسن خان ندیسه دختر سلطان که پدر او حاکم اسیر و برهان پور بود نوالده خود گنج تا تعرض سلطان رسانید که عادل خان بن مبارک هفت سال است که فوت شده و اولاد از عالم رفته امرا یکی از خانه رادهای اولاد ملک راجه را نالدشاه برداشته ملقب به عادل خان ساخته در تصرف ملک تعلی می کنند اگر سلطان مرا از حاکم برداشته بمسند آندی من رساند دور از بنده نواری نخواهد بود چون سلطان عریس قبول فرمود و در ماه احب سنه مذکور عالم خان را کورس به تعویض اسیر داده بصورت ددر نار خود عارم گشت چون بمقام تهانیس رسید بعد عیدالضحی عالم خان ابن احسن خان را بخطاب عادل خان مخاطب ساخته چهار سلسله فیل و سی لک تکیچه انعام فرموده بحکومت اسیر و برهانپور تعیین نمود ملک لادن خلکی را خطاب خان جهان سرفراز کرده موصع بدلس من اعمال سلطانپور و ددر نار را در وجهه انعام او داد که در اصل مواد ملک موصع مذکور بود و همراه عادل خان نامرد فرمود و چندی از امراتعین نمود عادل خان نادل شاد روانه اسیر شد و سلطان مزاحمت ددارالملک خویش نمود همدران آوان سید محمد خوینپوری که دعوی مهدویب کرده بود وارد احمدآباد گشت و در مسجد تاج خان بن سالار که قریب دروازه حمال پور است فرود آمد و مردم را دعوت نمود علما و فضلا فتوی نوشتند بر فتیش سید انتقال نموده بطرف پٹن روم و چندی درانجا اقامت گریده مسلمانان پالی پور او را قبول نمودند تا حال مذهب مهدویب درانجا نامی است بعد آن در ماه ذیحجه سنه ۹۱۶ هجری و شانزده بصورت پٹن عریب فرمود و این آخرین سواری سلطان بود تا اکثر و علمای آنجا ملاقات کرده گنج که من این مرتبه نوداع سما آمده ام میدانم که پیمانہ عمرم لتیر سده روز چهارم از پٹن مزاحمت بصورت احمدآباد فرمود چون سر کھیچ رسید زیارت شیخ احمد کهتو مدس سره نمود و مقبره خود را که در پایان مقبره حصرت سیخ بنا کرده بود بچشم عدت نگریست و بعد از آن در احمدآباد بیمار شد و تاسه ماه مدت بیماری

شهر طرح باغات امداح و در آندک مدت شهری در بهایب ریب و ریب
 ترتیب یافت یکی از آنها مسمی به هالول اسب در سنه ۸۹۲ هجری و بود
 و در ولایت سورقه را با قلعه حونا گده به شاهزاده حلیل خان تفویض نمود
 همدین سال جماعه سوداگران استعانه نمودند که چهار صد اسب عراقی و ترکی
 از ولایت عراق و حراسان می آوردیم معه اقمشه هندی به بیب انکه در سرکار
 سلطانی انتیاع خواهد نمود چون برای کوه آمو رسیدیم راحه سیروهی
 همه را از ماکسیده گروپ حتی که حامه کهنه هم در برمانگداشت این تظم
 را غیر از درگاه ناسا دین پناه کجا بریم سلطان فیم اسپان و اموال را از
 ایشان بوسه طلبیده بطر در آورده حکم کرد که این زر از حرانه به سوداگران
 رسانند ما از راحه سیروهی میتوانم گروپ زر آورده بکصور سلطان سمره
 سوداگران دادند سلطان کوچ کرده عنان عریص بصوب سیروهی منعطف فرمود
 و فرمان تهدید به راحه انکا فرستاد بمضمون اینکه بمکرد وصول فرمان اسپان
 و آنچه اموال سوداگران گرفته ناسد بملاذمان درگاه رسانند و الا متعاف
 ریایات سلطانی رسیده داند راحه بعد از اطلاع بر مضمون فرمان عالیشان
 اسپان و اموال را بخدمه معه خدمت لایقه بخدمت سلطان فرستاده بمکرد تمام
 استعفاء نمود سلطان مراجع فرموده بمحمد آناک آمد بعد آن تا چهار سال در
 محمد آناک بعیش و فراع گذرانید مگر در هوای تالستان بوف حر پوره
 پری از محمد آناک با محمد آناک تشریف می آورد و سه ماه در احمد آناک تدع
 فرموده باز بمحمد آناک تشریف می برد و در سنه ۹۰۴ هجری و چهار هجری
 چون عادل خان فاروقی حاکم اسیر در ارسال خدمت معتاد احوال نموده بود
 لشکر بدان صوب کشید بمکرد رسیدن سلطان برب آف تفتی عادل خان پیشکس
 فرستاد و بدر حواس سلطان درحین مراجع اردو را براه بدر باز روانه کرد
 و خود از برای سیر قلعه تهانیسر مراجع نموده در مقام بدر باز آمده باز
 و پیوست و به محمد آناک تشریف آورد و در سنه ۹۱۳ هجری و سیرده بطرف
 چبول بدر لشکر کشید و از انجا بواسطه حلال فرنگیان بطرف حطه سنی و بطرف

ارتحال و مخرا الاولیا حضرت شاه عالم قدس سره روی نمود و گدند مرقد شریف ایشان و افعه رسول آباد تاج خان دریایی که از امرای عظیم الشان محمود ساهی بود تووین عمارت آن را یافته روز جمعه سیزدهم حمادی الاول سنه مذکور بمصطفی آباد عرف حونا گده آمد چون به سمع سلطان رسیده بود که حماعه ملیباری عراب چند ترتیب داده قطع راه بنادر گنجرات می نمایند عدان عریب بصوب کهوکه معطوب داشت و کشتیهای متعدد باستعداد کمال بحبب تدبیه ملیباریان تعیین فرمود و خود از کهوکه به بندر کهداب آمده از انجا سرکبیج برول احلال فرمود و بریارت حضرت وطب المشایخ شیخ احمد کهتو شرف اندور سده سه روز درین منزل مقام نمود فرزدان امرا و سپاهی را که درین یورش شرب سہادت چشده بودند یا نازل طبعی رحب افامب اریں دنیا کشیده آنها را طلبیده هرکه پسر داشت حاگیر پدرش مسلم گماشت و کسی که پسر داشت نصف حاگیر بدختر عطا فرمود و کسی که دختر هم بداشت توابع او را و حبه کفاف معین نموده داخل احمد آباد سد و نعم سیر و سکار هر سال بمصطفی آباد میروند و ناحمد آباد می آمد تا آنکه عرم تسخیر قلعه حاپایر که چون بخاطرش همیشه حطور می نمود و شکار و سیر مدحصر بدان صوب داشت اتعاوا روزی سکار کنان نکمار حوی و اترک که بر دوا ده گروهی احمد آباد مابین جنوب و مشرق واقع است بدای شهر محمود آباد نهاده پشته محکم از سنگ نساحل رود مذکور سته و قصور عالیہ بران پشته عمارت فرمود حال تحریر که سنه ۱۱۷۰ھ یک هزار و یک صد و هفتاد و هجری باشد آثار و علامات آن عمارات نامی است بعد آن هم بر تسخیر قلعه حاپایر که در تصرف را ول ثنائی بود گماشت و بتاریخ سہر دیقعدہ سنه ۸۸۹ھ صد و هشتاد و نه فتح قلعه مذکور از کلمہ انتاج و ار لوط دیقعدہ بیر هوید است القصہ سلطان را آب و هوای حاپایر بعایب حوس آمد پای تحب خود قرار داد از بحبب شهری عظیم ترتیب یاب و مسمی به محمد آباد کش مسجد عالی و حصار حبال پناه بنا فرمود و امرا و وزرا و پیسوداگرو اهل حرفہ هر کدام برای خود عمارات علیا ساختند و در سواد

عرض نمود و او می الحال بر ریان راند و فتح قلعه در سنه ۸۷۷ هشت صد و هفتاد و هفت روی نمود و بعضی در سبب اسلام راومند لیک گفته اند که چون بهمراهی سلطان نا حمد آباد آمد بخدمت حضرت ساه عالم قدس سره سرف اسلام مشرف شد چنانچه در مرآت سکندری مستور است و پدر او متصل راه که بدروازه کالوپوره میروند بطرف دسب راسب سر راه اشتها را دارد و بعد ازان سادات عظام و علمای کرام و قصات سرع دین محمدی و محکمتان رافع لوی احمدی از هر شهر و دیار طلبیده در ملک سوخته نصب فرمود و توحه در اندیش نموده تعمیر قلعه جهان پناه کرد و محلهای عالی صاحب و همچنین امرا درای خود هر کدام بموجب حکم حاکما ساختند در ایام معدود شهری که احمد آباد توان گفت آباد صاحب و مصطفی آباد نام نهاد و راومند لیک را حاکما خطاب داده حاگیر عنایب فرمود نتهای مطلا که از ننگاه راومند لیک آورده بود همه بسپاه انعام فرمود بعد آن بولایب سندهه تاحب آورد در سنه ۸۷۸ هشت صد و هفتاد و هشت اسیر سیار از سندهه گرفته بگونه گذه آورد و همداران سال فتح حکم سکهودهار نمود علی سواری سلطان نه تسخیر آن بنابر نالش ملا محمود سمرقندی که براه کستی نا اهل و عیال خود میروند کفار آنگا گرفته بودند شدت صعوبت راه و متارل آن سفر مشروحا صاحب مرآت سکندری ذکر نموده اگر خواهند نا بکا رجوع نمایند و این فتح در سنه ۸۷۸ هشت صد و هفتاد و هشت که در عهد هیچ بادشاه سلف حریره سکودهار مفتوح نه گشته بود واقع شد آورده اند که در هنگام شکستن ننگاه ها و نتهای حکم سلطان دو رکعب بمار سکرانه بکا آورد و بمحمد سپاس الهی رطب اللسان گشت و اهل اسلام بر بالای ننگاه ها ناوار بلند اداها گفتند و اهل ملا محمود سمرقندی که در حبس کفار بودند خلاصی یافتند میگویند که عییم فراوان از یاقوت و مروارید و قماش بدسب آمد و در آنگا مسجیدی بنا کرد و آدوفه فراهم آورد و بملک طوعان که فرحب الملک خطاب داشت سکهودهار ولایب حکم را حواله نموده خود بکربا گذه معاودت کرد و در سنه ۸۸۰ هشت صد و هفتاد و هشت

امر نمود که یک هزار و هفت صد قصه شمسیر مصری و یمانی و معربی
 و جراسانی که قصه هر کدام شش سیر طلا برون گنجرات تا چهار سیر بر آمده
 ناسد و سه هزار و هشت صد قصه شمسیر احمد آبادی که قصه هر کدام از نقره
 ناسد برون مختلف که اعلی پنج آتار و ادنی چهار و یک هزار و هفت صد
 حنکر و حمد هر که قصه هر کدام سه سیر و دو نیم سیر از طلا ناسد همراه گیرد و
 آخته بیگی را ارساد فرمود که هزار اسب تاری و ترکی درین یورش در رکاب بیارد
 و در چهار روز ایام محاصره تمامی رز و یراقها و اسبان مذکور همه را به سپاه بخشید
 و افواج قاهره باطراف ولایب سورتهه مرستاده تاحب و تا راج نموده عذیمت بسیار
 بدسب سپاه افتاد و راومدد لیک و کلای خود را مرستاده عکرو بیارمندی نمود
 سلطان مصلحت درین دید که امسال فتح قلعه موقوف ناسد مراجعت نموده
 نداد الملک خویش آمد و در سنه ۸۷۲ هستصد و هفتاد و دو سمع سلطان رسید
 که راومدد لیک وقتی که برای پرستش نتکانه سوار می شود چتر رده و پیرایه
 مرصع قیمی پوشیده می رود سلطان را غیرت ناسداهی در حدس آمد چهل هزار
 سوار و فیل بسیار تعین نمود و حکم کرد که چتر و رزاین را از رستانند والا ولا
 تیش را بهیب و تاراج نمایند چون راومددلیک این خبر رسید هملن زمان
 چتر و رزاین را معه خدمت لایق بخدمت سلطان فرستاد لاسکر سلطان معاودت
 تحوت ستین رزاین را بقوالان خود بخشید و در سنه هشت صد و هفتاد و چهار
 حیره شمسیر کش و چونه گذه روی آورد راومددلیک بی طلب و بی پیغام
 بخدمت ستین سید عرض نمود که هر خدمتی سلطان فرماید حاضر است
 بی حد و بی قیمت شمس مطیع خود چرا باید کوشید سلطان گفت کدام حریمه
 بی حد و بی قیمت است که بخواهی کلمه توحید بگو تا ولایب ترا تو مسلم دارم و الا نه
 بی حد و بی قیمت است که بخواهی یک دید که حال این سب شناسی که بیخته
 بی حد و بی قیمت است چون مدت چند روز گذشت آذوقه نقله
 بی حد و بی قیمت است که بخواهی نمود سلطان بشرط اسلام معذور فرمود
 بی حد و بی قیمت است که بخواهی نمود سلطان گذارید و سلطان کلمه توحید

امروده حاجیوات دادند در اندک مدت لشکرگران جمع آمد و امن و آمان در
 مملکت پدیدار گشت سلطان صابطه مقرر کرده بود از امرا و سپاه هرکس بدرجه
 شهادت میرسید یا داخل طبعی فوت می شد حاجیر او نه پسرش مقرر می
 فرمود اگر پسرش نمی بود نصف حاجیر بدخترش میداد اگر دختر هم نمی
 بود دمتعلقان او و حبه کداف معین میکرد تا شکایت از دربار نداشته باشد و زوی
 شخصی تعرض سلطان رسانید که پسران امیر مرحوم و نل دولت بیست
 سلطان گف دولت او را قابل خواهد کرد بعد از آن اربین معوله کسی حزبی
 بود سلطان معروض کرد نمی توان یافت سرهای عالیه و رباطهای متعالیه از
 برای اندای سبیل ندیاد بهاده بود و مدارس بهسب آئین و مساعد مانند حاد
 برین صاحب و حکم کرده بود که هیچکس از لشکریان من فرص برنا نگیرد
 و حرانه علقده مقرر کرده بود که از سپاهی هرکس نقرص حاجب داشته باشد
 نا و دهد و بوعده نگیرد می فرمود که اگر مسلمانان قرص برنا بکوردند از دست
 ایشان عرا چگونه آید و کثرت اسحار میوه دار در عرعه گجرات از آبیاری عهد
 سلطنت سلطان مذکور است و همچنان در شهر و قریات اگر دوکانی حالی
 یا خانه افتاده بدطر می آمد استفسار حال فرموده آناد می فرمود و در سده ۸۶۶
 هسب صد و سبب شش سال هجری بموجب استدعای نظام ساه ناساه
 دکن که سلطان محمود حلکی حاکم مالوه لشکر بر سر او کشیده بود عریم
 دکن فرمود چون خبر رسیدن سلطان محمود بیکده نراه برهان پور سلطان محمود
 حلکی رسید دست از محاصره شهر بدر کشیده رو بولایب خود نهاد چون نظام
 ساه ایلچیان خود را بخدم سلطان فرستاده دقیقه از ادای شکرگذاری فرونگداشت
 و استدعای مراجعت نمود سلطان از انجا معاودت کرده ندارالملک خویش
 متوجه شد و در سده ۸۷۱ هشت صد و هفتاد و یک نعرم تسخیر قلعه گرنار حونه
 گده و قلع و قمع را و مدلیک راحه گرنار علم افراش نقل است که
 چون سلطان محمود بیکده عریم فتح گرنار و حونه گده نموده بحرانیچی
 حکم کرد که پنج کرور رز نقد که خمس او و رای طلا باشد همراه گیرد و نه قوریکی

[illegible]

عهد سلطنت سلطان داؤد بن سلطان احمد بادشاه عم سلطان قطب الدین

روز سیوم بعد وفات سلطان قطب الدین ناتفاق ورزای عالیشان و امرای بلند مکان سلطان داؤد بن سلطان احمد ششم شهر رحب سده ۸۰۳ هشتصد و سه بر تحب شش چون صلاحیپ دداسب و مرتکب امورات نا شایسته می شد لهذا عماد الملک بدابر صلاح امرای فتح خان برادر علانی سلطان قطب الدین که در طل تربیب حصرت شاه عالم بود آرانجا آورد چون داخل بهدر شد صدای کوس و بغیر بگوش سلطان داؤد رسید و حقیقک حال را دریاف نمود و اراده دریچه لب آب سابر متی بدر رب مدت سلطنتش یک ماه و هعب یوم نقل اسب که بعد از اعتزال سلطان داؤد در خانقاه سیح ادهن رومی قدس سره در آمد و استر شاک نمود و ملادم حصرت ایشان شد و در اندک روز تروی کرد همدران ایام رحب ارین جهان فانی بر سب *

عهد سلطنت فتح خان بن سلطان محمد ملقب بسلطان محمود بیگده

آورده اند که سلطان محمود بیگده روز یک شنده در اردهم شهر شعبان المعظم سده هشب صد و شص و سه هجری در شهر معظم احمد آناد بر تحب سلطنت شش در وجه تسمیه بیگده اهل گکرات را دو قول اسب اول آنکه بروتهای سلطان مانند دو ساح گاؤ سطر و پیچ دار بود و در ربان هددی چندین گار را بیگده گویند درم بی در ربان گکرات عدو دو را گویند و کده فله را چون فتح قلعه حونه گده و چاپاپیر بدسب سلطان روی داد بدابر آن بیگده اش می گفتند مؤلف مرآت سکندری گوید که سلطان مذکور بهترین سلاطین گکرات اسب در کثرت عدل و احسان و هم در اهتمام عرا و رعایب احکام اسلام و مسلمانان

و چهار ماه دوده و حلب سلطان وجهه دیگر بپر دارد که معصل در مرآت سکندری
ممدوح است •

عهد سلطنت جلال خان ملقب به قطب الدین بن محمد شاه

در شهر محرم الحرام سنه ۸۵۵ هشت صد و پنجاه و پنج هجری سلطان
قطب الدین بن محمد شاه که در آن وقت در بنیاد می بود حسب الطلب
وزرا و امرا آمده بر تخت سلطنت احلاس یافت و رسم و آئین آبا
و اجداد خویش سپاه را بحلب و انعام سرافراز صاحب درین اثنا سلطان
محمود خلجی پادشاه ملک مالوه نعم تسخیر ملک گجرات از مرکز سلطنت
خویش بخرک آمده بانصورت لشکر کشیده بناحیه سلطانپور برول نمود
و ارادها بکوچه‌ای متواتر نموده رسیده تاراج کرد درین اثنا سلطان محمود حذر
رسید که سلطان قطب الدین کمر هم بسته بمقام حانیور که برگذر آب مهندری
واقع است و نه بارگاه امراخته چنانچه برین حذر محمود خلجی براه قصه کبیر
پنج ستای و در سواد قصه مذکور تلاوی و یقین روی نمود و سلطان محمود
هریم حورده رف و این واقعه در روز جمعه عره شهر صفر المظفر سنه ۸۵۶
هشت صد و پنجاه و شش بوقوع آمده و همدری سال هنگام طلوع صبح صادق
هشتم شهر دیحکه الحرام ارتحال حضرت سید برهان الدین المسهور به قطب
العالم قدس سره روی داد یکی از طلعه آل عصر تاریخ مطلع یوم الترویة یافته
نقل است که سلطان محمود خلجی سرحد گجرات رسید بعضی اهل قلم که از
سلطان قطب الدین افتاده بودند رفته محمود خلجی را دیدند سلطان از ایشان
تقسیم ولایت گجرات طلبیده بظرف در آورده دید که دو دانک ولایت بکاگیر
سپاهی و حاله پادشاهی تعلق دارد و یک دانک حیرات است باسم آئمه
و سادات و غیره محمود گفت که ملک گجرات بدست آوردن کاریست مشکل
که هم لشکر روز مرتب دارد و هم لشکر شب القصه سلطان قطب الدین مطهر

رسادند شمعین دو خون ناحق در سلطنت سلطان واقع شده بود سلطان احمد طبع
 بظلم هم داشته این بید در مدح حصرت سید برهان الدین قطب العالم ابن
 سید محمود ناصر الدین ابن حصرت سید حلال معدوم جهانیان و دس الله ارواحهم
 که معاصر سلطان بود راده طبع اوس *
 قطب زمانه ما برهان دس اسب مارا برهان او همسه چون نامس آسکارا * بید *

عهد سلطنت سلطان محمد شاه ابن سلطان احمد

روز سیوم دود اروات سلطان احمد در سده ۸۴۵ هجری قمری و چهل و پنج
 شهری سلطان محمد شاه بر تخت شاهی جلوس فرموده عیش و طرب مشغول
 شد پروای جهان دانی و داسب ملکه کمند حوصله اش بمدارج علیانی امور
 را ندانید و میسرند لیکن روز بکش بود و درین امر افراط می نمود و خلق او را
 سادس سده روز بکش می گفتند و شمردن سال سرسراجه ایتر لشکر کشید
 و او فرار نموده در کوشش خرید و از آبله یلچین خود را بخدمت سلطان
 فرستاد استغفر تعصیرات گذشته کرد و دختر خود را بخدمت سلطان فرستاد
 سلطان فرود آمد حسن او گردید و بشرف است و ملک پدر را بکشید و از انجا
 سویت به کوه سکر کشید و تخت و تاج آن ملک نموده بدار السلطنت
 خویش برگشت فرمود و در سن چهل و نه عرق رانی و واقف سر بستاند
 قطب نه ششم ششم حمد که تو مشهور به گنج بخش این سرای دانی مقام
 چون بی رحمت فرمودند و سلطان محمد شعرات می و مقصود نور سر موار
 ششم برآورده بود و در سده ۸۴۵ هجری قمری و چهل و پنج قلع
 چندین شرف و در وقت معلوم کوشش من نعمان پرگنده ستمی رسیده
 بید شد و از آنجا به کوه آبله به تریج به شهر مسکرم انصراف سده ۸۵۰
 به شمس و پنج و پنج ششم رتار سده ۸۴۵ هجری قمری و چهل و پنج مقصود
 مدت حیات و غایت و چهره و تقوی شدت سال

سکر می فرستاد و گاهی خود هم اعدام می فرمود مدام فتح ملازم رکاب او بود در مدت سلطنتش گاهی شکست روی دهمون لشکر گجرات دایما در لشکر مدور و دکن و اسیر و کفار میوار و نواهی آن غالب می آمد در سده ۸۴۵ نستصد و چهل و پنج هجری در مقام احمد آباد پیک اجل در رسید و رحب فامتش را بسم دار القا کسید و در مقدره واقع مانک چوک پیش روی مسجد جامع احمد آباد مدورون گردید تولد سلطان شب نورد هم ماه دیحجه سده ۷۹۳ بقصد و بود و سه بوده بیست سال از عمرش گذشته بود که بر تخت سلطنت حلوس فرمود و سی و دو سال و شش ماه و بیست و دو روز پادشاهی کرد مدت عمر پندگاه دو سال و چند ماه مرید حصرت قطب المشایخ شیخ رکن الدین گن شکر بوده اسب در عدل و تقوی و سخاوت نظیر داشت نقل اسب که داماد سلطان از روی تکثر و عرور حوانی و حویش سلطانی خون ناحق کرد سلطان او را سته پیش قاصی فرستاد قاصی ورثه مقتول را بدویسب شتر راضی ساخته پیش سلطان آورد سلطان گف اگرچه ورثه مقتول ندیب راضی شده اما مرا قنول نباید کرد چرا که این کار مدعمان اشرار بطور مکذب و قدرت خود کرده بر خون ناحق دلیری خواهد نمود پس در این محل از دیب فصاح اولی باشد حکم کرد تا قاتل را در بازار نقصاص رسانیده بر دار آویخته تا یک شعله روز آویزان بود روز دیگر حکم فرمود تا فرود آورده دهن کردند از مشاهده این سیاست از ابتدای سلطنت سلطان تا انتها از امرا و سنا کسی مرتکب بحون ناحق نشد نقل است که روزی سلطان بر منظر کوشک سلطانی نشسته بود در حویدار سابر که تحب کوشک سلطانی مرور دارد دید که آب طعیان کرده چیری سیاه بر روی آب غلطیده می آید فرمود تا آبرا آوردند حمی بود که دران شخصی مرده را در آورده آب سرداده بود حکم کرد تا حمیع کلان شهر را حاضر آوردند فرمود که این خم ساخته کیست یکی گف از من اسب که فلان مقدم موضع فلان از حوالی احمد آباد بروخته بودم فرمود تا او را حاضر کردند بعد از تحقیق و تعتیش معلوم شد که آن مقدم نقالی را کشته و در حم آورده آب سرداده بود حکم کرد تا او را نقصاص

آورد بعد ازان تا دو سال بر تختگاه خود مستقر بود غیر از صط و ربط و لایب
 حویس پروای ملک بیگانه نکرد و صانطه لشکر و تدبیر ملک باستصواب و دررای
 دیانب پیشه و امرای صلاح اندیش برین وجهه فرار داد که از علوفه سپاه
 نصف سپاه حاگیر تغخوآه نمایند و نصف نقد زیرا که اگر تمام نقد معمر شود علوفه
 نقدی صرفه ندارد و سپاهی بی سامان می باشد و در حراس و لایب بی
 پروائی میکند اگر نصف حاگیر تغخوآه شود ازان محل از گاه و هیرم و غیره تمتع
 می گرفته باشد و اگر در راع و عمارت نکوشد منتفع گردد و در حراس و حفاظت
 ولایب بکان و دل سعی نماید و بعضی نقد ماه نماه بلا توقف و انتظار رسانند
 تا بکسب حصول آن هرحا که باشد حاضر نماید و اگر تنگی پیش آید نقرص
 محتاج نشود چه در صفر مساوی بعیده و چه در عریم فریده و بیر احتمال
 دارد که در عریم مساوی بعیده خرچی از حاگیر سپاهی برسد بعضی علوفه
 از حرانه عامره می گرفته باشد تا بسبب مایحتاج لشکر در نماید و قرص بر نگیرد
 و از جانب اهل خانه اش بیر خاطر جمع باشد که از محصول حاگیر خرچ
 بخانه می رسد و صانطه ارباب التوازیل آنکه تحویلدار ناید که از بددهای
 بادشاهی باشد و مشرف اصیل بکسب آنکه اگر هر دو اصیل باشند شاید که
 با همدیگر عقد درستی منعقد سازند یا رابطه خویشی پیدا کرده دسب بر حیانت
 تراز کند و اگر هر دو بدده باشند علی هدا القیاس و عمال پرگدات را بیر بهمین
 نسق معین صاحب و این صانطه تا آخر سلطنت سلطان مظفر حلیم بن محمود
 بیکده بحال بود و در زمان سلطان بهادر چون لشکر آقامی بسیار جمع آمد
 و دررای کفایب شعار مدتخ حاصل ولایب نموده بعضی محال یکی بدده رسیده
 بود و بعضی نه و هشت و هفت از ده بیست و هیچ محل کمی نداشت بعد
 ازان تعیر و تبدیل راه یاب صط صانطه بر طرف سد و در ولایب گجرات
 شورش و فتنها سرزد چنانچه برخی بکان خود زمرده کلک بیان خواهد شد بعد
 از سلطان هر سال گاهی نه بیست ولایب ایدر و گاهی نه تنبیه بصیر حان بن
 اسحاق اسپر و گاهی بتادیب سلطان احمد بهمین و گاهی بتاراج ولایت میوار

برای اعلان شرع محمدی و دین احمدی فاضی و حطیب نصیب فرموده رواج شعار اسلام داد همدران سال حصار موضع مانکنی من اعمال سوخته ایحاد ساخت و جماعه را بحسب حراسب آنصوب گذاشت و بموجب نوشته شمس خان دندانی عم سلطان احمد که در ناگور حکومت می نمود معاودت فرمود شمس خان را دندانی تقرب آن می گفتند که دندان رباعیه او دراز بر آمده بودند و در سده ۸۲۳ هجری هشتصد و بیست و سه هجری بصلط و ربط اقصای مملکت خویش توجه فرمود و هرجا سرکشی بود پائمال نمود و بتخاها انداح و بجای آن مساعد صاحب و حصارها بنا کرد و محافظان تعیین نمود اول ولعه موضع چتر من اعمال پرگده ناره سدیور عمارت کرد بعد آن قصه دهاهود را میان کوهستان آبادان صاحب و در آنجا حصاری احداث نمود پس آن حصار قصه کاریته را که در زمان سلطان علاء الدین الخ خان در سده ۷۰۴ هجری صد و چهار بنا کرده بود مریم فرمود سلطان آباد نام نهاد و در سده ۸۳۰ هجری صد و سی هجری بار لشکر بصوب ایتر کشید راحه آنجا گریخته کوهستان در آمد سلطان در کنار رود حانه هاتمی ده کروه از ایتر بسرحد گجرات شهر احمد نگر آبادان نمود گرد شهر حصاری از سنگ مستحکم عمارت فرمود و فرار استقرار خویش آنجا داد در سده ۸۳۱ هجری صد و سی و یک لسكر از برای کپی بر آمده کود و پونجا راحه ایتر از کمین بر آمده بر اهل کپی زد میرکپی هریم حورده میل که همراه او بود پونجا پیش انداخته راهی شد آح الامرجماعه که منتشر شده بودند بار جمع آمده تعام پونجا نمودند اتفاقا دره رسیدند که یک جانش کوهیست سر بلک کشیده و بحالت دیگر عاریست که عمق آن نه تعص الثری رسیده درمیانه همین قدر راه است که یک سوار صد سوار می تواند گذشت چون پونجا دران تنگنای در آمد و لشکر سلطانی از عقب رسید ویلن روی فیل نگردانید و بر پونجا راند اسب پونجا نرمید و در عار افتاد افتادن همان بود و حال دادن همان لشکر سلطانی فیل را گرفته آمدند اما از حال پونجا کسی خبر ندانست روز دیگر هریم کشی سرش را بریده بر در سرا پرده سلطان

اول فتنه که برحاسب اینکده مودود بن فیروز خان عمراده سلطان که در آنوقت
 حکومت برودره می پرداخت امراى نواحى را بخود متعلق ساخته دم ارانا
 حیرمه رده هنگامه آرا گشت سلطان برو لشکر کشید بعد قتال و حدال مکرره
 مودود فراری شده در قلعه بهزرج متحصن گردید آخر الامر آمده سلطان را دید
 سلطان از اینجا مراجعت نمود چون قصه اساول رسید فکر استیصال آسائیل
 پیش نهاد همب ساخته همداران سال فرج مال نه رخصت بدرالمحققین
 سراج الصدیقین شیخ احمد کهتو گنج بخش شروع در بنای آبادی شهر معظم احمد
 آباد فرمود کیعیب عرص و طول آبادی بنده انشاء الله تعالى در حاتمه نگارش
 خواهد یاب و در سنه ۸۱۴ هشتصد و چهارده هجری لشکر نایدر کشید راحه
 آنجا فرار اختیار نموده و از فعل خود نادم گشته پیسکش معتد نه قبول نمود
 سلطان از تقصیرات او در گدسب واضح باد که رنگ ابتدای کفر از آئینه نلاد
 گجرات بصیقل تیغ آنداز سلطان علاء الدین ر دوده گشت اگرچه مثل خطه
 طولانی از شهر بهرواله عرف پتن تا قلعه بهزرج روسی پدید آمده بود لیکن
 طلب کفر در اطراف و حواص نامی و آخر الامر سعی و احتیاد سلاطین
 گجرات بتدریج همه مصفا و محلی گشت بعضی اران محال سعی سلطان
 احمد نور اسلام اقتداس نمود چنانچه در سنه ۸۱۷ هشتصد و هجده هجری
 نعوم جهاد بر کفار گربار که قلعه نامی سورتهه اسب رایب عریص بر افراحت
 راحه مددلیک مصاف داده شکسب یافته پناه نقلعه برد آورده ادد که اگرچه در
 این مرتبه آن دیار از چراغ اسلام روشنی تام نگرفت اما قلعه حونه گده که فریب
 دامنه کوه گربار واقع اسب بدسب سلطان افتاد و اکثر رمیداران سورتهه مطیع
 و منقاد گشته پیسکش قبول نمودند بعد اران در ماه حمادی الاول سنه ۸۱۸ هجری
 هشتصد و هیزده هجری نتخانه سید پور حرات نموده در سنه ۸۱۹ هجری هشتصد
 و نوزده بصوب قصه دهان لشکر کشید و بتاریخ عره دیقعد سنه ۸۲۱ هشت صد
 و بیسب و یک ولایب سوکده را تاحب نموده بیسب و دوم شهر صغر سنه
 هشتصد و بیسب و دو حصار ۷۲۰ بنا فرموده امارت مسعد عالی کرد ار

حدود نگاه داشت فردای آن روز یکایک به شهر در آمده سلطان مظفر حد حدود را مقید صاحب و رهبر در کاسه اش کرد سلطان گعب ای پسر عجب کردی والا نه این همه از برای تو بود گعب و فب رسیده سلطان گعب پس نصیحتی چند از من شنو که ترا سود مدد خواهد بود اول آنکه کسی که ترا برین کار آورده چشم دوستی ازو مدار و او را نکس دیگر از شراب خوردن احتساب کن که که پادشاهان را ترک این کار درکار اسب دیگر شیخ ملک و شیر ملک را بقتل خواهی آورد که هر دو فتنه روزگار اند دیگر نصیحت چند القا نموده حربه با کامی در کشید آخر ماه صفر سنه صدر اربین سرای فانی بعالم حاوانی شتاب و درمیان حصار ارک جهان پناه بلند پتن مدمون گردید آورده اند که سلطان احمد بعد از وفات حد حدود بهایب پشیمان گشت و متاسف شد مدت حکومت هیزده سال مدت سلطنت سه سال و هشت ماه و سارده یوم از سلاطین گجراتیه چهارده یا سیزده تن علی اختلاف الروائین از اندای نخب شیشی مظفر شاه سنه ۸۱۰ هشتصد و ده هجری لعایب چهاردهم شهر رجب سنه ۹۸۰ به صد و هشتاد در مدت یکصد و هشتاد سال کسری کم فرمانروائی کردند والله اعلم بالصواب *

هر که آمد بجهان اهل فنا خواهد بود
آنکه پاینده نایب خدا خواهد بود

ذکر جلوس احمد خان ملقب بسلطان احمد نبیره مظفر شاه

پوشیده نماد که در سلاطین گجراتیه سیوه مستقر و صافه مستمر چنین بود که اولاد خویش را حان ناصبه اسم مسمی میکردند و کسی که نمردند سلطنت میرسید ملقب بسلطان می شد چون سلطان مظفر شاه رحب هستی بملک بیستی در بس تاریخ چهاردهم شهر رمضان المبارک سنه ۸۱۳ هشتصد و سیزده احمد خان ملقب به سلطان احمد شده برارنگ سلطنت نکیه نمود

نشان بود ره‌درکار سلطان کردند و بعضی گویند که بموجب اشاره پدرش این معنی
 بوقوع آمد بالجمله بعش سلطان محمد را آورده در حقه پتی نکاک سپردند
 بعد از موت او را بلقب حدایگان شهید یاد کردند القصه بعد از آن اعظم همایون
 طغر خان نادر آمده ارکان دولت و اعیان مملکت انقیاد بحکم نمودند و زبان را
 اول بتعزیم و آخر به تهدیب کشودند خان هریک را استمال داده بسم
 دار الحکومت خویش معاودت فرمود آورده اند که از آن روز تا آخر حیات دایم
 چشم خان گریان بود چون روز بروز امر سلطنت دهلی در سلسله فیروز شاهی
 حلل پریور تا آنکه کسی نماند و اقبال خان در معرکه قتل نا حصر خان بقتل
 رسید ارکان دولت و اعیان مملکت به خان طغر نشان معروض داشتند که انتظام
 صحت و ربط ملک گجرات بی شکوه و دهنده سلطنت صورت پذیرائی ندارد الحال
 شایان این امر خطیر عیر از دانت ایشان دیگری بیس بموجب استدعای هوا
 خواهان در مقام شیرپور بعد از سه سال و هفت ماه از وفات سلطان محمد در
 سده هشت صد و ده من الهجره طغر خان بر تخت سلطنت حلوس نموده
 خود را مظفر شاه مخاطب ساخته حطه و سکه بنام خویش کرد احمد خان
 پیره خود را ولیعهد صاحب و بعدل و داد گستری و روح دین اسلام و تادیب
 معسدان مملکت می پرداخت تا آنکه سلطان احمد بن سلطان محمد
 که تاتار خان نام داشت دبیره مظفر شاه در سده هشتصد و سیزده من الهجر
 حد خود را مسموم صاحب در سم ارتحال مظفر شاه و حوه دیگر
 ذکر نموده اند اما این قول را صاحب مرآت سکندری معتبر شمرده که چون
 کولیان قصه اساول از حاده اطاع قدم بیرون نهاده بسبب قطع طریق و تاراج
 کشادند سلطان مظفر احمد خان دبیره خود را نا عسکر گران رحص نمود تا
 ایشان را گوشمال دهد چنانچه احمد خان از شهر پتن بر آمد بر تالاب حاسر
 و در برول نمود علما را طلب داشته استعسار کرد که چه میفرمایید علمای دین درین
 باب که اگر کسی پدر کسی را مدح کشته باشد پسرش را می رسد که از و طلب
 قصاص نماید یا نه هریک آری گفته فتوی نوشتند خان کاعد را گرفته پیس

از خود راضی صاحب چون در سده هشتصد و نود و شش سلطان محمد شاه
 و دیعب حیات سپرد و امور سلطنت دهلی احتلال پدیوب تاتار خان این طغر
 خان به نورارت سلطان ناصر الدین محمود بن سلطان محمد شاه مقرر شده بود
 نسبت علیه اقبال خان فرار نموده پیش پدر بگهرات آمد طغر خان و تاتار خان
 در استعداد فراهم آوردن لشکر برای انتقام اقبال خان بودند همدیگر اثناء خبر
 رسید که حضرت صاحب قران امیر تیمور گورگان در نواحی دهلی درول احلال
 فرمودند و فتور عظیم در آن دیار راه یاب و حلق کثیر ازان حادثه گریخته
 بگجرات آمد مقارن این حال سلطان ناصر الدین محمود شاه از دهلی فرار نموده
 بگجرات رسید و از آنجا مایوس شده سمب مالوه رو چون حضرت صاحب
 قران از هندوستان متوجه سمرقند شدند و اقبال خان باره دهلی شتافته
 متصرف شد تاتار خان به پدر خود گفت که بنیای اهی لشکر فراوان و استعداد
 کمال داریم بهتر آنست که از اقبال انتقام گرفته دهلی از و مستخاص گردانیم که
 سلطنت میراث کسی بیست طغر خان بدار دور اندیشی و امور چند این
 معنی را قبول نکرده بعد از مناظره بسیار طغر خان خود را از حکومت بار داشته
 خدم و حشم و اسداف حکومت ولایت را به پسر خود سپرده گوشه انزوا اختیار
 نمود اما بدو قول صحیح آنست که تاتار خان پدرش را محسوس ساخته خود
 را محمد شاه لقب داده در سده هشتصد و شش در ماله حمادی الاحر در قصه
 اساول بر تخت سلطنت حلوس نموده خدم و حشم را از خود ساخته در همان
 هفته رو بکهاد نهاده دمار از بهاد کفار بر آورد و از آنجا سمب دهلی عریض
 فرمود از اجتماع این معنی ترلرل بحال اقبال خان افتاد ناگاه در شهر سعدان
 سده الیه مزاج سلطان محمد از حاده اعتدال انحراف یاب هر چند اطنای
 حادق بمعالجه اشتعال نمودند معید نشد اما مشهور و معروف بلکه بدرله تواتر
 که بد اهل گجرات اسب گویند سمب ارتحال سلطان مذکور این بود که چون سلطان
 از برای دنیای فانی حرمت پدر که رعایت آن موجب حصول سعادت حاروانی
 اسب نگاه نداشته بود بعضی از نزدیکان سلطان که ناطن ایشان موافق حال طغر

فرا گرفته اند منتهی میشود کیعیب اسلام و وجه تسمیه تانک و کلان در تاریخ
 گجرات و غیره معصل مرقوم است و این نسخه گنجایش آن ندارد چون نوبت
 سلطنت دهلی در سده هفتم و بود سلطان محمد شاه بن فیروز شاه پسر عم
 سلطان عیاض الدین تعلق شاه رسید پایه دولت طغر خان ابن وحیه الملک بلند
 گردید و در سده هفتم و بود حشر بنی و عصیان و تعدی نظام معرج که
 بخطاب راستی خان مخاطب بود و مقطع گجرات داشت معروض پایه سریر
 خلافت مصیر گردید دوم شهر ربیع الاول سنه مذکور سلطان طغر خان را خطاب
 اعظم همایون مخاطب ساخته سرا پرده شرح که مخصوص نادرشاه عدایب
 نموده بحسب تدبیه راستی خان تعیین گجرات فرمود خان مذکور از دهلی
 کوچ نموده بر سر حوض حاص منخیم گسب چهارم ماه مذکور سلطان محمد شاه
 به مشایع خان اعظم همایون آمده وداع نمود و تاتار خان بن طغر خان را به
 پسر خواندگی برداشته پیش خود نگهداشت بعد از طی منازل چند حشر رسید
 که پسر سعادت مدد در خانه تاتار خان متولد شده احمد نام نهاد و از آنجا
 نکوچهای متواتر روانه شد چون بخطه ناکور رسید رعایای که عدایب که از ظلم
 راستی خان مستعاثی بودند بخدمت اعظم همایون رسیده تظلم نمودند خان
 آنها را استمال داد کوچ فرموده به بلده پتن برول فرمود و نامه مشتمل بر
 اطاعت سلطان ارسال داشت راستی خان جواب را برفق صواب نا گفته بعرم
 پکار کوس اندازده بصوب پتن آمد آخر الامر فریب موضع گندمپور من اعمال
 سرکار پتن نا خان مصاف رویداد طغر خان مطهر و منصور گسب و راستی خان
 کشته گردید خان به پتن آمده و این واقعه در سده هفتم صد و بود و چهار
 هجری وقوع یافت و تمشیب امور و استمال رعایا وزیرستان پرداخت
 و در مکان فتح موضعی آباد صاحب مسمی بحسب پور در اعلامی کلمه الحق
 سعیا نمود و لشکر به بهیبت انتخابه سومنات یعنی پتن دیو کشید و در اکثر
 مکان اسلام را رواج داد و تمامی بلاد گجرات تصرف در آورده بر دلهای حسته
 ظلم راستی خان مرهم التغات و عدایب نهاد و جمهور سکنه و عموم متوطنه را

بدان مرض که طاری سلطان شده بود و دیعب حیات سپرد مدت سلطنت شش سال و هفت ماه *

ذکر ایام ظفر خان ابن وجیه الملک و دارالملک ساختن گجرات و آغاز ظهور سلاطین گجراتیه

از آنجا که اصل مدعا از تسطیر این اوراق گدارش واقعاتی است که بعد انقراض سلاطین گجراتیه و تسخیر مرمودن حصرت عرش آشیانی ادار الله برهانه درین دیار در عملداری ناطمان هر عهد نوموع آمده و حوادث ثانی که موجب خرابی این ملک شده و مملکت بدان حوبی و آراستگی سیر حاصل رو بوبرانی آورده چون از اندامی حکومت راحهای این مرموم سلسله سخن تا ظهور دولت سلاطین گجراتیه رسید باوجودیکه واقعات سلاطین مذکوره را اکثر دانشمندان سلف در سلک تحریر کشیده اند چنانچه تاریخ مظهرشاهی و بعد از آن حلوای شیرازی تاریخ مطبومه احمد شاهی را بغایب شیرین بردگان روزگار گذاشته و عربری تاریخ محمود شاهی بنام سلطان محمود بیکده تالیف ساخته و شخصی تاریخ بهادر شاهی بنام سلطان بهادر مرموم دموده نسخ مذکوره هریک در عهد سلطنت آنها بحلوه ظهور آمده هیچ کدام محتوی بر جمیع احوالات از ابتدا تا انتها نیست مگر تاریخ مسمی بمرآت سکندری که بعد انقراض دولت سلاطین مذکوره بچهل سال تالیف یافته معصل از احوال آنطایفه تا انقراض حدر میدهد اما چون سوق کلام و سررسته نظام گدارش ایام سلاطین موصوفه متقاضی بود تا سلسله سخن منقطع نگردد لهذا برخی از آن در ضمن سلطنت هریک آنچه مناسب حال بود علی سبیل الاحتصار نگاشته فلم مسکین روم می آید و این انتخابی است اگر معصل خواهد بدان کتاب رجوع نماید چنانچه در صدر اشاره بدان شد پوشیده نماند که اول کسیکه از میان ایشان شرف اسلام مشرف سد سدهارن مخاطب بوحیه الملک از قوم تانک که اصل آن از قوم کهتریادس بود و نسب سلسله ایشان برامچندر که همدان او را نه معدودی

فرمود که در احرار حبس الملک راستی خان حطاب یاف تا آنکه سلطان فیروز در سده هفتصد و بود هجری رحل نمود مدت سلطنتش سی و هشت سال و ده ماه بود *

جهان ای برادر نماد نکس دل اندر جهان آفرین بند و نس چو آهنگ رفتن کند خان پاک چه بر تخت مردن چه بر روی خاک

عهد سلطنت سلطان غیاث الدین بن فتح خان بن فیروز شاه که او را هم فیروز شاه گویند

بعد رحل فیروز شاه در سده مذکور سلطان غیاث الدین بن فتح خان بن فیروز شاه را بندگان فیروزی بر تخت سلطنت احلاس داده فیروز شاه حطاب دادند بسبب علته خوانی نلوه و لعب و عیس و طرف و هوا پرستی مشغول شد و بربندگان حور و ظلم پیدا کرد در سده هفتصد و بود و یک هجری ملک رکن الدین نایب بقتل رسانید و سراو را پیش دربار آویخت مدت سلطنت او شش ماه و هجده روز *

عهد سلطنت ابوبکر شاه از اولاد فیروز شاه و محمد شاه بن فیروز شاه

بعد از کشته شدن سلطان غیاث الدین بنیر سلطان فیروز شاه امرا یکی از اولاد فیروز شاه که ابوبکر نام داشت از خانه بر آورده بر تخت بناییدند و بر دسب محمد شاه بن سلطان فیروز اسیر گشت و در حدس نمود مدت سلطنت یک سال و شش ماه چون محمد شاه مطهر گشت رعایلی گجرات و کهنایب که از ظلم راستی خان نالش و استعائه داشتند سلطان محمد شاه طغر خان بن و حیهه الملک را بتاریخ دوم شهر ربیع الاول سده هفتصد و بود و سه هجری اقطای گجرات داده رخصت فرمود و هجدهم شهر ربیع سه هفتصد و بود و شش هجری

میرفت امیر صدگان گجرات او را عارت نمودند و ملک گریخته تنها نه بهرواله آمد
 سلطان از استماع این خبر در عصب شده نگرانی لشکر کشید و تا دو سال توقف
 ورزیده تسخیر قلعه کرنال نمود کهنگار راجه ولایت کچیه بملازم رسید هنگام
 مراجعت نظام الملک را نامر نظام گجرات مقرر نمود در اثنای راه بیمار شد
 و در مدت چند روز بیک محل در رسید و رحب حیات دعالم حاروانی بود *

* بیب *

سر الپ ارسلان دیدی رفعت رف بر گردون

نمرو اکدون بخاک اندرتن الپ ارسلان بینی

مدت سلطنت ثعلق شاه بیس و هفت سال بود *

عهد سلطنت سلطان فیروز که بنی عم سلطان

محمّد بود

با جماع مسلمانان و استحقاق دانی و استخلاف سلطان محمد در بیس

و چهارم شهر محرم الحرام سنه هفتصد و پنجاه و دو من الهجره سلطان فیروز بر
 سریر سلطنت نشست و در امور ملکی و مهم سلطنت و مصالح جهانداری
 و دین پروری صواب و قواعد و احکام برسیب و اکثر فتوحات او را دس داد
 چون سلطان بعد از فتح نگر کوت نگرانی آمد طهر حان را ناظم مقرر کرده نظام
 الملک را معرول صاحب و در سنه هفت صد و هفتاد و سه طهر حان در نگرانی
 فوت شد پسر بزرگ او بخطاب پدر سرافراز گشته بحاجی پدر منصوب گردید درین
 ضمن شمس الدین دامغانی نعرض سلطان رسانید که چهل لکبه نیکچه اضافه بر
 اصل جمع گجرات با صد ربخیر فیل و دویست اسب تازی و چهار صد نده هر سال
 قبول دارم سلطان فرمود که اگر شمس الدین انور حان نایب طهر حان این معنی
 قبول کند بهتر چون او قبول نکرد نظام گجرات به شمس الدین دامغانی
 مقرر شد از آنجا که او از عهد قرار داد نتوانست بر آمد یعنی نمود سلطان لشکری
 مرستاد او را گشتند و بعد کشته شدن او گجرات حواله ملک معرج سلطانی

و حیه الدین قریشی را که بغور شجاع و کار دانی موصوف بود گکرات فرستاد و او گکرات را که حراف کرده حسام الدین بود با علاج آورد و با و احر عهد سلطان و حیه الدین را طلبد داشته منصب وزارت و خطاب تاج الملک مرحوم محمود خسرو خان همدو بچه از قوم پرمار که سلطان عاشق و شیفته جمال او بود پس که تقرب و تسلط داسب گکرات نامرد خویش کرده و اکتفا بآن نه نموده شوس سلطنت بخاطر نام مدارکش آمد سلطان را کسب و بر تخت شسب و اقوام خود را پیش آورده خویش را ناصر الدین خطاب داد مدت سلطنت قطب الدین مدارک شاه چهار سال و چهار ماه بود عاری الملک که از امرا یان علای بود چون بر فعل سدید خسرو اطلاع یافت او را حمیت دامنگیر شده امرا و لشکر اطراف را جمع نموده بعد بمحاصره خسرو را دستگیر کرده قطعه و طعه از را بمالک فرستاد چون از اولاد سلطان عاؤ الدین کسی نبود امرا باتفاع عاری الملک را در سده هفتصد و سب هجری سلطنت برداشته عیات الدین تعلق شاه خطاب کردند و او در او احر عهد خود بحاکم گکرات سوار می نمود تاج الدین جمع را بظامم گکرات مامور گردانید چون مدت چهار سال و چند ماه از سلطنت او مدقصری شد ناگاه سقف کوسک که افتاد با شش نفر دیگر بکوار رحمب ایزدی پیوست *

عهد سلطنت سلطان محمد ابن غیاث الدین تعلق شاه

سلطان محمد بن عیات الدین تعلق شاه بر تخت سلطنت حلوس نمود و او بادشاهی بود نومور حدت دهی بر اکثر علوم مهارت بهم رسانیده و خیالات دور و دراز می نمود چنانچه معصل در کتب سیر بدان ناطق است و دعوهای عربی از داب او سر میرد و ملک مقل نامی مخاطب بحان جهان نایب بختیار مطرب بچه که در آنوقت نامر بظامم گکرات می پرداخت و فنی با حرانه و اسپان طویله سلطان که جمع کرده بود از راه دهبوی و برده دهبلی

نموده خود در امور ملکی و جهانداری مشغول شد و جمعی را فرستاده چشم‌های
حصر خان را میل کشید چون یک ماه پندشور برین حال گذشت بعضی
از مملوکان علای ملک نائب را کشتند *

اگر بد کنی چشم یکی مدار که هرگز بیارد کز انگور نار

عهد سلطنت سلطان قطب الدین مبارک شاه بن سلطان علاء الدین

در سنه هیرده سالکی سلطان قطب الدین مبارک شاه بن سلطان
علاء الدین را امرا و اعیان از حسن بر آورده بر تخت نشاندند از هنگامیکه سلطان
علاؤ الدین الع خان را گجرات طلبداشته بقتل آورد و خود بپیر در گذشت
و بنابر اموریکه مذکور شد حلل در امر ساطب رو داد و در گجرات فتنه
و آسوف حادث گشت و ناعی از هر طرف سر بر آوردند چون سلطان قطب
الدین مبارک شاه بر تخت فرمادهی حلوس نموده برای دفع آن حادثه ملک
کمال الدین را نامرد فرمود مسار الیه بگجرات آمده بعر شهادت فایر و ان حادثه
قوی تر گشت سلطان بدین مهم عین الملک ملتانی را با لسكر آراسته فرستاد و او
بندوست واقعی نموده ملک را بآرامش در آورد و بعد دفع معسده ملک دنیار را
که پذیرن سلطان بود حطاب طغر حانی ازرائی داسته ناظم گجرات صاحب
خان مذکور در مدت سه چهار ماه که ندان امر اشتعال داسب بندوست
واقعی نموده مدلهای کلی در حران سلطانی فرستاد تا آنکه سلطان او را بحصور
طلبداسته خان مذکور را که رکن دولت او بود بی آنکه حرمی از او صادر شود
بقتل رسانید حسام الدین نامی که از جانب مادر برادر خسرو خان که منظور نظر
سلطان بود تمامی حشم طغر خان را با حواله نموده فرستاد چون حسام الدین
بگجرات رسید طایعه پر مار را که هم قوم خسرو و حسام الدین بودند جمع کرد
حواسب که بعی ورزد امرای دیگر که همراه بودند از دریاف این امر شذیع او
را گرفته محسوس ساختند و بد سلطان فرستادند سلطان بعوض حسام الدین ملک

الع حان بعد فتح بهرواله و احراج راحه گرن نامر حکومت استعمال نمود و ارا
تاریخ ناطمان ار قتل سلاطین دهلی بدین صوب تعیین می شدند و مسجد عالی
مسمی به مسجد آدیده ار سنگ رحام که تا حال نایسب گویند بنا نموده
اوسن و بین العوام مشهور اسب که از بسیاری اساطین که نگار داشته اند اکثر
در شمار غلط می افتد مذکور می کنند که نتخانه بود که ادرا مسجد ساخته می
الواقع عجب مسجد عالیشان است و در آن وقت در وسط آنادی بود اکنون دور
ار آنادی افتاده آنچه ار عظمت و وسعت عمارت نلدی پش که در زمان سلف بود اکثر
علامت و آثار معلوم اسب که قریب سه کروه مسافت ار آنادی حال شمه حسنت
و کلوچ که مختار ار صدق آن مقال اسب در مکترا ریخته و علامت روح ناره قدیم
در بعضی جا ماند دلالت می کند بنابر مرور ار مده تعیر و تبدیل مکرر در
آنادی بعمل آمد بتدریج آثار سلف اکثر معدوم شده و در او احراج حکومت راحها
بجهت عمارت نتخانهها و غیره این قدر سنگ مرمر ار احمیر و غیره آورده بودند که
زیادتی آنها تا حال ار ریر زمین نکندن بر می آید تمام سنگ مرمر که در نلد
احمد آباد و غیره صرف آمده ار همانجا سب القصه الع حال تا مدت بیسب
سال نامر نظام صوبه گجرات ار قتل سلطان علاؤ الدین خلجی اشتعال ورزید
در او احراج ایام سلطنت الع حان را بحصور طلب داشته و بنابر عداوت و سعایت
ملک نایب حواجه سرا که در آنوقت محرم اسرار و منصب وزارت داشب
بی جهت نقتل رسید و حصر حان را با عوامی او گرفته در قلعه گوالیار محبوس
ساحب و سلطان ناندک زمانه مرحوم مرض استسقا مبتلا شده چون مدت
بیست و یک سال بر تخت سلطنت حکمرانی کرد در سده هفصد و هفده
هکری علم سحر آخرت بر افراسب *

چو در راه رحیل آمد روا رو چه حمسید و چه پرور و چه حسرو
گویند ملک نایب سلطان را مسموم گردانیده ارا نجا که حصر حان بر
سلطان علاؤ الدین ار بد کرداری ملک نائب ار ولیعهدی معرول شده بود شهاب
رد سال سلطان را به سلطنت برداشته اسم نادرشاهی بر او اطلاق

لشکر نه فتح ولايب گجرات تعيين فرمود حوايين مذکور بهر واليه که عبارت از پتن باشد و تمامی آن ولايب را بهيب و عارت نمودند و راحه کرن نا کهيله که آخريں راحهای آن قوم بود مصاف داده چون تاب مقاوم در خودديد و حواهش ايردي بدان متعلق بود گريخته ديور گزده چانده رمب و ران دختران و حرايه و فيلان او بدسب عاريان اسلام افتاد و از حواحگان کهيليپ مال و حواهر سيار بدسب آورده و دب سومنات را که بعد از سلطان محمود عربي از سروراسب کرده بودند سگسته ناموال و حريمه و فيلان و ران و دختران راحه کرن دهلی برد سلطان فرستادند و دختر راحه مذکور صايط پتن که ديولدي رانی نام داشت چون ناموال و اسيران ديگر دهلی رسيد حصر حان بن سلطان علاء الدين خلجی شيعته حمال نا کمال او شد سلطان بعد اطلاع حقيقت تعشق حصر حان نا ديولدي رانی ناو عقد بسته داد و مادر ديولدي را خود در حلاله نکاح آورد و امير خسرو دهلوي کتاب عشقيه در عشقباري حصر حان نا ديولدي رانی که در سلک نظم کشيده سهره آفاق اسب ليکن از آن چنان مستعاد ميگردد که ديولدي رانی چون خورد سال بود و صاحب حمال الح حان در فرزند خود نگهدارسته و در آخر دمويح امر سلطان بخصر حان عقد بسته داد اين چند ييب از عشقيه که مخدر از حصر حان و ديولدي رانی اسب نذب افتاد اشعار *

رطاؤسان هندوستان يگانه	دول رانی که هسب اندر زمانه
در اول بود ديولدي خطاش	برسم هندوی از نام و دانش
مسون بنده ران ديوش نگهداشت	بنام آن پري چون ديوره داشت
که از هندی علم بررد نهيدات	چنان رسم ددل کردم مراعات
که ديول را دول کردم بهسکار	يکی علب در و بکندم از کار
درين نامه اسب دولتهاسی جمع	دول چون جمع دولتهاست در سمع
درل راني مرکب کرد مس نام	چو راني بود صاحب دولت و کام
فلک در طل اين هر دو علم شد	چونام حان بنام درسب صم شد
دول رانی حصر حان ماند در دهر	خطاب اين کتاب عشقی بهر

به شهاب اشتهار دارد نه بیابان برادر خود در سده ۵۷۰ پانصد و هفتاد بحکومت عربین رسید در سده ۵۷۴ پانصد و هفتاد و چهار هکری لشکر ناوچه برده آن ولایت را از دست فراموش بیرون آورد و بر اثر آن مُلکان را بیر مفتوح صاحب و حواس که از راه ریگستان متوجه گجرات گردید راحه بهیم دیو در مقابله آمد و نائره جنگ و قتال میمانین اشتعال یاب چنانچه سلطان را مہرم صاحب و سلطان صاحب تمام خود را عربین رسانید و در سده ۵۸۹ پانصد و هشتاد و نه هکری ملک قطب الدین ایبک (۱) که بیابان سلطان در هندوستان بود دهلی را دارالملک صاحب و اراں تاریخ دهلی تختگاه سلاطین شد لشکر به برهه گجرات آورد و انتقام سلطان از راحه بهیم دیو نوعیکه نالیس کشید چون راحه سده راج حی سنگه سولنگی را بوب راحگی رسید تا ملک مالوه و برهان پور و غیره به تسخیر در آورد و بناهای عالی و عجایب مثل ملعه بهروچ و دیهوی و غیره اساس نهاد و تالاب سہستر لک در پٹن و اکثر تالابها در بیر مکام و در سورت به اکثر مکانات حفر نموده دروش را سنگ بس ساخته و در سیدھپور که آباد کرده راحه مذکور بس رودر مال بتخانہ که شهرت تمام دارد بنا کرد - آورده اند که چون اراده رودر مال نمود ساعت مختار از مدحمان طلب کرد و اهل تسخیم گفتند که این بنا را از علاءالدین نامی که بوب سلطان دهلی بوی خواهد رسید آف از گردش فلکی محسوس میشود راحه بر قول مدحمان اعتماد نموده از سلطان مذکور عهد و پیمان گرفت سلطان گفته بود که بنا بر عهد اگر منہدم نکند اما آثار شرعی گذاشته خواهد شد چون بعد مدتی که بوب سلطان دهلی به سلطان رسید لشکر بدین صوب آورد و علامب امر شرعی که از ساختن مسجد و میدان بود گذاشت اکثر بتخانہا و تالابها همه از سنگ که دگر آنها طولی دارد از راحه مذکور است *

قوم نا کہیلہ کیغیب انتقال دارائی از خانواده سولنگیان قوم نا کہیلہ بدین نہج است کہ چون راحہ لکھو مول دیو سولنگی آخرین راحہای

(۱) ایبک اراں می گفتند کہ یک دستش شش انگشت داشت - لغت ترکی *

از سلطان نسرود که این صورت محالفت و انشلیم مرتاض میشود و مملکت از دست می‌رود سلطان باستصواب امرایان جوان را نه کسان و انشلیم مرتاض تسلیم نمود و ملوک همد مثل نوش که او را سرحد سومنات رساندد و چون او را بدان حدود رسانیدند و انشلیم فرمود تا محذسی که مقرر بود در زیر تخت او مهیا ساختند و فاعده ملوک اقلیم سومنات آن بود که چون دشمن را نزدیک مقر سلطنت رساندد یک منزل بیرون آیدد و طسب و انریق حاصه بر سر او بدهد و پیاده در پیس اسب خود میدواندد تا بناگاه بعد از آن بر سریر خود بنشیند و دشمن را بحسب معهود برد و بران مسدد بنشاند و انشلیم مرتاض باین فاعده بیرون آمد و در وصول دشمن تاحیری واقع شده و او هوس شکار کرو نداشته و لشکریان بهر طرف سیار تاحند تا هوا گرم شد فوجی نگوشه فرود آمد و انشلیم سایه درختی برول کرده رومال شرح بر روی خود پوشیده در حواب رومال دران حنگل حانوران سکاری سخت جنگل تیر مقدار سیار می ناسدد یکی از آنها در پرواز بود رومال شرح را پنداس که گوشه اسب از هوا فرود آمده جنگل در رومال رد رو مقدار فرورده یک چشم و انشلیم از صدمه مقدار حانور کور گشت و آشوب در میان لسكر افتاد مقارن این حال جوان را رسانیدند اعیان و ارکان دولت چون دیدند که و انشلیم معیوب شد و سکل عکیب و عرب پیدا کرده و غیر آن جوان کسی استحقاق و اهلیت سلطنت نداسد همکمان بر ناساهی دوی سلام کردند و معدودی چند را که محالف بودند مقهور گردانیدند و همان طسب و انریق را که بهر این جوان آورده بودند در سر و انشلیم مرتاض بهادند و تا بناگاه سلطنت او را دوانیدند و از انجا بردان معهود فرستادند سبحان الله در یک طرفه العین سر حدیب نبوی نه طهور پیوس فال علیه السلام من حفر بیدا تحیه فقد وقع فیه ر این مضمون را امیر خسرو دهلوی آورده اس *

هر که نه بهر کسی چاه کند از پئی خود زبر میس راه کند
چون بود زلحکی بهر راه نه راحت دهیم دیو رسید سلطان معر الدین سام که

من معلوف و او بر مملکت مستولی شود و اکنون اگر سلطان نجاش او بهشت
 فرماید و شروی از سر من دفع کند مساوی حراج حراسان و گانلستان هر ساله
 بخزانة عربین رسانم سلطان فرمود که چون ما نه بیب عرا آمده ایم و سه سال
 سده عربین برسیده ایم گو سه سال و شش ماه ناس و متوجه آن ولایب شد
 اهالی ولایب سومنات و انسلیم مرتاض را گفتند بیکو نمیکنی که سلطان را بر صد
 او تحریص می ساری کسی را که حدای عر و حل عزیر گردانید و استحقاق عرت
 ارزایی داشته سعی و سعادت تو دلیل دخواهد شد و این سخن را نه سلطان
 رسانیدند بسیار متروند شد اما چون بهص و توجه فرموده بود دسج و دسج پیش
 او مرضی ندود می الحمله آن ولایب رفته و ممالک و انسلیم را مفتوح صاحب
 و او را دستگیر و اسیر کرد و بد انسلیم مرتاض سپرد او گفت در دین ما کشتن ملوک
 عینی عظیم است و تمام سپاه از ناساهی که بخون ناساه و دیگر راضی
 سود متذعر گردند و تمرود نمایند آنی سلاطین این اقلیم آسب که چون بر دسمن
 قدرت یابند در تحک تخت خود حانه تاریک سازند و او را در انکا بر مسد
 بنشاند و انواف مداخل او مسدود گردانند الا سواحی که هر روز خوانی
 در انکانه گذاردند و باز استوار کنند تا مدت حیات ناساهی که بر تخت ناسد با
 دسمن برین بهج زندگانی کند چور، درین ولا مراقبت آن بیس که او را برین
 کیفیع مقید دارم او را برد من فرستد تا بهمین صورت محبوس دارم اگر سلطان
 نا خودش عربین برد من صط این ملک کرده تمکنی نمایم از کرم انکصرت
 بدیع و بعید نه نماید سلطان برین وجه قرار کرده طفل رحل فرو کوب
 و انسلیم مرتاض در سومنات بر تخت دسب و متعاف از عقب سلطان
 تحف و هدایا میفرستاد و ارکان دولت را انواع خدمات حسود می گردانید
 چندانکه در ملک متمکن شد حراجه و حواهر چه سلطان روانه کرده و دشمن
 خود را طلب داشت سلطان در فرستادن متروند شد و بخواس که بیکناه را
 دشمن سپارد اما چون و انسلیم مرتاض اعیان نارگاه را بدل اموال حامی خود
 گردانیده بود همه گفتند که بر کافر مشرک چرا ترحم باید کرد و بیرحلف وعده

مملکت هندوستان را معدن سراندیب بود که از توابع آن ممالک اسپ ارگان
دولت گفتند که حراسان گذاشتن و سومنات را دارالملک خویش ساختن بعید
اس با الحمله عزم معاودت کرد سلطان فرمود که چه صط و حفظ آن کسی
مهر باید گردانید اعیان حصرت گفتند یرین ملک اختیار زیاده نخواهد بود
مناسب آن اسپ که از اهالی همین ملک کسی معوص گردد سلطان دران
دات با هوا داران و دولتخواهان آنجائی استساره فرمود بعضی از ایشان گفتند
که هیچ طایفه از سلاطین این دیار در حسب و نسب ندیشان نمیرسد و امروز اران
دودمان یکی ماده در صورت نراهمه بحکم و ریاض مشغول اسپ اگر
سلطان این مملکت را بدو دهد شایستگی آن دارد بعضی یرین سخن
انکار کرده طاهر ساختند که داسلیم مرتاص که شخصی بد خلق اسپ
و بدل الهی گرفتار و اعراض و ارباص او به ناختیار اسپ دل چند بوب
ندس برادران خود اسیر گشته و بجان رنهار خواسته و پناه بدین جایگاه آورده
اما داسلیم دیگر یس از اقارب او بس عاقل و عالم و نراهمه او را بحکم
معتمد اند و حال در ولان ولایت نانشاه اسپ اگر سلطان این ولایت را بدر
موسوم و بنام وی مدسوز فرستد وی در اینجا آید و این ممالک را چندانکه حق
آن باشد مصبوط و معمور سازد بهتر است چنان صادق و صحیح العهد اسپ که چون
ناح و حراح ندمه گیون ناخود مسائب هر ساله بخوانه عربین عائد ساز و سلطان
فرمود که اگر وی به پیش من آید التماس مددول می افتد و لیکن کسی که در
اقلیم دهند سلطان موسوم باشد و تا این عای خدمتی نکرده و دولت خواهی
ندموند، ملکی ندین عظم چو ناو ناید دان القصه و انسلیم مرتاص را طلب
فرموده مسک ناو داد و حراح ندمه وی گروم او گفت هرچه امر حصرت
باشد در همه عمر خلاف آن نکنم و تمامی رز و یاقوت معدن هند بدین بخوانه
سلطان فرستم اما از خویشاں من و انسلیم دیگر اسپ و نام من در عای عداوت
و چند بوبت میان من و از حرف و قتل واقع شده و شک بیسب که چون از
رئس سلطان اذله شود قصد جانب من کند چون مرا هنوز عدد و عدتی بیست

پنججاه و شش سال راحه حامد دوارده سال و چهار ماه و دو يوم راحه نلیا هفت ماه دولا راحه برادر راده حامد هشت سال راحه بهیم دیو چهل و دو سال راحه کرن سی و یک سال راحه سدراج حی سنگه پنجاه سال راحه کور پال سی سال ر سه ماه و سه يوم راحه احی پال سه سال و یک ماه و دو يوم که ولی نعمت خود را به رهبر هلاک ساخته حکم رانی نمود لکن مول دیو برادر بهیم دیو بیست سال در ایام حکومت حامد سولمگی در سال چهار صد و شانزده هجری سلطان محمود غزنوی نعم جهان از راه ملتان بصوف سومنات به علم ابراست گذشت در نواحی دهر و اله پتن افتاد راحه حامد تاب مقاومت در خود ندیده پتن را گذاشته فرار برقرار اختیار کرد و سلطان محمود بر پتن استیلا یافت آنچه مایحتاج لشکریان بود مرتب ساخته بر سمب سومنات روانه شد تا در ماه دی قعدة سده مذکور بمقصود رسید بعد فتح سومنات حدریاب که راحه حامد صابط دهر والا که هنگام توحه شاه طغر فرس گریخته بود اکنون در قلعه متحصس شده و ازینجا تا حصارش چهل و پنج فرسنگ راه است سلطان محمود را هوس تسخیر قلعه مذکور پیدا شد بآن صوف بهص فرمود چون بآن نواحی رسد قلعه دید که آب عظیم باطراف آن محیط گشته است از عوامان دو شخص ندسب آورده از عمو آب استفسار نمودند ایشان گفتند از فیلاں محل عبور ممکن است اگر بر ما گذشتن آب دریا در موج آید همه هلاک شود سلطان محمود بعد استخاره توکل بر عنایب الهی کرده نا لشکریان است در آب راند بسلامت بنایه حصار قلعه رسید راحه حامد چون آن حال مشاهده کرد خریده نگریخت و عظیم فراوان ندسب سپاه افتاد و اهالی حصار کشته شدند صاحب تاربخ روضة الصفا درین مقام حکایت عجیب نقل نموده *

فتح نمودن سلطان محمود غزنوی سومنات را

حکایت آورده اند که چون سلطان محمود را فتح سومنات میسر شد حواس تا چند سال مقیم گردد چه مملکتی بطول و عرص بود از عرائب آن که در نواحی آن ولایت چندین کان زر بود که در حال اراک میسر و یاموت تمام

حانه بهم حمل که عطار و سُمس منول گرفته بودند حانه دهم ثور و قمر و رَحل و مریخ و زاس اجتماع داشتند حانه یار دهم حورا حانه دوازدهم سرطان که در هنگام بیان اسلَس اتفاق سبع سیاره چنین بوده اسب محضی نماد که سه قوم از راحها درین دیار فرمانروا بودند قوم چاورّه قوم سولنگی قوم ناکمیل در عدد هر قومی و مدت حکومت آنها اختلاف نظر آمده لهذا موافق نسخه ائین اکبری که تالیف شیخ ابوالفضل اسب نگاشته کلک بیان می گردد ندانکه اقوام ثلثه بیست و سه تن در مدت پانصد و هفتاد و پنج سال و چهار ماه حکومت نموده منقرض شدند و اهل اسلام استیلا یافتند از قوم چاورّه هفت تن بن راج و او نخستین کسی اسب که بر مسند حکومت ملک گجرات تمکن یافته شصت سال طافرا ایام مدت عمرش نداشت حاکم راج دستور یدرش برور اکها ترحم حاکمین شد مدت سی و پنج سال بدان امر اشتعال وزید گهیمراج بعضی بهیمراج گفته اند بیست و پنج سال حکومت نمود *

راج پتهور بیست و نه سال راجه بجی سنگه بیست و پنج سال راجه راجوت سنگه پانزده سال راجه سانبوت سنگه آخر قوم چاورّه هفت سال در مدت یک صد و بود و سُمس سال این طایفه اذقراض یافتند کیصیب انتقال راج از خانواده قوم چاورّه به سولنگیل این صورت دارد که راجه سانبوت سنگه چاورّه را که آخرین راجهای آن قوم بود دختربی داشت نه یکی از قوم سولنگیان مدسوف ساخته بود شداد راج حمل فوت شد شکم آن دختر شکافتند پسری از طی او برآمد چون در آن وقت قمر در منول شوله که نه همدی منول گویند بود این جهت ارزا منول راج نامیدند و سانبوت سنگه او را نثر ردی خون نداشت و نه تربیت و شعت گه نشست چون سَد تعیر رسید راجه بهدم مستی داده رتوی و بهمدی خود را بندو دهنه میکرد و چون بهوش می آمد سَخْدن هم آب را سکر می نمود تا آنگاه بعد از گذشتن این هم و بی منول راج کسی قوم به راج ر متصرف گشت و بی گورّه ده تن در مدت و ...

سرگذشت دلش بدرد آمد بیکی از ملازمان خود سپرده او را در ادهن پور
برده بر تیمار آن پسر همت گماشت چون سرحد تمیز رسید نه همدستی
فرمایند و صحبت بد اندیشان چنانکه گفته اند * ییب *

همدستین نوار تیره ناید تا ترا عقل و دین بیفرایند
با بدان کم بسین که صحبت بد عاقبت پاک را پلید کند
آفتابی بدان بزرگی را دره اسر ناپدید کند
طریقه راه رنی و شیوه او ناسی پیس گرفته اتفاقا حرات که
باقی میروم بدست آورد ارادها که سعادت سر نوشت او بود و مشیبت
ایردی بدان پیوسته که درین ملک فرمانروائی حداکله متمکن گردد چایا ناسی
بقال دیر نا او رفیق شد و از بد کرداری نار داشته در طریق پسندیده و افعال ستوده
رهمون گوید چنانچه در پنجاه سالگی فرمانروائی یاب و خود را س راج حطاب
داده بلده پشن اساس نهاده تخت گاه خویش صاحب و ازان زمان تخت گاه ملک
گجرات تا بنای معظم احمد آباد بلده پشن بود آورده اند که چون اراده بنای
پشن نمود و در تخصص و تخصص مکان لایق بعنوان سیرو سگرمی گشت تا آنکه
ادبل ناسی شدن از مائی الصمیر او اطلاع یافته رمیلی را که خاطر حواه بود
سسط آنکه بنام او آباد شود نشان داد و گفت که در سرزمین خرگوشی دیدم
که نمرادنگی و حرارت خود را از دهش سگ حاصل کرده و پس ان مکان
را آباد ساخته نادل واره موسوم گردانید که تدریج بهر واره استهار یاب چون
آنادی حوب و مطوع بهمرسید پشن گفتند که در زمان هندی فصد بر گریده
را پشن گویند تخت گاه را بیر نامند در سده ۸۰۲ هشت صد و دو نکرماحیب
مواص سده ۱۰۳ یکصد و سه هجری و بعضی برانند که مطابق دو صد و دو
هجری بعد انقضای بیست و دو کهری و چهل و پنج پل روز بیساک سده اکها
تدریج که مختار اهل تعظیم و احترامان هندی بود و در طالع اسد بنا نهاده
حانه دوم سبله حانه سوم میران حانه چهارم عقرب لب دران واقع شده حانه پنجم
موس حانه ششم حدی حانه هفتم دلو حانه هشتم حوت و رهرة مقام گریده

و تأییدان و سوائی پیشکش رمیدداران بیست و چهار لک روبیه مداحل
 ناظم بوده ما بقی در تحتواة امرایان و مصلدداران حضور و نمایندگی و اشل
 خدمات و مشروط موجدداران اینصونه معزز بود قریب یک کبر و بیست یک
 دام پندگاه هزار بیکه آزادی و یکصد و سه دیهات و یک لک و چهل هزار روبیه
 نقد از حراة سرکار والا سوائی انعامات حکامی از حاکمیات خود می دادند
 حداکانه در وجهه مدد معاش و ادعای عوص عاشیده و در ادعای سادات کرام و
 و مشایخ عظام بموجب فرامین اسناد درگشی ساله دیوانی و ممداریت و
 حاسامانی معزز است و دو عدد پندگاه و در مکان موجددار بسین و تمام دال
 حرر کل و در عدد و سه قلعه حرر و کال از سنگ و حسب حوائی و ممداریت
 که بعد ازین مردم بنا دهاده اند حاصل سال اکمل مبلغ یک لک و بیست و سه
 لک و پندگاه و شش هزار روبیه و سال کامل یک کبر و بیست و سه دیهات و سه
 شصت لک روبیه سوائی پیشکش سرکار والا در نظام عمل آمده .

آغاز ظهور دولت راجها در ملک گجرات و بنای آبادی بلدهٔ یتن که انهل وارد نیز گویند بنهر والہ اشتمار دارد

آورده اند که در زمان سلف ملک گجرات در تصرف راجپوتان و گویان
 بوده و هر کدامین مکان خودها صاحب اختیار اطاعت و فرمانبرداری یکدیگر
 نمی کردند اما سال سال فوج راجه بهور دیو راجه قنوج که در آن عصر عمده
 راجهای هندوستان بود بدین صوف می آمد و به عنوان پیشکش چیری کرتا
 میروست تا آنکه راجه مذکور سامب سنگه نام عالمی را به سبب بد گوهری
 و فتنه انگیزی کشته نکوی بیستی و مطمونه عدم فرستاد و حاکمان او را عارت
 نمود ریش که حاصله بود بعد قتل شوهرش خوف و هراس برداشته در وادی
 گردانی افتاد . تقدیرات آسمانی گذرش ملک گجرات رو داد و در
 سلسلهٔ امی نو گذر کرد و بعد وقوف

را بملک عنبرکه حارس کهرکی دولت آباد بود در حهیر دخترش داده در عهد آنحضرت شاهزاده سرکار این صوبه قرار یافت از آنجمله ده سرکار حراحی داخل سرریسته ممالک معروضه سرکار سورت علیحدده تعلق بمتصدی آبادی ده سرکار تعلق بدیوانی صوبه سرکار احمدآباد سی و سه محال سرکار پثن هعده محال سرکار بژوده چهار محال سرکار مروج چهار محال سرکار نادوت دوارده محال سرکار حادپایبر سیرده محال سرکار گودهزه یارده محال سرکار سورتنه سب و سه محال سرکار اسلام دگر هعده محال در عهد حضرت حلد مکل تسخیر شده حام رمیددار آبادی فاص اسب جمله سرکرات مدنی بریک صد و هشتاد و چهار محال از بلدات و برگدات و پانزده بند و ده هزار و چهار صد و شص و پنج و نیم موضع و دو پوزه سوای آن بدادر تصرف رمیدداران سر رشته بدفتر می رسد از امی برگدات آنچه در عهد حضرت عرش آسیانی راحه تودرمل بموجب حکم اقدس در مدت شش ماه در پیمایش آورده یک کرور و بیس و سه لک و شص هزار و پانصد و بود و چهار بیگه و ده سوه منجمله آن هشتاد و سه لک و چهل و هعب هزار و چهار صد و بود و هشب بیگه سه سوه فابل رزاع اسب مانقی در آبادانی و دنگل و غیره سوای سرکار سورتنه و سرکار گودهزه و سرکار اسلام دگر در و سب و ار سرکرات دیگر چهل و ده محال در پیمایش نیامده لهدا رفته آن از روی سرریسته طاهر میشود سرکار خارج جمع تعلقه رمیدداران که ناظم صوبه موج کشی نموده پیشکش می گرفتند سرکار دوفکر پور سرکار نانس نله سرکار کچه محاط نه سلیمان دگر سرکار سیروهی سرکار سوب سرکار رام دگر که پیشکش آن تعلق بمتصدیان بددر سورت دارد اگرچه در عهد پیشین گاهی تعلق سرکار مدکور بدیوانی صوبه میشد جمع دامی سوای سرکار سورت و نار یاف تحصیف و افرو دامی هفتاد و ده کرور و بود و شش لک و چهل و پنج هزار و دو صد و سیرده دام تا عهد حضرت فردوس آرامگاه رسید منجمله آن مبلغ هسب کرور و هشتاد و دو لک و سه صد و چهل و دو دام در حاله شریعه و صرف حاصل معین بود مبلغ دو کرور و بیس لک دام مسروط مقرری نظام و زای حاگیر دات

اراکمه پریگات شصب مهال و فصدات ده مهال و ار جمع آن یک کرور
 زریه پیدا می شد و غیر عملی که تا عهد سلطان بهادر پیشکسات می دادند
 یک کرور ابراهمی و بیس و پنج لک هون می شد چنانچه تمامی بهادر
 هشتاد و چهار مهال اراکمه بیس و سه مهال تعلقه گجرات و سرکار سورتنه
 که علحدّه دوسته شد مدتها نموده تلمه سصب و یک مهال و پیشکش آن
 معصله دیل یک کرور ابراهمی می آمد نائب بهدر دیو و غیره فصدات ملک
 ایار و ملک طوعان داخل سورتنه دیو بهدر بهیم بهدر ناراپور بهدر کاج پشن چهار
 مهال دو لک ابراهمی و بهدر من تعلقه سورت هعده موضع چهل و سه لک
 ابراهمی نائب بهادر فرنگ که بیس و سه مهال هستند بیس لک ابراهمی
 می دادند اسم بهادر های تعلقه فرنگ بهدر چپول بهدر دابول بهدر لاول
 بهدر سئی بهدر دندا بهدر مال دیلی بهدر اگسی بهدر سراف بهدر کلیان بهدر
 بهیمتری بهدر دندا و اچپوری بهدر لویا بهدر منئی بهدر گهری کوت بهدر کاهلن
 بهدر کوحا بهدر مدات کالینی بهدر ملنها بهدر مال دیو بهدر دهوره بهدر تندسب بهدر
 بوانگر بهدر عرف و غیره بیس و هفت مهال بیس و پنج لک ابراهمی
 می دادند آسامی بهادر تعلقه بهدر مسقط بهدر مکرانه بهدر بصره بهدر لوبی
 بهدر لاهری بهدر هرمر بهدر سادّه بهدر سیکو بهدر دهنا سري بهدر ملکب بهدر
 مکینه بهدر ملته بهدر سوال بهدر سودردا بهدر پوما بهدر بدرجی خان بهدر بیدر
 بهدر میر بهائی بهدر بداس بهدر چین بهدر ملاحه بهدر مدرسا بهدر گلستان بهدر دمار
 بهدر راکل بهدر حازه و نائب بهدر انگریز چهار مهال و لیدیر دو مهال حمله شش
 مهال دو لک ابراهمی پیشکش آن وصول می شد و نظام شاه نوری و عادل شاه
 بیکا پور و هاسم نزار و ایلیج پور و قطب شاه کلده و راحه علی خان برهانپور
 بیس و پنج لک هون هر ساله بطریق پیشکش می رسانیدند هر چند که تصدیق
 شرح صدر اکثری را مهال تعجب می نمایند اگر رجوع بتاریخ مرآت سکندری
 نمایند از نروب و مکب و تسلط و کثرت افواج و استعداد و حرایب سلاطین
 و امرایان گجرات محضر شود زیاده ازین گنجایش داشته اراکمه استعداد

دو هزار در خدمت عربوی خان نوکری می کردند و پیدایش آن دو لک و پنجاه و پنج هزار روپیه بود و از تعلقه میرتبه سرکار ناگور نصف پرگنه در تعلقه رمیداران از همه دیهات چهارم حصه رمیداد می خوردند و حمیع دو هزار سوار در خدمت عربوی خان حاضر می ماندند و هروقتی که والی احمد آباد بحسب مهمی متوجه میشد بحمیع سه هزار سوار دیگر بحدمت میرسیدند و از تعلقه میرتبه دو لک و چهل و چهار هزار و هشت صد و پنجاه و پنج روپیه^(۱) پیدا می شد راج سنکه رمیدار راج پیپله تا سه صد سوار و یک هزار پیداد در خدمت شاه احمد آباد نوکری می کرد و پیشکش آن معاف بود حاجیر فتح خان و رستم خان و غیره بلوچان که تا چهار ده هزار سوار در سلک نوکری استقامت داشتند پرگنه رادهن پورو مندروی پاندرو لک محمودی پرگنه سمی پنج لک محمودی پرگنه مونچپور هشت لک محمودی پرگنه کاکریج هفت لک محمودی پرگنه تیر واره هشت لک محمودی پرگنه موزاره چهار لک محمودی پرگنه ساندل پور سه لک محمودی پرگنه تهراد معه مندروی و غیره پاندرو لک محمودی و پرگنه موزی ده لک محمودی حمله ده محال جمع هفتاد و پنج لک محمودی سی لک روپیه باشد مقرر بود و راجپوتان و رمین داران معصله دیل و حه حاصل اوطان خود را در عوض تقدیم مراسم نوکری بتصرف خودها داشتند و پیشکش آنها معاف بود پونجارا تهور رمیدار ایترا تا حمیع دو هزار سوار و رانا سبس مل رمیدار دوانگرپور تا حمیع یک هزار سوار و تا کهیله حاله که تمامی کراس حاله وارا را متصرف بود تا حمیع هزار سوار و حام سنا و غیره که چهار صد کراس ملک سورتبه در فص او بود تا حمیع چهار هزار سوار و بهارا کندگار رمیدار دهه یک هزار و چهار صد و چهل و ده موضع بتصرف داس تا حمیع پنج هزار سوار نوکری می کرد و حاجیر امین خان و فتح خان و ناتار خان عربی ده هزار موضع تعلقه حونا گده هشتاد و هفت محال از حمله هفتده محال بدار که علحده نوشته شد وضع گشته تنم هفتاد محال

پانزده لک چنگیری حاگیر ناصر الملک که نادرده هزار سوار نوکری می نمود
 پرگنه نذرانده جمع نسیب و پنج لک چنگیری پرگنه سلطان پور پانزده لک
 چنگیری پرگنه حسامحمارا ده لک چنگیری جمله سه محال بجمع پنجاه لک
 که بیست و پنج کرور نیکچه که بیست و پنج لک روپیه باشد مقرر بود بهرحی
 رمیدار ملک نکلانده قلعه ملهپرو سایر در تصرف داشت با سه هزار سوار نوکری
 می کرد حاگیر کامل الملک سرکار گودهزه دوازده محال ارا بجملة دو محال
 نادر هرنس رمیدار سوب و چترال کولی آندا در عوض نوکری محصول
 آن معاف فرموده بودند مدتها نموده تته ده محال بجمع پنجاه لک چنگیری
 که بیست لک روپیه باشد باین تفصیل پرگنه گودهزه حویلی یکصد و هفتاد
 و یک موضع بیست لک چنگیری پرگنه سهرای بیست و چهار موضع پنج لک
 چنگیری پرگنه میرال چهل و دو موضع چهار لک چنگیری پرگنه سنده عرف
 ناصر آباد چهل و دو موضع هشت لک چنگیری پرگنه دوده سی و شش
 موضع دو لک چنگیری پرگنه اناد چهل و دو موضع دو لک چنگیری پرگنه
 چالود هشتاد و چهار موضع هشت لک چنگیری پرگنه موزداه بیست و چهار
 موضع ده لک چنگیری پرگنه لوهانه بیست و چهار موضع دو لک چنگیری
 پرگنه هامود دوازده موضع دو لک چنگیری مقرر بود حاگیر عربی حان پسر
 ملک حانکی حالوری که با هفت هزار سوار در نوکری حاضر می بود در
 وضع آن حاگیرات معصل دیل بجمع ده کرور نیکچه که ده لک روپیه باشد حان
 مذکور در تصرف ناسب از حالور و دارالصرف و حاصل مددوی و پرگنه که
 یارده محال شش صد موضع اند سه لک و هفتاد روپیه و از تعلقه حودهپور
 تلید در سرکار حاصه سلطان و آن چهارم حصه تعلقه رمیداران که با حمیع
 سه هزار سوار در خدمت عربی حان حاضر می بودند و پیدایش آن در لک
 و هفتاد و پنج روپیه بود و از تعلقه شهر ناگور که از چند سال ویران بود بموجب
 التماس ملک حانکی افعان قلعه افتاده را از سر نو احداث و آباد نمود نصف
 زمین دیهات و پرگهات در وطن داری راجپوتان مقرر ساخته و آنها بجمع

آناد یک ارب و شص و دو کرور پنجاه هزار تکیچه که یک کرور و شص و دو لک و پانصد روپنه باشد در تصرف آنها بود از انجمله سرکار بندر سورت
سواى بندر معه مندوي و حاصل زمین رراع فصه سواد سی و یک محال
نه نه صد و نود و سس موضع باشد بجمع پنجاه لک چنگیری سرکار بروده نلده
معه مندوي و رراع فصه سواد محال پنج لک چنگیری و پرگنه حویلی
بروده دو صد و هشت موضع سی و هشت لک چنگیری پرگنه دنبوئی چهل
و چهار موضع هشت لک چنگیری پرگنه سینور چهل و شش موضع
پنج لک چنگیری پرگنه بهادر پور بیس و هفت موضع دو لک چنگیری
پرگنه سونگده هشتاد و دو موضع دو لک چنگیری حمله شس محال چهار صد
و هشت موضع بجمع شص لک چنگیری سرکار نادر دوارده محال بجمع
بیس و پنج لک چنگیری سرکار بهروز پرگنه حویلی بهروز معه نلده سواى
بندر یک صد و شص و یک موضع سی لک چنگیری پرگنه هادسوت سی
و سس موضع چهار لک چنگیری پرگنه دهیج ناره دوارده موضع یک لک و
پنجاه هزار چنگیری پرگنه کور لیاره دوارده موضع دو لک چنگیری پرگنه
ارزبار یک صد و سی و شش موضع دوارده لک چنگیری پرگنه هر مندوي یک
موضع پنجاه هزار چنگیری پرگنه کله سی و شش موضع چهار لک چنگیری
پرگنه حموسر پنجاه و سس موضع هشت لک محمودي چنگیری پرگنه
اکلیسر پنجاه و پنج موضع شش لک چنگیری پرگنه اتلیسر سی و شش موضع
دو لک چنگیری پرگنه ترکیسر دوارده لک چنگیری پرگنه آمود و مقبول آناد
سی و شش موضع چهار لک چنگیری حمله دوارده محال چهار صد و هشتاد
و نه موضع بجمع هفتاد و پنج لک چنگیری سرکار پرگنه حویلی حانپایر هشتاد
و هفت موضع پرگنه سادولی محال پنجاه و چهار موضع پرگنه دهود یک صد
موضع پرگنه هالول محال سی و چهار موضع پرگنه تیموره نا سه محال
یک صد و شش موضع پرگنه زالود محال بیس و پنج موضع پرگنه جبالود
محال هفده موضع حمله هشت محال چهار صد و بیس و پنج موضع بجمع

موضع راجه دوبرپور پنجاه موضع وضع نموده تنه یک صد و چهل و پنج
 موضع دو لک رویه پرگنه پندلوند سی و شش موضع سه لک رویه پرگنه کتهبال
 و معمور آباد چهل و چهار موضع چهار لک رویه پرگنه بیر پور یکصد و شصت
 و پنج موضع چهار لک رویه پرگنه بیل یکصد و سی و هشت موضع ده لک
 رویه حمله یارده محال نه سی کرور تنکچه گجراتی تندخواه بود حاگیر داران
 آبادان نموده نه شصت کرور تنکچه که شصت لک رویه باشد رسانیده بودند
 حاگیر سید میران ولد سید حامد پسران سید مدارک خان که با چهار هزار سوار
 نوکری می کردند پرگنه دهولقه محال سه صد و پانزده موضع نهم سارده
 کرور تنکچه بود حاگیر شیر خان فولادی با هفت هزار سوار و حسن حمال
 پنجهزار سوار دهوگر خان سروانی پنجهزار سوار و تندخواه شهراده پنجهزار
 سوار راجپوتان با سه هزار سوار در نوکری حاضر می بودند پلده پتن راع
 فصد سوان مدودی سایر کوتوالیه یک لک و شصت هزار رویه و حوالی پش
 چهار صد و نوزده موضع نهمست سه لک و پنجاه هزار رویه پرگنه دنگرمعه سیرده
 پوره هشتاد و پنج لک رویه پرگنه بیسگری یک قصه چهل و پنج هزار رویه پرگنه
 بیجا پور بود و هشت موضع شش لک و هشتاد هزار رویه پرگنه کهرالویک
 صد و ده موضع پنج لک و هشتاد هزار رویه پرگنه پالن پور یک صد و هشتاد
 موضع پنج لک و بیست و پنج هزار رویه پرگنه دپسه بیست و سه موضع دو لک
 و هشتاد و پنج هزار رویه پرگنه جهالوار چهار صد موضع بیست و شش لک
 رویه پرگنه کزی دو صد و نه موضع بیست و هشت لک رویه حمله ده
 محال چون رواج تنکچه پرگنه پتن وعده کمترار رایج گجرات بوده در جهالوار
 و کزی مواضع احمد آباد اسب ازین جهت نهم یک ارب و شانزده کرور تنکچه
 که یک کرور و شانزده لک رویه باشد مقرر بود و حاگیر رستم خان و چنگیر خان
 پسران عماد الملک که با بیست و پنجهزار سوار نوکری می کردند و پنج تپانه
 آنها سپرده بودند و در هر تپانه پنجهزار سوار اقامت داشتند شصت و نه محال
 نهم دو کرور و بیست و پنجهزار محمودی چنگیری که نهمست تنکچه احمد

درینه لاکه پندهرار درینه تارکس ده هراز درینه اویون پندهرار درینه انوشم
هیرده هراز کرایه نار کسی پندهرار و درینه مرسلی یک هراز و پانصد ریاس
محتسب پندهرار کرایه داکیس پانزده هراز حاصل دروارة پورچات سه هراز و
پانصد درواریهای شهر سیرده هراز پورچات چهارده هراز حاصل متهی و چونگی
وعیره کرانه پندهرار از حمله دو کرور تگچه که دو لک روپیه باشد بوصول می آید
حاصل برگدات که در حاصه سلطان وعیره مقرر بود از انجمله برگده پتلان
دو و سب و هفتاد و شش موضع بیست کرور تگچه که بیست لک روپیه
باشد برگده که بنایب شش صد موضع چهار لک و پنجاه هراز از انجمله رراع
وصنه دهوان و محمود پور وعیره پنجاه هراز روپیه و بلده مددوی فرمه و میر
نکری وعیره چهار لک روپیه و برگده موده حاگیر جهورا حان هشتاد و چهار
موضع پنج لک روپیه برگده محمود آباد وعیره هفتاد و پنج موضع هفت لک
روپیه برگده زیاد سی و شش موضع چهار لک روپیه حمله چهل لک و پنجاه
هراز روپیه بود حاصل بنا در بیست سه محال یک محال بدر کبایب که علحده
نوشته شد وضع نموده تتمه بیست و دو بدر جمع سی و چهار لک روپیه
از انجمله تعلقه گجرات بدر بهزیج و بدر سورت و بدر کهوکها و بدر کهمدهار
و بدر را بیر حمله پنج محال بیست لکه روپیه تعلقه سرکار سورتنه بدر او ده دو
محال و بدر دیوی بدر پور بدر دو محال و بدر مهوه یک محال بدر پثن
دیو یک محال بدر منگلور دو محال بدر تلاحه چهار محال بدر ناکسر محال
بدر کورنار محال بدر دونگر محال بدر سکها یور محال بدر چیکلی محال
حمله هفده بدر جمع چهارده لک روپیه بود آنچه در حاگیر امرا یاں مقرر بود
حاگیر اختیار المک که ناده هراز سوار مدامی نوکرون برگده احمد نگر چهل
و چهار موضع چهار لک روپیه برگده پرائتی هشتاد موضع پنج لک روپیه برگده
چهالا ناره نوده موضع دو لک روپیه برگده هر سور هشتاد و چهار موضع سه لک
روپیه برگده مورا سه یکصد و سب و دو موضع هشت لک روپیه برگده میگریج
دو بیست و چهل و پنج موضع اران حمله یک صد موضع انعام راحه ایدر پنجاه

دهد و پنجاه و پنج هجری فتح ملعه چتور نموده از حضرت حافان نصر الدین
همایون نادر شاه فرار نموده نراه کشتی اندر بدر دیو که در میان دریا مستحکم ترین قلعه
واقع است پناه برده و بدست اهل فرنگ مدعا کشته افتاد و بدر مذکور نتصرف
و ریگیاں روم و تا الان دارند چنانچه در دیل عهد سلطنت سلطان مذکور مدین
میکرد و هنی تمام سلطنت گجرات عاید گشت پیسکسات مذکور موقوف شد
چون اقتدار و استقلال سلاطین گجرات روز بروز ازیاد پذیرفته بود اکثر سرکرات
و بنا در اطراف و حواصی را تسخیر نمود و بحیطه تصرف در آورده داخل
ملک گجرات نمود بودند •

جمله بیست و پنج سرکار

سرکار حوده پور سرکار حالور سرکار ناگور سرکار سنئی سرکار منئی سرکار دمن
سرکار رام نگر سرکار دوانگر پور سرکار نانس نازه سرکار سیروهی سرکار کچیه سرکار سورت
سرکار دنداراچپوری سرکار احمد آباد سرکار بژده سرکار بهروچ سرکار دادوت سرکار
سورت سرکار چانپادیر سرکار پٹن سرکار سورته سرکار دوانگر سرکار کوهه سرکار مالا نار
سرکار بدر نار و تعلقه خاصه سلطان مظفر و غیره سی هزار سوار سی و دو محال
حاصل آن بود لک روپیه که بود کرور تنکچه گجراتی باشد علیحدہ مقرر بود
خاصه سلطان ده هزار سوار و سی کرور و سه تنکچه حاگیر الع حان حدشی چهار
هزار سوار پانده کرور تنکچه حاگیر جهو حار حان دو هزار پانصد سوار شش کرور
تنکچه تعلقه ملک شرق هزار پانصد سوار چهار کرور تنکچه حاگیر وحیه الملك
و ممتاز الملك و غیره متعارفات دو هزار سوار شش کرور تنکچه و مداحل سی
و دو محال که در حاله و غیره مقرر بود نائب حاصل سایر و غیره بلده احمد آباد
پانده کرور و پنجاه لک تنکچه گجراتی که پانده لک و پنجاه هزار روپیه
ناسد پیدا می شد و از آن حمله نائب رابع سواد فصد پنجاه لک تنکچه
و سایر مانند بی ده کرور تنکچه دارالعریاب سه کرور تنکچه حمله سیرده کرور پنجاه لک
تنکچه و نائب لوازم کوتوالی پانده هزار دهریچه پنجاه هزار بحاس سی و پنجاه

جدور و سعب عمارات اندیه عالیہ ناعات و مقار و غیرہ آہک آران بختہ چون آرا
نکار بردہ مہرہ کاری نمایدند نمساند آئینہ عکس پذیر می ناسد چندانچہ بحکم
حضرت فردوس آشیانی شاہ جہان بادشاہ ہنگام تعمیر عمارات حالصہ ولعہ
ارک شاہ جہان آباد آہک سنگ مذکور ار گجرات آوردہ نکار بردہ اند
و اکثر مقابر بزرگان دین و معابد پرستش ہندو و امکنہ مشہورہ و غیرہ کہ
بقدر معلومات برخی آران در حاتمہ کہ ار مساعدت وقب معمول سب
بنگارش حواہد آمد و رود جانہای متعدد و تالاب و ناولیہای لاتعد و لا تحصی
دارد در پیستری معمور حات آنہای چاہ شورد اگر تنوعیہای تمامی حویلیہای
این دیار پردارند کتانی علحدہ ناید ار زبان پیستری مردم صادر و وارد اطراف
و اکداف عالم حونی این ملک کہ براکثر ولایب رحکان دارد مکرر شنیدہ سد
بدروسب صوبہ درین زمان اگر مانعی دیگر ندانستہ ناسد سوای حمیعب
فوجداران ہر مکان و متعیعان صوبہ پیکہرار سوار کہ بر ہنگام فصل ناظم صوبہ برآید
صورت می گیرند *

دفعہ اول

[illegible]

چنانچه در ملک هندوستان بلکه بایران دیار و غیره تیر ساخته و ساخته نه تحقیقی
می برد و لیکن بمی نما و تسبیح و پیاله و دسته کارد و حنجر و غیره آرا لے ار
سنگ عقیق بالوان مختلفه دست بر بجا و غیره اشیای عاج که در بندر کهنایب
ساخته میشود باطراف بنا در و دریا بده تجاران متنع می گردند و ارحس
اقمشه ناب هند و ایران و تر عوب و حش و روم و رنگ نساحی و رنگ آمیری
میشود و دیگر پیدایش نمک اسب اگرچه در حمیع امکنه سواحل دریای شور
این دیار مررها که بهندی ران کیاری گویند سته ار آب کُود الها که متصل
آنها کنده اند در ایام زمستان پُرسارد تا منجمد شود اما انچه که در بندر
کهنایب و غیره بعمل آید نمثانه رنگ درشب و بنابر مجاورت دریا یک کوبه
ملحی مصداق هدا ملح احاج دارد و مورث کرح و نمک هندی که نمک
سیاه بیر خوانند و بهندی سنجل نامند در بندر مذکور از ممر و ح ساحتن گیاهی
که آردا موزند گویند می پرند و مانند سنگ آسیا در قالب پخته میشود
و اطراف و اندک از براری و بکار می برد و نمکی که در موضع نمکسار حمیحواره
عمله پرگنه بیر مکانم که ار دریا معاصله و تگون آن بیر ار آب چاه بهمان بهج بعمل
می آرد مثل حب نبات و سعیدلون و ملاحیب ملیح و نافع نمک مالوا و غیره
می برد و مدلع کلی از محصول انکا داخل جمع پرگنه مذکور میشود و دیگر
کارخانه قرطاس هر چند که کاعد دولت آبادی و کشمیری حوش قلم و قماش نیکو
دارد اما نه سعیدی و بیاض صاحب احمد آباد نمیرسد و چندین نوع اران بعمل
می آرد از آنکا که این دیار یک بوم واقع سده در هنگام ساحتن درات رملی
که تخمیرش در می آید وقت مهره کشی بیرون میروند سوزاچهایی نامحسوس
بهمرسد معیوب اسب و هر ساله بنابر سعیدی لوتش مدلعها در اطراف بلاد هند
و عرف و روم و غیره چون زر می برد و چوب ساح که پوشش سقف و ستون و غیره
عمارات و صاحب چهارات منحصر بر آن و چوب شیشم که مانند و شهاب
تمام بچوب آندوس دارد در صاحب رتبه و غیره صرف میشود و معدن سنگ
پنجالی که در کوهستان ایدر بهم می رسد حای دیگر بیس بنابر سعید کاری

بردیک باعبدال مگر در بعضی امکنه که بر ساحل دریای سُور است تعبیری دارد اهل بلاد نتخصیص صدقه بندگان و امرتبه و اولکته سورتنه از دگور و اثاث همه نمکین و نارین که در دیدن حان می ستاندد و نه تکلم حان می بخشدد و لنعم ما میل *

کسی چگوید ارسن گلرخان گکراتی
که حسن حوب ناین مهو سال حدا داد است

سرزمینش اکثری رنگ نوم همه حدس عله نومور اما بیشتری کشف کار باحری که مدار حورش اسپان کچپی بر آست و سیدار مردم بدان تعیش نمایند در زمان سلف بروج حوب نمی سد اکنون نومور و بیکو عمل می آید و در بعضی محالات حدس حریعی و ربعی مخلوط و در برخی منحصر بر احلاس حریف یا ربع چاهی و نارانی و دوزر مرزوعات و آنادی دیهات رقوم بر ستاندد و مرور ایام حصاری گردد و از سرحد پش تا نزده که قریب صد کوره مساوت دارد فراوان اشکارانده و کهری و عیره درختان مثمر و غیر مثمر برحلاف صلح ملک سورتنه حرپوره و ناشیاتی از قسم اعلی است و کرمه و هندوانه و عیره که بر کنار رود نارها کاردن برمستان و تانستان در هر فصل دو ماه نومور میشود و اقسام ریاحی و انواع اثمار و نقولات که ذکر آنها طولی دارد بعمل می آید حدوز حابها از حش پخته و پوشش سقف از چوب ساح و سفال و در سورتنه نکالی حش سنگ نگار بردن اسپان کچپی هامون نورد ناد پیما که در حلدی و چانکی و حسام و قامب حسن طاهری نا اسپان عربی و عراقی دعوی همسری و همعدانی و مشابیه تمام دارد و کاوان گکراتی راهوار در عایب سعیدی لون و حوش منطری که ماصدق لونها تسرالطاری اند و بورهایی صید افگی که فرد اعلی و کاملش درین سرزمین بهمرسد و فیلان کوه پیکر که در بواهی راج پولا و دود سکار می شد اکنون بنابر سد ساحتی دره کوه انجا بر طرف شدد و از اسلحه شمشیر سروهی که مشبه ^ت و کلک ^ت بیکر که در هیچ ملکی و دیاری نخونی ایضا بیست

حلد مکنان چون کتانی که مختبر بر احوالات نافی ایام سلطنت آن حضرت تا آلان بوده باشد بوجود بیامده و بنظر نرسیده آنچه از کهن سالان اصعا شده و بعد تواتر رسیده ثبت نمود از اتفاقات حسنه آنکه از بدو عهد سلطنت حضرت حلد مدتل که مطابق سده ۱۱۲۰ هزار و صد و بیست هجریه بود مسود اوراق در سنه هشت و دو سالگی از دار السرور برهانیپور وارد این ملک شده اکثر و فایع و رودادها را که از عنفوان سداب و استکشاف صبح شعور و انتسام ارهاز مهم در صحنه خاطر مرتسم و مطمع بود و چه از استعمال و احراز ثقات توضوح پیوس علی سبیل للاحتصار حوا لطافات در ضمن صوبه داری هریک از ناظمان مرقوم کلک و فایع نگار می گردد چون اصل مدعا از نگارش احوالات و سرگذشت بعضی حوادث و حرانی و پراگندگی این دیار است چنانچه در سبب تسطیر نسخه مرآت احمدی اشاره رفته نه تمامی آنها را پرداخته شود موجب طول کلام و ملال خاطرها است و اگر این معنی که اتفاق تحریر نسخه شده بخاطر میداشت در صفا و فایع نوانعی اران هنگام هم می گماشت و باوجود آن بعضی و فایع نقید سبب و شهر و بقدر تیسر ریب الصفا پدیدرفته و پس اران در نافی احوال اعتنائی ایشان اران نگذاشته شد از بدجهت معدور است و مچلی ارانچه برای العین مشاهده شد بی شائده و جانب داری از رعایت و عداوت سمب گذارش می یابد و قتل از شروع بمقصد برحی از چگونگی و وسعت و اطاب و ترهب و مداخل عهد پیشین در مقدمه و دو دفعه مدین و لایح و مدرهن و واضح میشود و توقع از باطران اران سخندان و اصحاب معنی آنست که اگر بر سهوی و عطلی که مقتضای شریب است اطلاع یابد بر م اصلاح و تصحیح توجه مدتل فرماید *

مقدمه در چگونگی ملک گجرات

برهوشمندان حیدر و مستنصران بصیر پوسیده نماد که ملک گجرات از اعظم صوبتات مملکت هندوستان ارا ولیم دوم که مدسوف است مستری و هوایش

ندار افسردگی خاطر رویداد فلم ندد نه گشته و ترتیب این مقدمه دران نسخه
 موضع دیگر موضوع شده بود درین ایام حبسته فرجام که مطابق سده هزار و صد
 و هفتاد هجری مرادف آغار سال چهارم از حلوس همایون حصرت ودر قدرت
 فضا صولت کیوان رمعب ملک رتعب گردون مهاب مالک رقاب قنله عالم و عالمیان
 الخافان ابن الخافان السلطان ابن السلطان ابو العدل عزیز الدین محمد عالمگیر
 پادشاه عاری حلد الله ملکه و دولته *

در عین پراگندگی خاطر ندانر هنگامه آرای جنگ و جدال که در دیل سوانحه
 سال مذکور از نکسته کلک اعجاز سلک طاهر خواهد شد شروع در ترتیب
 و جمع آن نمود و دیداچه که مختصر بر کماهی حالات و تلازمات نسخه موصوفه
 بود عنوان این اوراق گردانید و بالله التوفیق و المستعان *

عرص نقسی اسب کر مایاد مراد

که هستی را نمی بینم نقای

مگر صاحب دلی زوری نه رحم

کند در حق این مسکین دعا

مخفی و مستور نماد که احوال راحهائی پیشین از ظهور اسلام و مرتفع شدن
 اعلام دین مدین درین سرزمین و ناظمان سلاطین دهلی که بعد راحها تا ظهور
 دولت سلاطین گجراتیه بودند نه ذکر نام و مدت انقراض آنها را چون کمال
 وقوف و اطلاع بر مایع آن زمان محل اعتماد نبود مگر آنچه بحدتیقن و تواتر
 رسیده باشد بر سبیل اختصار منحصراً داشت و از آغار دولت سلاطین گجراتیه
 بعضی سوانحات در ضمن عهد هریک از مرآت سکندری که تاریخ سلاطین
 مذکور است و بعد انقراض آنها در سده هزار و بیست هجری علی صاحبها
 الف الف تحیات تألیف شده احد کرده معصل حواله ندان نمود و از ابتدای
 تسخیر حصرت عرش آشیانی تا ده ساله احوالات حلوس حصرت حلد مکان
 از روی اکثر نامه و جهانگیر نامه و پادشاه نامه و ده ساله مذکور آنچه تعلق
 بمطالعته این صوبه بود مندرج صاحب و سوانحات بعد ده ساله حصرت

لیکن بمصمون صداف مشکور شعر منسوب بچنداب ولایت مآب علیه
التحیته و الثنا که فرموده اند *

* شعر *

رصیدا قسمة الکفار فیدا لنا علم و لآء عدا مال
فان المال یعنی عنقریب و ان العلم نایق لا یرال

* بیب *

کسب کمال کن که ای عزیز جهان شوی

کس بی کمال هیچ بیرد عزیز من

حورسند و راصی و شاکر باید بود تا از پرده عیب چه عرصه ظهور آید و چون
در حاتمه نسخه مذکوره از احوال مرزبانان اطراف و فرمان روایان اکناف
این دیار و از هنگام تسخیر حصرت عرش آشیانی اکر نادر شاه انار الله برهانه احوال
ناطمان و دیوانیان محکمی از رویداد و فایع عملداری آنها رقم رده کلک بیان شده بود
بعضی عزیزان و دوستان که اطلاع به ترتیب نسخه داشتند التماس نمودند که
چون هنوز نسخه چند آنچه مرکور خاطر اسب صورت احتتام به پذیرفته و لباس
و خود در بر بیفکده و قطع نظر ازین حصول نسخه مذکور بر حاسب و حکم
بیشتر و بر هیچ دفتر مدعی بر سیاق و رقوم اسب و واقف شدن هر کس بر امور
مالی و ملکی دفتر حلاف قانون و صانطه نارگاه سلطانی اسب لهذا اگر احوال
مرزبانان پیش از ظهور اسلام این دیار و ناطمان سلاطین دهلی و فرمان روایان گجراتیه
و ناطمان بعد تسخیر حصرت عرش آشیانی الی یومنا هدا که دحلی به امور
مالی و ملکی ندارد و حد ولی اسب ازان بحر دحار و گوهریست از حواهر
حانه آنداز بر اسلوب کتب توازیج علکده در سلک تحریر منسلک شود تا
عوام الناس ازان بهره برند و بر احوال گذشتگان ندیده اعتذار نکرد و حصول
آن هر فردی سهل و آسان باشد و یادگاری بر صحنه روزگار پاینده و ناقی ماند
و هر چند که این اوراق لیاقت و قابلیت آن ندارد که در مره کتب شمرده
شود اما بدینر حواش ایشان احاطه لمتمسمم انگش قبول ندیده مدت
بهاده چون مدت ده سال از تسوید اوراق مسودات سپری سده بود دران مدت

جلوه ظهور می نمود و معروض بارگاه آسمان حاضره شرف اندوز نظر کیمیا اثر دیوانیان عظام می شد در حدودی آن مورد هزاران تحسین و آفرین را گنجايش داشت از جمله نواید یکی مثنوی و تاریخ فصلی و استدلال چگونگی تفاوت با تاریخ هجری که تا الان احدی سراج آن نیافته و معما و بحر این معنی نیکوکاری و هم و دقت خیال نگاشته بود در حین تفسیر نسخه حقیقت مددای آنرا از محقران و اهل سیاق این دیار استعلام نمود و بپای متصدیان دفترخانه دیوان اعلی استفسار و استکشاف کرد معلوم نگشت و کسی این عقده را نکشود و در کتب تاریخ پادشاهان سلف ازان نامی و نشانی نیافت بعد حد و حد موفوره و سعی و تلاش مشکوره که ششای دراز درین اندیشه برور آورد منطوق

من طلب شیئا فقد وجد مفهوم و معلوم گردید و سرخ و سبط تمام کیفیت حدیث و مددای رواج و تفاوت آنرا بعقل قاصر خود دریاب نموده طریق و قواعد آنرا بنا نهاده ملحق به نسخه مذکور صاحب و بخاطر داشت و امید دارد اگر حواش ایرادی متعلق شده باشد و حیات مستعار وفا کند فی الحکمه فرائض و حمیعت طاهری و باطنی که از ممر هرح و مرج این صوبه روی داده حاصل گردد و فتنه و آشوب فرو بسنید مثنوی و قواعد آنرا در رساله جداگانه ثبت نموده و در دفترخانه روزگار بر صفحه لیل و بهار یادگار گذارد اما درین زمان روزگار ناهموار و گردش فلک دوازده رفته کجا فرصت کار و وقت قرار را متقاضی است که نا این قسم امورات کسی تواند پرداخت و کو قدر دانی که قدر این معنی شناسد و کو حویداری که متاع کمال را حویداری نماید کمال و نال کردن صاحب کمالان شد گفته اند که هر کمالی زوالی در پی دارد الحال هنگام زوال کمال است *

بپای فصل چنان روزگار تنگ گرفت

که نام فصل شد از دهر چون هنر نیافت

نماند در همه آفاق فاصلی نامی

فاصله ای که هسب حر و حساب

بنابر تقریری که در او احرایام سلطنت حضرت فردوس آرامگاه سمب گذارش
 خواهد یافت - انشا الله تعالی نوبت نام دیوانی صوبه بمسود اوراق رسید
 چون امر یک ناعت شعل ناسد دران کار ندید تحقیق دفتریکه آنهم مثل
 دیوان حر نام نمادده بود مطلع گردید در عهد سده احد سلطنت احمد شاه بهادر
 نادرشاه که مطابق سال هزار و صد و شصت و یک هجری بود بحسب
 و حوی تمام و سعی مالا کلام بقدر مقدور که میسر شد امورات حرری و کلی
 صوبه را از بلدات و برگذات و سرکرات و مواضع نقید رفته و دام و حال حاصل
 و پیشکش و غیره باستصواب میثها لال قوم کایتبه که صوبه نویسی این صوبه از انا
 و اجداد خود در تعلق داشب و بنابر عیث دسب کار برداستن و دیگری
 التکا بردن را عاز می پدداش و همیشه نارخود عسرف نا دیوانیان می بود
 الحق نویسنده فابل و مستعد و لیاقت این کار داشب و ممد و معاون این
 امر بود از ناتوان بینی دوران فریب یک و نیم سال اسب که دفتر عمر او بیر
 پاشیده شد در یک حلد بدستور کتاب جمع نموده مدون می صاحب و چندین
 در تئیب و ترکیب آن همب گماش که بعد تکمیل از تسوید بندوبین برده
 بمرات احمدی صوبه احمد آباد گجرات موسوم ساخته آرزو داشب که چون در
 دفتر خانه صوبه بنابر حوادث مذکوره سر رشته موحد بیسب یک نسخه را در
 دفتر خانه صوبه بمهر خود و نسخه دیگر را ارسال نارگاه والا دارد که بدریعه و توسل
 مقرب الحکومت و الخافان حاوید خان نواب بهادر مرحوم که دران آوان راتق
 و فائق مهمات سلطنت و ناظم مداظم اوامر خلافت و متوجه حال این
 بیارمند درگاه والا بود بعرض نار یانان حضور فیص گنجور رسید دران بین
 از نا مساعدت وقت و نارسانی فرصت ملک بی مهر ساط حیات نواب
 بهادر برجید و رشته عمرش نتیج کین معقطع گردانید خواهشی که در تصیص
 اساس این نسخه مستحکم بود روی ناهدام آورد و از سلوح سانکه نا ملایمش
 مرتب شدن نسخه در حیر مکث و تالی افتاد و بی سائنه اعراق اگر
 نسخه مذکوره که سواى امورات صوبه مستملنر نواید دیگر بود خاطر حواة

در بدو بسب و نظم و نسق ممالک محروسه هندوستان پا نعره ظهور بهاد و آشوب و حوادث که بر ستر بیخبری عبوده بود از بوم غلب بیدار گردید و قن و معن در چار بازار ممالک بی ناکله بهر سو دویدن آغار بهاد و راحت و حمیعت و امیدیت نگوشه مطموره عدم طوعاً و کرهأ محکوب گسب از انکا که مشیب مملکت آزای حقیقی ترین تعلق گرفته بود یوماً یوماً رونق بازار شهرستان احتلال فراوان افروند و حلال عظیم در تعظیم و تدسیق امور مالی و ملکی رو داد و فتنه حویان را در هر دل تمنائی و در هر سر سودائی پیدا شد و در صوبکات هر ناظم صاحب اقتدار ابواب عدم اذعان و احزای احکام والا بروحیات حال حویش کشاد * مرد *

جهان را جهان دار دارد حراب بهانه اسب گودرر و افراسیاب
لهدا امورات حروی و کلی مهمات دیوانی در عقدۀ اهمال و تعطل و تراخی
افتاد و صواب و روابط اوامر مذکور معدوم و نسیأ نسیأ گردید و حراین و دحائیر
چون دسب مغلستان تهی ماند حصوص در صوبۀ احمد آباد گجرات که در
سنه ۱۱۳۷ هزار و صد و سی و هفت هجری علی صاحبها الف الف تکیات^ت
شجاع حان بهادر نائب امارت مرتبت مدار الکم بهادر درین صوبه بر دسب
حامد حان کشته افتاد و حان مذکور بمحل انصاط محال حاله و پایدایی
و تعیر خدمات و حاگیرات شتاب بتدریج محکدات سرشته را از دفتر حانه سرکا
والا که از سالهای دزار فراهم آمده بود طلب داشت و دیوان صوبه معطل ماند
زان نار بطر بر آن ناظمان دیگر بهمان دستور صوبه را از تحب تصرف حویش
دسب افتدار دیواییان نگداشتند و از نارگاه والا عور و نار پرس این معنی شد
و دیوانی گجرات که عمده ترین ممالک محروسه هندوستان بود الحال دیوان
را حرنامی و از افتدار دشانی نماده بنا بر عدم رجوع امور دیوانی محرران
دفتر اریکاری بیکار حودها بتلاش وجهه معاش متفرق و ماندد نجات العش
پراگنده شدند سلسله آمدنی هر ساله سر رشته پرگنات یکباره منقطع گشت
الحاصل اکثر مجلدات کار آمدنی نتصرف حامد حان رف و مانقی را
حفاظت و حراسا واقعی پذیرف و مضمون تلک الایام ددا و لها بین الناس

حسب تاج گیز نوح ستان حلیعه دوران الحاقان ابن الحاقان السلطان ابن السلطان
سراوار اورنگ شهر یاری زبده مسدد گاهگاری بر آردند دیهیم جهان نانی صاحب
کلاه کشور ستانی خداوند چتر و نگین حامی دین متین *

ابو النصر مجاهد الدین احمد شاه بهادر بادشاه غازی

حلد الله دولته اندا اندا که تاریخ خلوس میمنت مانوس بیر ازین حلوه
طهور میدهد و ار نصیه همایونش سطوت اکبری و صولک جهانگیری و حشم
شاهجهانی و شوک عالمگیری و منزل شاه عالمی و رتب جهان شاهی
و خلق محمدی و سیرت احمدی لامع و هویدا و چون آفتاب عالمات روشن
و پید اسب مرقوم برقم کلک تقدیررانی و مسیب یردانی شرف برول مکرر
شمول فرموده عالم را زب و زب تاره و فرج بی اداره بخشید * * بی *

ای حرمی تاره عهد تو جهان را صد راح و امی ار تورمین را و رمانرا
و نوید مسرت حاوید مرحم و رافت وصیب نصیب و معدلک این بادشاه
گردون و قار عدو بند شیر شکار فدوی نوار و دشمن گذار در چار دانگ ممالک
محروسه هندوستان بهشت نشان رسانیده لرم و راح شمارن و سیل کانه و رعایا
و عامه برابا انکه شیوه انقیاد و طریقه فرمان پدیری بها آورده سکر این موهب
عظمی و عطیه کنری بتقدیم رسانیده در عهد سعادت مهد رجز سایه ملک رتبه مرفه
الحال و فارغ الدال آسوده بدعای این دولت اند مدت صبح و شام بلکه علی
الدرام پردازد و ار امر اشرف اعلی که بمنزل یرلیع قصا تبلیغ اسب تخلف
و بی نورند اندرین ناف تاکید اکید شناسد *

ای پیش از انکه در قلم آید ثنای تو و احب بر اهل مشرق و معرف دعای تو
مانعد بر مرات حواطر ناظران سخندانی و سحنعل قلوب سر رشته داران دفتر
دیوانی صورت این معنی حلوه کرو مدرهن و پیکر این مدعا طاهر و روشی ناد که
بنا بر مرور ایام و دهوز و تصادم سین و شهر بعد از ارتحال حضرت حلد مکان
محمد اورنگ زب عالمگیر بادشاه اردبکان فانی و خاکدان طلمانی احتلالی

و الله لا يحب المسرفين برآمد شود و در مذکورات توبه و انابت درج نگشته
 تتمه معه فاصل بالشرب آید بپا داش و ابراء دمه آن بحسن قلعه هفت طبقه
 درکات نُس المصير حتم لها سعة ابواب لكل باب منهم جزء مقسوم مسلسل
 فی سلسله درعها سعون ذراعاً حواله محصلان علاط شداد ربانیه گردد پس لرم
 واسب آن اسب که بمصمون لا تقطروا من رحمة الله قطع امید نکرده بین الخوف
 و الرحابوده از روی حرم و احتیاط هوسیاربی و آگاهی نگار برده حتی المقدور در
 تدبیه و تادیب نفس اماره که آن النفس لامارة بالسوء بدستیاری هوا و هوس
 و اعوای تلیس ابلیس سرشورش و فساد دارد پرداخته نگدارد که در شاهراه
 هدایب شیوه با مرصیه قطاع الطريق اختیار کند و با حرای طریق ادیق متابع
 شریعب عرا کوشیده ازان منحرف نکرد *
 * یب *

حلاف پیمنر کسی ره گرید که هرگز مندرل نخواهد رسید
 و پیوسته موار نه عولک سمار محصل کار کنی و دستور العمل راهداری گذر
 الدیا قدطرة الآخرة فاعدها و لا تعمروها ملاحظه نموده حال حاصل را بنظر آورده کمی
 و افرونی حریبه خیرات مبرات آن الحسانت یدهن السیات مرکور خاطر داشته
 محاسبه سر ماهی و مشافره خود را می گرفته باشد و بران خود را از معرولان
 انکاشته منتظر فرمان طلب حضور بوده در منصوبی طریق معاملات
 معرولی موتوا قبل ان تموتوا را شعار خود سازد تا در بار پرس حساب يوم لا
 ینفع مال و لا دنون در مانده نکرده و منطوق آیه وافی هدایه اطیعوا الله
 و اطیعوا الرسول و الی الامر منکم طریقه اطاعت و لوازمه متابع معترض
 الطاعة که دستور سلطنت و داری و توقیع حکومت و فرمانروائی از دار
 الا نساء لوح محفوظ و محتوم نقش انی حائل فی الارض حليلة ار پیشگاه
 مالک الملک توتی الملک من نساء مسجل نامصای پیغمبری بنام نامی
 و القاب سامی حدیو جهان قبله عالم عالمیان نادشاه حم حاه شاهدشاه ملک
 رطل سپید و از شربتخب و نگیں گور گانی والا نسب عالی

اثنی عشر حلیعة من بعدی مقرر اند نماید که بعرض مکرر رسید و حسب المسطور
 مقرر شناسد و معطور داند و بنظر در آمده و ضمن نویسد و ثبت نماید
 و بگذراند و داخل رافع نماید و حسب فرموده نرات نکات علمی شد و ملاحظه
 شد و مطلع شد و اطلاع یافت و بعد علیه و اطلع علیه و موافق سیاهه اسب
 و مطابق و رافع کل اسب و دشانی دفاتر محرران و حضور نویسان دار العدالت
 العلیه یسده المقرنون کچهری موافق علماء امتی کابینای بنی اسرائیل موافق
 سیاهه احکام اسب و داخل چوکی نموده سد بموجب تحریر اسب و داخل
 فهرست اهل خدمات حیات نموده شد و بتاریخ یوم المشهود سده معدار حمسین
 الف سده تحریر یافت و سده داده شد و نقل شرح صدر سده مذکور بدفتر دیوان
 اعلی رسید و یاد داشت علمی شد بخشیان عظام و نقل مطابق اصل بمهر اقصی
 القصة الوالعلم فایم نا لقسط و العدل حاصل کدد تا بوالا رتده پایه هشب هراوی
 دات هشب بهشب و اعام صوبه داری مملک حاله بی آب ارضی
 و سماوی بموجب تحریر امدای صوبه حب آباد تجری من تحتها الانهار بطریق
 التما معتخر و بین الامران سر بلند گشته ار پیشگاه عرصه عرصات رحصب یافته
 بیدرقه تائیدات فصل و کرم ارحم الراحمین ار عقبات بیران وان ماکم الا واردها
 گذشته سرحد سلامت امن و امان در آید و ناستماع نشارت سلام علیکم طتم
 فاد حلوها حال دین شادیانه نواران بصوبه متعلقه در آمده بر مسدد ایالت علی
 الارایک متکون تکیه رد رضوان قانون کونا عمله و فعله علما کالهم لولؤ مکنون
 رجوع گردیده محرا نموده تهییب تکینهم فیها سلام بها آورده توری و فیها فاکهة
 کثیره کدرایده بیوتات مقصورات فی الخیام را تسلیم نماید و عرصداشتی بدرگاه
 کدریای مستملر مضمون صداقت مشکون الحمد لله الذي صدقنا وعدة و اورثنا
 الارض نتنؤ من الحدة حیث نشاء فدم احر العاملين ارسال دارد و نعود لله
 اگر نه باریک بینی و تحقیق مقدمات مستو فی فصا وحه مطالنه در جمع و حرچ
 پایبانی سچین بدر نویسی رواید اخراحات سه بعدی قبايح و اصراف صادر و وارد

الليل و اطراف النهار عرض دفتر حانه اعلى عليين كند تا آنچه پراگنده بيكوى
 محال حاله شريعه و الله يصعد الكلم الطيب ناشد در معروده مى جاء بالحسنه
 فله عشر امثالها نده چند اصابه نمايان در ابواب جمع قبول ثبت نمايند و در من
 دالك مدطور مجرا يافته و بموجب باقى بالتخير داخل حانه حرا و دستك
 عبور گذر صراط نه بيم و مهر اورك نبوت وزير الممالك كون و مكان سر گروه
 و زراى ديسان پيسواى نوئينان و الا دودمان ناهج مناهج احكام شريعه رائق و فائق
 مهم الطريقه واقف اسرار الضعيفه مطهر آثار الحيله قدره ارباب هدايت ماحى كعر
 و جهالب حامى ملك بيم سر آمد فتره انبيا پيش حرام گروه اوليا و اصفياء
 مورد تجليات انوار سدكاي محل برول آيات فرقاني مترقى سمعراج سدكان
 الذي اسرى مقرب نقرب دنى فتدلي مكان قاف قوسين او ادنى صاحب
 السيف و اللواما مورد نامرقل كفى مفتخر نتاج و هاج لودك لما حلقب
 الافلاك مخلص بخلع هدايت ساكنان مركز حاك معمر حلوت حانه سر اوقات
 عرت و احلال رده نار يافتگان بازگاه ايرد متعل خاصه و حلامه كائنات معمر كل
 موجودات ناسخ اديان سلف هادى آيندگان حلف ركن ركن سلطنت متن
 متين نبوت سر دفتر نسخه مدارت فرد منتخب رساله رسالت سرور عالميان قلعه
 اميد عالميان وكيل مطلق خداوند زمين و زمان مدعوث نكته انس و حل كل
 سر سد حليل بر گرفته حصرت رب الجليل كريم ابن الكريم مشهور ناك لعلى
 خلق عظيم الو الحرم مدار المهم زايح الدين الحنيف نصرت حنك نصر مى الله
 و فتح قريب سپه سائر اولين و آخرين المؤيد من عند الله مدسره نشارت
 و لسوف يعطيك ربك فترضى مستحوم نه تعليق يرليح يا ايها الرسول نلح ما ابرل
 انيك شريع المذنبين قتل المشركين مستحوم رب العالمين مستحوم روح الامين
 مستطبت بطنى خاتم النبیین مخصوص نه ددائى اوحى الى عدده ما اوحى
 سيد انسر محمد مصطفى على الله عليه و آء و مستعبه المحتكى وسائده رجوع
 بدستخط خضر نه عط

رراتمی که پروانچه روزی تندخواه از کچه‌ری اعلای و الله یرق من یشاء نعیبر حساب
 می انتدای ملادمی که در دفعه داری و اسم نویسی الله یعلم ما تحمّل کل
 اثئی و ما تعیص الارحام و ما تر داد نصاد نگهداشب و تصعیحه ملاحظه مثل
 ندی موحودات بلا شک و بر طرفی بیستی چهره هستی بحالی پدیفته بموجب
 تصدیق و فرار داد تعلق روح در ارحام شریک توحیه امهات تن کرده چون
 نعرض مقرر سرامداری بر میداری موضع میلاد رسید بقدی دویتی مهدیاده
 الدحدین شیرین کام ساخته رات علی الحساب حولین کاملین حاری گرداید
 و ار هنگام کام ردن بقدم تردد حسب التماس فوت نامیه با قطع دات و تا بیدان
 برساله میر بخشی سخن بر روم و ایا هم نگاهیر فرار واقع علحده دامهای بلا شرط
 و مشروط مقررا طلب واحب لعایب شهر و یوم ادحاء احلهم لا یتأخرون ساعة
 و لا یتقدمون یک فصلی و دو فصلی سیر حاصل و کم حاصل و افرو د دامی
 و نار یاف تخفیف ان الله یرق من یشاء و یسط الرق لمن یشاء بقدر مرحمت
 فرموده و تاسن بلوع سرحد تمیز بخطاب تر حانی مخاطب و ار تقدیم خدمت
 ماموره وضع یک روز نو ملادمی و ایام مابین غیر حاصری و شب چوکی محاسبیه
 و صیعه نار گردانی و حوراک دراب و کل تکالیف درگاه معدودی معاف و مروع
 القلم و مطلق العنان داشته پس ار رسیدن میعاد تکالیف لا یکلف الله نعسا الا وسعها
 و موسم ادای حقوق بالوحات واحی صلوای یومیه و رکوة سالیانه عام نصاب نیل
 شروع سده دوم فصلی نکت صبط و تحریر سر رشته وادارچه حیر و شر من یعمل
 مثقال درة حیر ایره و من یعمل مثقال درة شرایره حسب الحکمی اسب محکم
 و نابد بی فوت و فرو گذاشب و رعایب و حادب داری ار مشرفان کراماً کاتنین
 و محضران سیاق دان که در تاریخ سهو المیراں درود موکل و تعیین نموده که
 ار نقیر و قطمیر در طومار لایعادر صغیره و لا کبیره الا احصها و اصالات تشخیص
 و تحصیل امور مکتسبه مما کسب ایدیهم بالمواحه نوشته ترسیل و قانع
 و سوانع نذاک چوکی دو اسپه صفا و مسا مصحوب هر کارهایی سریع السیر اوآ

سرگردان وادی حیرانی لا الی هواء و لا الی هواء نگردد و بمصمون آن سعیم
 لستی مانند نبات الدعش خاطر پراگنده ساخته پرورین مثال نگردازی نفس
 شماری احاد و عشرات و مآت رقمی و هدد سی صرف ایام اسدوع و ساعات سده
 روزی خود را بدانچه معمور است از استراق ریا و سمعه احتراز داشته بوجه
 احسن بها آورده چدن تقید و قدغن نگارند که حده از حدوت امر معروف
 و نهی از منکر بی مصرف و ددرن سدد دیوان پسند بیجا بصرچ ارتکاب معصیت
 درودا ددرین باب تکاهل و تساهل حایر نداشته از حسن سلوک خود حمهور حلاقیق
 را راضی و شاکر دارد که دام دام آحروحه دمه بمعرض ایصال او موا بالعهد در
 آورده قدس الوعول یابد *

عادل ر احتیاط نفس یکدفع مدائش شاید شمعین نفس نفس واپسین بود
 مقسمی که تقسیم مدد معلش آیمه دازان و طبعه حوازان و مامس دانه فی الارض
 الا علی الله زرقها از رساله عذارت و بطارت نفس قسمنا بیدم معیشتهم فی الحیوات
 الدنیا شرط حی قیام بقدر معرفت و کفایت صلاحیت امور از حرانه و ان من شی
 الا عددا خرابیده و ازاعی ان اقرض الله یورثها من یشاء من عداده موارثی یک
 قطعه از مومع ربع مسکون عمده برگنده وسعت آداد ارض الله و اسعه مصاف سرکار
 صوره معموره عالم آدک خارج جمیع قلیل راعت الدنیا مرزعة اوحدة مرحوم
 ورسوده تا شرجه گردن درود و برمان واجب اندعل بلا عرف و قصور و عولی مرقوم
 بطغرای عرای و الله العلی و انتم استواء منع تدبیر و ه تدبیر تدبیرا که از انواع
 مرسومه بارگاه کدریئی است بموجب چغنی رعایا کوا و اشربوا و تسربوا بلا قید
 آسیمی برده اولان و اخذن نظادعدن طی یوماً یوماً نه دئه و قطع بی تعبیر و تدبیل
 و بیکر و شکر و قتلعه و مستصانه و غیبی و در خواست سدد میجدد شر ساه در
 یتوقت دیبا و دانسته کریمت کرده که عرف بر یحتاج خودش نموده دعوات
 بر شونده موقوفه مواظبت شتعل و ررد *

خورشید بزمی رستم و ذک کوشش است تو معتقد که رستم از هر خورشید است

بسم الله الرحمن الرحيم

مهرس نسخه دفتر حمد نادر شاه مالک الملکی که نص و عزل و مرادروایان
ممالک هفت اقلیم و والیان تخت و دیهیم و اورنگ نشینان کج کلاه و حواریان نا
مرد حاکم و مرزبانان اطراف و دنیا داران اکثاف بکف اختیار و مدینه افتدار اوست نه
هر که میخواست می بخشید و از هر که خواهد می ستاند صاحب دستگاهی که
طنلق افراد هفتگانه سبع سموات مجملی از معصی محکومات توپیر کار خانه
عظم سلطنت او می تواند شد *

مر او را رسد کسریا و مدی که ملکش قدیم اسب و داتس علی
و عدوان دیوان روز نامچه آمدنی سایر ایام و سرخط سیاهه رفتی لیالی موشح
نه سپاس حکیم مدر علی الاطلاق که بحکم نالعه و صعب کامله کما فصلب
تدبیر ریاده و کمی شمسی و فمری وضع و اختراع نموده عرّ روی هلال شهر
عدد الله اثنا عشر شهرا بتفصیل دلیل مدارل بیس و هشت گانه سیر فمریه بدان
تعلیم تعداد سنین و شهر و حساب در گوشه یاد داشت اقساط ندی سال تمام
حشوشده مدتها نموده نازر لا کلام در روشن نامی ماهوار در تاریخ سلج شرح صدر
بر آورده هویدا صاحب تانوع انسان نه تشریف شراف اشرف محکومات
بخلعت فاحره لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم مخلع شده و متصدی خدمت
سر بدنی و اماب داری انا عرصنا الاماب علی السموات و الارض فاین ان
یکملمها و اشعقن مدتها و حملها الانسان حرارت نموده از تاریخ یوم الميثاق السب
بریکم فالوا بلی قبولی شقداری بصمیمه تکویداری تا و ب معین احل
مسمی بعهده خویش گرفته فاعل مختار گشته متکفل تدظیم و تسبیق و سرانجام
مهام حال و استتقال محال مذکور گردیده جمع ندی حواس پندگانه فرار واقعی
نموده از تعریق و بوی فی الحکة و فوی فی السعیر اندیشیده چون حمسه متحیره

- ۳۸۰ دژل فرمان والاخان بنام انراهم خان -
 ۳۸۱ شرح سکه مدارک شاه عالم بهادر شاه نادر شاه عاری -
 ۳۸۲ مرده داری عاری الدین خان بهادر ویزور جنگ -
 ۳۸۶ اوقوال خان ویزور جنگ و عطی اموال آنها -
 ۳۹۱ سرور شدن ابرار خان در تصدی گری بندر سورت -
 ۳۹۲ روزی که خاندان جنگی با سکه یک خان -
 ۳۹۳ سادات ابوالفتح مرحومین شاه -
 ۳۹۴ مرده داری آصف اوله اسد خان -
 ۴۰۳ ذیولت سید عقیل خان -
 ۴۰۴ مرده وقت حضرت ابوالمظفر معین الدین سکه فرج سیر -
 ۴۰۵ دژل قورق شاه سیر -
 ۴۰۶ دژل سرب سیر -
 ۴۰۷ مرده داری - دژل خان پشی -
 ۴۰۸ وقوع قتل مرده خان به خدمت سیر قندهار -
 ۴۰۹ رسیدن دژل خان پشی قتل مرده دژل -
 ۴۱۰ دژل دژل پشی پشی پشی دژل -
 ۴۱۱ وقوع جنگ قندهار سیر خان و سیر خان -
 ۴۱۲ بر دژل سیر سیر سیر -
 ۴۱۳ قندهار سیر سیر سیر -

صفحه	مضمون
۲۹۹	شروط صانطه احد رکوة که در ضمن حسب الحکم درج یافته -
۳۰۰	وموع محط شدید -
۳۰۳	صوبه داری مختار خان و دیوانی محمد لطیف -
۳۰۶	مقرر شدن سرکار سورته در تیول شاهزاده محمد اعظم -
۳۰۸	مقرر شدن صانطه موطه حانه و کمی ورن روپیه -
۳۱۱	انتظام صانطه موطه حانه و کمی ورن روپیه -
۳۱۱	صوبه داری کار طلب خان که آینده بخاب شجاع خان - سر مراری یامت
۳۱۸	تعیین یافتن رکوة در قییم مکان فروح -
۳۲۰	برپا شدن فساد متیه در بهروج -
۳۳۱	الذکا آوردن در کداس را تهور -
۳۳۸	مقرر شدن امیمی بپ المال نقصاة -
۳۳۹	مقرر شدن احد رکوة و محصول گهزة پارچه -
۳۴۲	مقرر شدن احد محصول سیاه پارچه -
۳۴۶	صوبه داری شاه راده عالم محمد اعظم و دیوانی خواجه عدد الحمید خان -
۳۴۸	آمدن معدر خان نانی و تعیین سدن فوج بدعاقب او -
۳۵۱	رحلب عصم فدا حانی بیگم -
۳۵۷	بهب ریایات محمد اعظم شاه بصوب درهاندور -
۳۵۹	آمدن فوج مرهته سرکردگی دهده حادهو وعیره -
۳۶۹	رسیدن شاهزاده عالی تدار بیدار بخش -
۳۷۵	صوبه داری انراهم خان -
»	نقل فرمان والا شان در باب تعویض صوبه داری احمد آباد -
۳۷۷	آمدن نالاحی سنیو ناتیه مرهته با فوج گران و تاحب نمودن
۳۷۹	سلطنت حصرت حلد منزل ادو النصر قطب الدین محمد معظم
	بهادر شاه -

- ۲۵۴ مستخر فرمودن نوانگر -
- ۲۵۵ آمدن دیوانه که حدود را داراشکوه می گفت -
- ۲۵۶ تاحب نمودن سیواحی مرهفته ندر سورت را -
- ۲۵۷ نقل فرمان عالی شان -
- ۲۵۸ تقرری محصول نقد بحساب چهل یک چهل دو -
- ۲۵۹ نقل فرمان ناساهی در باب منع انواع ممنوعه -
- ۲۶۰ شرح ضمن فرمان والا شان -
- ۲۶۵ مقرر شدن دام نوز - چهارده ماشه -
- » معافی محصول چهل یک از مسلمانان -
- ۲۶۶ نقل یاد داشت وقایع سرکاری در باب ضبط اموال متصداران -
- ۲۶۷ صوبه داری بهادر خان عرف حاجتبهل کوکه -
- ۲۶۸ نقل فرمان عالیسلان در باب گرفتن حراج -
- ۲۷۳ آمدن یاقوت حال حدسی در بدگی والا -
- ۲۷۴ آمدن دلیر حل به گجرات -
- ۲۷۶ صوبه داری بهاراحه حسوب سنگه ددوع ثانی -
- ۲۷۷ نقل فرمان عدالت عنوان مستملک سی و سه فصل -
- ۲۸۳ نقل حکم مقام دیوان صوبه -
- ۲۸۶ نقل فرمان در معافی انواع ممنوعه -
- ۲۸۹ صوبه داری عمده الملک محمد امین -
- ۲۹۴ آمدن بهیم سفیر وک زان و تاخت نمودن قصبه بیملنگر و بدنگر -
- ۲۹۶ تعیین یقوتن جریمه بر اهل قصبه سناک مسترجه -
- ۲۹۸ نقل حکم اقدس به سر جمده الملک مدراجیه اند خان ار
- مستملکین در باب اخذ زکوة -

صفحه	مضمون
۲۱۳	روح کسی اعظم خان برحام خوانگر -
۲۱۶	صوبه داري ميرزا عیسی ترخان -
۲۱۷	نقل فرمان قدسی بنام اعظم خان -
۲۱۹	صوبه داري محمد اورنگ ریب نادرشاهزاده -
۲۲۱	صوبه داري شایسته خان و دیوانی معر الملک -
۲۲۳	صوبه داري نادرشاهزاده والا تنار محمد داراسکوة -
۲۲۵	دیوانی میر یحیی ار تعیر حافظ محمد ناصر
۲۲۶	صوبه داري شایسته خان دفع ثانی و دیوانی میر یحیی -
۲۲۷	دستور العمل -
۲۳۱	صوبه داري نادرشاهزاده والا کهر محمد مراد بخش -
۲۳۲	دیوانی رحم خان ار تعیر میر یحیی -
۲۳۶	حلوس شاهزاده محمد مراد بخش -
۲۳۸	نقل منشور نمبر اورک محمد مراد بخش -
۲۳۹	عهد سلطنت عالمگیر نادرشاه عاری
۲۴۰	نقل فرمان عالیین در استمال رعایا -
۲۴۱	صوبه داري مرزا شاه نوار خان صفوی -
۲۴۴	صوبه داري مهاراجه حسوب سنگه و غیره -
۲۴۵	نقل فرمان عالیین بنام سردار خان -
۲۴۷	احکام اقدس بنام رحم خان -
۲۴۸	حلوس دوم و تعیین لقب حضرت عالمگیر نادرشاه -
۲۴۹	تعیین محتسب در کل ممالک -
۲۵۰	نقل فرمان والا شان -
۲۵۳	صوبه داري مهتاب خان و غیره -

۱۸۱ روانہ شدن خان اعظم برای حج بيب الله ران شرقاً و تعظيماً -

۱۸۲ صوبہ داري سلطان مراد و بياب سوزج سنگه -

۱۸۳ صوبہ داري خان اعظم مرزا گولتاشخان و بياب شمس الدين -

۱۸۴ سلطنت جہادگيو پادشاه -

۱۸۵ صوبہ داري سيد مرتضی خان بخاري و ديواني نابريد -

۱۸۶ صوبہ داري خان اعظم مرزا گولتاشخان و بياب جہانگیر قلي خان

پسر مرادکوز -

” صوبہ داري عبد الله خان مرادز ویرر خلگ -

۱۸۷ دژن قورمان دستورالعمل -

” صوبہ داري مرتضی خان پسر شيخ مرادز و ديواني محمد صفي -

۱۸۸ توجه زيارت عيات حضرت جذت مکني مندر سير گترات -

۱۸۹ صوبہ داري سلطان داور رشيد پسر پادشاه زده خسرو -

” صوبہ داري خانچہ خان خان و نيابت سيف خان -

” مہنہ سلامت اندکتر شريف نيز شمشير پادشاه تاري -

” توقيف شهر و ستر چنوس بروی بر شمس -

” وقوع قتلہ شہيد سر گجرات موسومہ بدستيد -

” صوبہ داري سید خير و ديواني خواجه جہان -

” ديواني قاضي ناصر خان مرادخان و ناصر خان -

” صوبہ داري ناصر خان و ديواني رشيد خان -

” صوبہ داري سيد زار خان و ديواني رشيد خان -

” صوبہ داري حبيب خان و ديواني رشيد خان -

” صوبہ داري سید شمس خان و ديواني رشيد خان و مير مراد -

” مير مراد و مير رشيد خان -

- ۱۰۳ حلوس حضرت فردرس ارامگاه ابوالمظفر محمد شاه نادرشاه -
 ,, حلوس ابو العصر مجاهد الدین احمد شاه نادرشاه -
- ۱۰۴ حلوس میمند مابوس ابو العدل عزیز الدین عالمگیر ثانی -
 ,, حلوس اشرف و اعلی شاهجهان نادرشاه -
- ۱۰۵ ذکر ابتدای شورش ملک گجرات و آمدن مررایان -
- ۱۱۹ بهص رایات عالیات بعد تسخیر ملک گجرات بصوب آگره -
 ۱۲۱ توحه رایات عالیات شاهي بصوب احمد آباد -
- ۱۳۱ بهص رایات عالیات بعد تدبیه و تادیب شورش ادرایان -
 ۱۳۲ تقرر شدن وجه الملك گجراتي دیوانی صوبه -
- ۱۳۳ صوبه داری مررا حان حلف بیرم حان و بیاب ویر حان -
 ,, دیوانی بیاکداس از تعیر وجهه الملك -
- ۱۳۵ ذکر هنگامه آرائی مطهر حسین مررا ولد ابراهیم مررا -
- ۱۳۶ هنگامه نمودن مطهر حسین مررا و محاسره احمد آباد و رفع شورش -
- ۱۳۷ صوبه داری سهاد الدین حان و دیوانی بیاکداس -
- ۱۳۸ مقرر شدن سلاله حاددان دعوت سید ابو تراب میرحاج -
- ۱۴۱ صوبه داری اعتماد حل گجراتی و دیوانی ابو القاسم -
- ۱۵۱ صوبه داری مررا حان حلف الصندق بیرم حان -
- ۱۵۹ نقل فرمان عالیشان در باب وضع تاریخ الهی -
- ۱۶۳ فرمان والا شان مشتمل بر احکام او امر و نواهی -
- ۱۷۰ صوبه داری اسمعیل قلی خان وعیره -
- ,, صوبداری حان عظم مررا عزیز کوکلتاس دوعه ثانی دیوانی سید نابیرد
 ورود فرمان عالیشان در مدح رکوة -
- ۱۷۱ نقل فرمان شاهنشاهی در مع رکوة -
- ۱۷۵ هنگامه آرا شدن سلطان مطهر نهبو ناعوای حام -
- ۱۷۹ هنگامه آرائی و گرفتار گشتن مطهر عرف نهبو آخر سلاطین گجرات -

- ۵۱ عهد سلطنت حلال خان ملقب قطب الدین خان -
- ۵۳ عهد سلطنت سلطان داؤد بن سلطان احمد نادرشاه -
- » عهد سلطنت فتح خان بن سلطان محمد ملقب سلطان محمود بیگده -
- ۶۱ عهد سلطنت حلیل خان ملقب به سلطان مطهر حلیم -
- ۶۶ عهد سلطنت سکندر خان ملقب سلطان سکندر -
- ۶۸ عهد سلطنت بهادر خان ملقب سلطان بهادر -
- ۷۶ عهد سلطنت محمود خان بن لطیف خان -
- ۸۷ عهد سلطنت احمد خان بن لطیف خان -
- ۹۴ عهد سلطنت سلطان مطهر تنجو -
- ۹۶ ذکر سلسله علیا اولاد نامدار و الانتار حضرت قطب الدین امیر تیمور صاحبقران گورکان در مملکت همد -
- ۹۷ حضرت امیر تیمور صاحب قران -
- ۹۸ عهد سلطنت ظهیر الدین محمد ناصر شاه -
- » عهد سلطنت نصیر الدین محمد همایون نادرشاه عاری -
- ۹۹ حلوس حلال الدین محمد اکبر نادرشاه عاری -
- » عهد سلطنت محمد جهانگیر نادرشاه -
- ۱۰۰ حلوس ابوالمطهر سها الدین محمد شاهجهان نادرشاه -
- » حلوس ابوالمطهر محی الدین اورنگ زیب عالمگیر -
- ۱۰۱ حلوس حضرت ابو النصر قطب الدین محمد معظم شاه بهادر -
- » حلوس شاه ابو الفتح معزالدین جهاندار شاه عاری -
- » حلوس شاه شهید ابوالمطهر معین الدین فرح سیر نادرشاه -
- ۱۰۲ حلوس محمد رفیع الدراجات نادرشاه -
- » حلوس محمد رفیع الدوله ملقبه شاهجهان ثانی -

بسم الله الرحمن الرحيم

فہرست مطالب مرأت احمدی جزء اول

صفحہ	مضمون
۱	حمد خداوند تعالیٰ عن اسمہ -
۴	دعای سرور عالم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم -
۷	در محامد ابوالدسر احمد شاہ بہادر و محملاً حال دیگر و حالات تالیف مرأت احمدی -
۱۳	مقدمہ در جگونگی ملک گجرات -
۱۷	حملہ بیس و پنج سوکار -
۲۶	آغار ظہور دولت راجہا در گجرات و بنای اہلواریہ -
۲۹	فتح سومنات -
۳۴	کیفیت استیلای اہل اسلام و زواج و رونق دین محمدی صلعم -
„	حنگ سلطان علاؤالدین نا راجہ کریں -
۳۷	عہد سلطنت سلطان قطب الدین مدرک شاہ -
۳۸	عہد سلطنت سلطان محمد اس عیاش الدین تعلق شاہ -
۳۹	عہد سلطنت فیروز شاہ کہ بنی عم سلطان محمد بود -
۴۰	عہد سلطنت سلطان عیاش الدین بن فتح خان بن فیروز شاہ کہ از را شم فیروز شاہ گویند -
„	عہد ابوبکر شاہ از اولاد فیروز شاہ -
۴۱	دگر حکومت ظفر خان اس وحید الملک -
۴۵	دگر جلوس احمد خان ملقب سلطان احمد دیرک مطہر شاہ -
۵۰	عہد سلطنت سلطان محمد شاہ اس سلطان احمد -

مرات احمدی جزء اول

مصنفه

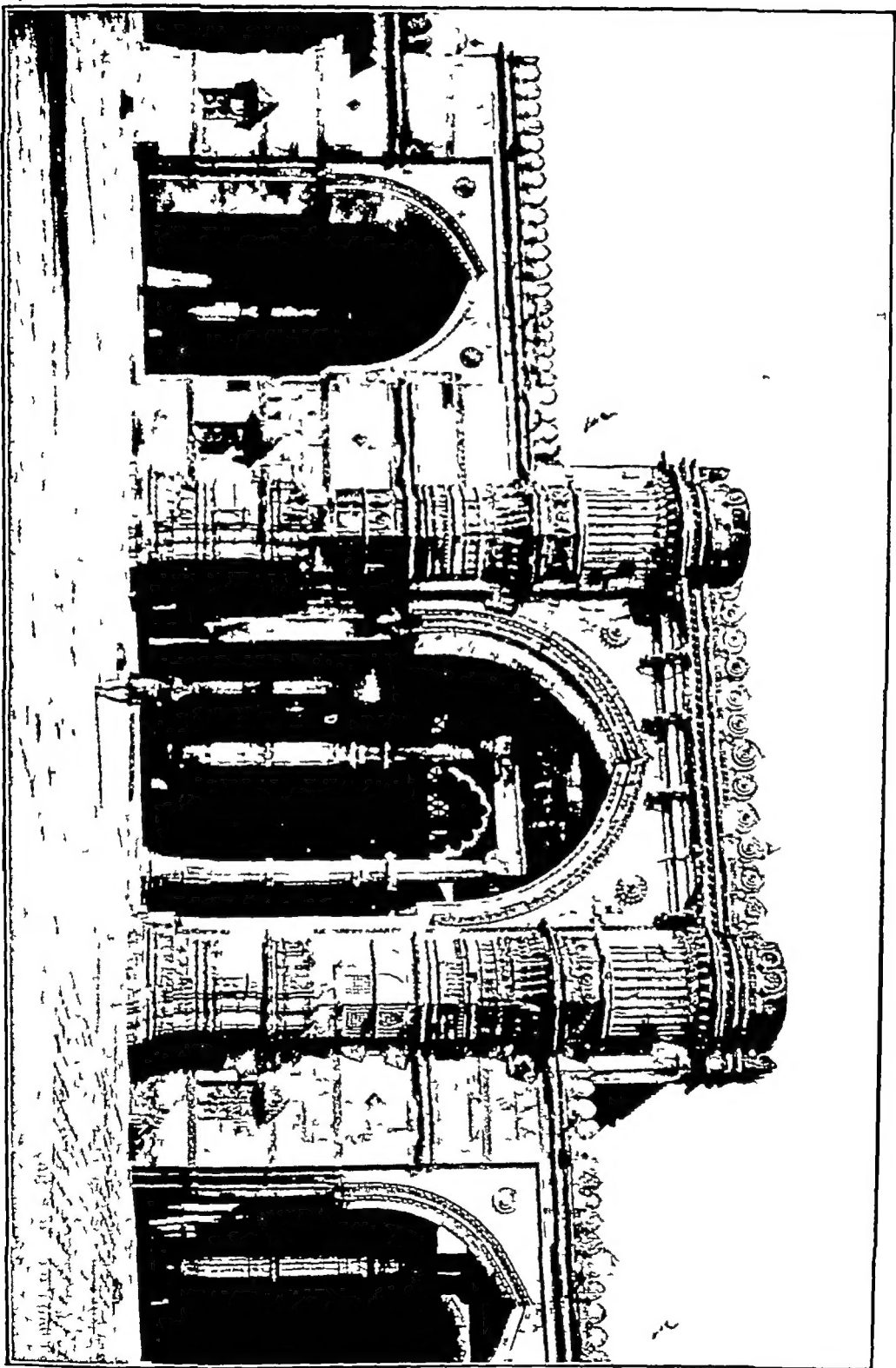
مورخ شیرین سخن مرزا محمد حسن الملّقب
به علی محمد خان بهادر

به تصحیح و تحشی

سید نواب علی ایم - اے - پروفیسر بروده کالج
و فلیو بمبئی یونیورسیتی

[پبلشٹ میسن پریس - کلکتہ]

سنہ ۱۹۲۸ ع



JĀME MASJID AHMADABAD